

نسخہ
ابراہیم
برہنہای جغرافیای موسی حورنی

تالیف

پروفیسور یوزف مارکواریت

ترجمہ

دکتر مریم میراجدی



ایرا
بربنمای جغرافیای موسی حورن

تألیف

پروفور یوزف مارکوارت

ترجمہ

دکتر مریم میر احمدی



انتشارات اطلاعات
تهران - ۱۳۷۳

این اثر ترجمه کتاب زیر است:

Ēranšahr nach der Geographie des ps. Moses Xorenaci
(Abh. der Kgl. Ges. der Wiss. zu Göttingen, Phil - hist. Klassen,
N. III/2), (Berlin, 1901)

By

Prof. Josef Marquart

Trs.

Dr. Maryam Mir - Ahmadi

مارکوآرت، یوزف

ایرانشهر

ترجمه دکتر مریم میراحمدی

چاپ اول: ۱۳۷۴

تعداد: ۲۱۰۰ نسخه

حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

همه حقوق محفوظ است

فهرست مطالب

۱۱	پیش‌گفتار مترجم
۲۱	مقدمه مؤلف
۲۹	متن اصلی جغرافیای موسی خورنی
۳۷	ترجمه متن جغرافیای موسی خورنی (از ارمنی)
۴۱	تفسیر متن
۴۳	فصل اول: ناحیه غرب
۴۳	کوست خوربران
۴۵	مای
۴۸	ماسپتان
۴۹	مهرکان - کتک
۵۰	کشکر
۵۱	گرمکان
۵۳	ایران - اسن - کرت کوات
۵۳	نوتترج (نوتاترج)
۵۴	شبرکان
۵۸	ارزن [ارهن]

۶۱	فصل دوم: ناحیه جنوب
۶۳	پارس
۶۴	خوزستان
۶۵	اسپهان
۷۰	کورمان - کُرمان
۷۲	توران و مکوران
۷۷	سند و سرمن
۷۸	اِسپِت
۷۹	وَشْت
۸۰	سکستان
۸۶	زَپَلِستان [زاپلستان]
۸۹	میشون
۹۲	هَگَر
۹۳	پنیت - رشیر [بنیات اردشیر = بنیاد اردشیر]
۹۴	دِر
۹۵	میش - مهیک
۹۵	مَزون
۹۶	خوزه رستان
۹۹	اَسپَهَل [= سپهل، اسپال] و دِیَهول [دیول]
۱۰۳	فصل سوم: ناحیه شرق
۱۰۳	نظری تاریخی به تغییرات مرزی
۱۰۴	[عنوان شاه شاهان ایران و انیران و بادشاه بزرگ کوشان]
۱۰۷	شاپوردوم و خيون ها
۱۱۰	بهرام گور و خاقان ترك
۱۱۲	ژو- ژوان ها (ژوان - ژوان ها) و آوارهای اصیل
۱۱۵	کی - تو - لو، پادشاه بزرگ یونه
۱۱۷	یزدگرد دوم علیه کوشنک
۱۱۹	پیروز

۱۲۱	هیاطله
۱۳۰	کواذ (قباد)
۱۳۱	خسرو اول
۱۳۲	هرمز چهارم، وهرام مهر و نندک و مزکیت ها
۱۳۴	سمبات باگراتونی علیه کوشنک و چمبوخ ترک
۱۳۶	استیلای اعراب
۱۳۷	نیزک طرخان بادغیسی
۱۳۸	شورش در خراسان و طخارستان هنگام اختلاف معاویه با حضرت علی (ع)
۱۴۰	تسلط دوباره در دوران معاویه
۱۴۰	پایان کار نیزک طرخان
۱۴۱	بیغوطخارستان
۱۴۱	تقسیم خراسان
۱۴۳	اهمدان
۱۴۴	کُمَشُ (قومس)
۱۴۶	وَرکان
۱۴۹	اِپرشهر [نیشاپور]
۱۵۱	«مرو» و «مروت»
۱۵۴	«هرو» و «کاتشان» [کادش]
۱۵۷	نسای میانک
۱۵۹	بژین
۱۶۰	طالکان (طالقان)
۱۶۱	گوزکان
۱۶۲	«اندراپ» و «وست»
۱۶۳	هروم
۱۶۴	زَمب
۱۶۴	پیروز نخجیر
۱۶۶	دزین - اَوَزک
۱۶۸	وَرچان
۱۷۱	مَن سَن [من - سان]

۱۷۲	گچک
۱۷۳	آسان
۱۷۴	بَهْل بامیک
۱۸۱	ذَرَمَت
۱۸۲	چَرمنکان
۱۸۳	شیر بامیکان
۱۸۵	دزروئین [دز-رویان]
فصل چهارم: ناحیه شمال	
۱۸۷	حدود و سابقه تاریخی
۱۸۸	تماس حوزه علائق رومی‌ها و پارت‌ها در قفقاز
۱۹۰	منسأ متاجرات امپراتوری روم و ایران در مورد وظایف مراقبت و نگهداری دروازه‌های خزر
۱۹۰	هجوم هون‌ها به قفقاز
۱۹۲	نابودی برجهای مراقبت هون‌ها در سال ۴۵۱ م
۱۹۴	سابیرها
۱۹۹	آلبانی‌ها و ایرانیان در زمان شاپور دوم
۲۰۵	اتروپاتکان
۲۱۶	آرمن
۲۱۷	وَرَجَان [ورژن یا ورغن]
۲۲۱	رَن [الوانك]
۲۲۶	بلاسکان
۲۲۷	سِیسْکان (= سیسگان)
۲۳۲	آری
۲۳۶	گِلان [گیلان]
۲۳۸	شَنجان
۲۳۸	ذَلْمونك
۲۴۱	دمیاوند
۲۴۵	تبرستان
۲۵۵	رُون [رویان]

۲۵۵	امل
۲۵۹	کتابشناسی
۲۵۹	۱. منابع و مآخذ مؤلف
۲۶۰	۲. منابع به زبان فارسی و عربی (افزوده مترجم)
۲۶۱	۳. منابع و مآخذ به زبانهای اروپایی (افزوده مترجم)
۲۶۵	فهرست اعلام
۲۶۷	۱. نام کسان
۲۷۸	۲. نام جایها
۲۹۵	۳. اقوام و قبایل و تمدنهای و خاندان

پیشگفتار مترجم

یکی از بارزترین متون قدیمی تاریخ کشورداری و جغرافیای تاریخی ایران، کتاب جغرافیای موسی خورنی متعلق به دوره ساسانیان است که به زبان ارمنی نوشته شده است، اهمیت این اثر در قرون گذشته بر مورخان و محققان روشن بوده است، به طوری که این کتاب، اساس نوشته‌ها و کارهای تحقیقاتی آنان قرار گرفته است. موسی خورنی (Moses Xornaci) تاریخ‌نویس ارمنی عهد ساسانی از جمله نویسندگانی است که آثار ارزنده تاریخی و جغرافیایی چندی از خود به یادگار گذاشته است. یکی از آن آثار، کتاب جغرافیای موسی خورنی است که نکات و مسائل تاریخی و جغرافیایی سرزمین ایران را بر مبنای منبع موثق دیگری به نام جغرافیای بطلمیوس شرح و تفسیر کرده است.

در قرن نوزدهم میلادی و به دنبال توجه بیشتر محافل علمی اروپایی به تاریخ و فرهنگ ایران و بویژه به زبانهای ایرانی و پیشرفت علم فقه‌اللغه ایرانی، یوزف مارکوارت^۱ (۱۸۶۴ - ۱۹۳۰م)، دانشمند و ایران‌شناس معروف آلمانی، بر آن شد که کتاب قدیمی و ارزشمند موسی خورنی را که به زبان ارمنی بود و در اواخر قرن نوزدهم میلادی در دو متن، یکی به صورت کامل و دیگری به صورت تلخیص و خلاصه شده منتشر

1. Josef. Marquart (Markwart).

وی پس از دوران تحصیلات خود در کلیسای افس (Efes)، در سال ۴۳۱م برای فراگیری بیشتر، عازم مرکز علمی جهان آن روز یعنی اسکندریه شد. هرگاه تصور شود که در زمان عزیمت به مصر، بیست یا بیست و پنج ساله بوده است، می توان تاریخ تولد او را بین سالهای ۴۰۵ تا ۴۱۰م در نظر گرفت.

تحصیلات مقدماتی موسی خورنی در مدارس محلی سپری شد و وی ریاضیات، نجوم، زبان یونانی و علوم مذهبی را در آنجا فراگرفت. پس از آن موسی خورنی به شهر واگارشاپارت (Vagar Shapart، احتمالاً اچمیادزین کنونی) مرکز مهم فرهنگی ارمنستان رفت و در زمره شاگردان مخترع خط و کتابت ارمنی، مسروپ ماشوتس (Mesrop Mash-tuts) به اندوختن علم پرداخت. در همین مرکز علمی بود که موسی خورنی علوم طبیعی، فلسفه، قوانین مذهبی و کلیسایی و زبان سریانی را فراگرفت و تحت تأثیر کلیسای ارمنی، متوجه اهمیت ترجمه متون قدیمی شد.

موسی خورنی با حمایت استادانش مسروپ ماشوتس و ساهاک پرتوه (Sahak Parteva) از طریق سوریه و پس از دیدار از مراکز فرهنگی و مذهبی شهر ادسا (=Edessa) اورها = رُها = اُورفه)، از راه فلسطین رهسپار مصر و اسکندریه شد. خورنی سفر خود و موقعیت مصر را در هنگام ورودش بخوبی شرح می دهد و می نویسد که این سرزمین در جایی مناسب از جهان قرار گرفته و دارای محصولات زیادی است، رودخانه نیل به مثابه دیواری محافظ، بخشهایی از آن را فراگرفته و سبب آبادانی و ارزانی می شود. شهر اسکندریه نیز در کنار آب و در محیطی بسیار خوش آب و هوا قرار گرفته است.^۴ در آن ایام، اسکندریه یکی از مراکز مهم علمی جهان و وارث فرهنگ هلنی بود. کتابخانه معروف آن نیز در همان ایام مرکز عمده جمع آوری نسخه های خطی به زبانهای مختلف یونانی، رومی و زبانهای شرقی بود.

در اسکندریه، موسی خورنی زبان یونانی، فلسفه، حکمت، علوم دقیقه و فن خطابه را یاد گرفت و پس از اقامتی چند ساله و فراگیری علوم، عازم آتن شد، اما به علت تغییر مسیر کشتی مسافرتی، مدتی را نیز در شهر رم گذرانید. اقامت موسی خورنی در آتن

نیز چندی نیابید و او حدود سال ۴۴۰م، از طریق قسطنطنیه به ارمنستان بازگشت. از اقامت موسی خورنی در قسطنطنیه و شرکت وی در جلسات مباحثه دانشمندان آن زمان و پیروزی او در این مباحث، منابع ارمنی مطالبی گزارش داده‌اند. از همین منابع، تاریخ بازگشت او به ارمنستان روشن می‌شود. همچنین موسی خورنی در مطالب و نوشته‌های خود در کتاب تاریخ ارمنستان در فصل «اشگ» اشارات روشنی به زمان بازگشت خویش کرده است. خورنی شادی و شرف خود در بازگشت به وطن را شرح می‌دهد، اما عدم استقبال از او و یارانش، و نیز مرگ استادش، به جای خرسندی برای او، «اشگ» به ارمغان می‌آورد.^۵ وی در صفحات همین فصل، از آزار و اذیت کلیسا و خوار شمردن دانش او و یارانش به وسیله کلیسایان گله می‌کند و چاره را در دوری جستن از آنان می‌یابد. موسی خورنی از آن پس به ترجمه آثار از زبانهای مختلف و بویژه یونانی می‌پردازد و کتب متعددی را نیز تألیف می‌کند که همگی نشانگر احاطه وی به علوم و زبانهای گوناگون و علمی آن عصر است.

تألیفات و ترجمه‌های موسی خورنی

کلیه آثار و ترجمه‌های موسی خورنی به دست نیامده و تنها چند اثر از وی به جا مانده است. برخی نوشته‌های خطی نیز به موسی خورنی نسبت داده می‌شود که هنوز تحقیقات زیادی باید درباره آنها انجام شود. اما آنچه به طور مسلم به وی تعلق دارد، عبارت از سه گروه است:

۱. کتابهای فلسفی: بررسی موسی، پاسخهای موسی، ده قاطیغوریاس ارسطو، مسائل یووانالا، بررسی منطقی مسائل مورد اختلاف فلاسفه یونانی مکتب ملیتوس و فیلسوف ارمنی آتنی، فلسفه داود شکست‌ناپذیر، کتاب هری شامل درسهایی از فن خطابه و اثر معروفش به نام تاریخ ارمنستان که در ایام پیری و به توضیح سمبات باگراتونی^۶ از بزرگان

5. M. Khorenatsi: *Istorii Armenii*, p. 68.

تاریخ ارمنستان موسی خورنی به وسیله پروفیسور گئورگی نعلبدیان، رئیس بخش ایران‌شناسی دانشگاه ایروان به فارسی ترجمه شده است.

6. Smbat Bagratuni.

ارمنستان نوشته شد و نیز ترجمه خطابه گریگور نازانزین^۷، از یونانی به ارمنی.
۲. کتابهای مذهبی: آفرین به گروه دوشیزگان ریپسیمه^۸، تاریخ گروه دوشیزگان ریپسیمه و نیایش ویژه خداوند.

۳. تاریخ و جغرافیا: که شامل اثر معروف تاریخی وی موسوم به تاریخ ارمنستان (تألیف حدود ۲-۴۸۱م) است و دیگر ترجمه زندگانی اسکندر از یونانی به ارمنی است. اثر جغرافیایی و مشهور وی، کتاب معروف جغرافیای موسی خورنی است که بر مبنای کتاب جغرافیای بطلمیوس به زبان ارمنی تدوین و تألیف شده است.

متن اصلی جغرافیای موسی خورنی که در واقع درباره مسائل جغرافیای تاریخی ایران است، به زبان اصلی آن یعنی ارمنی و توضیحاتی به زبان فرانسه به وسیله محقق شهیر آرسن سوکری (P. Arsen Soukry) از روی چند نسخه خطی به دو صورت «نسخه کامل» و «نسخه تلخیصی و خلاصه شده» در ونیز در سال ۱۸۸۱م منتشر شد. ترجمه کامل همین اثر به زبان فرانسه به وسیله سن مارتین (J. Saint Martin) در سال ۱۸۱۹م صورت گرفت.

بهترین و آخرین چاپ این کتاب ارزشمند به وسیله یوزف مارکوارت و به زبان آلمانی است. مارکوارت به دلیل اهمیت این اثر قدیمی، هر دو نسخه متن اصلی یعنی «نسخه کامل» و «نسخه خلاصه شده» ویرایش سوکری را اساس تحقیق خود برای کتاب ایرانشهر قرار داده است و تفسیرهای تاریخی و توضیحات جغرافیایی مفصلی بدان افزوده است. کتاب ایرانشهر به همراه تعلیقات مارکوارت، بسیاری از نکات علمی و پیچیده جغرافیای تاریخی ایران را روشن می کند که به صورت کتاب حاضر در اختیار محققان و علاقه مندان قرار می گیرد.

* * *

یادداشتهای مارکوارت بر کتاب جغرافیای موسی خورنی که به دلیل احاطه مارکوارت به زبانهای ارمنی، چینی، یونانی، سریانی و زبانهای ایرانی، توأم با واژه های متعددی از این زبانهاست، یکی از دشواریهای ترجمه کتاب ایرانشهر را به وجود آورده

7. Grigor Nazanzin

8. Ripsime.

است. مترجم در کلیه این مراحل کوشش کرده است که معادل فارسی واژه مورد نظر را در متن و در موارد لزوم و متعدد، اصل یونانی و یا چینی و سریانی آن را برای اطلاع علاقه‌مندان در پاورقی و یا متن گنجانده است. همچنین همان‌گونه که سبک نگارش قرن نوزدهم محققان آلمانی زبان است، مارکوارت ارجاعات خود را در داخل متن آورده بود که به دلایل فنی و برای سهولت در تفهیم متن اصلی، کلیه این ارجاعات به پاورقی همان صفحه منتقل شد. واژه‌ها و اسامی تاریخی در منابع فارسی به صورتهای مختلف ثبت شده است که برای اطلاع علاقه‌مندان، در فهرست اعلام و در پایان کتاب حاضر، تغییرات آن منظور و درج شده است.

زندگانی و تألیفات مارکوارت

پروفسور یوزف مارکوارت، استاد تاریخ و فرهنگ ایران در دانشگاه برلین، در سال ۱۸۶۴م در شهر کوچک رایشتاخ ناحیه ووتمبرگ آلمان به دنیا آمد. وی فعالیت خود را با مطالعات شرقی، فلسفه باستان و تاریخ ملل شروع کرد. مارکوارت پس از پایان تحصیلات دکترایش، در کتابخانه دانشگاه توپینگن به کار مشغول شد و دوره پروفسوری خود را نیز در این شهر گذراند. وی بعدها به موزه مردم‌شناسی شهر لیدن در هلند رفت و فعالیت علمی خود را در آنجا ادامه داد. مارکوارت در سال ۱۹۱۲م به عنوان استاد کرسی زبانهای ایرانی و زبان ارمنی دانشگاه برلین برگزیده شد و بدین شهر بازگشت. یوزف مارکوارت در سال ۱۹۳۰م در اثر مسمومیت گاز، دیده از جهان بریست. تألیفات مارکوارت به‌طور عمده فرهنگ و تاریخ سرزمینهای ایران، ارمنستان و اقوام ساکن در منطقه آسیای مرکزی و شرق اروپا را در برمی‌گیرد. احاطه وی به زبانهای مختلف این سرزمینها، غنای خاصی به نوشته‌های او داده است بویژه که او علاوه بر توجه به علم تاریخ، به علوم دیگر مانند نقشه برداری و مطالعات مساحی و دیگر زمینه‌های جغرافیایی نیز توجه و تسلط داشته است. این گستردگی در بیانش علمی او، آثار و تألیفات وی را برای محققان متأخر به صورت آثار مرجع و دست‌اولی در آورده است که در هر زمینه تحقیقی درباره این سرزمینها، بی‌نیاز از مراجعه به آثار و نوشته‌های مارکوارت نخواهند بود.

مهم‌ترین نوشته‌ها اعم از مقاله‌ها و کتابهای مارکوارت برای علاقه‌مندان به شرح
ذیل در اینجا ذکر می‌شود:

Josef Marquart (Markwart):

1895 «Beiträge zur Geschichte und Sage von Erān», in: **ZDMG**, 49, S. 628 - 672.

1895 «Untersuchungen zur Geschichte von Erān», in: **Philologus**, 54, S. 212 - 240.

1898 **Die Chronologie der Alttürkische Inschriften**. Mit einem Vorwort und
Anhang von Prof. W. Bang in Löwen (Leipzig).

1898 «Historische Glossen zu den Alttürkische Inschriften», in: **WZKM**, 12, S.
157 - 200.

1903 **Osteuropäische und Ostasiatische Streifzüge, Ethnologische u. historische -
topographische Studien zur Geschichte des 9. u. 10. Jahrhunderts**, (Leipzig).

1904 «Über das Volkstum der Komanen», in: **Abh. der Adw** in: Göttingen.

1905 «Untersuchungen zur Geschichte von Erān», in: **Philologus**, Supp. - Band
X, (Leipzig).

1914 Über das Volkstum der Komanen, in: **Ostiranische Dialektstudien**, (Berlin),
(Abh. d. Kgl. Ges. d. Wiss. zu Göttingen, Phil. hist. Kl. N. F. Bd. XIII/I).

1915 Das Reich Zabul und der Gott Zun von 6. - 9. Jahrhundert, (mit Jan Jakob
Maria de Groot), in: «**Festschrift Eduard Sachau... gewidmet**», S. 248 - 249
(Berlin).

1919 **Die Entstehung und Wiederstellung der armenischen Nation**, (Potsdam).

1928 **Skizzen zur historische Topographie von Kaukasus**, (Wien).

1930 **Südarmenien und Tigrisquellen**, (Wien).

1931 **A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānshahr**, (Pahlavi Text, Version
and Commentary), Ed. by Giuseppe Messina, (Analecta Orientalia 3), Rom.

در محافل فارسی‌زبان و در ایران، کتاب مارکوارت که با عنوان فهرست
شهرستانهای ایران شهرت دارد، بیشتر از دیگر تألیفات مارکوارت شناخته شده است.
این اثر مبتنی بر رساله کوچک چند صفحه‌ای به زبان پهلوی است که شهرستانهای ایران
نام دارد. اصل این رساله کوچک به زبانهای فرانسه، انگلیسی و فارسی ترجمه شده
است.

شهرستانهای ایران به زبان پهلوی و احتمالاً در قرن سوم هجری / نهم میلادی نوشته شده است که اطلاعات جامعی دربارهٔ جغرافیای تاریخی ایران و وضعیت استانهای ایران بویژه در عصر ساسانیان دارد. از آنجایی که در بند ۶۱ که تقریباً آخرین عبارات این رسالهٔ کوچک را در برمی‌گیرد به بنای بغداد در زمان ابو جعفر دوانیقی، دومین خلیفهٔ عباسی (۱۵۸ - ۱۳۶ هـ) اشاره شده است، می‌توان چنین برداشت کرد که از متن اولیهٔ ساسانی آن، بعدها مجدداً رساله‌ای تدوین و بازنویسی شده است. در این رساله، سرزمین «ایران‌شهر» بر حسب جهات اربعه به چهار ناحیه «شرق، غرب، جنوب و شمال» تقسیم شده است.

رسالهٔ شهرستانهای ایران با جغرافیای موسی خورنی شباهتهای متعددی دارد. احتمالاً همین شباهتهای علمی مارکوارت را بر آن داشته است که هر یک را جداگانه شرح دهد و تفسیر عالمانه‌ای برای هر دوی این آثار مهم تاریخی و جغرافیایی بنویسد.^۹

۹. شهرستانهای ایران با ویژگیهای ذیل به زبانهای مختلف اروپایی چاپ شده است:

Bloch, E.: *Liste géographique des villes de L'Iran, Recueil des Travaux relatifs a la Philosophie et á l'archéologie égyptiennes et assyriennes, T.XVII, 1895, p.165 - 176.*

Darmesteter, J.: *Textes Pehlavis relatifs ou Judaisme, p. 17 - 29.*

دارمستتر در این اثر خود، فقط دو فصل آن را ترجمه کرده است که مربوط به شوشن دخت، ملکه یهودی یزدگرد اول بود.

Jamasp - Asana, J.M.G.: *Pahlavi Texts (Bombay, 1897).*

Modi, J.J.: *Aiyadgar-i Zariran, Shatroiha-i Eran... (Bombay, 1899).*

مدی (شمس‌العلماء) متن و ترجمه گجراتی و انگلیسی این رساله را منتشر کرده است.

Marquart, J.: *A Catalogue of Pahlavi, II Vols. (wiesbaden, 1964 - 1974).*

رسالهٔ شهرستانهای ایران نیز چندین بار به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

(۱) اولین ترجمهٔ فارسی متعلق به صادق هدایت است که با نام «شهرستانهای ایران» یک بار در مجلهٔ مهر، سال ۷، شماره ۳، ۲، ۱ (ص ۴۷ تا ۵۵، ۱۲۷ تا ۱۳۱ و ۱۶۹ تا ۱۷۴) در سال ۱۳۲۱ به چاپ رسید و بار دیگر نیز در مجموعه مقالات هدایت با عنوان مجموعه نوشته‌های پراکندهٔ صادق

توضیحات و افزوده‌های مترجم در داخل متن و پاورقیها در داخل [] قرار گرفت، تا رعایت امانت در متن اصلی شده باشد.

دکتر مریم میراحمدی

تهران - فروردین ۱۳۷۲

→

- هدایت (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۴)، ص ۴۱۲ تا ۴۳۳ منتشر شد.
- (۲) سعید عربان: «شهرستانهای ایران»، مجله چیستا، سال ۲، شماره ۵، دی ماه ۱۳۶۱، ص ۵۹۳ تا ۶۱۹.
- (۳) احمد تفضلی: «شهرستانهای ایران»، در مجموعه مقالات شهرهای ایران، به کوشش یوسف کیانی (تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸)، ص ۳۳۲ تا ۳۴۹.
- (۴) محمدجواد مشکور: جغرافیای تاریخی ایران باستان (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱)، ص ۲۲۲ تا ۲۲۷.

مقدمه مؤلف

حتی پس از انتشار نسخه کامل جغرافیای موسی خورنی که از روی چند نسخه خطی کمیاب به وسیله «پ. آرسن سوکری»^۱ ونیزی انجام گرفته است، بازهم بخشهای متعددی از سرزمین جالب توجه ایران بنابر متن موجود، به دلیل مشکلات گوناگون همچنان ناشناخته باقی مانده است. در این اثر اغلب اسامی ترکیبی، کراراً به صورت مجزا آمده، و برعکس بسیاری از نامهای مستقل، به نام دیگری پیوسته است. به نظر می رسد که «سوکری» به این قناعت کرده است، که پیش نویس کار خود را همان طور به چاپ برساند. اگرچه تعداد سرزمینهای جمع آوری شده و متعلقات هر بخش، می بایستی باعث تعجب و شگفتی وی شده باشد، اما او کراراً کوشش کرده است تا به مسیر اصلی تحقیق خود بازگردد. حتی اسامی سرزمینهای شناخته شده بیگانه و اسامی شهرهایی که دشواری کمتری در بردارد، می بایستی در موضع اصلی خود قرار می گرفت. نسخه «سوکری» - که باید از وی به علت اساس قرار دادن متن کامل این نسخه ارزشمند تشکر کرد - در رابطه با آثار تاریخی و زبان شناسی در وضعی قرار دارد که بازنگری متن به وسیله مصحح، ضروری به نظر می رسیده است.

در کتاب حاضر ملاحظه می کنیم که همسان قرار دادن و تداخل چهار بخش

1. P.Arsen Soukry: Géographie de Moïse de Corène, P.27 f., 40 - 44.

«اسپاهیت نشین» ایران‌شهر ساسانی با استانهای بطلمیوس که ما اخیراً از طریق چاپ «نسخه خلاصه شده» با آن آشنا شدیم، از قلم افتاده است. فقط کلمه «اریک»^۲ دقیقاً برابر خراسان ساسانی قرار داده شده است. در چاپ نسخه «خلاصه شده»، ترتیب ردیفها تغییر یافته است. در این کتاب، این ترتیب عبارت است از:

ماد = کوست (= ناحیه) کیلوه، ایلام = کوست خوربران، پارس = کوست نیمروج، ارمک = کوست خراسان. هر دو چاپ کتاب را من برای مقایسه و دقت بهتر، مقابل یکدیگر قرار دادم.

تنها برای اثبات ترتیب دقیق اماکن و جابجایی بخشها، مقایسه بخش مربوط به ایران کافی است. زیرا «نسخه کامل» چاپی کتاب جغرافیای موسی خورنی (شماره ۱) - یعنی نسخه اساس متن چاپی - و نسخه تکمیل شده و نسخه متأخر - به فرض اینکه هر دو نسخه می توانسته همزمان مورد استفاده سوکری قرار گرفته باشد - پاسخگوی همه مسائل مشکل ادبی نبوده است. بخصوص که نسخه «خلاصه شده» (شماره ۲)، نسخه ای ناقص و ضعیف بوده است. شبیه همین وضع را ما بین کتاب اصلی «کوریون»^۳ و کتاب منسوب به وی^۴ ملاحظه می کنیم، که «لنگوآ» آن را ترجمه کرده است.^۵ آخری مجموعه ای است به سبک رونویسی، و این نکته نیز برای کتاب آگاثانجلوس که در اختیار ماست، همچنین صادق است.^۶

این نکته که به اصطلاح موسی خورنسی (خورنی)، جغرافیا و تاریخ باهم ارتباط دارند - و یقیناً این عبارت مانند کتاب حاضر به همین مؤلف تعلق دارد - به حق بیش از هر کس دیگر، به وسیله سوکری پذیرفته شده است. از خصوصیات جالب ارتباط هر دو

۲. کلمه Ἀρική و کلمه Ἀρσία بطلمیوس، در واقع برابر Ἀρσιανή جغرافیدانان قدیمی است (صفحه ۴۲، س ۱ کتاب، ترجمه مارکوارت).

3. Koriun, (Venedig 1833).

4. Koriun: Leben der Vater, 1854 t.XI.

5. Langlois: Collection des historiens de l'Arménie II, p.9 - 16.

۶. برای اثبات این ادعا، در تحقیقات خود درباره آغاز تاریخ نویسی ارمنستان مطالبی ارائه خواهم داد. البته این امر در صورتی است که مناسبات خارجی، امکان دستیابی به منابع را به من بدهد.

اثر، نه تنها باید یادآوریهایی مانند صفحات ۱۷ و ۳۰ باشد: که سپاه «ارتاشس» پادشاه ارمنستان، جزیره «اوبوآ»^۷ را به تصرف درآورد، تا بدین وسیله کشتی‌های تدارکاتی تا هنگام محاصره دژ زیبا و شگفت‌انگیز (یعنی آتن) دور بمانند^۸، و یا اینکه «ارتاشس» شاه می‌بایست در آنجا مرده باشد، بلکه اخبار فرار «اسپار-هروک» پسر «خوبرات» [خوبراد] از ترس خزران، و استقرار وی در جزیره ای از دانونب به نام «پویکه»^۹، و یا مطالبی درباره «خزران»، «بارسیلک»ها و «بلغار»ها^{۱۰} نیز ارائه شده است. آنچه که بویژه قابل توجه است، گزارشهای تاریخی در مورد «ارتاشس» است.^{۱۱} در این گزارش آمده است که ارتاشس، اسرای آلانی را در نواحی جنوب شرقی ماسیس^{۱۲} که «شاورشکن» نام داشت، اسکان داد، اما اسرای آلانی نام قبیله خود «آرتز» را همچنان حفظ کردند، لذا سرزمینی که اسرار از آن خارج کرده بودند، «آردوز» نامیده شد^{۱۳} و تا به امروز همچنان به همین نام باقی است.^{۱۴} احتمالاً نام ایالت «آرتز» بسیار قدیمی‌تر است و شاید در کتاب

7. Euboi

۸. این جریان مربوط به محاصره «پیراوس» (Peiraiues) و آتن به وسیله «سولا» (Sulla) در سال ۸۷ قبل از میلاد مسیح است. رجوع کنید به: Th. Reinach: *Mithridate Eupator*, P. 154 SS. ضمیر نسبی «*ἡ*» مربوط به «*ἡ*» است نه به جزیره کوچک «آتلانته» که مابین «اوبوآ» و قسمت‌های خشکی «هلاس» (لوکریس) قرار دارد. رجوع کنید به کتاب موسی خورنی، کتاب دوم، بند ۱۲، ص ۸۵؛ بند ۱۳، ص ۸۷.

۹. همان منبع، بند ۵، ص ۱۷؛ بند ۲۵، ص ۲۵.

۱۰. همان منبع، بند ۲۲، ص ۲۵؛ بند ۱۶، ص ۲۶؛ بند ۱۹، ص ۲۷ و ص ۴۲، ص ۲۶؛ ص ۴۳، ص ۱۰ و نیز مقایسه شود با کتاب موسی خورنی، کتاب دوم، بند ۶، ص ۷۵؛ بند ۵۸، ص ۱۳۵؛ بند ۶۵، ص ۱۴۵؛ بند ۸۵، ص ۱۶۸.

۱۱. همان منبع، کتاب دوم، بند ۵۲، ص ۱۳۰.

12. Masis.

۱۳. در نسخه خطی وندیداد (وی دودات) به صورت «ارتز» Artaz است. در نسخه اصلی کتاب موسی خورنی به صورت «*ἡ*» در وندیداد «*ἡ*» ذکر شده است.

۱۴. استرابون: کتاب ۵۳، بند ۱۳۱، ص ۱۹.

استرابون نیز آمده باشد.^{۱۵} توضیحی نیز برای ریشه‌یابی لغت مزبور، از کتاب موسی خورنی^{۱۶} صفحات ۲۶ و ۲۷ ارائه می‌شود:

و نیز تکوارها (تگورها) همان آلان‌ها هستند که در حوالی دیکور^{۱۷} بسر می‌بردند. دیکور در ناحیه آردوز کوه‌های قفقاز قرار دارد که رودخانه «ارمنج» (ارمنج) از آن سرچشمه می‌گیرد و به طرف شمال جریان می‌یابد و به جلگه‌های هموار «آتل» (آتیل) سرازیر می‌شود. در آن کوه‌ها، پس از قوم آردوز، قوم «داغناک» و غیره بسر می‌برند.

احتمالاً استرابون از لغات آلانی‌های «آرگول»^{۱۸} مذکور، می‌بایست واژه «آرولینک»^{۱۹}، در کتاب ۲، بند ۵۸، س ۱۳۵، را اخذ کرده باشد.

بدان شکل که این منابع، ترتیب سرزمین‌ها و شهرها را مطرح می‌کنند، نباید تصور کنیم که مؤلف ما از فهرست‌های رسمی دولتی استفاده کرده باشد. تقسیمات «خوربران» (خورباران) این موضوع را نشان می‌دهد، در حالی که ما از نام‌های رسمی دیگر جاها بی‌خبریم. برعکس در همانجا با بخشی از تقسیمات استان‌های تحت پوشش کلیساهای نسطوری آشنا می‌شویم که فقط با استفاده از فهرست کشیشان نسطوری قابل تشخیص بوده است. همچنین برای تقسیمات «نیمروج» این فرض وجود دارد که بخشی از آن با

۱۵. همان منبع، کتاب ۱۴، بند ۳، ص ۵۲۷؛ بند ۶، ص ۵۲۹. نام شهر در نسخه‌های خطی در اولین محل *Arpa* و در محل دوم *Arpa* یا *Arpa* نوشته شده است. این محل‌ها می‌بایستی مانند «ارتخسه» در «ارخس» (آراکس، ارس)، اما در نزدیکی مرزهای «اتروپاتن» قرار داده شود. محل اخیر با محل «ارتز» مطابقت دارد، که معمولاً با محل «ماکو» یکسان قرار داده می‌شود. البته محل اخیر در «ارخس» قرار ندارد، بلکه در جنوب رودخانه‌ای فرعی در همان محل واقع است.

۱۶. در مورد ارزش لغت‌شناسی موسی خورنی کافی است به بخش نام کانتون «ونند» (وند) اشاره شود که به وسیله قومی به نام «ولندر - بلکار» و «ونند» اسکان یافته شد (این نام فقط به صورت مالکیت *Arveank* است که باید به صورت *Arveank* خوانده شود. همان منبع، کتاب دوم، بند ۶، ص ۷۵). رجوع کنید به: Marquart: *Chronologie der alttürkischen Inschriften*, S.91.

17. Dik'or

18. *ArqanbL* (Argvel)

19. *Arveank* (Arveleank)

استفاده از فهرست کشیشان نسطوری تهیه شده است. در وهله اول، منابع مورد استفاده او می بایستی گزارشهای تاریخی بوده باشد. در صفحه ۴۲ کتاب خود به کتاب «الیزه (الیشی) واردایت» و «لازارفاری» اشاره می کند و به احتمال زیاد از «تاریخ سبتوس» هم استفاده کرده است. علاوه بر آن در صفحه ۴۱، یادداشتهایی درباره محل تولد اردشیر دارد که آشنایی با تاریخ اردشیر [کارنامک، اردشیر بابکان] را نشان می دهد. نام «خوژهرستان» (خوژبهرستان) رادقیقاً به «کارنامک» ارجاع می دهد که مؤلف در تاریخ، کتاب دوم بند ۷۰، خلاصه ای از محتوای آن را ارائه داده است.^{۲۰} مؤلف با نوشته بهرام چوبین نامک هم آشنایی داشته است و در ص ۴۲، س ۴ به داستانهای رزمی ایرانی اشاره می کند.

از موارد بسیار جالب توجه، فهرست شهرهای خراسان است که به طور شگفت انگیزی با گزارش جهانگرد چینی «هوان - چوانگ»^{۲۱} (۶۴۴ - ۶۲۹ م)، و با فهرست مالیاتی «عبدالله بن طاهر» از سالهای ۲۱۱ و ۲۱۲ هـ در ارتباط است. در همانجا، اسامی محل هایی به چشم می خورد که بخشی هرگز ذکر نشده و بخشی برای اولین بار در فهرست مالیاتی عبدالله طاهر به عنوان ناحیه ویژه ای ذکر شده است، که نام بعضی از قسمت های آن از داستانهای رزمی ایرانی، و یا بهرام چوبین نامک سرچشمه گرفته است. بیش از همه محل «گچک» و «اسن» است. «اسن» هرگز ناحیه اداری ویژه ای را تشکیل نمی داده است، اما هردو محل در گزارشهای مربوط به نبرد بزرگ اعراب به فرماندهی «امیر اسعدبن عبدالله» در مقابل خاقان ترکان غربی در گوزکان در سال ۱۱۹ هـ/۷۳۷ م نقش داشته است. در حالی که این دو شهر به نظر من در زمانهای قدیمی تر، به هیچوجه در تاریخ، نامیده نشده اند. از این رو در پایان، باید بدین وسیله این نکته را تصحیح نمایم که مؤلف، گزارشهای کتبی در مورد آن لشکرکشی را در اختیار داشته است. علاوه بر آن، مؤلف برای توصیف «اکیت ها» و «سارامت ها» (سرمت ها) از گزارشهایی استفاده کرده است

۲۰. توضیحات مربوط به «خوژهرستان» در بسیاری از متنها، می بایستی تصحیح شود، زیرا فهمیدن آن بسیار دشوار است و من در صفحات بعد توضیح خواهم داد.

که نه تنها فقط از لشکرکشی اسلاوها به شبه جزیره بالکان تا مقدونیه، دالمات و آخای آشنا بوده است (ص ۱۶، س ۴ و صفحات دیگر)، بلکه آگاهی‌هایی نیز از فرستادگان ترکی - بیزانسی امپراتور ژوستین دوم^{۲۲}، و اطلاعاتی هم درباره هیاطله (هپتالان) و آوارها^{۲۳}، و مهاجرت احتمالی بلغارهای دانوب تحت رهبری «آسیاروخ» (سال ۶۰۹م)^{۲۴} داشته است.

از واقعیت‌های ذکر شده، چنین نتیجه می‌شود که زمان تألیف اثر، حداکثر به پایان قرن هفتم میلادی مربوط می‌شود. اوصاف خراسان و بازگشت به سرگذشت آن نه تنها ضروری است، بلکه باید به لشکرکشی بهرام چوبین علیه ترکان، و به نبرد اعراب و ترکان در گوزکان در سال ۱۱۹هـ/ ۷۳۶م نیز توجه شود. با این ترتیب، اثر مؤلف می‌تواند حداقل در پایان عصر امویان و یا دوران آغازین عباسیان متقدم نوشته شده باشد [و یا بعدها همان متن، با برخی تغییرات، بازنویسی شده باشد].

اگر قرار باشد که فهرست سرزمینهای ایران برای بررسیهای دیگر نیز مفید واقع شود، يك تفسیر انتقادی ضروری به نظر می‌رسد. از آنجا که از عصر ساسانیان مدارك جغرافیایی در اختیار نداریم، و گزارشهای اعراب و ایرانیان نیز به بررسیهای درست و دقیق تری نیاز دارد، لذا این امر به طور طبیعی به تحقیقی تاریخی و انتقادی درباره حدود امپراتوری ساسانیان منجر می‌شود، که توجه به روند ادوار مختلف تاریخی و تفسیر هر يك از آن وقایع را افزایش خواهد داد. توضیحات تاریخی و نقشه برداری تا حدودی به روشن شدن موقعیت حقوقی مرزهای ایالات و همچنین تعیین وضع تعداد زیادی از محلها و بخشهای مهم کمک می‌کند. متأسفم که در هنگام بررسی این اثر، تعداد محدودی نقشه در

۲۲. علاوه بر فرستاده امپراتور ژوستین، از سفارت ماریکیوس درباره تجارت با سفدیان *Soudaïrai* نیز نام می‌برد.

23. *Obazontai*

۲۴. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: Marquart: *Chronologie der Alttürkischen Inschriften*, S.87 f. Nikephoros *ιστ. αύστ.* P.33, 12 ff. ed. de Boor; Theophan: *Chronogr.* ed. de Boor, P.356, 18ff.

اختیار دارم.^{۲۵}

در پایان وظیفه خود می‌دانم که از آقای پروفیسور گلزر^{۲۶} مشاور عالی دربار که ترجمه بخشی از کتاب سبتوس را در اختیارم گذاشت، و همچنین از پروفیسور ولهاوزن^{۲۷} که زحمات وی چاپ کتاب را ممکن ساخت، و بویژه از آقای پروفیسور فیر^{۲۸} که در متون ارمنی به من کمک کرد، تشکر کنم. از همگی آنان قلباً سپاسگزارم.

نسخه دستی کتاب موجود، در شب کریسمس ۱۸۹۷ به اتمام رسید، و از آنجا که به دلایل فنی، چاپ آن کراراً مشکلاتی پیش آورد، در دسامبر ۱۸۹۸ بار دیگر تغییرات اساسی در آن داده شد. از آن تاریخ تا ژوئن ۱۸۹۹ در اختیار شرکت انتشارات دیتیریش قرار داشته است.^{۲۹}

۲۵. تألیف برادران ویستون (لندن ۱۷۳۶، چاپ رقی)، و نیز کتاب زیر Армянская

Patkanean: **Армянская географія VII вѣка** etc. St. Petersburg 1877

در اختیار من نبوده است، اگر در يك یا چند مورد مراجعه به کتاب آخری ضروری بود، تقاضا می‌کنم به شرایط مذکور توجه شود.

26. Gelzer.

27. Welhausen.

28. Vetter.

29. Dieterischschen Verlagsbuchhandlung (Theodor Weicher) in Leipzig.

متن اصلی جغرافیای موسی خورنی
و ترجمه آن

Աշխարհ Պարսեց.

Ա իթ. Պարսից աշխարհ ընդ չորս բաժանի այսպէս. 'Քուտտի խորասրան, որ
 Բ. 40 է կողմ արեւմտեայ. յորում աշխարհք ինն.

- | | |
|--------------------------|---|
| Մայ, | Երան-ստան-քարտ-Ասւատ. |
| 5 Մասպտան, | 10 'Կոտտորայ, |
| Սիհրական-քատակ. | Շիրական, |
| 'Քաշար, | 'Արձն |
| Գարմական | [Արհեն]. |
| 'Քուտտի 'Կեմոնչ, | որ է կողմն միջարեայ որ է հարաւ, յորում աշխարհ ինն |
| 15 և տանն. | |
| Պարս, | 'Սէշուն, |
| Խուժաստան, | 20 Հաղար, |
| Եսպահան, | Պանխատրշիր, |
| Կուրման | Մակուրան, |
| Տուրան, | 25 'Սեդ. |
| Արման, | 'Սէմահիկ, եւ սա կղզի է. |
| 'Սպետ, | Մաղան, |
| Աշտ, | Խուժիհրատան, |
| Սահաստան | 10 'Սպահլ, 'ի Հնդկաց հանեալ, |
| 5 'Օսպլատտան, | 'Ղէրուհլ, նոյնպէս 'ի Հնդկաց |
| 'Գեր, կղզի գոշով ծովուն. | հանեալ: |

'Քուտտի Խորասան, որ է կողմ արեւելից. յորում է աշխարհ քսան եւ վեց,
 այսինքն զոր ասեմ. Ահմադան, Աոմն, Արիան, Ապրշահր, 'Արվ,
 15 Մուտ, Հրեւ, Կասաշան, 'Կոտի-միանակ, Իժին, Տաղկան, Գոզկան,

Մնգրապ, Սհատ, Հրամ, Չամբ, Պիրող-նախճիր, Գղին-Մազակ,
Սարճան, Մանսան, Գճակ, Ման, Խահլի-բամիկ, *Գրմատ, Չարի-
մանկան, Շլրի-Խամիկան, Գղիրոյին.

*Վրուստի կապկոհ, որ է կողմն կաւկասու լիրանց, յորում են աշխարհ
20 երեքտասան,

Նորպատական,	Սռէ
Մրմն (որ է) Հայք,	Գեղան,
Սարչան որ է վիրք,	[Շանճան]
Ռան որ է Մղուանք,	10 Գլմունք,
5 Նալասական,	Գմբաւանդ,
Սիսական,	Տապրբստան,
	Ռւան,
	Սմլ,

15 զոր պատմել առաջի կայ մեզ:

Լ. Աշխարհ Մսիոյ է Մարք, զոր ասեն 'ի Մադեայ որդւոյ կողքացւոց
Թագաւորին զաւակին սերեալ են, որոյ քոյր Մարա է. որ Նասոնի առփեալ
զոսկեկիզն մորթին մատնեաց. բայց պատճառ գալոյն այսր ոչ ասի: Այլ ասի Թէ
Արտաշէս Աքոզ մասն ինչ 'ի Հռոմայեցոցն եւ 'ի Հրէից առեալ բնակեցոյց *առ
20 Սրկանաւք կասրից, որ այժմ ոչ է յայտնի. բայց Պտղոմէոս զՄարս յեւից (եւ
41 'ի հարաւոյ) եւ կասրից ասէ բնակել. եւ զոր ասեն ընդ մի իշխանութեամբ, եւ
ոչ ուրիք գտանին Մարք. բայց Պտղոմէոս ասէ զաշխարհս սոցա 'կասր, Վա-
զուշ, Գեւք, Գիւլումք. եւ Ռէ եւ Մսպահան քաղաքք են Մարաց:

Լ.Ս. Աշխարհ Մսիոյ Լիւիմացւոցն է, որ է Խուժաստան, որում Նոյնք

B Լ.Ն. Մարք, որ կոչին Վրուստի Վրապկոհ, յեւից կալով Հայոց եւ առ
612/3 երի կասրից ծովուն. եւ ունի աշխարհս զայսոսիկ . . . Ռւնի լերինս եւ գետս,
եւ զծովակն որ կոչի կապուտան ուր զքուռամղիղն գործեն: Ռւնի քաղաքս
բազումս: Դ)

Լ.Ս. Լիւիմացիք, որ կոչին Վրուստի Խուժաստան, յեւից կալով Իկղաթայ

A Շովչանիկ կոչեն, յաղաղս Շովչան քաղաքի, եւ Տաճիկք Խճրա: Սահ-
մանի 'ի մտից կուսէ Իկղաթով, որ բաժանէ ընդ Նարեկոն եւ ընդ Խուժաստան,
իսկ 'ի հարաւոյ՝ Պարսկային ծոցովն. եւ 'ի հիւսիսոյ՝ Մսորեստանիւք: Ռւնի
գետս երեք. ունի ոստանս հինգ, այսինքն աշխարհք՝ յորս քաղաքք այսոքիկ.
5 Որմշիր, Սուլուռա, Շովչ, զոր Գանիէլ յիշէ, Գունդիո-Շապուրհ,
յորում պնիւ շաքար գործեն. Նարի աշխարհ եւ ամենագիւտ. ունի երկու կղզի
հանդէպ իւր 'ի Պարսկային ծոցոյն:

Լ.Ս. Աշխարհ Մսիոյ է Պարսք, յեւից Խուժաստանի, առ երի Մարաց.
ունի քաղաք զՍտահր, ուստի Արտաշիր սրգի Սասանայ ի Ստեհ գեղջէ. եւ
10 ըստ եւից հիւսիսոյ է՝ Պարսա քաղաք. յորում եւ գտառն է Վրոբար, Թէ ար-

դեաւք զսա յիշէ ՆզէկիէԼ: Ունի կղզիս Իրկու, զոր Պտղոմէոս զմինն Եղևք-
 սանդրի կոչէ, եւ զմիւսն Սորաթ. Եթէ զսա յիշէ Նըրեմիա, „Սակի եկեալ ՚ի
 Սոփաթայ“: (ուր: լինի տասն դոհարք. ա, սպար որ վեցդանկեան է,
 արժէ դրամ քսոսասուն. բ, ոսմիա. դ, մշիա. յ, դանքա.՝) Ե, պարմուշա
 15 որ է անգոյն. զ, պարմուշիտ. է, հալտագրամ. ը, հաշտագրամ.՝) Թ, նոյնագրամ.
 Ժ, դասադրամաքարթա, զոր մեք անիծ կոչումք:

ԼՂ. Եշխարհ Եսիոյ Երիք են, յեւրեց կալով Մարաց եւ Պարսից, եւ
 ձգին մինչեւ ՚ի Ննդիկս, յերի Վրկանի եւ մասին Սկիւթեայ : Ունին աշխարս
 մետասան. յորում կարճաբեր աշխարհն, Իէմոն եւ Կրման չերմ, * Կրման անա-
 20 պատ, զոր Պարսիկք ցուրտ Կրման կոչեն. որոյ ՚ի հիւսիսոյ Պարթեւաց

B եւ ՚ի մտից՝ Պարսից: Եւ ունին Նդիմացիքն աշխարհս փոքունս զայսոսիկ
 Ունի գետս Իրիս, քաղաքս հինգ՝ յորոց մին է Գունդիշապուհ, յորում զազնիւ
 շաքարն գործին. եւ կղզիս երկու հանդէպ իւր ՚ի Պարսկային ծոցին:

ԼԳ. Պարսք, որ կոչին Վուստի Կիմոռ, յեւրեց կալով Խուժաստանի եւ
 5 առ երի Մարաց. ունի յինքեան աշխարհս փոքունս զայս. . . . Ունի գետս *եւ
 կղզիս եւ քաղաքս բազումս, յորոց մի է Ուշիբի-Պահրսան քաղաք՝ յորում
 ազնիւ մարգարիտն ելանէ, *եւ գոհարք մարգարտի այս է. դրակ վեցդանկեան,
 արժէ քառասունեւվեց. դոմիայ, հինգ հարիւր. միշայիայ, Իրեք. դանկայ,

A աշխարհն, ասէ Պտղոմէոս ընդ մէջ ցուրտ Կրմանայ եւ Վրկանի. բայց Պարսիկք
 42 կոչեն այժմ յաղաքս Խահլ քաղաքի զնա Խահլի-Խամիկ, որ է Խահլ-արաւաւտին.
 եւ աստուածային գիրն զամենայն Երեւոց աշխարհն Պարթեւս կոչէ. Ինձ Թուի
 վասն Թագաւորութեան ՚ի նոցանէ լինելոյ: Խայց Պարսիկք կոչեն զկողմանս ՝
 5 զայս Խորասան, այսինքն է արեւելեայ. յորում ասեն զաշխարհս զայս. *Վոմշ,
 Վրկան, Եպրշահր, Մրվ, Մոտ, Նրեւ, Վատշան, Գոդկան. յորում լինի ձի ար-
 քունական, Գզի-րոյին, մինչեւ ցգետն զոր կոչեն Երանդ. զորմէ առասպելեն թէ
 ծծումք բերէ. լայն է եւ անհուն, որ Թուի թէ փխտն է, զոր Պարսիկք Վհհոտ
 կոչեն. եւ անհուն ասելն առ ՚ի միտս է. վասն զի հզաւր ազգացդ Պարսից եւ
 10 Ննդկաց անճանապարհ եւ անանց է՝ պայմանաւ. եւ Նրեւ դաշտն եզր արեւելեայ
 Վրկան աշխարհին, ուր է Վադգէս՝ գսուառն, ուր վկայեցին սուրբքն մեր
 առաջնորդ: Վուստի-Տուխարստան աշխարհ ասեն, եւ լինի անդ մուշկ՝ թէպէտ
 ոչ ազնիւ. եւ Թուի թէ գերութիւն Նրէից ՚ի յայս Գոդական ՝) աշխարհս բնա-
 կեցան, զոր գիր ասէ բնակել առ զգետոզն Գոդանայ:

15 Եկեալք յարեւելս՝ դարձցուք առ հիւսիսի:
 ԼԴ. Եշխարհ Եսիոյ Սկիւթիա է, որ սկսանի յ Եթլ գետոյ, եւ ՝ունի)
 զարկայութիւն իւր առ ՚ի շիղ յելս հարաւոյ մինչեւ ցԼմաւոն լեառն. եւ որպէս
 թէ Լմաւոն լեռամբն յերկուս բաժանեալ է Սկիւթիա, որ են Եպախտարք որ են
 Թուրքաստանք. ըստ հիւսիսոյ (սահմանի՝) Ենճանաթ երկրաւ, եւ ըստ մտից

B չորս. պարմուշեա. պարմուշիւ. հաւտադրամ. հաշտագրամ. դահագրամ. ՝)

614 Աթ. Արիք, որ կոչին Վրուստի Խորասան, յիլից կալով Մարաց եւ Պարսից փնչեւ ՚ի Հնդկոս եւ յերի Արկանի ծովուն. եւ աշխարհք են Արեաց այսոքիկ. . . . Աւնի Արիք լերինս եւ գետս բազումս: Աինի հրամուշկ 5 թէպէտ եւ ոչ աղնիւ: Եւ կղզի մի է հանդէպ Արեաց ՚ի Հնդկաց ծովուն, յորում թզուկք լինին երեքթզեան հասակաւ, որք պատերազմին ընդ խորդուց հաւուց վասն ճարակելոյ նոցա զանդաստանս թզկացն:

Խ. Ակիւթիա, որք են Ապսխասրք, այսինքն Թուրքք. որ սկսանին

A Սարմատացոց աշխարհաւ, առ յԱթլ գետով. եւ ՚ի հարաւ Արկան ծովուն, եւ Արեաւք եւ Հնդկաւք առ հարաւային բազկան Եմաւոն լերինն, եւ անդր եւս փնչեւ ցլմոդա լեառն. որ եւ նա բաժանէ զԱկիւթիա ՚ի Հնդկաց. իսկ ըստ յիլից կուտէ՝ սահմանի ՚ի Ղենաց: Եւ ազգք են նորա քառասուն եւ երեք, յորոց 5 մինն է Ձկնակեր, եւ փնն Աթնակեր, եւ փն է Հոթրացիք որ է Հրէաւ աշխարհն, զոր Պարսից հանուալ է ՚ի նոցանէ: Եւ զայլ ազգ ասէ խուժական անուամբ, զոր չէ հարկ ասել. զի այժմ այլազգ ոչ գիտեմք, բայց փայն ըզ Խուղին ազգ, որ ճարակի զերկիրն զայն: Եւ ունի Ակիւթիա լերինս եւ դաշտս անապատս եւ անջուր: Աւնի աշխարհս ք, զՍոգդիանի՝ որ է Սագաստան, եւ 10 զՍակէ. ընդ երկուսին են ազգ հնգետասան, հարուստք արուեստաւորք վաճառականք՝ որ բնակին ՚ի մէջ Թուրքաստանի եւ Արեաց (առ) Եմաւոն լերամբն. 43 որ է բարձր եւ երկայն քան զամենայն լերինս եւ ձեւով որպէս կարակին, եւ որպէս զԷլեն գիր Հայոց. որ ունի արմուկն յարեւելից հարաւակոյս. եւ բազուկ մի ձգէ ՚ի մուտս կոյս, մղոնս հազար երկու հարիւր ութսուն. եւ զմին բազուկն ՚ի 15 հիւսիւս, մղոն հազար հինգ հարիւր յիսուն, եւ այլ եւս երթայ ընդ Ենձանաթ երկիր: Բայց երեքհարիւր մղոնաւ յարմկանէն ըստ հիւսիսոյ՝ ՚ի վերայ լերինն ճանապարհ եւ աթիւան է, ուր ՚ի Ղենս երթան, գալով ՚ի Սագաստանեայ, ճանապարհորդել ընդ Վարե-րուրդն. որ ՚ի զարմանալի դաշտին է: Եւ ՚ի հնգետասան ազգաց կոչի փն Մասագետացիք, յորոց գէ՛ յ՝ որ զԱիւրոսն եսպան, եւ (Նուղիս) 20 ազգն, եւ միւս ազգ Խորոզմի վաճառականք, ՚ի հիւսիւսոյ յարեւմուտս. եւ ՚ի նոսա լինի խորոզմիկ քարն. ՚ի Տուր գաւառի նոցա, եւ աղեղն ազնիւ: Եւ միւս ազգ (Սովքիկք) եւ միւս ազգ Թուրքիկք. բայց ՚ի քառասուն եւ երեք

B յԱթիլ գետոյն փնչեւ ցլմաւոն լեառն եւ անդր. եւ ձգի փնչեւ ցՂենս: Եւ Եմաւոն լեառն է բարձր եւ երկայն քան զամենայն լերինս: Եւ ունի Ակիւթիա ազգս քառասուն եւ չորս. Սովքիք, Թուրքարիք, Հեփթաղք, եւ այլ խուժա- 5 դուժ անուանք: Եւ ունի Ակիւթիա լերինս եւ գետս հզաւրս, եւ զդաշտս անա- քատս, եւ ջերմ երկիր եւ անջուր. ՚ի նմա հրագոյն դաշտն: Եւ են Սովքիք հարուստք եւ արուեստաւորք, վաճառականք, որ բնակեալ են ՚ի մէջ Թուրք- քաստանի եւ Արեաց աշխարհին:

A ազգէդ փն Հեփթաղք եւ փն Միսոն եւ միւսն Ալախոն, ըստ հոմանուն քաղաքացն

առ մեծ գետովն որ կոչի Պոււմոս. եւ այլ եւս տասն գետ 'ի լերանց նոցա հոսին :

37 ԻՕ. Աշխարհ Միջագետք՝ յեւրեց Ասորեոց, յերի մեծ Հայոց. սահմանի նովաւ ըստ հիւսիսոյ, Բարիլոնիւն եւ Անապատաւն Արարեաւ ըստ հարաւոյ.

5 Ունի լերինս երկու, ասէ Պտղոմէոս, զմինն կոչէ Սեգառոս, զոր ոչ գիտեմ որ է. եւ զմիւսն կոչէ Մասիոն, յորմէ ասէ երկու գետս բղխեալ, որ անկանին յԵփրատ. զմիւսն կոչէ Վարոռան. զոր կարծեմ Խարոր լինել. բայց սա ոչ 'ի լեռնէ այլ 'ի դաշտէ բխէ, հուպ 'ի Հուշայնա՞) քաղաք. եւ 'ի հոմանուն լեռնէ բխէ Թրթար, եւ գնայ Կէպ ուղիղ յարեւելս, եւ միանայ յԵփրատ : Չայս երկու

10 գետս գիտեմ Միջագետաց Ասորոց. եւ լերինս երկու զՎոհի-Շ նգար, եւ զմիւս լեռոն երկայն՝ յորում Մարդէ բերդ, եւ Տոււարդին գաւառ եւ Բզարդէ. եւ երկու այլ փոքունք լերինք, մի Ամադ, քաղաք իւր կոչի Ագիսուն. եւ միւս լեռոն կոչի Խեմադա : Եւ Եփրատ բաժանէ 'ի Միջագետաց զԱսորիս, եւ ըզ- Անապատն Արարեա եւ զԲարիլացոց աշխարհ : Եւ Տիգրիս երթալով ընդ հարաւ՝

15 պատահէ լերինն, եւ գնայ 'ի հարաւոյ 'ի դառնալ յարեւելս կոյս՝ բաժանել 'ի Միջագետաց, Թողու զհիւսիսեալ զՂազնիս Հայոց, որ է Արձն, յորում քաղաք Կուտեմուան. որ է Վրդմար, եւ Վիշ եւ Շ ուկառարա. եւ ամենայն քամի լերանց Հայոց 'ի Վկլաթ իջանէ. նախ Վաղիրթ, որ բղխէ 'ի լերանց Սալնայ եւ Սանասնոյ, եւ իջեալ կարէ յիրերաց զՆփրկերտ եւ զՎրդմար, որով բաժանեցան

38 20 Հոռոմք եւ Պարսիկք եւ կոչի այժմ Շ իթիթմա, որ է արիւնարբու : Եւ Վկլաթ երթայ ընդ Աինուէ. եւ պատահէ նախ քաղաքիկ մի՝ որ կոչի Բղաթ, որ կոչի Թուք, զի անդ ասեն Թքանիւ զՅոնանն : Եւ է Միջագետք ութ մասն երկայն, եւ երեք լայն :

ԻԿ. Աշխարհ Բարիլացոցն յերի Միջագետաց առ Վկլաթաւ, մինչեւ 25 ցՊարսկային ծոցն, սահմանի յարեւելից Խուժաստանաւք. իսկ 'ի հիւսիսոյ եւ

B ԼԵ. Միջագետք յեւրեց կալով Ասորեոց եւ Եփրատ գետոյ, Ասորես- 611 տանիւ առ Վկլաթ գետով, յերի կալով մեծ Հայոց. եւ ունի լերինս երկու եւ գետս երկու, եւ քաղաքս բազումս. յորոց մի է Ուուհա՝ ուր անձեռագործ պատկերն է փրկչին :

A յարեւմտից Եփրատով եւ մասամբ ինչ Անապատ Արարեալ : Ունի փոքր աշխարհ՝ զԱւառինտիա եւ զԱմառդոկէ եւ զՍտոռփէ եւ զՎաղգեայ, որպէս Պտղոմէոսն ասէ : * Եւ է երկու աշխարհ ընդ մէջ Վկլաթայ եւ Եփրատայ նորաչէն 'ի Պարսից, Կաւատ եւ Կաշկար : Ունի գետ զԵփրատու վտակս տասն զաւրաւորս, 5 յորոց եւ այլք յուրով բաժանին, յարբուցումն երկրին 'ի սպառ. բայց 'ի չորից վտակաց, որք ուժով մնացեալ, երեքն անդանին՝ 'ի լիճ նորին, եւ մին 'ի Վկլաթ, որք կոչին՝ մինն Սոր. միւսն Սորիտ, միւսն ընդ մէջ Բարեւոնի անցանէ, որք յիրեարս եկեալ անցանին յեւրեց Ակողայի բնակեալ բանակի Տաճկաց, եւ միւսն ասի Վուլթայիդ. Բայց կարծեմ զայս վտակ, որ այժմ 10 Վուլթայս անուանի, սա կոչել Արիւթեմայ՝ Արմակաղէս. . . Եւ է Բարեւոնի

աշխարհ երկայն հւթն մասն, եւ երեք լայն. գտանի՛ի տահմանս նորա ակն սար-
դիոն, լինի անդ եւ քառսելիթիս, որ է ոսկէփարն: Որ ասեն հիացման արժանի
է բան, հթէ ամենայն գիշերատուի երկիցս բարձրանայ ջուր՝ի ծոցոյն Պարսկաց:

B ԼՕ. Արուաստան, որ կոչի Ասորեստան՝ այս ինքն Մուծղ, յելից
613 կալով Միջագետաց առ երի Հայոց. ունի լերինս եւ դետս, եւ քաղաք
զՆինուէ.

612 ԼԿ. Բաբելոն յելից կալով Միջագետաց առ Վկղաթաւ մինչեւ ցպարս-
5 կական ծոցն, եւ ունի աշխարհս չորս. զՎկոզա. զՊասրա, զՏիսրոն, զԲա-
բելոն. եւ գետս ունի զԱփրատու վտակսն եւ զՎկղաթայ. եւ ունի այլ քա-
ղաքս եւ պաւսոս բազումս: Լինի՛ի տահմանս այսորիկ ակն սարդիոն եւ ոսկէփար.
Եւ է Պասրա ամենալից վաճառաւք. եւ եկք նսւաց ՚ի Հնդկաց եւ յամենայն
կողմանց արեւելից:

ترجمه متن اصلی جغرافیای موسی خورنی (از ارمنی)

شهرستانهای ایران

- سرزمین ایران به چهار ناحیه به صورت زیر تقسیم شده است:
۱. کوست^۱ خوربران، یعنی ناحیه غرب که دارای نه استان است:
- * مای
 - * ایران - آسن - کرت کوات
 - * ماسپتان
 - * نوهاترج [نوتاترج]
 - * مهرکان - کتک
 - * شیرکان [شیزکان]
 - * کشکر
 - * ارزن [آرهن]
 - * گرمکان
۲. کوست نیمروج (نیمروز)، یعنی ناحیه جنوب با نوزده استان به شرح زیر:
- * پارس
 - * میشون [میشان]
 - * خوزستان
 - * هگر [بعدها هجر]
 - * اسپهان
 - * پنیات رشیر [بنیاد اردشیر]

۱. در اصل به معنی «جانب» یا «طرف» (Côte) است.

* این علامت نشانگر اماکن اسقف نشین است.

- کورمان [کرمان] * در، که جزیره‌ای است در دریا
- توران * میش مهیک (ماهیک)، آن نیز جزیره‌ای است
- مکوران [مکران] [سند - سرمن] مزون
- اسپت [اسپت] خوژه رستان
- وشت اسپهل [اسپال]، که هندیان تصرف کردند
- * سکستان دیهول (دیبول)، که همچنین هندیان تصرف کردند
- زاپلستان
۳. کوست خراسان، یعنی ناحیه شرق که دارای بیست و شش استان است که از آنها به شرح زیر نام می‌برم:
- * اهدان * هرو
- * گمش * کتاشان
- * ورکان * نسای - میانک
- * ابرشهر * بژن (بژین)
- تالکان [طالقان]
- * مرو * گوزکان
- * مروت * زمب [زم]
- اندراپ پیروز - نخجیر
- وست دزین - اوزک [آوازک]
- ورچان
- هروم [من سن] (من سان) دُرمَت
- گچک چرمنکان
- اسن (اسان) شیر - بامیکان
- بهل - بامیک دزروئین [دز - رویان]
۴. کوست کپکوه که در نواحی کوه قفقاز است و دارای سیزده استان است، بدین ترتیب:
- * اتروپاتکان * آری
- * آرمن (هیک) * گلان و شنچان

ورجان که همان «ورك» است

رَن (الوانك) دلمونك

بلسكان (بلاسكان) دمباوند

سپسكان تپرستان

رَوَن [رویان]

* اَمَل

پایان متن اصلی جغرافیای موسی خورنی

تفسیر متن

ناحیه غرب

کوست خوربران

غرب یا کوست خُربَران^۱، به زبان پهلوی: کوست خوربران^۲ و در بندهش: کوست خوروران^۳ و بنا بر نوشته ابن خردادبه: خُربران^۴ است. در «چاپ خلاصه شده کتاب جغرافیایی موسی خورنی»، این قسمت، با نام منطقه «الیمائی»^۵، اشتباهاً برابر نام «خوزستان» در اثر بطلمیوس، قرار داده شده و به همین

1. *Հրապարակ խորբրան*

2. E. Bloche: *Städteliste*, §22, P. 169.

3. F. Justi: *Bundahesch*, (Hildesheim - New York), S. 15, Z.14; S.20, Z.16.

همچنین رجوع کنید به:

Saleman: «Mittelpers. Studien», *Bulleten de L' Academie de St. Pétersburg*, t. XXXI, 1886, P.431, 439.

و نیز:

H. Hübschman: *Persische Studien*, 120 N.3; *Arm. Gramm I*, 258.

۴. ابن خردادبه: *المسالك والممالك*، ص ۷۲، س ۷؛ همچنین رجوع کنید به: ابن رسته: *الاعلاق النفیسه*، ص ۱۰۳، س ۱۹؛ مسعودی: *التنبیه والاشراف*، ص ۳۱، س ۵؛ خوارزمی: *مفاتیح العلوم*، ص ۱۱۴، س ۱۳.

۵. [الیمائی یا الیمائیس Elymais نام مملکت بنی عیلام است که نواحی خوزستان و لرستان را در برمی گرفته است].

سبب آن را جزو آخرین استان در این منطقه محسوب کرده است. در حالی که در «چاپ جدید و کامل کتاب جغرافیای موسی خورنی»، این منطقه دقیقاً در کوست نیمروز قرار دارد. نظریه‌های جغرافیدانان ما دربارهٔ حدود این منطقه از ایران‌شهر، مخالف نظریه‌های جغرافیدانان و مورخان عرب است، زیرا [بنا بر نوشتهٔ جغرافیدانان و مورخان عرب]، استان «ماه»، «ماسبدان» و «مهرگان کذک» [کواد] جزو منطقهٔ جبال یعنی سرزمینهای مرتفع مادها محسوب می‌شد و مرزهای بین «سواد» (سورستان) و جبال، در «جولاء» یعنی در معبر «حلوان» قرار داشت.^۶ تنها توضیح مفصلی که از سرزمینهای «خربران» به وسیلهٔ اعراب در اختیار داریم، در تاریخ یعقوبی است^۷ که محدود به عراق می‌شود. ابن خردادبه توضیحی دربارهٔ سپاهیت نشین ساسانی خربران نداده است و فقط یادآوری می‌کند که استاندار، دارای عنوان «خربران اصبهند» [اسبهند] بود.^۸ وی توضیح مشروحی دربارهٔ ناحیهٔ «سواد»^۹ می‌دهد. ناحیهٔ فرات در قسمت شمالی تا «قرقیسیاء»^{۱۰}، و ناحیهٔ موسوم به بین‌النهرین ایران (عربی: دیار ربیعه)، و نواحی قسمت غربی تا «نسیبس» [نصبین] و استان موصل یا آسور، جزء قلمرو ایران محسوب می‌شد.^{۱۱} توصیف مرز غربی ایران به وسیلهٔ جغرافیدانان ما، با نوشته‌های آرامنه متفاوت است.^{۱۲} از نظر ما، او «ارزن = ارزنه» را جزء قلمرو ایران می‌داند، و در صفحهٔ ۳۷ کتاب که برابر ۵۰ ترجمه است، صریحاً متذکر می‌شود که «کتیرته»^{۱۳} ناحیهٔ «نیرکرت» (مارتیروپلیس)^{۱۴} یعنی

۶. رجوع کنید به ابن رسته: *الاعلاق النفیسه*، ص ۱۰۴، س ۱۰؛ یعقوبی: *کتاب البلدان*، ص ۲۹؛ برای اطلاعات بیشتر در این مورد رجوع شود به «کوست کهکوه».

۷. یعقوبی: *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، ص ۲۰۱.

۸. ابن خردادبه: *المسالك والممالك*، ص ۷۲، س ۷.

۹. همان منبع، ص ۵۴؛ بنا بر یعقوبی: *البلدان*، چهار ناحیه به نام «سواد» نامیده می‌شود: «سواد اردن»، «سواد ارمنستان»، «سواد بغداد» و «سواد کوفه».

۱۰. ابن خردادبه: *المسالك والممالك*، ص ۷۳، س ۳ الی ۵.

۱۱. همان منبع، ص ۹۵ - ۹۴.

۱۲. موسی خورنی: *تاریخ ارمنستان*، (و نیز ۱۸۶۵)، ص ۳۰ = ص ۴۱ ترجمه شده آن.

۱۳. سریانی: «کلت» *Kullath = Νυμφίος* (باتمن جای امروزی).

«سوفنه»^{۱۵} و «کلیمر» را جدا می سازد، و بدین ترتیب مرز بین رومیان و ایرانیان را به وجود می آورد. این مرز تا برخورد خسرو پرویز دوم با امپراتور ماریکیوس در سال ۵۹۱ م، وجود داشت. تا اینکه «ارزن» [ارزون، ارزنه، ارزونه] به رومی ها واگذار شد و استان جدید الاحداث بین النهرین علیا تقسیم گردید.^{۱۶}

با توجه کامل به موضوع، چنین برمی آید که جغرافیدانان ما به استثنای سه نفر اولی، خوربران را نه به صورت استانهای سیاسی، بلکه استانهای کلیسایی، یعنی مقر مطران ها محسوب می کرده اند.

مای

«مای»^{۱۷} به فارسی امروزه، «ماه» و به فارسی باستان «ماذه»^{۱۸} است که از ناحیه معبر «حلوان» تا نزدیکی همدان ادامه داشت^{۱۹}. توماشیک^{۲۰}، مرز شرقی آخرین استان را، «بید سرخ» امروزی می داند. اما به نظر من، در عصر ساسانی، حتی «مادران» (مندراآباد) و کِنِکُور^{۲۱} یا «قصر اللصوص» به استان ماه تعلق داشت.^{۲۲} در شمال غربی همان ناحیه، دینور تا «مایبهرج» و تا نزدیکی «سی سر» [سیسر]^{۲۳}، «سنه» [سنندج] امروزی در استان اردلان^{۲۴} و جنوب شرقی نهاوند را در برمی گرفته است.

15. Sophane.

۱۶. وضع اخیر در شرح «الزنیك»، ص ۳۰ گزارش شده است برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

H. Gelzer: *Georigus Cypr*, P.XIVI. Sqq.

17. Thoma Arcruni II3, bei Brosset 1,1.I83.

18. *Māda*.

۱۹. این نام مطابق نام استانهای پارتی *Μηδία [ἡ κάτω]*, *Καυβαθηνή* در کتاب ایزیدور - خاراکی (بند ۴، س ۵) است.

20. W. Tomaschek: *Zur historische Topographie von Persia*, I, (Wien, 1883), S.9.

۲۱. (بنا بر نظریه خاراکی) *Κοιχοβάε*

۲۲. رجوع کنید به ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۶۷.

۲۳. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۱۸.

استان ماه، با دو مقر اسقف نشین شرق سوریه^{۲۵} در سالهای ۴۸۵، ۴۴۹، ۵۵۳ و ۶۰۵م و ناحیه بلاشفر در سالهای ۴۳۰، ۴۸۵ و ۵۶۶م تطابق دارد.^{۲۶}

بنابر نوشته سبتوس، نبرد معروف نهاوند در محلی^{۲۷} اتفاق افتاد که در «کتاب جغرافیای موسی خورنی» به مفهوم «در سرزمین ماد» است.

در زمان استیلای اعراب، اگر نخوارجان (عربی: النخارجان) - رئیس گنجینه‌های خسرو پرویز - بنابر نوشته دینوری (ص ۱۳۰) پس از نبرد قادسیه در جنگ تن به تن با زُهِیر بن سلیم برادر مخنف بن سلیم از دی کشته نشده بود، می‌توانستیم بگوییم که صحبتی از مرزبان ماه نیامده است. اما گفته می‌شود که پس از نبرد نهاوند، هیربذی گنجینه او را در شهر ماه به «حذیفه بن الیمانی»^{۲۸} تحویل داد. به عنوان مالک بزرگ و مستحکم‌ترین وضع در استان نهاوند از خانواده «کارن»، به زبان ارمنی: کرون و به زبان عربی: قارن^{۲۹} یاد شده است. پس از نبرد، نجیب‌زاده ای ایرانی به نام «دینار»^{۳۰} با امیر

→

24. G. Hoffmann, *Auszüge* 265 N. 2095. K. F. Andreas, Pauly - Wissowa's RE.:

¶ I a. v. *Alisra*.

۲۵. «صوب» یا «حصه صوبل»

۲۶. رجوع کنید به مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۷، س ۱۱؛ ص ۳۹۸، س ۸؛ ص ۳۹۹، س ۲ و ۱۸؛ ص ۴۰۱، س ۳؛ ص ۴۰۳، س ۸ و ۱؛ همان مجله، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۷؛ ص ۳۹۷، س ۸؛ ص ۳۹۸، س ۱۰؛ ص ۳۹۹، س ۳ و ۱۸؛ ص ۴۰۱، س ۴۰۴، س ۷؛ همچنین رجوع کنید به نولدکه در مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۲۸، ص ۱۰۰؛ و نیز همان مؤلف در کتاب: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، (لیدن، بریل، ۱۹۷۳)، ص ۱۳۴، زیرنویس ۴؛ و نیز: G. Hoffmann, a.a. O. S. 67, 107, 120.

۲۷. این محل به نام *ḥ' Ḥaruy qawlan ḥ'* است که اگر عبارت مزبور به صورت

ḥ' Ḥaruy qawlan ḥ' خوانده شود، مفهوم «در سرزمین ماد» روشن می‌شود.

۲۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۲۷، س ۳؛ ص ۲۵۹۸، س ۱۹ و بعد؛ ص ۲۴۳۹، س ۱۷ و بعدها؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۴۹، س ۳؛ ص ۱۴۵، س ۱۳.

۲۹. از قطعه شعری در دوران استیلا خلاصه شده است.

۳۰. در واقع «دین - یار» (کمک‌گیرنده قانون) است، مانند «یزت - یار» در اثر سبتوس، ص ۷۶ و ۷۷؛ «مایزدیار» = «مازیار» در بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۳۴، س ۱۴.

عرب به نام «حذیفه بن الیمانی» قراردادی منعقد کرد که در مقابل پرداخت مالیات سرانه، به عنوان امیر نهاوند شناخته شود. پس از او، این ناحیه «ماه دینار»^{۳۱} نامیده شد. «دینار» تا اواخر خلافت معاویه می‌زیسته است.^{۳۲}

حتی قبل از نبرد، «نعمان بن مقرن» با فرد معروف دیگری به نام «بهبزاد» یا «بهبزادان»^{۳۳} قرارداد مشابهی در مورد بخشی از استان منعقد کرد. یاقوت (معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۰۶) با این وضع جغرافیایی چندان آشنایی نداشته، و گمان برده است که این محل در ناحیه هردو «راذان»، که جزء منطقه دجله بود، قرار دارد.^{۳۴} ظاهراً این موضوع ممکن است برحسب مشابهت و طنین اسمی هردو نام محل پیش آمده باشد. اما در سر راه «اصطخر» از «ارجان» به «حلوان» قرار داشته است.

بخش دیگر «ماه» به نام «ماه شهریاران» منسوب به شخصی به نام «شهریار» بوده است. این ناحیه شامل محلهای «طزر»، «مطامیر»، «زبیدیه»، «مرگ»، یعنی «مرگ القلعه»^{۳۵} بود. این نام اخیر در ازمنه قدیم تر قابل اثبات نیست.

در زمان معاویه، نهاوند از فتوحات اهل کوفه بود و دینور از فتوحات اهل بصره. چون مسلمانان کوفه کثرت یافتند، به زمینهای بیشتر که خراج آن میان ایشان تقسیم شود، نیازمند شدند. پس دینور را که از فتوحات بصره بود، به ایشان سپردند، و بصریان در عوض، نهاوند را بگرفتند، زیرا آن شهر از اعمال اسپهان است. فزونی خراج دینور بر

۳۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۳۳، س ۹؛ ص ۲۶۷۳، س ۱۰؛ ج ۲، ص ۹۹۱، س ۶ و ۸؛ ص ۹۹۲، س ۴؛ در سال ۷۷ هجری.

۳۲. همان منبع، ج ۱، ص ۲۷۲۸، س ۲ و بعد؛ ص ۲۶۳۱، س ۱ و بعد؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۰۶، س ۵ و بعد؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۵۸، س ۱۷ و بعد؛ دینوری: اخبار الطوال، ص ۱۴۰، س ۱ و بعد، ابن حجر: ج ۲، ص ۲۰۶.

۳۳. این نام در آثار «ابن حبیش» و «ابن اثیر» به همین صورت است. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۲۸، س ۸؛ ص ۲۶۳۳، س ۱؛ و نسخه خطی، ج ۲، ص ۹۴۱، س ۶؛ «ماه بهبزادان» اسم شخص نیست؛ بلکه اشتقاقی از آن است، مانند ترکیب «ماه شهریاران» و مرکب با نام واقعی «بهبزاد» است.

۳۴. ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۶، س ۸؛ ص ۱۲، س ۹.

۳۵. یاقوت حموی: معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۶، س ۲۰.

خراج نهاوند از آن کوفیان شد.^{۳۶} از این رو، نهاوند «ماه البصره» و دینور «ماه الکوفه» نامیده شد. اما هردو ناحیه، اغلب زیر اسم «ماهان» (الماهان)، که شامل هردوی آن نواحی بود، نامیده می‌شد. استعمال آن به صورت جمع «ماهات» نیز متداول است.^{۳۷}

ماسپتان

«ماسپتان» به زبان عربی - فارسی: «ماسَبَدان» و نیز «ماه سُبَدان» نوشته می‌شود.^{۳۸} شکل ارمنی «ماسپتان» بنا بر اصول صوتی ارمنی از قدیم با تلفظ «ماه سبدان» ترکیب می‌شد. محل اصلی به نام سیروان (السیروان) و حال به نام «شهر کیلون» است که شش روز از پل «نهروان» فاصله دارد.

«ماسپتان» در عهد اشکانیان متقدم، جزء قلمرو الیمائی [عیلامی] بود. اما بنا بر اظهارات (غیردقیق) دیگری، برعکس به مدها تعلق داشت.^{۳۹} بطلمیوس (در کتاب چهارم) اشتباهاً این شهر را در پارس، جنوب «پاریتکنه» می‌داند.^{۴۰} در سال ۵۵۳ و ۵۷۷ م^{۴۱}، در اینجا شهید «پسیون»^{۴۲} (وفات ۴۴۸ م)، وعظ می‌کرد.^{۴۳} در هنگام استیلای

۳۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۰۶، س ۹ و بعد؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۰۹، س ۳ و بعد؛ سیف به استناد تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۶۷۲، س ۶، این توازن مالیاتی را در زمان عمر می‌داند. ۳۷. برای مثال: ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۱۹۹، س ۶؛ مسعودی: التنبیه والاشراف، ص ۳۰، س ۱۰ و صفحات دیگر.

۳۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۸۹، س ۱۱؛ مسعودی: کتاب التنبیه والاشراف، ص ۸۹، س ۵؛ استرابون در کتاب سیزدهم، بند ششم، ص ۵۲۴، و کتاب اول قسمت ۱۸، ص ۴۵ - ۷۴۴، آن را *Μασαβατινική* می‌نامد، و در کتاب Dionys. Perieg. 1015 به صورت سرزمین *Μισσαβάται* ذکر شده است.

۳۹. استرابون، کتاب اول، بند ۱۸، ص ۷۴۵.

۴۰. ~~منصوحی~~ به عنوان اسقف نشین سوریه شرقی نامیده می‌شد.

۴۱. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۳، س ۲؛ ص ۴۰۴، س ۸.

42. Pethion.

۴۳. رجوع کنید به: تئودور نولدکه، در مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۲۸، سال ۱۸۷۴، ص ۱۰۲ و نیز: G. Hoffmann: Auzüge aus Syrischen Akten Persischen Märtyrer, S. 67.

اعراب، «آذین»، یکی از پسران «هرمزان» معروف، از ماسبذان در مقابل نفوذ مسلمانان دفاع کرد^{۴۴}، که این خود رابطه نزدیک سیاسی این سرزمین را با خوزستان می‌رساند.

مهرگان - کتک

به عربی: «مهرجان قَدَق» در سالهای ۵۷۷ و ۵۸۸ م اسقف نشین سوریه شرقی بود.^{۴۵} در نهمین سال یزدگردی (= سال ۴۴۸ م) «پشون» شهید اعدام شده در اینجا تبلیغ می‌کرد.^{۴۶} در واقع «مهرگان - کتک» در سال ۴۹۹ م با اسپهان اسقف نشین واحدی را تشکیل می‌داد. زیرا نام سریانی آن^{۴۷} فقط ترجمه «مهرگان - کتک» (خانه مهرک) است. در تاریخ طبری^{۴۸} از مهرگان - کتک به عنوان قلمرو حکومتی و ناحیه ای از خوزستان یاد شده است. در تاریخ «طبری»^{۴۹} و فتوح البلدان «بلاذری»^{۵۰}، از «مهرگان کتک» به عنوان موطن اصلی [هرمزان] نام برده می‌شود. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که این شهر، با خوزستان رابطه نزدیکی داشته است.^{۵۱}

۴۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۴۷۸.

۴۵. به سریانی: **ܡܗܪܓܢܐ ܕܩܕܩܐ** یا **ܡܗܪܓܢܐ ܕܩܕܩܐ** به معنی «بت مهرگانه» = خانه مهرک هاست، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۴، س ۶؛ ص ۴۰۵، س ۲.

۴۶. رجوع کنید به: نولدکه، در مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۲۸، سال ۱۸۷۴، ص ۹۹ و ۱۰۱ و بعد و همچنین: G. Hoffmann: *Auszüge aus Syr. Akten...*, S.67.

۴۷. **ܡܗܪܓܢܐ ܕܩܕܩܐ** مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۹، س ۲۰۱؛ ص ۴۰۰، س ۱۰۱ (۵) با کلمه سریانی **ܡܗܪܓܢܐ ܕܩܕܩܐ** ارتباطی ندارد (همان مجله، ص ۳۹۴، زیرنویس ۴). این نام در ارتباط با یکی از قبایل کرد است که محل اصلی آنان «صیمره» بود و دوروزراه تا شیروان فاصله دارد. «مهرگان - کتک» که يك میلی «صیمره» است، مقر هرمزان خوزستان بود (رجوع کنید به: دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۴، س ۱۰).

۴۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۵۳۴، س ۶.

۴۹. همان منبع، ص ۲۰۶، س ۲.

۵۰. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۸۰، س ۱۳.

۵۱. نولدکه در منبع زیر، از «هرمزان» به نام يك مادی نام می‌برد.

کشکر

این نام در کتاب وارداپت^{۵۲}، «کشکر» و به عربی «کسکر» است.^{۵۳} در کتاب بلوشه^{۵۴} (به ترتیب درهمی) «آسکر» (نوع تغییر یافته «آشکر») به جای «کشکر» به کار رفته است.

«کشکر» در عصر خلفا، یکی از دوازده استان «سواد» بود که در زمان ساسانیان نام رسمی آن «استان شاذ شاپور» بوده است^{۵۵}، که تا حدودی با شهر «واسط» کنونی مطابقت می‌کند. در سال ۴۱۰م به صورت اسقف‌نشین حوزه اداری اسقف کلیسای ارتدکس یونانی، متعلق به شهر «قاذولیکه»^{۵۶} تیسفون درآمد بود.^{۵۷}

باید کاملاً توجه کرد که [موسی خورنی] نه تنها از دیگر نواحی سواد نامی نبرده است، بلکه نام قدیمی این استان مهم را نیز نادیده گرفته است. این امر بسختی می‌تواند به گونه دیگری توضیح داده شود، مگر اینکه فرض شود که مؤلف، «کشکر» را به عنوان مقر مطران‌های تیسفون محسوب داشته است.

نام قدیمی «سواد»، به فارسی «سورستان»^{۵۸} است که ترجمه آرامی آن «بیت آرمایه»^{۵۹} است. مورخان ارمنی این محل را به نام «آسورستان» می‌نامیدند که مقر

52. Elise Wardapet: *Geschichte Wartams und des armenischen Krieg*, (Venedig 1828), P.146,23.

۵۳. در زبان سریانی «ܟܫܟܪ» نوشته می‌شود.

54. E. Bloche: *Städtliste*, S56.

۵۵. ابن خردادبه: *المسالك والممالك*، ص ۷، س ۳؛ ص ۱۴، س ۱ و بعد.

56. *Qāṭolīqā*

۵۷. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۵، س ۷.

۵۸. بلاذری: *فتوح البلدان*، ص ۲۷۶، س ۵؛ ابن رسته: *الاعلاق النفیسه*، ص ۱۰۳، س ۱۳ و بعدها؛ مسعودی: *کتاب التنبیه والاشراف*، ص ۱۷۷، س ۱؛ طبری: *تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۸۱۹، س ۸.

۵۹. *Bēṯ Aramājē* و نیز رجوع کنید به:

Th. Nöldeke: *Geschichte der Perser und Araber...*, S.15. N.3.

«تیسبون» = «کتسیفون» [تیسفون] در آنجا بود. «هوان - چوانگ»^{۶۰} - در اثر اشتباهی که بسهولت قابل توضیح است - «سورستانه» را پایتخت شاهان ایرانی دانسته، نه سرزمینی که پایتخت در آن واقع بوده است.^{۶۱} ایرانیان، بابل را به واسطه مرکز فرهنگی و سیاسی امپراتوری، به طور توصیف آمیزی «قلب ایران شهر» می نامیدند.^{۶۲} پایتخت «تیسفون»، بنا بر نظر بلوشه^{۶۳} به دستور «توس» و به وسیله «وَرَاژْکِ وِیپَکَان» بنا شد.^{۶۴}

گرمکان

به زبان سریانی «بیت گرمی»^{۶۵}، به زبان عربی: «باجرمی»^{۶۶} است. شکل فارسی گرمکان به صورت جمع عربی «جرامقه» که به مردم آنجا نیز اطلاق می شد، به کار می رفت^{۶۷}، و در عصر خلفا یکی از بخشهای موصل را تشکیل می داد.^{۶۸} پایتخت آن

۶۰. Huan - Čuang، نولدکه این نام را به صورت «هیوان تسانگ» (Hiuen thang) آورده است. رجوع کنید به نولدکه، منبع فوق.

61. Agathang, P.30 (Langlois I 115; Faustos 4,20 P.133,2; Elise, 142,146; Sebeos, 31,60.

۶. ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۵، س ۱۸؛ ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۰۳، س ۲۳ و بعد.

63. E. Bloche: Städteliste, §22.

۶۴. به صورت زیر خوانده شود:

Šadrētān (I) Tēspōn aš framān I Tōs
Warāzāk-i Wēpakān kart.

نام آخری در جمله زیر نیز وجود دارد: «برازه بن بیفغان یا نیفغان»، رجوع کنید به طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۱۶، س ۵؛ شاهنامه فردوسی: «کرازه کیوکان»؛ در دینکرت: کتاب ۹، بند ۱۶، س ۱۸؛ «برازک» یکی از هفت جاودانگان (نگاه کنید به توضیحات وست در: متون پهلوی، ج ۴، ص ۲۰۳).

۶۵. سریانی: *Bēš Garmē*

۶۶. یونانی: *Γαράμαία*.

۶۷. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۵، س ۲۱.

۶۸. ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۹۴، س ۷.

«کرخه‌دی بیث - سلوخ»^{۶۹} بود که امروزه به نام «کركوك» نامیده می‌شود. پیش از ساسانیان در اینجا دو سلسله مقیم بودند: یکی خاندان «برزین»^{۷۰}، و دیگری احتمالاً خاندان «یزدین»^{۷۱}، که در آخرین دوره ساسانیان نقشی ایفا کرد، و نوه کوروش به نام «پیتیوس»^{۷۲} را در لشکرکشی^{۷۳} داریوش به یاد می‌آورد. به گمان من، خاندان نجیب‌زاده «یزدین» مسیحی، از اصل و نسب «ایزاتس»^{۷۴} پادشاه آدیابن [آشور قدیم] که در سده اول میلادی به یهودیت گروید، بوده است.

کرخه مقر مطرانی بود که تحت اسقف‌نشین‌های «چهارگرت»^{۷۵}، «لاشم»، «ایروان»^{۷۶} قرار داشت، و برداشت ما نیز از این مطلب، چنین است.^{۷۷}

۶۹. Karxā de Bēd-Selōx, نام معروفترین قلعه قدیمی این شهر به سریانی: ܟܪܚܐ (سربوگ) است. در این مورد رجوع کنید به:

Wright: Apocryphal Acts of the Apostles ܟܪܚܐ Z. 6, ܟܪܚܐ Z. 15, ܟܪܚܐ Z. 14 = 239 ult., 241, 242 d. Uebers.

و یا Sarbūi ܟܪܚܐ (سربوی)، رجوع کنید به:

Akten der Märtyrer von Karkhā de - Bēth - Selōkh bei G. Hoffmann, Auszüge 45.

70. Hoffmann: Auszüge, S.45,49.

71. Hoffmann: Auszüge, S.265 ff.

72. Pythios.

۷۳. هرودت: کتاب هفتم، سطر ۲۹ - ۳۷.

74. Izathes.

75. Šahārqert.

۷۶. اسقف‌نشین ایروان و سایر شهرها به زبان سریانی عبارت است از: ܪܘܪܐ یا ܪܘܪܐ Die Akten (برای اطلاع از نام (راذانه) رجوع کنید به: der Märtyrer von Karxa bei Hoffmann, Auszüge, S.46, والممالك، ص ۶، س ۸ و ۱۲؛ ص ۹؛ همچنین به مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۴، س ۱۰ و زیرنویس ۵.

۷۷. درباره حدود و ثغور دائره اسقف‌نشین باجرمی رجوع کنید به: Hoffmann: Auszüge, 235, ff.

ایران - آسن - کرت - کوات

به زبان پهلوی: «ایران آسان کرت کوات» (کوات ایران را آرامش داد)^{۷۸}، بنا بر کتاب بلوشه^{۷۹} (در ترتیب درهمی) به وسیله کوات [کواذ، قباد] اول بنا شد. نام رسمی مرکز استان که به وسیله کوات به کار رفته، تا آنجا که مطلع هستم، بدون شک در سایر جاها ذکر نشده است. به نظر می‌رسد که به دلایل متعددی در کتابهای حمزه^{۸۰}، ابن فقیه^{۸۱} و طبری^{۸۲}، نام «کوات» به آن صورت ذکر نشده است. بنا بر موضوع، برداشت بهتر از همه، «خابورکواذ» است که با موصل مطابقت دارد، اما، در مقابل تفاوت اسمی وجود دارد. بنا بر نوشته ابن فقیه^{۸۳}، کوات، شهر «زور» را نیز بنا کرد، که نام اصلی آن ذکر نشده است، و نیز بنای شهر جدیدالتأسیس «حلوان» را به او نسبت می‌دهند.^{۸۴}

نوتتراج [نوتاترج] ۸۵

«نوتاترج» می‌بایستی با ناحیه «بیث نوهاذره»^{۸۶} (سرزمین نوهاذره) مطابقت

۷۸. به زبان پهلوی *Ērān - āsān - Kart - Kauāt*، و ارمنی: *Նոտատրձ-Նոտատրձ-Նոտատրձ*
79. E. Bloché: *Städteliste*, §55.

۸۰. حمزه: *سنی الملوك الارض والانبیاء*، ص ۵۶.

۸۱. ابن فقیه: *کتاب البلدان*، ص ۱۹۹، س ۱ و بعدها.

۸۲. طبری: *تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۸۸۵، س ۲ و بعدها؛ ص ۸۸۷، س ۱۹ و بعدها.

۸۳. ابن فقیه: *کتاب البلدان*، ص ۱۹۹، س ۹.

۸۴. طبری: *تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۸۸۵، س ۳؛ ابن فقیه: *کتاب البلدان*، ص ۱۹۹، س ۵/۶. «حلوان» در دوران ساسانیان، استان «شاذ - پیروز» با پنج «تسوغ» (تسوج، طسوج) را تشکیل می‌داد که عبارت بود از «پیروز - کواذ» (قباد)، «جبال»، «صیمرة»، «ارپل»، «خانقین» (رجوع کنید به ابن خردادبه: *المسالك والممالك*، ص ۹، س ۲). بنا بر حمزه، شهر «ایران - شاذ»، را قباد مابین «حلوان» و شهر «زور» بنا کرد. فقط شهر «شاذ - قباد»، نام سومین استان «سواد»، بین دجله و صیمرة بود (رجوع کنید به ابن فقیه: *کتاب البلدان*، ص ۱۹۹، س ۷).

85. *Նոտատրձ* Notairaj.

86. *Βιθ Νοηαδρε*

داشته باشد، و شاید مجاز باشیم که آن را «نوجاتراج»^{۸۷} بخوانیم. این نام احتمالاً به فارسی «نوهتره» [نوهاتره، نوهترا]^{۸۸} است. برخلاف نام بسیاری از جاها، این نام به زبان آرامی تبدیل شده است. به این سبب، این نام به اشکال مختلف ذکر می‌شود.^{۸۹} «بَاهُدْرِي» یا «بَاهُدْرَا» به عنوان ناحیه‌ای از استان موصل ذکر شده است.^{۹۰} علاوه بر «بیث بگاش»، نواحی «بیث داسن»^{۹۱} و «بیث ماهکرت»^{۹۲} هم در سال ۴۸۰م به عنوان مطران نشین مسیحی «حریبه»^{۹۳} (اربا) و تحت اسقف نشین سوریه شرقی ذکر شده‌اند. بنا بر بررسی دقیق هوفمن^{۹۴}، «بیث نوهاتره»^{۹۵} از روستای «آوانه»^{۹۶}، مقابل «اسکی موصل»، در سمت چپ ساحل دجله، به طرف بالا تا سمت چپ ساحل «خابور» ادامه داشته است. اما به نظر می‌رسد که در نزد جغرافیدانان ما دقیقاً جانشین کلیه استانهای کلیسایی اربل شده باشد.

شیرکان

این [شهر] را^{۹۷} راولینسون به نام «تهه سیرگان»، در «اوشنو» شناسایی کرده

87. ܢܘܝܬܪܝܐ

۸۸. گاه نیز به صورت *Nō-Hātrē*, *Nō-Hātrē*

۸۹. در زبان سریانی به صورت *ܢܘܬܪܝܐ* که در واقع «حاطره» یا *ܢܘܬܪܝܐ* است (رجوع کنید به:

(G. Hoffmann: *Auszüge*, 184, N.1440.

۹۰. ابن خردادبه: *المسالك والمعاليك*، ص ۹۴، س ۶؛ ابن فقیه: *کتاب البلدان*، ص ۱۳۱، س ۷؛ قدامه:

کتاب الخراج، ص ۲۴۵، س ۱۳.

91. *ܢܘܬܪܝܐ* (ZDMG, 43, 304, 6 u. N.5).

92. *Bēṯ Mābqert* ، *ܢܘܬܪܝܐ*

93. *Ḥeṣaijnab* (Arbela)

94. G. Hoffmann: *Auszüge*, S.208 ff.

95. *Bēṯ Nōhādrē*

96. *Awānā*.

۹۷. مسلماً محل اصلی «شیرکان» *Σιραγαυῶν κώμη* است (رجوع کنید به: Theophyl. Sin.5,8,9).

است.^{۹۸} اما هوفمن در صفحه ۲۴۹ کتاب خود گمان می برد که با اسم نامبرده شده به وسیله مورخان قدیمی ارمنی، «نورشیرکان» که در نزدیکی ارومیه قرار دارد، بایستی شباهت داشته باشد. چنانکه «ماراباس»^{۹۹} در این مورد چنین می نویسد:

در آن زمان ارشک پسر خود ارشک کوچک را پادشاه قلمرو ارمنستان، در شهر «مبین»^{۱۰۰} منصوب کرد، و عنوان «مرکین آروستان» [امیرنشین آروستان] در سرزمین «تچیک» و تاجیک و سرتاسر سرزمین «سوریان»، و «کاپادوکیه» در «کیلیکیه»، تا نواحی دریای وسیع غرب، و سرزمین شمال تا کوههای عظیم قفقاز که تا نواحی شرق توسعه دارد، و مرزهای سرزمین سخت مادها را تا کوهها «زراسپ»^{۱۰۱} امتداد می یافت، و از سرزمین «نورشیرک» عبور می کرد، به او تفویض کرد.

بنابر نوشته آگاثانجلوس^{۱۰۲}، گریگور، مسیحیت را در تمام ارمنستان از: «ستل» تا سرزمین «خلتک» و تا «کلارچک»، امیرنشین «مسکیتک»^{۱۰۳}، و دروازه آلبانی^{۱۰۴} و امیرنشین «کاشپیک»^{۱۰۵}، مقر حکومتی پایتکران ارمنستان، و از شهر «آمید»^{۱۰۶} تا شهر مسبین که مربوط به امیرنشین آسور است، و سرزمین «نورشیرکان»^{۱۰۷}، و «گردوک» تا سرزمین سخت مادها، تا استان امیرنشین

۹۸. رجوع کنید به مجله: JRGS, X 18, 19.

۹۹. رجوع کنید به کتاب: Sebeos, ed. Patkanean, p.9.

۱۰۰. Mebin، البته به صورت *Մեբին* به جای *Մեբին* خوانده می شود.

۱۰۱. در این مورد رجوع کنید به: G. Hoffmann: *Auszüge* 249, 266; Sebeos, 37,94.

102. Agathangelos, p. 623, 3 = 77, 68 ff, ed. Lagarde.

103. *Mask'it'k'*

۱۰۴. نام *Մեբին* یکی از اشتباهات مکرر این اسامی است. رجوع کنید به: Sebeos, p.650 تعیین هر دو مرز تا «امیرنشین مسکیتک (مسکیتیکه) تا دروازه آلبانی» و نیز دو جمله «تا امیرنشین کاشپیک، و پایتکران» شهر ارمنی نشین مقر حکومتی شبیه به هم هستند.

105. Kaspik.

106. Amidener.

۱۰۷. De Lagarde که در مورد اشتباهات دیگران بسختی به قضاوت می نشیند، در فهرست خود، در

«ماهکرتون» و «آترپاتکان» گسترش داد.

سرزمین نورشیرک (شیرک نو) که قبل از قرارداد صلح ژوویان، به ارمنستان تعلق داشت، در محدوده یکی از چهار مرزبان که عنوان «بدیشخ»^{۱۰۸} و مقام نخستین را در قصر دارا بود^{۱۰۹}، قرار داشت. اما همین که رومی‌ها در قرارداد صلح ژوویان، ارمنستان را به ایرانیان واگذار کردند، آرامنه سرسختانه در مقابل تجاوزات به دفاع برخاستند. تنها در اواخر حکومت ارشک، بدیشخ نورشیرکان برابر بدیشخ «گُوگَرک»^{۱۱۰} و «آلزنیک»^{۱۱۱} به قلمرو شاپور تجاوز کرد.^{۱۱۲} اسپراپت (اسپهد) موصل، احتمالاً بعداً به طور مسالمت آمیزی آن منطقه را دوباره به تصرف درآورد^{۱۱۳}، ولی بعدها در تقسیم قلمرو ارمنستان، نهایتاً تحت حکومت ایران درآمد، و از آن به بعد بخشی از ارمنستان ایران را تشکیل می‌داد.

فوستوس بیزانسی^{۱۱۴} حوزه قدرت بدیشخ نورشیرکان را باز هم دقیق‌تر ذکر می‌کند:

اما اولین وهله آن تعرد را، نجبای بزرگ آغاز کردند: ابتدا بدیشخ آلزنیک و کلیه ساتراپای آلزنیک، و سپاه و خاندان حاکم بر استان و سلسله‌های موجود در

→ مورد آگاثانجلوس، ص ۱۴۶، ذیل نواحی «Σιρακηνή» «Νορσιρακίων» که در آن شهرهای «کرس» و «آنی» قرار دارند، به گزیده شماره ۲۴۹ اشاره می‌کند، که بعدها هوفمن هم به این مورد استناد می‌کند.

۱۰۸. [در تاریخ ساسانیان، واژه «بدیشخ» (bdeašx) به صورت «بذخش» (bdaxš) آمده است. به همین دلیل استنباط می‌شود که منشأ این عنوان، ایران بوده و ارمنستان آن را از تشکیلات اداری اشکانیان اقتباس کرده است. رجوع کنید به هرتسفلد: کتیبه پایکولی، ص ۱۵۵ و بعد. (م).]

109. Agathangelos, p.146.

110. Gugark^c

111. Alžnik^c

۱۱۲. فوستوس بیزانسی، کتاب ۴، بند ۵۰، ص ۱۵۹.

۱۱۳. همان منبع، کتاب ۵، بند ۹، ص ۲۰۹.

۱۱۴. همان جا، بند ۵۰، ص ۱۵۹.

آلزنیک^{۱۱۵}، و بدیشخ نورشیرکان و ماهکرتون، نیهورکان و دَسَنُ تصمیم گرفتند که از پادشاه ارمنستان روی برگردانند، و از او کنار کشیدند، و از پادشاه ایران «شاپور» جانبداری کردند.^{۱۱۶}

از این رو ماهکرتون، نهورکان و دسن در قلمرو بدیشخ نورشیرکان قرار گرفت. در سال ۴۱۰م^{۱۱۷} از ماهکر - تون^{۱۱۸} به عنوان واحد اداری اسقف نشین «جشیاب»^{۱۱۹} نام برده شده است. ناحیه^{۱۲۰} «بیث ماهکرت» ظاهراً با ناحیه قبیلۀ کردان «الماجردان» در آذربایجان مطابقت دارد. بنابر نوشته مسعودی^{۱۲۱} موقعیت آن به وسیلۀ ناحیه کوچک آن به نام «الکنکور» مشخص می شود. این محل متعلق به کردهای «بوختی» در نزدیکی جزیره «ابن عمر»^{۱۲۲} است، که نباید بانام مشابه آن در «ماه» اشتباه شود.^{۱۲۳} از قلعه «کنگور»، «توما آسرونی» هم نام برده است.^{۱۲۴}

نهورکان در کتاب هوفمن، ص ۲۵۰، با «ده نخیرگان» در کتاب یاقوت

۱۱۵. در متن، در محل اشتباهی آمده است.

۱۱۶. متن دچار بی نظمی است. باید مانند آنچه که در فوق اتفاق افتاده است، تنظیم شود: به جای **Մասսընտրէին** این عبارت **Մասսընտրէին** دنباله آن است.

۱۱۷. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۴، زیر نویس ۴.

۱۱۸. «آگاثانجلوس» ماهکرتون (حالت مالکیت: ماهکرتون) را به جای ماهکرت - تون (خاندان ماهکرت) به کار می برد، که به زبان سریانی برابر **ܡܗܟܪܬܐ** است.

۱۱۹. اسقف نشین «جشیاب» **Ĥeḏaijaḅ (Arbela)** مابین **ܚܝܫܝܝܐ** و **ܚܝܫܝܝܐ** قرار دارد.

۱۲۰. در مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۴، س ۸، زیر نویس ۸ به صورت **ܚܝܫܝܝܐ** نوشته شده است، اما در سالهای ۵۴۴ (همان مجله، ص ۴۰۲، س ۴)، و ۵۷۷ م (همان مجله، ص ۴۰۴، س ۵)، و ۶۰۵ م (همان مجله، ص ۴۰۶، س ۱۳) نام **ܚܝܫܝܝܐ** در کنار **ܡܗܟܪܬܐ** به کار برده شده است.

۱۲۱. مسعودی: التنبیه والاشراف، ص ۸۹، س ۲؛ همان مؤلف: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۴.

۱۲۲. یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۵۷؛ ج ۴، ص ۳۱۲.

۱۲۳. رجوع کنید به: M. Hartmann, **Bohtān** 3.40.128 که شباهت با «کنگاور» در کتاب زیر دارد: **Ixčičean, Hnaxosut'iun ašxarhagrakan Hajastaneaic' Ašxarhi 108.**

و به صورت: **Storagrut'iun 197** حدس زده می شود.

۱۲۴. رجوع کنید به: (Brosset. I, 107.170) **Thoma Acruuni, 3, 15. 18**

معجم البلدان (ج ۲، ص ۶۳۶) مشابه است. در کتاب المسالك والممالك ابن خردادبه، (ص ۱۲۰، س ۱۰)، «داخرقان شهری است که امروزه نیز به نام «دهخوارگان» وجود دارد و در قسمت شرقی دریاچه ارومیه، بین تبریز و مراغه قرار دارد. از اخلاف «نی‌هورگان» (فارسی: نخوارگان؟) که در اینجا مقیم شده بودند، به نظر می‌رسد که بخشی از خاندان «سورن» را تشکیل می‌داده‌اند.^{۱۲۵}

نام «دسن»^{۱۲۶} مطابق ناحیه «داسن» است. «بیث داسن»^{۱۲۷} مانند «بیث ماهکرت» واحد اداری اسقف‌نشین «جثیباب - اربل» است که هوفمن در ص ۲۰۲ و قسمت‌های دیگر کتاب خود در جستجوی تعیین محل آن است. «دسن» به وسیله «الیزه واردایت» (ص ۳۹) در کنار «الزنيك»، «كردوك»^{۱۲۸} و «كادييك»^{۱۲۹} و «بیث زابديه»^{۱۳۰} نام برده می‌شود.^{۱۳۱}

ارزن [ارهن]

«ارزن»^{۱۳۲}، منطقه‌ای از استان «آلزنیک» است، که ظاهراً در اصل این نام برای این ناحیه به کار برده می‌شده است.^{۱۳۳} این استان به عربی «ارزن»^{۱۳۴} نامیده می‌شود.

۲۲۵. این نام به زبان ایرانی-ارمنی بدین صورت است: *Dasn* 'Ժասն' (ضمیرملکی آن: *Ժասնի*) (رجوع کنید به جغرافیای موسی خورنی، ص ۳۲=۴۳ ترجمه).

126. *Dasn*.

127. *Bēḥ Dāsen*

128. *Korduk'*

129. *Cudeajk'*

130. *Bēḥ-Zaḥdē*

۱۳۱. رجوع کنید به:

H. Hübschmann: *Armenische Grammatik*, Teil I, (Leipzig 1897), 293.

۱۳۲. «ارزن» *Արզն* شکل دیگری برای *Արզն* است (رجوع کنید به: جغرافیای موسی - خورنی، ج ۲، بند ۸، ص ۸۰).

۱۳۳. رجوع کنید به: H. Gelzer: *Georgius Cyprius Description Orbis* (Romani 1890),

P.165 Sq. جغرافیدان ما در ص ۳۷ کتاب = ص ۵۰ ترجمه، «ارزن» را به جای کلمه ارمنی

در رأس آن نیز مرزبانی با همان عنوان «بدیشخ» قرار داشت. در معاهده صلح سال ۲۹۷م^{۱۳۵}، ارزن و نواحی «آنگل»، «سفن»، «زابدیه»^{۱۳۶}، و «کرد (کوردو)» از جانب نرسی به حکومت روم واگذار شد، اما در سال ۳۷۳م، به وسیله «ژوویان»^{۱۳۷} کلیه مناطق به ایران بازگردانده شد.

پس از آنکه ارشک شاه [پادشاه ارمنستان] چهار سال تمام در مقابل هجوم ارتش ایران مقاومت کرد، بدیشخ آلزنیک اولین کسی بود که به سوی شاپور گریخت^{۱۳۸}، و به وسیله «موشل مامیکونی» [سردار ارمنی] به اسارت گرفته شد، و سرزمین وی دوباره به تصرف درآمد^{۱۳۹}، اما فوستوس بیزانسی به سرگذشت وی اشاره ای نمی کند. حتی در زمان حاکمیت ایرانیان، امیرنشینی این ناحیه حفظ شد، به طوری که در سال ۵۲۸م از بدیشخی^{۱۴۰} به نام «هرمزد» به عنوان رهبر نظامی آنجا یاد می شود.^{۱۴۱}

در نزد جغرافیدانان عرب، «ارزن»، ناحیه ای از «دیار ربیع»^{۱۴۲} است. شهر

→

«آلزنیک» به کار برده است.

۱۳۴. این استان به یونانی: *Ἀρζηνική*، و سریانی: *ܐܪܙܢܝܬܐ* نامیده می شود.

۱۳۵. [در دو جنگی که میان روم و ایرانیان اتفاق افتاد نتیجه قطعی حاصل نشد و در جنگ سوم نزدیک «حران» رومیان کاملاً شکست خوردند و تار و مار شدند، و تنها گروهی از فراریان از جمله، «گالریوس» و «تیرداد» خود را به فرات انداخته و جان بدر بردند. در جنگ دوم، پس از دستگیری زن نرسی و شکست سخت ایرانیان، قرارداد صلحی بین ایران و روم منعقد شد. طبق یکی از مواد این قرارداد، پنج ولایت: ارزون، مک، زابده، رحیمه و کرد به تصرف رومیان درآمد.]

136. *Zabdikene (Bēṣ Zabdē)*

137. *Jovian.*

۱۳۸. فوستوس بیزانسی، کتاب ۴، ص ۵۰.

۱۳۹. همان مؤلف، کتاب ۵، ص ۱۶.

140. ζ (*Πιτιύξης*)

141. Prokop. *Pers.* 1, 14 P. 70, 14. 71, 19. Land, *Anecdota Syr.* III 259 [= Zacharias Rhetor, *Kirchengesch.* übers. von K. Aberess und G. Krüfer S. 172, 17. 173, 24].

رجوع کنید به مقاله: نولدکه در مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۳۹، ص ۱۵۹، زیرنویس ۲.

۱۴۲. ابن خردادبه: *المسالك والممالك*، ص ۹۵، س ۷.

«ارزن» مابین «شمشاط» و «میافارقین»^{۱۴۳} قرار داشته است.^{۱۴۴}

به نظر می‌رسد «ارزن» [ارزون] در سال ۴۱۰م عنوان اسقف‌نشین سریانی را دارا بوده است، و در زمره حوزة اداری کلیسایی «نصیبین» (نصیبص)^{۱۴۵} که متعلق به مرزبانی اعراب (اروستان) بود، قرار داشته است. علاوه بر ارزون، اسقف‌نشین شهرهای «کردو»، «زابده»، «رحیمه»، و «مکسایه»^{۱۴۶}، و کلیه استانهایی که از جانب ژوویان به شاپور بازگردانده شده بود^{۱۴۷}، زیر نظر مطران‌های نصیبین قرار داشت. ظاهراً استان «ارزون» نه تنها به مفهوم سیاسی، بلکه به مفهوم کلیسایی آن باید درک شود و نیز نه تنها به صورت اسقف‌نشین ارزون، بلکه باید به عنوان کلیه منطقه اداری نصیبین یاد شود. تنها بدین وسیله است که اشتباه «مسبین - نصیبین»، و «اروستان» روشن می‌شود. «ارهن» تنها يك لغت مشابه، و اشتباهی برای ارزن است. آنچنانکه بقیه در این مورد می‌پندارند، تعداد نواحی ارائه شده بیش از حد است.

۱۴۳. «میافارقین» شامل «نپیرکرت» (Nep'rkert)، و «شمشاط» (Arsamosata) Šimšāt قرار داشته است.

۱۴۴. ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۹۶، س ۴.

۱۴۵. Nisibis پایتخت Beθ Araβūjē یا Loil (رجوع کنید به: مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۹، س ۱۲)، به زبان ارمنی: Arvastan که برابر نام پهلوی: Arvastan، Arvastān است.

۱۴۶. رجوع کنید به مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۴، زیرنویس ۵.

۱۴۷. این شهرها عبارت بودند از: «ارزننه»، «موخونه» (مک)، «زابده»، «رحیمه» (رجوع کنید به Zosimos γ 31, 1 Πημηνη)، و «کردونه» (رجوع کنید به: آمین مارسلن: کتاب ۲۵، بند ۷، ص ۹).

ناحیه جنوب

کوست «نمروج» که صحیح آن «کوست نمروز»^۱ و به زبان پهلوی «کوست نیمروز» است.

شرح این بخش از امپراتوری، دقیق‌ترین وصف درباره ایالات ایران است. تنها فاقد نام «سمران»^۲ یعنی «یمن» است که در زمان خسرو اول (انوشیروان) (بین سالهای

۱. *K'usti Nemrōz*، به زبان پهلوی *Kūst ī Nēmruz* رجوع کنید به: E. Bloche: *Städteliste*,

S 32.

۲. *Samaran* **سمران**. همان منبع، بند ۵۰. با این نام ایرانی، «یمن»، در کتاب *المسالک والممالک* این خرداذبه، ص ۱۷، س ۶، کد «ب» روبرو می‌شویم که «سمدار شاه» (سمران شاه) به عنوان پادشاه یمن ذکر شده است. بنابر نوشته ابن کلبی در کتاب ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۶، س ۸، بربرهای یمن (غیر اعراب) «سامران» نامیده می‌شوند [علوج الیمن سامران (م)] مانند «عمان مزون» که از «جرامقه» بین النهرین بوده است. بنابر نوشته مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۰، س ۱۱، «سمران» نام دیگر «عدن» است و در صفحه ۴۱۳، س ۸ به دنبال عمان، «نجران» می‌آید: «... لان لها نظائر فیها و هی نجران سمران» (م). در بندهش بزرگ، برعکس (دارمستتر: زند اوستا، ج ۲، ص ۴۰۱ «شمبران» *Šambarān* **سمران** ذکر می‌شود که برابر نام «هماوران» فردوسی است. هدف هیأت ناموفق کیکاوس که با کلیه سپاه خود دستگیر شد و بعد به وسیله رستم آزاد شد، همین محل بوده است که در بندهش ذکر شده است. دارمستتر در کتاب:

۵۶۲ و ۵۷۲م) به تصرف درآمد.^۳ بدون شك «میشون» جزء «نیمروز» بوده است و از جانب اعراب^۴ جزء «سواد» یعنی «خوربران» محسوب می‌شد، استان «شاذ بهمن» شامل چهار تسوج (طسوج) بود. برخلاف آن، اسپهان که اعراب آن را جزء «جبال» یعنی «ماد» (به مفهوم دقیق تر «کپکوه» یا «پاختر») محسوب می‌کردند. اما روند وقایع تاریخی، آن را جزء «نیمروز» قرار داده بود. یعقوبی، سجستان را کاملاً نادیده گرفته است، و دینوری در ارتباط با عصر خلیفه، آن را جزء خراسان به حساب می‌آورد. حتی در کتاب بلوشه (فهرست شهرستانهای ایران، بندهای ۳۱ الی ۳۵)، شهرهای کابل، بُست، پروان، زاولستان، زرنج، کرمان، پارس، خوزستان و یمن، جزء نیمروز محسوب می‌شود و ذیل نام «نیمروز»، کراراً بویژه نام «سجستان» درك شده است. بدین طریق نیز روشن می‌شود که ساکنان سجستان پس از روی گرداندن از اسلام، به اصل و نسب خویش، یعنی

→

مطالعات ایران، ج ۲، سعی در شناخت تحریف شده «حمیر» و به زبان عربی جنوبی «حومیر» *Ḥumīr* و سریانی: *Ḥumīr* (اسقف‌نشین در سال ۴۸۵م. رجوع کنید به: مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۷، س ۱۰) داشته است. برای اطلاع بیشتر همچنین رجوع کنید به: Nöldeke: *Das Iranische Nationalepose*, S.39, N4 شکل «سمران» تنها از زبان سریانی که از ترجمه اسکندرنامه (ترجمه بوژه، ص ۲۰۹، س ۳؛ ص ۲۱۰، س ۱) فرض شده است که عبارت *Σμεράμεις βασιλεια* در (3, 17 fin. bei C. MÜLLER) به صورت *Σμεράμεις* «سرزمین سمرّیر» ارائه شده است. در کتاب ماندائی «گزاره» (Genzā rabbā) به صورت «بیث سمرایه» *Biθ Simrāje* پس از بیث سند و هندووایه، به عنوان یکی از ۹ قومی است که در روز موعود از بین می‌رود. ردیف سند، هند، و سمرایه در اثر زیر نیز به چشم می‌خورد: Targum 1 Chron. 1,9 (P. de Lagarde, *Hagio grapha chaidaice* P. 170, 14) Halévy, *Revue Ges études juives* XXII (1891), 307 s. 144. در بندهش بزرگ به صورت «سمران» *Smrān* خوانده می‌شود. بنابر نوشته مورخین حمیرائی (الشعبی و وهب بن منبه) سمرقند به وسیله یکی از پادشاهان حمیرائی بنا شد و نام عربی «سمران» بر آن نهاده شد. رجوع کنید به: یاقوت: معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۲، س ۱۵؛ ص ۱۳۳، س ۶؛ ص ۱۳۶، س ۱۱ و غیره. 3. Bloche: *Städteliste*, §32.

۴. ابن خردادبه: *المسالك والممالك*، ص ۷، س ۵؛ قدامه: کتاب الخراج، ص ۲۳۰، س ۱۵؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۱.

«حمیری‌ها» که از یمن مهاجرت کرده بودند، بازگشتند.^۵ به عقیده ما این امر تنها یک شگرد ریشه‌یابی است که «نیمروز» را برابر «یمن» قرار می‌دهد. ترتیب جغرافیایی در متن حاضر درهم است، شاید این امر تصادفی باشد. این فهرست، در طرح قدیمی خود، در دو ستون نوشته شده است که ناسخ فقط تصویری از کلمه را یادداشت کرده است، به طوری که با سومین اسم هر ستون صفحه تمام می‌شود. در اصل کُرمان در ستون اسپهان، و «در» در ستون «پنیت‌رشیر» قرار دارد. ستون دوم شامل سرزمینهایی است که در دریا پیشروی داشته است.

پارس

استان پارس به عنوان سرزمین اصلی «نیمروز» محسوب می‌شود، به طوری که یعقوبی در این مورد اظهار می‌دارد، سپاهیت این قسمت امپراتوری، عنوان «اصه‌بذفارس» را داشته است. استان پارس در عصر خلفا شامل پنج ناحیه به ترتیب زیر بوده است:

اصطخر (استخر)، سابور (بیسابور، بیشاپور، شاپور)، اردشیر - خُره (خوره)، دارابگرد، ارْجان (ارگان) و پسا (فسا)، که هر یک از آنها نیز به رستاق‌هایی تقسیم می‌شده است.^۶

به نظر می‌رسد که در سال ۴۳۰ م، پارس در دوره مجمع رؤسای کلیسایی «دادیشو»^۷ به عنوان استان کلیسایی محسوب می‌شد که مقر مطران‌های آن در «ریو - اردشیر»^۸، به عربی: «ریشهر»، در ساحل خلیج فارس قرار داشت.^۹ در سال ۴۳۰ م، شهر

۵. یعقوبی: البلدان، ص ۲۸۱، س ۳.

۶. ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۴۷، س ۱۴ و بعد؛ ص ۴۴، س ۴ و بعدها.

7. *Dadiso'*

8. *Rew-Ardasir*,

۹. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳ صفحات ۳۹۶، س ۶؛ ۳۹۷، س ۶، ۱۶؛ ۳۹۹، س ۱؛ ۴۰۱،

س ۲۰؛ ۴۲۰، س ۹۳.

اصطخر^{۱۰}، مقرچادرهای اکراد که به عربی «زموم الاکراد» نامیده می‌شد^{۱۱}، بود. قبل از سال ۵۴۴م شهرهای اردشیر خُره و بیشابور به عنوان اسقف‌نشین محسوب می‌شده است.^{۱۲} همچنین در سال ۴۳۰م، مسیحیانی نیز در شهرهای اردشیر خُره و دارابگرد بسر برده‌اند.^{۱۳} در اینجا ملاحظه می‌شود که مسیحیت از سواحل به خشکی نفوذ کرده است.

خوزستان

این نام به فارسی: «خوزستان» و به عربی: «الاهواز» و سریانی: «بیث هوزایه»^{۱۴} نامیده می‌شود. این استان در کتاب خلاصه شده موسی خورنی، اشتباهاً جزء «خوربران» محسوب می‌شود.^{۱۵} در عصر عباسیان به روایتی خوزستان شامل ۱۱ ناحیه و بنا بر نوشته‌های دیگر شامل ۷ ناحیه بوده است.^{۱۶}

«بیث هوزایه» در مجمع کلیسایی «ایساک» [اسحاق] در سال ۴۱۰م به عنوان استان کلیسایی مستقل با مطران‌هایی در «بیث لاپات» بوده است که به وسیله شاپور اول به نام «وه آنتیوک شاهپور» و بعدها «جندی شاپور» نامیده شد.^{۱۷}

۱۰. مهمتلا هوزا

۱۱. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۳.

۱۲. همان منبع، ص ۴۰۲، س ۲.

۱۳. همان منبع، ص ۳۹۷، س ۱.

14. Bēd Huzanjē.

۱۵. نگاه کنید به مبحث «خوربران».

۱۶. نگاه کنید به همان مبحث.

۱۷. [«... اینکه این شهر، همان گندیشاپور (جندی شاپور) است از آنجا معلوم می‌شود که در متون سریانی «بیث لاپات» را مطران‌نشین خوزستان دانسته‌اند و نویسندگان عرب گندیشاپور را، همچنین در جایی که فردوسی و دینوری از گندیشاپور نام می‌برند (در داستان انوشه‌زاد) پروکپ (جنگ گت‌ها: ۴/۱۰) از شهر «بیلاپات» سخن می‌گوید. در این نام، که جزء نخستین آن لااقل آرامی است، ترکیب فارسی «بیل - آباد» را دیده‌اند و «بیل» را نامی برای کسی که در بنای شهر سهم عمده‌ای داشته است، دانسته‌اند... ارزش این شهر و این سرزمین در تاریخ مسیحیت از

همچنین امور اداری کلیسای شهرهای هرمز اردشیر، شوشترین (به عربی: تُسْتَر) و شوش جزء آن بوده است. بعدها در سالهای ۵۸۸ - ۵۷۷ م رامهرمز به عنوان اسقف نشین درآمد.

هنگام استیلای اعراب، خوزستان زیر حکومت یکی از هفت خاندان بزرگ ساسانی به نام «هرمزان مهرگان کذک» مادی بوده است.^{۱۸}

اسپهان^{۱۹}

ایالت اسپهان در اصل شامل ۲۶ رستاق بوده است.^{۲۰} اما بعدها از زمانی که رستاق قم (خلاصه: «کُمندان») و کَرَج (پایک) در زمان هارون الرشید به صورت نواحی مستقلی درآمد، و رستاق‌های بسیاری که به اسپهان و همدان تعلق داشت، جزء آنها شد، به ۲۰ و یا ۱۷ رستاق تنزل یافت.^{۲۱} قباد اول اسپهان را به دو استان «جی» و «تیمره»^{۲۲}

→

زمانی منعکس است که مسیحیت خود را در آنجا پس از تعقیب شدن به دست شاپور دوم سخت متشکل ساخته بود. در دولت ساسانی، خوزستان دومین شهر و گندی شاپور دومین شهر شاهنشاهی بود. بنای شهر به دست شاپور اول از اینجا معلوم می‌شود که در آنجا دروازه‌ای به نام «دروازه مانی» وجود داشته است و الا به صرف ذکر کلمه شاپور (چنانکه در کتاب حمزه، ص ۴۸ و دیگران آمده است) نمی‌شود گفت که مقصود کدام شاپور بوده است. به نقل از نولدکه: تاریخ ایران و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ص ۴۱، زیرنویس ۲۲ م.

۱۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۵۳۳، س ۶.

۱۹. اسپهان بنا بر سبتوس: «سپهان»، و «اسپهان»، و بطلمیوس: *Aspadhana* اسپاذانه) و به زبان پهلوی: «سپاهان»، و به زبان عربی: «اصبهان» است. رجوع کنید به:

Hübschman: *Armenische Grammatik*, I, S. 21.

۲۰. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۲۰، س ۱۰ و بعدها.

۲۱. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۰۲، س ۱۶؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۶۳، س ۵ و بعد؛ ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۲۰، س ۲؛ یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۷۳، س ۲ و بعد، یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷۵ متن قدیمی.

۲۲. دینوری: اخبار الطوال، ص ۶۸؛ حمزه در سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۳۵ کتاب خود (و به

←

تقسیم کرد. بدین ترتیب اسپهان در شمال به اراضی شهرستان ری محدود می‌شد. در گزارشهای اعراب این ایالت همیشه جزء «جبال» (سرزمین مرتفع) یعنی ماد باستان محسوب می‌شد.^{۲۳}

شهر اسپهان با نام شهر «پره - ایته - که»^{۲۴} مطابقت دارد، این نام امروزه در ناحیه «فریدن» (به عربی: فریدین) است که لهجه محلی آن هنوز به صورت لهجه «پریه» در قسمت زاینده‌رود علیا وجود دارد.^{۲۵} هرودت قبیله‌ای را که در آنجا بود^{۲۶}، جزء قبایل مادی محسوب می‌کند.^{۲۷} اسکندر برای آن ساتراپ ویژه‌ای به نام «اوخترس»^{۲۸}، پسر ساتراپ سوزیانه (شوش) را برگمارد^{۲۹}، پس از آنکه هرود [اوخترس و ساتراپ شوش] به وسیله اسکندر اعدام شدند^{۳۰}، فرد دیگری^{۳۱} برای آنجا گمارده شد، و جانشین وی

→

دنبال وی مجمل التواریخ، در مجله آسیایی، سری سوم، شماره ۱۱، ص ۳۴۳، س ۱۰، این مقدمه را برای دوران کیقباد ذکر می‌کند. او می‌گوید: «اصفهان به يك «کوره» تقسیم شده است، مانندی. کیقباد «کوره» دومی به آن افزود و آن را «ایرانو تارت کواذ» نامید و این «کوره» درستاقی است که در زمان حکومت هارون الرشید جزء ناحیه قم شده بود.

۲۳. رجوع کنید به قسمت «کپکوه» در همین کتاب. مؤلف خود متوجه شده است که «ری و اسپهان جزء شهرهای ماد است». برعکس، در کتاب بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۵، «جی» یعنی اصفهان جزء مرکز استان بخش جنوبی محسوب شده است. تعلق این شهرستان به «نیمروز» حداقل در عصر کوتاهی از دوران ساسانیان، در تاریخ مورد توجه است.

۲۴. با Para - ita - ka* و نیز شهر باستانی *Παρασατην* مطابقت دارد.

۲۵. این نام *Παρασατην* همچنین به منطقه علیایی جیحون، ختل (در آثار جغرافیدانان عرب)، و ناحیه پر رودخانه مابین سرخاب (وخش)، و کوچا، و نیز بعدها هم به نواحی ساحلی رودخانه‌ای اطلاق می‌شده است.

۲۶. هرودت این قبیله را *Παρθακηνοί* می‌نامد.

۲۷. هرودت: کتاب اول، ص ۱۰۱؛ کتاب سوم، ص ۹۲، محلی که به جای *Παρθακηνοί* خوانده شده است.

28. Oxathres.

۲۹. آریانوس [آریان]، کتاب سوم، فصل ۱۹، ص ۲۰.

←

«کوئیوس» شد.^{۳۲}

در هر صورت لشکرکشی آنتی گونوس^{۳۳} [آنتی گون]، علیه او منس^{۳۴} در سالهای ۳۱۷ - ۳۱۶ م در نبردهای «پریتکنه» [پاراتگین] و «گابن»^{۳۵}، حداقل تحت شرایطی قابل درک است که پریتکنه ساتراپی از ساتراپهای سوزیانه (شوش)، فرض شود. آنتی گونوس رهبر آرگیروسپدها^{۳۶} بوده است. آیا «آسپیساس» ساتراپ شوش که از جانب آنتی گونوس منصوب شده بود، ساتراپ «پریتکنه» نیز بوده است، در این مورد اطلاعی در دست نیست، اما به نظر می‌رسد که استرابون از آن، به عنوان سرزمین مستقلی در کنار ماد و عیلام^{۳۷} نام برده است. گابن یعنی منطقه‌ای از اسپهان، شهرستانی از قلمرو عیلام است.^{۳۸} ریشه این تقسیم‌بندی مطمئناً به سلوکوس نیکاتور^{۳۹} بازمی‌گردد، که از جانب پارتها نیز صادقانه پذیرفته شد.^{۴۰} بنا بر نوشته طبری^{۴۱} در اواخر

→

۳۰. همان منبع، کتاب هفتم، فصل چهارم، ص ۱.

۳۱. این فرد به نام *Ἐρῶπιος Σουσιανῶν βασιλεία* بود. رجوع کنید به:

Doxippos fr. 1. Justin. 13, 4, 14, A. v. Gutschmid, *Gesch. Irans* 6 N. 2.

۳۲. شاید اصطلاح *βασιλεία* این مفهوم را می‌رساند که حاکمیت «اروپوس» نه تنها بر سوزیانه، بلکه بر پریتکنه نیز گسترش یافته بود.

33. Antigonos.

34. Eumenes.

35. Gabune.

۳۶. Argyrospiden [«سیمین سپرها»] گروهی از سپرداران مقدونی است [م].

۳۷. استرابون: کتاب ۱۳، بند ۶، ص ۵۲۴.

۳۸. همان منبع، کتاب ۱۳، بند ۱۸، ص ۷۴۵؛ همچنین رجوع کنید به:

G. Hoffmann: *Auszüge aus Syrische Akten pers. Märtyrer*, S.132, N. 744

39. Seleukos Nikator.

۴۰. برعکس، در عصر هخامنشیان شهر *Γάβαι* که دارای قصر شاهی بود به پارس تعلق داشت

(استرابون، کتاب ۱، فصل ۱۸، ص ۷۴۵). بطلمیوس، ناحیه *Γαβατος* را (بنا بر منابع قدیمی تر)

اشتباهاً از *Ἀσπαδανῶν* جدای سازد و *Γάβαι* را متعلق به پارس می‌داند. از منابع مختلفی که او

←

حکومت اشکانیان اسپهان تحت حکومت پادشاه خود «شاپور» با عنوان «شاذ»^{۴۲} قرار داشت که تا عصر خلفا، شاهان فرغانه را رهبری می‌کرد. اسپهان محل اقامت یهودیان^{۴۳} بوده است، یکی از دو محله مسکونی شهر، «یهودیه» نام دارد. بنا بر روایت ابن فقیه^{۴۴}، یهودیان آنجا می‌بایستی از کسانی بوده باشند که از ترس بخت نصر^{۴۵} از اورشلیم فرار کردند و در آنجا اسکان یافتند. بلوشه^{۴۶} برخلاف ابن فقیه معتقد است که آنان بنا به درخواست همسر یهودی یزدگرت (گرد) به نام «شوشن» (سوسن) دخت، به محله «جی» مهاجرت کردند. موسی خورنی در کتاب تاریخ ارمنستان، ص ۳۵، س ۳ در تصحیح فوستوس بیزانسی، نظری برخلاف دو گفتار فوق ارائه داده است.^{۴۷} به نظر می‌رسد اسپهان مقر اصلی «واسپورگان» (به عربی: الاساوره^{۴۸}) یا هفت خاندان بوده است. در این شهر دیوان محاسبات واسپورگان قرار داشت.^{۴۹} یزدگرد ۳۰۰ نفر از اسپهان را که ۷۰ تن آن از معروف‌ترین مردان بودند^{۵۰}، به

→ استفاده کرده است، چنین برمی‌آید که *Γάβα* , *Πασαργάδα* در موقعیت مختلفی قرار دارند (یعنی اولی در ۹۳ درجه و ۴۰ دقیقه طول و ۳۰ درجه و ۱۰ دقیقه عرض و دیگری در ۹۳ درجه طول و ۳۰ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد) در حالی که *Πασιόπολις*, *Παρουσάνα*, *Δοκαδάνα* در موقعیت دیگری هستند (یعنی به ترتیب ۹۵ درجه و ۱۵ دقیقه طول، ۳۳ درجه و ۲۰ دقیقه عرض؛ ۸۹ درجه و ۳۳ دقیقه طول، ۳۳ درجه عرض؛ و ۸۶ درجه طول و ۳۳ دقیقه و ۵۰ دقیقه عرض قرار دارند).

۴۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۸.

۴۲. به زبان اوستایی: Xšaeta.

۴۳. حمزه: سنی الملوك والارض، ص ۵۵؛ کتاب خلاصه شده موسی خورنی، کتاب ۳، بند ۳۵، ص ۲۲۳.

۴۴. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۶۱، س ۲۰ و بعد.

45. Nabukorosor

46. E. Bloché: *Städteliste*, § 54.

۴۷. فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بخش ۵۵، ص ۱۷۳ - ۱۷۱.

۴۸. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۵۳.

←

اصطخر و شوش نزد ابوموسی فرستاد، تا قرارداد تسلیم را امضاء کنند و اسلام پذیرفته شود.^{۵۱} این «اساوره» از نجبای عادی نبوده‌اند، بلکه جزء واسپورگان محسوب می‌شدند.

هنگام استیلای اعراب، مرزبان (پادوسپان)^{۵۲} اصفهان تحت محاصره «بدیل بن ورقاء» (خزاعی) [یا به قول طبری عبدالله بن ورقاء ریاحی] درآمده بود و چون به مردم اعتمادی نداشت، با ۳۰ مرد جنگی به سوی کرمان گریخت تا به یزدگرد پیوندد^{۵۳} اما سواران عرب بر او پیشی گرفتند و پس از یک نبرد تن به تن، مازوسپان اسپهان تسلیم عبدالله شد (در سال ۲۳هـ).^{۵۴} احتمالاً در اینجا ما با پادوسپان نیمروز روبرو بوده‌ایم. از دیدگاه دیگر، در رأس لشکریان اسپهان، یک استاندار (به عربی: الاستندار^{۵۵}) قرار داشته

→

۴۹. سبتوس، کتاب ۴۸، بند ۵۸.

۵۰. الرؤساء الذین خرجوا معه من اصبهان و من عظما تهم.

۵۱. مدائنی در کتاب فتوح البلدان بلاذری، ص ۳۷۳، س ۱۲ و بعد؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۰۶۱، س ۱۳ و بعد.

۵۲. [تمام مملکت ساسانی دست کم به چهار ناحیه (شاید به فارسی ساسانی: کوست) تقسیم می‌شد که در رأس هر ناحیه، یک «پات کوسپان» یا «پادوسپان» قرار داشته است. این پادوسپانان چه اختیارات و قدرتی بر حکام اصلی ولایات داشته‌اند، معلوم نیست. شاید پادوسپان در عین حال حاکم یکی از ولایات نیز بوده است. دست کم حاکم اصفهان به هنگام فتح اعراب، پادوسپان نامیده می‌شد. (نولدکه: تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۴۵) م.]

۵۳. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۱۲، س ۱۹ و بعد؛ طبری: تاریخ طبری، ص ۳۶۳۹ و بعد.

۵۴. همان جا.

۵۵. [یکی از مشاغل مهم، «استندار» بوده است. ما معنی این کلمه را نمی‌توانیم بدرستی تعیین کنیم. ما از استندار کَشکَر و میشان خیر داریم. هر دو محل در قسمت دجله سفلی قرار داشتند. اما در رأس سپاهی که مردم اسپهان به برابر عربها فرستادند نیز «استندار» قرار داشته است. نولدکه: تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۴۶ = ۶۷۱ فارسی م:]

همچنین رجوع کنید به: G. Hoffman: Auszüge 93, N. 832. در اینجا به تجزیه و تحلیل نظریه «سیف» نمی‌پردازیم. دقیق‌تر اینکه، «پادوسپان» *Pādōspān* مورد نظر طبری (ج ۱، ص ۳۶۳۸، س

←

است. به نظر می‌رسد اسپهان^{۵۶} در حدود سالهای ۴۳۰، ۵۵۳ و ۵۵۷ م^{۵۷} به عنوان يك اسقف‌نشین با «مهرکان کذک»^{۵۸} در سال ۴۹۹ م متحد شده باشد.^{۵۹}

کورمان، کُرمان

به زبان ارمنی معمولاً «کِرمان»^{۶۰} است. کِرمان، کُرمان و در فارسی قدیم: کِرمانه^{۶۱}، سرزمین قدیمی «یوتیه»^{۶۲} است که در اثر سقوط، به دست «وه یازداته»^{۶۳} از پارس جدا شد و با ناحیه شرقی «آسگرتَه»^{۶۴}، «زرنکه»^{۶۵}، «هرهووتیش»^{۶۶} و «مَکَه»^{۶۷} به

→

۸)، با پادوسپان «شهر براز جاذوبه» مطابقت می‌کند. محلی که در آنجا نبرد تن به تن با عبدالله بن ورقاء اتفاق افتاده است، در اینجا از قلم افتاده است. «شهر براز» يك نام اتفاقی است، مانند نام «شیرزاد» در کتاب امبار، ج ۱، ص ۲۰۵۹، س ۱۳؛ ص ۲۱۶۶، س ۱۴؛ ص ۲۲۳۳، س ۵؛ ص ۲۴۲۴، س ۱۶؛ ص ۲۴۲۵، س ۱۳، برای نام صحیح «بَسْفَرُوخ» رجوع کنید به کتاب دینوری: اخبار الطوال، ص ۱۲۲، س ۳ و یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۶۷۹، س ۱۴. در حالی که نام «جاذوبه»، نام افتخاری «در يك پت خرزاد»، بهمن جاذوبه است که به عاریت گرفته شده است. همچنین رجوع کنید به: [Wellhausen, Skizzen und Vorarbeiten VI, 1899, S.104]. روایت دیگری، «مطیار» (پهلوی: مت - یار *𐭮𐭲𐭮𐭲*) به عنوان فرمانده سپاه اسپهان بوده است. (طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۷۵، س ۴).

۵۶. *𐭪𐭮𐭲𐭮𐭲*

۵۷. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۱۶، س ۱۵؛ ص ۴۰۳، س ۲؛ ص ۴۰۴، س ۵.

58. *Mihraqānqədaq* = *𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲*

۵۹. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۰، س ۱.

60. *𐭪𐭮𐭲𐭮𐭲 Kṛman*, gen. *𐭪𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 (𐭮𐭲.𐭪𐭮𐭲𐭮𐭲)*

Koriun, Venedig 1894, S.48.; Hübschmann, Arm. Gr. I 1, 47. رجوع کنید به:

61. **Kṛmāna Kṛmān*. **Kurmān*, *𐭪𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲*

62. *Jūjā (Ovzioi)*

63. Wahjzdāta. (بندهش، کتاب ۳، بند ۲۳).

64. Asagarta.

65. Den Zrañka.

66. Harahuwatiš (در اثر هرودت) *𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲*

67. Maka (Múzol)

صورت ساتراپ واحدی درآمد.^{۶۸} بزودی نام قدیمی و اصلی آن از بین رفت. در نزد مورخ یونانی کتزیاس، این ایالت بنا بر نام حومه آن «کرمانه» نامیده شد. در زمان اسکندر، این ناحیه به صورت ساتراپ مستقلی درآمد.^{۶۹}

کرمان، در زمان اردوان دوم (۴۰ - ۱۰م) به ضمیمه هیرکان (نگاه کنید به «ورکان»)، به تصرف خاندان گودرز دوم درآمد و با این استان از سال ۵۸ یک حکومت سلطنتی را به وجود آورد. در زمان استیلای اردشیر بر آن، این سرزمین تحت حکومت پادشاهی به نام «ولخش» بود که از پادشاهان اشکانی محسوب می شد.^{۷۰} و وی پس از شکست به اسارت درآمد. اردشیر پسر خود را به عنوان «حاکم کرمان»، (کرمان - شاه) منصوب کرد.^{۷۱} در نامه تنسر - که از شایستگی و اعتماد خاصی برخوردار است - به جای «ولخش» از پادشاهی قابوس - کرمان نام می برد که خود را تحت انقیاد اردشیر درآورد و مقام پادشاهی او نیز از جانب اردشیر تأیید شد.^{۷۲} عنوان «کرمان - شاه» را شاهزاده دیگری قبل از او به نام «ورهران شاه چهارم» (۳۹۹ - ۳۸۸م) نیز داشته است.^{۷۳}

در دوران استیلای اعراب، مرزبانی در کرمان فرماندهی می کرد که از او نامی برده نشده است.^{۷۴} کنار این مرزبان، قوم کهن تیره پوست کوهستانی و شروری به نام «پاریجان»^{۷۵} نقشی ایفا می کرد که با نقش اقوام «قوک»، «کوفیج» یا «کوچ» (عربی:

۶۸. هرودت، کتاب ۹۳.

۶۹. آریانوس، کتاب ششم، بند ۲۷، ص ۱.

۷۰. نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها، ص ۱۰، س ۲.

۷۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۷، س ۱ و بعد.

۷۲. مجله آسیایی، (۱۸۹۴)، شماره ۱، ص ۲۱۰، س ۱؛ شماره ۶، ص ۵۱۳؛ وی احتمالاً برای آفرینش این شخص از نام «کیوس» بزرگترین برادر خسرو اول الهام گرفته است که شاهزاده والی (Παδικουαργα-δα) ایالت «پدشخوارگر» (Παδικουαργα-δα)، قلمرو سابق «ماه گشنسب» شاه بوده است. این موضوع در زمان تصنیف و ترجمه نامه بسیار مهم بوده است.

۷۳. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۴۷، س ۳.

۷۴. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۱۵، س ۱۴ و بعد.

۷۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۴، س ۱۳؛ هرودت آن را Παρικάνιοι می نامد (تاریخ هرودت،

قفص = [قفص] مشابه بوده است.^{۷۶}

توران و مَکوران

هر دو سرزمین به طور منظم با هم نامیده می‌شود. «توران» به عربی «طوران» یا «طواران» است. پایتخت آن «قُصدار» بود که در «کلات» امروزی قرار داشت.^{۷۷}
«مکوران»، به عربی - فارسی: مُکران، و قدیم‌تر: ماکران یا مُکران^{۷۸} است.

توماشک در کتاب خود^{۷۹} در مورد توضیح سفر دریایی «تتارک»^{۸۰}، نام این سرزمین را از: «ماکره» مشتق می‌داند.^{۸۱} بنا بر نوشته طبری^{۸۲}، پادشاهان طوران و مکران، خود را کاملاً به انقیاد اردشیر درآوردند، ابن خردادبه^{۸۳} از جمله سلاطینی که اردشیر به آنان عنوان شاه اعطا کرد، علاوه بر شاه کوفیج (عربی: قفص) در کرمان، از شاه مکران و توران

→

کتاب سوم، ص ۹۲، و کتاب ششم، ص ۶۸ و ۸۶)، در کتاب کارنامک، بخش ۹، ص ۲ از آن یاد شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: Nöldeke: *Bezenbergers Beiträge IV* 57. در کتاب فوق «باریجان» ذکر شده است. عنوان «برجان شاه» (ابن خردادبه: *المسالک و الممالک*، ص ۱۷، س ۷) و «فرجان شاه» (کتاب جغرافیای خلاصه شده موسی خورنی) از جانب اردشیر به یکی از امیران تحت انقیاد خود اعطا شده بود، قبل از اینکه به پاریمان و یا به بلغارهای - کوبان (بورگان) مربوط بوده باشد.

۷۶. بلاذری: *فتوح البلدان*، ص ۳۶۱؛ طبری: *تاریخ طبری* (نسخه قدیمی)، ج ۱، ص ۲۷۰۴، س ۲.

۷۷. نولدکه: *تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان*، ص ۱۸، زیرنویس ۱.

۷۸. طبری: *تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۲۷۰۸، س ۷.

79. Tomaschek: *Zur historischen Topographie von Persian I*, S. 45.

۸۰. Nearchs [امیرالبحر اسکندر].

۸۱. این نام در کتاب *وهرامهیره* (Vahrāhamihira) که رساله‌ای است نجومی از قرن اول میلادی، جزء نام اقوام مجاور شرق هندوستان محسوب می‌شود. همین نام را خوشبختانه استفانوس به صورت *Ἀλεξάνδρεια* بازنویسی کرده است.

۸۲. طبری: *تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۸۲۰، س ۱.

۸۳. ابن خردادبه: *المسالک و الممالک*، ص ۱۷، س ۱.

نام می برد.^{۸۴} نولدکه^{۸۵} به این گزارش تردید دارد. متأسفانه حتی کتیبه «پایکولی» - که احتمالاً مربوط به اردشیر بوده است و به طور نامکفی و ناموقی انتشار یافته است - در قطعه ۷ «ایران مَلِکا» یعنی پادشاه «ابهیران» و در قطعه ۱۵، «دورتان»(?) و «پاردان مَلِکا»^{۸۶} ذکر شده است که رابطه اردشیر با هندوستان را می رساند.^{۸۷} همچنین به دنبال عبارت مورخ یونانی الیزه واردایت در کتاب خود، ص ۱۲۴:

... و بشدت توسط دولت، دادگاهی علیه او برپا شد؛ او به آن سوی توران و مکوران تبعید شد.

هر دو سرزمین جزء قلمرو ایران محسوب می شد. او سرزمین «لنگاله» را که در

۸۴. اضافه کردن کلمه «بالترك» منوط به عوضی گرفتن آن با کلمه توران - ترکستان است.

۸۵. نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۸، س ۱.

۸۶. یعنی پادشاه سرزمین *Παραδηνή*، «گادروزین» (رجوع کنید به: بطلمیوس: جغرافیای بطلمیوس، کتاب ۲۱، ص ۴۳۹، س ۱۷). برعکس در کتابهای Varāhamihira, Brhatsamhitā ترجمه کرون در مجله آسیایی، شماره N. S. V 90 در اصل، هندوستان کنار شهرهای Śakas, Aparāntakas, Haihajas, Ġrngas, Mlecčhas, Śāntikas که به «پارته» مشهور است، ذکر شده است. بنابر مقاله مؤلف زیر در مجله آسیایی، سال ۱۸۹۷، ص ۹ - ۸۹۸:

«پارته» با سرزمین «گادروس» - با وجود نظر توماشک در کتاب زیر ارتباطی ندارد. Tomaschek:

Zur hist. Topographie von Persien I 44 f.

اسمیت می گوید: «پارته» یا شهر «پارده» می بایستی به ناحیه سورات، شمال «آپرانته» تعلق داشته باشد و در زیر نویس شماره ۲ شرح، Rsabhadatta's Nāsik Inscription و در زیر نویس شماره ۵، نام رودخانه های Ibā, Pāradā, Damana, Tāpi, Karabena, Dāhanukā آمده است. «پاردا» همان «پارذی» یا «پار» است، که رودخانه ای در ناحیه «سورات» است.

۸۷. رجوع کنید به: Hseug, Essay on Pablavi 78. Olshausen, Monatsberichte der Berl.

Akad. 1878, 179. ذکر «مکران» در کتاب کارنامک قابل تردید است، زیرا در بخش ۶، بند ۴، ص ۲۸ = ص ۲۵ ترجمه (= ۵۱ نولدکه) احتمالاً کد (د)، به جای شکل عربی «مکران» چنین می خوانیم: pa kōstak kōstak i būm i Sind u až kirān i darijūv (در نواحی مختلف سرزمین هند و سواحل دریا)، و در بخش ۴، بند ۱۲، ص ۲۳ = ۲۱ ترجمه (= ص ۴۷ کتاب نولدکه) سرزمین «مکرستان» Makristān (مانند کد) مابین کرمان و پارس قرار دارد و سپاهیان اردشیر بدانجا، علیه اردوان روانه شدند. در اینجا بندرت «مکران» به کار رفته است.

فاصله کمتر از ۲۰۰۰ لی (۲۰ روز راه) در قسمت شرقی «او-تین-پئو-چی-لو»^{۸۸} قرار دارد و تا دریا ادامه می‌یابد، یعنی دقیقاً ناحیه «لنگه» (= ناحیه «دانگاله») در کتاب پلینیوس^{۸۹}، را که محل یکی از بزرگترین قبایل در قسمت پنجاب و تار است، طبق نظریه هوان - چوانگ^{۹۰} صریحاً از سرزمینهای وابسته ایران می‌داند. محل اصلی بنا بر کتاب توماشک^{۹۱} «لنگلیج» امروزی در قسمت جنوبی «غوزدر» در ناحیه «ود» است. بنا بر اثر طبری^{۹۲} شهرهای سند و سجستان نیز به وسیله شاپور دوم بنا شده است. از بهرام پنجم (بهرام گور) (در یک تاریخ داستان گونه) نیز نقل شده است، که او نواحی مکوران و بخشهای مجاور سند را از متصرفات پادشاه هند به نام «دیبول» جدا ساخت.^{۹۳} پیروز شاه احتمالاً دو شهر در نواحی مرزی هندوستان به نام «رام پیروز» و «روشن پیروز» بنا کرده است.^{۹۴} از خسرو انوشیروان نیز گزارش شده است که پس از قلع و قمع هیاطله، سند، بست، ارخب (ارخوزان)، زابلستان، طخارستان، دردستان و کابلستان^{۹۵} را دوباره

88. 'O - tien - P'o - čī - lo.

89. Plinius: *Naturalis Historia*, 6.92

90. Hüan - čuang.

91. Tomaschek: *Zur histor. Topographie von Persien I* 56.

۹۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۴۵، س ۱۳.

۹۳. همان کتاب، ص ۸۶۸، س ۱۰.

۹۴. حمزه: سنی ملوک الارض والانبیاء، ص ۵۵؛ اوتوخیوس [سعید بن بطریق]: نظم الجواهر، ج ۲، ص ۱۱۰ و اسپرنگر، ص ۳۰، هر دو شهر را در ناحیه کشکر می‌دانند، از این رو ممکن است که در اینجا با شهر «بیث هندونیه» (هوفمن: گزیده شماره ۱۱۴) یعنی فرج‌الهند که در نواحی مصب دجله قرار دارد، یعنی «جَب» (الزُّط) که محل اسکان کولیهاست، اشتباه گرفته باشد.

۹۵. هر دو نام اخیر بسیار نامطمئن است، از نظر موضوع نیز غیرمحمتمل است که خسرو انوشیروان، کابل و یاحتی دردستان را از هندوکش به تصرف درآورده باشد. نسخه‌های خطی برای این دو، از اسامی «دروستان» و «دورستان» و کابل نام می‌برند. برخلاف سابقه تاریخی این شهرها، از گفته‌های متداول چنین برمی‌آید که در این سرزمین (کابلستان) به زبان فارسی نو صحبت می‌شد. (اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۴ (د))، اما بنا بر مقدسی (احسن التقاسیم، ص ۲۹۷، س ۸) در کابل فقط به عربی صحبت می‌شده است. گمان می‌کنم که نام «کارستان» تغییری است از کلمه

در زمره امپراتوری خود درآورد.^{۹۶} بالاخره بسیاری از نکات تاریخی نشان می‌دهد که خسرو دوم در حال گسترش و یا تحکیم قدرت خود در نواحی مرزی بوده است. چنانکه در کتاب ابن فقیه^{۹۷} آمده است:

در نزدیکی قرماسین (کرمانشاهان)، الدوکان (دوکان) است که شهان روی زمین، از جمله «فغفور» پادشاه چین، «خاقان»، پادشاه ترکان، «داهر» پادشاه هند و قیصر روم و خسرواپرویز در آنجا گرد می‌آمدند.

در تاریخ طبری^{۹۸} ذکر شده است که اعراب هنگام فتح مدائن، علاوه بر تاج خسرواپرویز، قبای او - که از پارچه زربفت مرصع به جواهر و مزین به مروارید بود -، جامه‌های زربفت، زره خود، ران بند، بازوبند و شمشیر وی را که همه از طلا بود، به چنگ آوردند. زره پوش‌ها و شمشیرهایی هم از هرقل امپراتور روم، و خاقان ترک، و «داهر» پادشاه هند و بهرام چوبین را به غنیمت گرفتند. اسلحه بهرام چوبین شورشی، و سیاوش (که در سال ۱۳ هـ در مدائن کشته شد)^{۹۹}، و نعمان نیز به دست اعراب افتاد. از این مطالب، نتیجه‌گیری می‌شود که اغلب آن نشانهای سلطنتی، غنایم مربوط به لشکرکشی پیروزمندانه خسرواپرویز در مقابل امیران هندی بوده است. نام «داهر» در اینجا، نامی اصلی به نظر نمی‌رسد، بلکه از نظر تاریخی، از نام پادشاه سند که با محمد بن قاسم در حدود سال ۹۲ هجری (۷۱۱ - ۷۱۰ م) به جنگ پرداخت و بر او پیروز شد، به عاریت

→

«تخارستان» برای «طخارستان» و یا «دورستان یا ذورستان» برای «ذاورستان» که شکل دیگری از نام پهلوی **𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** = زابلستان است. رجوع کنید به نوشته «ذابلستان» در بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۶، س ۲۲؛ ص ۳۹۷، س ۹؛ ص ۴۰۱، س ۱۱؛ و نیز: ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۶، س ۴ کد (س)، همچنین مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۹۴ (جایی که باید «بلاد ذابلستان» خوانده شد، «بلاد زابلستان» شرح می‌دهد). ممکن است که دروستان = بلادالداور، زمین داور باشد.

۹۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۴، س ۱۳.

۹۷. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۱۷.

۹۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴۴۷، س ۴.

۹۹. همان منبع، ص ۲۱۶۳، س ۵.

گرفته شده است. در مقابل، کتاب چاچ - نامه از یکی از شاهان سند، به نام «سپهرش»^{۱۰۰} نام می‌برد که در زمان او لشکریان ایرانی به سند حمله‌ور شدند. پادشاه، خود در جنگ مغلوب شد، اما دشمنان پس از انهدام بخشی از سرزمین، از آنجا مراجعت کردند، به طوری که پدر شاه مقتول به نام «رأی ساهی» توانست به سلطنت ادامه دهد.^{۱۰۱} اما رأی ساهی در سال ۶۴۱م به وسیله برهمن چاچ (به عربی: صصه) از سلطنت برکنار شد. از این موضوع چنین نتیجه می‌شود که حمله ایرانیان، در زمان خسرو دوم بایستی انجام گرفته باشد.^{۱۰۲} در هر صورت سکه‌های کشف شده در شمال شرقی هندوستان با خطوط هندی و پهلوی - که البته مفهوم واقعی آن تا به حال کمتر مشخص شده است - به طور قاطعانه نشان می‌دهد که این نواحی در زمان خسرو دوم حداقل مستقیماً از شاهنشاه ایران متابعت می‌کرده است. مسأله پرارزش در اینجا است که همه سکه‌ها با سجع «خسرو - شاهنشاه» بر روی قسمت فوقانی سکه، و نیم تنه خدای خورشید ملتان و تاریخ سال ۷هـ/ ۶۲۷م بر روی سکه منقوش است.^{۱۰۳}

برعکس، از تاریخ استیلا بر آن مناطق، نمی‌توان چیزی درباره تعلقات سیاسی مکران و سند ذکر کرد. قدیم‌ترین فرد موثق، سبتوس در صفحه ۱۱۰ کتاب خود قبل از نبرد نهاوند، چنین گزارش می‌دهد:

سلطان (أمریعی عمر) فرمان داد کشتی‌ها و ملوانان زیاد آماده شوند تا از طریق دریا به نواحی جنوب^{۱۰۴} و شرق، به سوی پارس و سگستان، سنت (سند)، سرمن و

۱۰۰. به سانسکریت: سری - هرته Harsa - Śrī

101. Abū'l Fadl - i 'Allāmī, Āin - i Akbari ed. H. Blochmann I 559, (transl. by

H. S. Jarrett II 343. - H. Elliot, *The history of India*

(این کتاب در دسترس نبوده است.)

۱۰۲. همچنین رجوع کنید به: Reinaud *Mémoire sur L'Inde*. p.126;

A. Cunnigham: *Numismatic Chronology*, 1894, p.272.

۱۰۳. رجوع کنید به: Longpérier: *Médalles des rois perses*, Pl. XI 3, p.78.;

A. Cunnigham: «Ephthalites or White Hund», in: *Numismatic Chronology*, 1894,

S.243 ff, 278 ff, Pl IX 24, X2 - 110

۱۰۴. منظور حبشه است.

به سرزمین توران و مکوران تا نواحی هندوستان پیش روند. لشکریان بسرعت مجهز شدند و فرمان را اجرا کردند، و کلیه زمینها را سوزاندند، و پس از قتل و غارت، مجدداً از طریق دریا به وطن خود بازگشتند.
بلاذری، سبتوس را به طور جالبی تأیید می کند او می نویسد:

به فرمان عمر، عثمان بن ابی العاصی ثقفی والی بحرین و عمان (سال ۱۵هـ) از طریق سند به «تانه»^{۱۰۵} لشکر گسیل داشت، و برادر خویش حکم را به «بروص» فرستاد و برادر دیگر مغیره بن ابی العاصی را روانه «خُورِ الدَّيْبِل» (از نقاط کم مصب سند) فرستاد.^{۱۰۶}

ادامه قتل و غارتها البته در اینجا مورد علاقه ما نیست. در زمان خلافت معاویه، زیاد بن ابوسفیان حکمران (عامل) وی، سنان بن سلمه را به امارت مکران برگماشت. چون سنان به امارت رسید و روانه آن دیار شد، مکران را به جنگ (عنوة) فتح کرد.^{۱۰۷} بنا بر روایت دیگری، مکران به وسیله حکیم بن جبلة عبدی (عبد قیس) تسخیر شد. اما تسخیر سند در سال ۷۱۳م به وسیله محمد بن قاسم صورت گرفت.^{۱۰۸} در آن زمان سند تحت حکومت داهرشاه بود.

سند و سرمن^{۱۰۹}

این دو نام، با تعداد زیادی از استانها تلاقی می کند، از این رو مشکلاتی در ترتیب آنها به وجود می آورد. دو نام «إِسْهَل»^{۱۱۰} و «دیبوهل»^{۱۱۱} [دیبول] نیز می توانند جانشین

۱۰۵. «تانه» نزدیک بمبئی قرار دارد. هنوز خلیجی در ۲۰ میلی بمبئی به این نام وجود دارد. رجوع کنید

به: H. Yule, Marco Polo II 386. Livre des Merveilles de l'Inde 227

۱۰۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۳۱، س ۲۰ و بعد.

۱۰۷. رجوع کنید به همان منبع، ص ۴۳۳، س ۱۱.

۱۰۸. برعکس، گزارش سیف در طبری، ج ۱، ص ۲۷۰۶ برای منظور ما کاملاً بی استفاده است، همان طوری که در مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۶۳، زیر نویس شماره ۳ بدان توجه شده است.

109. Snd/Srman.

110. Spahl.

111. Debuhl.

«سند» قرار گیرند (نگاه کنید به صفحات بعد). همان‌طور که شکل اشتباهی «سرمن»^{۱۱۲} نشان می‌دهد، در هر دو نام مذکور در فوق، در کتاب سبتوس، ص ۱۱۰، اشتباهاتی در نوشتن اسامی، روی داده است.^{۱۱۳} شکل «مران»^{۱۱۴} در کتاب خلاصه‌شده موسی خورنی شکل تصحیح شده آن است که به وسیله خواننده‌ای که در آن کتاب نام عربی - فارسی «سند» یعنی «مهران» را جستجو می‌کرده، تصحیح شده است.^{۱۱۵}

اسپت^{۱۱۶}

«اسپت» به زبان پهلوی «اسپیت» (سفید) است و منظور محل «اسپید»^{۱۱۷} است که در سر راه «نرماشیر» (نهر مزاردشیر) در کرمان به سمت «زرنج»، و در وسط صحرا قرار دارد. تغییراتی از این نام در آثار مورخان عرب نیز به چشم می‌خورد. در کتاب مقدسی این تغییر [به صورت «سبید» (اسفید)^{۱۱۸} و یا «سفید»^{۱۱۹} است] در کتابهای اصطخری و ابن حوقل به صورت «سپنج»^{۱۲۰} یا «سبیج»^{۱۲۱} به کار رفته است. در مقابل،

112. Srmen.

۱۱۳. این اشتباه بدین صورت بوده است که کلمه *Ṣrmen* به جای کلمه *Ṣrmen* نوشته شده است. این موضوع را مؤلف زیر در کتاب خود یادآوری کرده است:

Hübschmann: *Zur Geschichte Armeniens und der ersten Kriege der Araber*, S.18.

N.2.

114. Mran.

۱۱۵. در این مورد رجوع کنید به: Saint - Martin: *Mémoires II*, p.391.

116. Spet

۱۱۷. ابن خردادبه: *المسالك و الممالك*، ص ۵۰، س ۱.

۱۱۸. مقدسی: *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ص ۴۸۷.

۱۱۹. همان منبع، ص ۴۸۸، س ۱؛ ص ۴۹۲، س ۱۰؛ ص ۴۹۵، س ۵.

۱۲۰. نگاه کنید به محمد بن نجیب بکران: *جهان‌نامه*، ص ۲۵۷ و ۳۲۷؛ ترجمه کتاب اصطخری:

مسالك و ممالك، ص ۲۲۸، کلمه قدیمی «سپنج»، در ابن حوقل: *صورة الارض*، ص ۲۸۹، س ۴،

به صورت «سبنج» به کار رفته است.

۱۲۱. محمد بن نجیب بکران: *جهان‌نامه*، ص ۳۲۸، س ۶ از پایین، «سبیخ» به کار رفته است.

اصطلاح «سَنِیح» که در کلام یاقوت^{۱۲۲} و بخصوص در بکری^{۱۲۳} که «حاء مهملة» به کار رفته است، در واقع به محلی در نجد مربوط می شود^{۱۲۴}، مانند کلمه «سَنِیح» در کتاب لباب الالباب^{۱۲۵} کمتر مورد توجه است، در حالی که «ل» اضافه شده در کلمه «سَنِیک» به وسیله ناشر کتاب شناسی جغرافیای عرب، نادرست است.

«سَنِیح» یا «سَنِیح» شاید از شکل جانبی لهجه «اسپید» باشد که مانند زبان خوارزمی، از تغییر کلمه ت به ج است. «سَنِیح» را شاید بتوان با کلمه افغانی «اسپین» و کلمه پهلوی «اسپینک» (سفید) و کردی «اسپیندار» که برابر لغت «اسپیندار» (درخت تبریزی سفید) فارسی نو است، مقایسه کرد.^{۱۲۶} با وجود این به کلمه «سَنِیح»، باید به صورت لغت فرضی فکر کرد.^{۱۲۷}

محل نامبرده مابین «کراقان» (کلاغ آباد امروزی) و گُرگ در نزدیکی نصرت آباد کنونی قرار داشته و جدا از ناحیه کرمان بوده است، اگرچه جزیی از آن محسوب می شد.^{۱۲۸} بنا بر مقدسی^{۱۲۹}، برعکس این محل، جزء فهرست مالیاتی شهرهای سجستان بوده است.

وَشْت

«وشت» می تواند فقط «خواش» یا «خواص» مورد نظر جغرافیدانان عرب، و همان

۱۲۲. یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۱۲۳. بکری: المعجم ما استعجم من اسماء البلاد و مواضع، ص ۵۶۹.

۱۲۴. یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۶۷۶، س ۲.

۱۲۵. عوفی: لباب الالباب، ص ۱۴۲.

۱۲۶. رجوع کنید به:

Paul Horn: Grundriss der neupersischen Etymologie, Nr. 708, (Hildesheim 1919).

۱۲۷. همان منبع، شماره ۷۰۸.

۱۲۸. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۶۲، س ۲.

۱۲۹. مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۴۹۵، س ۶.

«وشت» امروزی باشد^{۱۳۰}، و یا بنا بر نظر توماشک به صورت «خاش»، محلی در نواحی سرحدی ایران و بلوچستان، در قسمت جنوبی کوه «نوشادر» است. ابن فقیه چنین گزارش می‌دهد:

در کرمان شهری به نام «دمندان» وجود دارد، شهر بسیار بزرگ و وسیع، که در آن معادن طلا، نقره، آهن و سنگهای سرب و گوگرد فراوان یافت می‌شود. سنگ گوگرد در کوهی به نام «دنباوند» وجود دارد که کوهی است بس مرتفع در هوا که ارتفاع آن به سه فرسنگ می‌رسد. این کوه نزدیک شهری است به نام «خواش»، کوه از شهر ۷ فرسنگ فاصله دارد.^{۱۳۱} اصطخری نیز شرح می‌دهد که:

«خواش» آخر حد کرمان است.^{۱۳۲}

اما یادآور می‌شود که عده‌ای گویند «از عمال سیستان است».^{۱۳۳} از این رو «ما آن را در انتهای ناحیه کرمان ذکر کرده ایم».^{۱۳۴} در بخش دوم کتاب نشان خواهیم داد که «وشت» = «خواش»، مشابه آن چیزی است که گاستوریوس نیز آن را در جاده پرسپولیس به سوی سند ذکر کرده است.^{۱۳۵} بنا بر این «اسپت» و نیز «وشت» دو ناحیه مجزا، مابین کرمان و سجستان است.

سَکْستَان

«سکستان» بخشی از استان سلوکی‌ها بود که در استان ساحلی قدیم «زرنگا» =

۱۳۰. رجوع کنید به:

. «Die Karte von Persien» in den Proceeding of the R.G.S. February 1992

۱۳۱. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۰۶، س ۷ و بعد.

۱۳۲. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۶۲، ص ۳.

۱۳۳. همانجا.

۱۳۴. همان منبع، ص ۱۶۸، س ۲، همچنین رجوع کنید به: Tomaschek: Zur historische

Topographie von Persien I, S.52f.

135. Castorius: Bestia desoluta Segm. XII.3.

زرنکه» قرار داشت و به وسیله پارتها به تصرف درآمده بود.^{۱۳۶} در زمان ایزیدور خاراکسی که در زمان آگوستوس وقایع تاریخی را می نوشت، و به استناد نوشته وی، «سکستانه» دارای حکومتی مستقل بود.^{۱۳۷} اما در نیمه نخست قرن اول میلادی، همزمان بخشهای شرقی قلمرو سکاها، زیر فرمان خاندان «گوندفر»^{۱۳۸}، یکی از شعب اخلاف پارتی، به نام «سورن» درآمد. توسعه بیشتر این نواحی، در ادوار اخلاف مؤنث قلمرو اشکانیان، برای ما ناشناخته است. «سگستان» (= سکستان) به وسیله اردشیر به تصرف درآمد^{۱۳۹} و در کتیبه «پای - کولی»، از «سکان شاه» نیز صحبت شده است.^{۱۴۰}

اما تاکنون اطلاع دقیقی در دست نیست که آیا این سرزمین در آن زمان به صورت يك استان معمولی، مرزبانی در رأس خود، داشته است و یا به وسیله سلسله های محلی با نام «شاه» اداره می شده است. اما کلادیوس مامرتینوس^{۱۴۱} یادآور می شود که «اورمیس» (هرمزد) در یکی از سخنرانیهای خود در سال ۲۷۹م که علیه برادر خود بهرام شاه دوم (۲۹۳ - ۲۷۶م) در جنگهای داخلی ایراد می کرد، از جانب سکاها، کوشانها و گلها حمایت می شد.^{۱۴۲} اینکه ایرانیها در زمان جنگهای کاروس (سالهای ۳ - ۲۸۲م)

۱۳۶. در مورد اشکال مختلف این اسم رجوع کنید به: Hübschmann: *Arm. Gr. I*, 1,71. این نام به فارسی «درنکا» *Δράγγα* = *Dranka* * است که به سه شهرستان تقسیم می شده است. این سه شهرستان عبارت بود از: *Ἀναύων χώρα* با پایتخت: *Φράδα*؛ فرح *Φρά*، *Farah*؛ *Ζαραγγιανή* با پایتخت قدیمی *Ζάριν* d. i. Zaring (Zarang) «سرزمین رود» (هفت رود) (*Rōdbār*) یا سرزمین بعدی «سکها» *Σακαστάνη* که به وسیله بطلمیوس (کتاب نوزدهم، ص ۴۳۶، س ۲۱) به صورت *Τατακηνή* تصحیح شده است.

۱۳۷. پایتخت این حکومت مستقل به نام *Σιγάλ* بود، که محققاً از طریق سرحدات، پادشاه سکاها در پنجاب، بر آن حکومت می کرد.

۱۳۸. رجوع کنید به مقاله من (مارکوارت) در مورد «تاریخ و وضع ایران»، در مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۳۶، زیر نویس ۶.

۱۳۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۹، س ۱۲.

140. Hauge: *Essay*, p.78.

141. Claudius Mamertinus.

142. Panegy. 3c. 17: ipsos Persas ipsumque regem adscitis saccis et ruffis et gellis

مشغول جنگهای داخلی بوده‌اند، شرح حال نویسان کاروس این جریان را گزارش داده‌اند.^{۱۴۳} در اینجا به نظر می‌رسد که سکاها کم و بیش مستقل‌تر از کوشان‌ها (کوسیان) و گل‌ها بوده‌اند. آگاتیاس^{۱۴۴} نیز گزارش می‌دهد که ورهران شاه دوم، قوم سگستانه را تحت انقیاد خویش درآورد و سپس پسر وی، ورهران سوم عنوان «سکان شاه»^{۱۴۵} را کسب کرد، یعنی او شاهزاده حاکم سگستان نامیده شد.^{۱۴۶} بنابراین چنین به نظر می‌رسد که سگستان، ابتدا در این زمان است که به صورت شهرستان مستقلی درآمد؛ در شرح حال مارسلینوس، باوجود این، سگستانیها در زمان شاپور دوم به عنوان اقوام حامی ایرانیان در کنار آلبان‌ها (آلونکها)، هون‌ها و احتمالاً کوشان‌ها (کوسیان) محسوب شده‌اند.^{۱۴۷}

به نظر می‌رسد که «زمین داور» هنگام استیلای اعراب زیر حکمرانی مرزبان ویژه‌ای قرار داشته^{۱۴۸}، و احتمالاً جزء ناحیه «بُست» و «أرخت» یا «رَخَوْت»^{۱۴۹} محسوب

→

[مانند نسخه خطی] petit frater ormies nec respicit vel pro maiestate quasi regem
vel pro pietate quasi fratrem.

همچنین رجوع کنید به مقاله: مومسن، در مجله انجمن جغرافیدانان سلطنتی انگلیس، ص ۴۴۳، زیرنویس ۱.

۱۴۳. رجوع کنید به: Vopisus: vita Cari 8,1.

144. Agathias.

145. *Σαγωναί*

۱۴۶. رجوع کنید به: طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۰؛ حمزه: سنی الملوك والارض، ص ۵، س ۱۶؛ نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۹، زیرنویس ۲.

۱۴۷. رجوع کنید به: آمیانوس، شرح حال مارسلینوس، کتاب ۱۶، قسمت ۹، بند ۴، مسلماً کلمه Cusenos برای Eusenos به کار رفته است. در این مورد رجوع کنید به:

Tomaschek: «Sogdiana», in: SBWA, (1877), Bd. 87, S.155.

۱۴۸. رجوع کنید به: بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۹۴، س ۱۵.

۱۴۹. عربی آن: «رَخَوْت»، در کتاب مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۵۰: الرخا، در کتاب ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۰۵، س ۲۳: معمولاً الرخج، ذکر شده است، که همان

←

می شده است. ابن رُسته ۱۵۰ این ناحیه را جزء سیستان می داند، و ابن خردادبه ۱۵۱ نیز «رُخَج» و «زمین داور» را پس از شهرهای سگستان برمی شمارد. «بُست» و «ارخند» بعدها (پس از ازبین رفتن پیروزشاه) همزمان با زابلستان به دست هیاطله افتاد، اما پس از ازبین بردن حکومت هیاطله به وسیله خسرو انوشیروان، مجدداً به تصرف ایران درآمد. ۱۵۲

در دوران استیلای اعراب، در حدود ۲۰هـ، مرزبانی در زرنج به نام «اپرویز» حکومت می کرد که با ربیع بن زیاد حارثی ۱۵۳ از در صلح درآمد. دومین چانشین ربیع بن زیاد به نام عبدالرحمن بن سمرة بن حبیب بن عبد شمس، به ولایت سیستان منصوب شد. او کلیه مناطق را تا دیار «زمین داور» به تصرف خویش درآورد، سپس با اهل بُست و زابل نیز پیمان صلح بست. در زمان حضرت علمی (ع)، سگستان همزمان با خراسان سقوط کرد. اما در دوران حکومت معاویه که عبدالرحمن بن سمرة دوباره والی آنجا شد، سگستان و خراسان و نیز بلخ و کابل به انقیاد معاویه درآمد. ۱۵۴ پس از مرگ عبدالرحمن بن سمرة (حدود ۵۰هـ/۱ - ۶۷۰ میلادی) کابلیشاه به نبرد با مسلمین پرداخت، و کلیه مسلمانان را از سرزمین خویش بیرون راند و «زنبیل» [رتبیل، در متون قدیم تر: ژونبیل] بر زابلستان را رُخَج مستولی شد و به بست رسید. ربیع بن زیاد حارثی، چانشین عبدالرحمن بن سمرة، با گروهی به جنگ وی رفت، [دو سپاه در بست باهم به نبرد پرداختند]، زنبیل [ژونبیل] شکست خورد و به سوی رُخج عقب نشست. «ربیع» وی را تعقیب کرد و در رُخج دوباره نبردی در گرفت. پس از عزل ربیع، چانشین وی

→

«آراخوز» است، به فارسی میانه Haraxuat* که در انرایزیدور خاراکیسی، بند ۱۹ برابر کلمه

Χοροχόαδ است.

۱۵۰. ابن رسته: الأعلاق النفیسه، ص ۱۰۵، س ۲۳.

۱۵۱. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۵۰، س ۸.

۱۵۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۴، س ۲.

۱۵۳. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۹۴، س ۲۰ و بعد.

۱۵۴. همان منبع، ص ۳۹۶، س ۵ و بعد؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸، س ۶ و بعد.

«عبدالله بن ابی بکر»:

پیوسته نبرد می کرد، چون به «زران» رسید، رتبیل [ژونبیل] بر سرزمین خویش و سرزمین کابل امان خواست و بر آن شد که هزار هزار درهم و دویست هزار بپردازد... سرانجام بر هزار هزار درهم پیمان صلح بستند.^{۱۵۵}

هنگامی که یزید بن معاویه به خلافت رسید، «سَلَم بن زیاد» به امارت خراسان و سیستان منصوب شد. [سلم برادر خویش «یزید بن زیاد» را به سیستان فرستاد]. هنگام مرگ یزید بن معاویه (۶۴۴هـ/ ۴ - ۶۸۳م) یا اندکی پیش از آن، اهل کابل شوریدند و ابوعبید بن زیاد را به اسارت گرفتند. یزید بن زیاد برادر سلم، علیه آنان لشکر کشید و در شهر «جَنْزَه» با آنان به نبرد پرداخت. یزید و گروهی از یاران وی کشته شدند و دیگر سپاهیان گریختند.^{۱۵۶} به نظر می‌رسد منظور از «جَنْزَه»، همان شهری باشد که جغرافیدانان متأخر آن را «عَزْنَه» یا «عزنین» و همان «عزنه»^{۱۵۷} امروزی می‌دانند. ادامه جنگهای داخلی در میان قبایل عرب قدرت زنبیل را تشدید کرد، به طوری که او اعراب را در زرنج مورد تهدید قرار داد.^{۱۵۸} در این میان عبدالله بن زبیر (در حدود سال ۷۳ - ۶۴هـ) به وسیله عربی به قتل رسید و گویا این قتل در نواحی زرنج به وقوع پیوسته باشد.^{۱۵۹} امیر موسوم به «زنبیل» [ژونبیل] در اول ورودش به وسیله بلاذری بوضوح از «کابل شاه» متمایز می‌شود. البته از دنبال کردن توضیح گمراه کننده سیف (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۷۰۶) تحت آن نام، برادر کابل شاه فهمیده می‌شود.

در تاریخ طبری چنین گفته می‌شود:

سجستان بزرگ همیشه پراهمیت‌تر از هردو سرزمین (سجستان و خراسان) است و مناطق مرزی غیرقابل دسترسی بوده است. به این نواحی تا زمان معاویه لشکر کشیهای متعددی شده بود. نظر به اینکه، شاه منطقه قبل از برادرش «زنبیل»

۱۵۵. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۷، س ۸ و بعد.

۱۵۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۷، س ۱۸ و بعد؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸۸، س ۱۳.

۱۵۷. رجوع کنید به بخش ماوراءالنهر.

۱۵۸. رجوع کنید به توضیح مشابه سیف.

۱۵۹. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۵۸، س ۶ و بعد.

[ژونبیل] ۱۶۰، به شهری در سجستان به نام «آمل» (صحیح تر آن زابل) گریخت، و خود را تسلیم سلم بن زیاد - که در آن زمان حاکم سجستان بود - کرد، سلم بن زیاد از این موضوع خوشحال شد و به هر دو امان داد و به آنها اجازه اسکان در این سرزمینها را داد و جریان را برای معاویه نوشت و چنین وانمود کرد که خود در پیروزی سهم داشته است. بنا بر قول ابن زیاد به آنها اجازه اقامت داده شد. اما پس از مرگ معاویه و آغاز برخوردهای داخلی، شاه شورش کرد و آمل را به تصرف درآورد. زنبیل [ژونبیل] از شاه ترسید و در محلی که امروزه نیز وجود دارد، موضع گرفت، ولی این امر او را هنوز راضی نمی کرد، از آنجا که سپاهیان شاه از جانب زنبیل [ژونبیل] متوقف شده بود، وی به زرنج چشم دوخت و به آنجا لشکر کشید و به محاصره آنجا پرداخت، تا زمانی که برای شاه نیروی تقویتی از بصره سر رسید. بدین طریق زنبیل [ژونبیل] و کسانی که با او در آن سرزمینها اسکان یافته بودند، تا مرگ معاویه همچنان مورد تحقیر بودند و چنان فشار و تنگی بر آنها وارد می آمد که تا به امروز بر طرف نشده است.

دراولین بخش این گزارش ظاهراً نقش شاه و برادرش زنبیل [ژونبیل] باهم تعویض شده است، نه شاه، بلکه زنبیل [ژونبیل] قبل از برادرش فرار کرد. مغشوش بودن این گزارش از آنجا ناشی می شود که از اصطلاح «کفرالشاه» (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹)، کلمه «کفر» اشتباهاً به «عهد ابن زیاد» مربوط می شود (ج ۱، ص ۸). در کتاب تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۷۰۶ چنین می خوانیم:

فهرب من الشاه اخوه واسم اخي الشاه يومئذ زنبيل

که مفهوم اصلی تفسیر فوق است.

سلم بن زیاد، در زمان معاویه والی نبوده است، بلکه ابتدا در دوران یزید، در حدود سال ۶۶۱ هـ/ ۱ - ۶۸۰ م^{۱۶۱} والی شده است و پس از مرگ یزید، جنگهای داخلی مابین عبدالله بن الزبیر و امویان آغاز شده است.

بیش از این، دیگر حوادث متغیر از جمله روابط زنبیل [ژونبیل] دوم، جانشین زنبیل [ژونبیل] اول، با حاکم سگستان، از زمان ایجاد حاکمیت مجدد امویان را، بررسی

۱۶۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۵۹۳، س ۳، به جای کلمه «ذویه»، «زویل» خوانده شود.

۱۶۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۹۲ و بعد.

نمی‌کنیم. اما باید آنچه که تا به حال ذکر شد، حداقل این موضوع قابل درک است که زنبیل [ژونبیل] هرگز سگستان واقعی را در تصرف نداشته است^{۱۶۲}، اگرچه این خرداذه (المسالک و الممالک، ص ۴۰) به زنبیل [ژونبیل]، عنوان امیر سگستان، ارضیخ و زمین داور، داده است.

به نظر می‌رسد سگستان^{۱۶۳} در سالهای ۴۳۰ و ۵۷۷ م، پس از ویرانی به وسیله هیاطله، به عنوان اسقف نشین مسطوریان درآمده است.^{۱۶۴}

زیلستان^{۱۶۵} [زابلستان]

«زیلستان» مادل نامۀ پهلوی «زابلستان» قرار داده می‌شود.^{۱۶۶} اعراب آن را «زابل»^{۱۶۷} یا «زابلستان»^{۱۶۸} می‌نامند. مقدمه آن را به صورت «جابلستان» ذکر می‌کنند.^{۱۶۹} هوان^{۱۷۰} چه آنگ آن را به نام «ت» و «ت» می‌خواند^{۱۷۱} می‌شناسد که پس از

۱۶۲. از آن ناگوارتر، تاریخ اسیان، ج ۱، ص ۱۱۱، «سور» در اواخر آغازین و تاریک زامداری زنبیل، پادشاه داور، نام آن است که قبلاً سرزمینهای «ت» تا «ت» غزنین، داور و هرمند را به تصرف درآورده بود. (مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۸ - ۷۹).

۱۶۳. خطی دست‌نویس.

۱۶۴. مجله شرق، شناسی آلمان، شماره ۴۲، ص ۲۶۶، ص ۱۱۱؛ ص ۴۰۴، ص ۸.

165. Zaplstan.

۱۶۶. به جای آن، کلمه *Zավիستان* کم (دوم) است (رجوع کنید به کتاب بلوتسه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۳۴، ص ۱۶۹ و نیز «روول» در کارنامک را می‌یابیم (کارنامک، بخش ۵، بند ۱، ص ۲۵ = ۲۲ ترجمه (= ۴۸ کتاب نرندکه).

۱۶۷. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۶۴، ص ۱۷؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۳۳، ص ۱۱، سال ۷۸ هـ = ۸ - ۶۹۷ م.

۱۶۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۵۰، ص ۱۰، در سال ۱۸۵ هـ/۸۰۱ م؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۶۶، نسخه قدیمی، ص ۳۶۷، ص ۹؛ ص ۴۰۱، ص ۱۱ (نسخه خطی، «زابلستان» نام دارد). این خرداذه: المسالک و الممالک، ص ۳۵، ص ۳.

۱۶۹. مقدسی: المعین القاصم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۹۹.

170. Tsau - Kiu - c'a.

تشییراتی به نام «تسو - لی»^{۱۷۱} نیز گفته می‌شده است.^{۱۷۲} پایتخت زابلستان شهر «تسو - سی - نا»^{۱۷۳} یا «غزنین» یا غزنه (نام قدیمی تر آن: گَنَهْجَهْک) نامیده می‌شده. بلو شیه در کتاب خود، بنیان‌گذار پایتختی این شهر را، از رستم پادشاه سگستان می‌داند، و در تاریخ طبری (ج ۱، ص ۶۰۴) زابلستان و سگستان از تیول امارات رستم ذکر می‌شود. فیلاً از یادداشت‌های طبری ذکر کردیم که زابلستان با سایر سرزمینها (پس از سقوط پرویزشاه) به دست هیاطله افتاد، اما خسرو اول آن سرزمین را مجدداً ضمیمه سرزمین خود کرد. ظاهراً پس از اشغال هر سرزمین بیگانه، نام حکام، با نام تاریخی آن سرزمین بستگی پیدا می‌کرد. از «تورمانه»^{۱۷۴} هندی، پادشاه «هونه»^{۱۷۵} پدر مِهْرکوله،^{۱۷۶} در کتیبه «کیورا»^{۱۷۷} (در شمال غربی پنجاب) به نام مهاراجه «تورمانه» شاه «جیووله» نام برده شده است. بر روی سکه‌های نقره‌ای، سجھی بدین مضمون یافت شده است: «شاه جیوله»، «شاه جنبوله»، «شاه جیووله».^{۱۷۸} کوینگهام در تألیف خود از «ژای جیوله»، «جیوله» و «جیورای» یاد می‌کند. در واقع آن طور که من تصور می‌کنم، این اسامی، با اسامی قبیله‌ای به در این ارتباط با نام سرزمین «جابلستان» در کتابهای تاریخی^{۱۷۹} کاملاً مطابقت دارد. علاوه بر آن شوان - پیوآنگ گزارش می‌دهد که قبایل و زبان ساکنان جابلستان، با سایر سرزمینها اختلاف دارد. مسعودی^{۱۸۰} درباره سرزمین

171. Tsau - li.

172. Stan - Julien: Memoires II, S. 185 ff.

173. Ho - si - na.

174. Toramāna.

175. Huna.

176. Mihirākula.

177. Kyura.

۱۷۸. رجوع کنید به:

Alex Cunnigham: *Nan. Chron.* 1894, p.249, 253, 278, PL. VII, 8-10, 13.

۱۷۹. در اینجا زیاد نمی‌توان به مبحث این سکه‌ها وارد شد.

۱۸۰. مسعودی: *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۲۴۹.

«آبلستان» یعنی «زابلستان» می‌نویسد:

زابلستان قلمرو وسیعی است که به نام کشور فیروز بن کَبک معروف است و در آنجا قلعه‌های عجیب و منیع هست و همچنین زبانهای مختلف و اقوام فراوان که کسان دربارهٔ نسبشان خلاف دارند...

فرهنگ‌نویسان ایرانی از این موضوع آگاه بودند که «زاولی» لهجه ویژه‌ای است که از «هروی»، «سگزی» و «سغدی» کاملاً متمایز است. «تسو-لی» که به صورت تغییری از «تسو-کیو-چوآ»^{۱۸۱} ذکر شده است، ظاهراً آوایی از «ژاویل»^{۱۸۲} است، در حالی که «تسو» خلاصه‌ای از آن است و «کیو-چوآ» صفت آن است که از کلمهٔ سغدی «تسو» متمایز می‌شود. (تقریباً فارسی میانه «کوتک» = کوچک است؟). به نظر می‌رسد حکومت پادشاهی «ین-فو-یه»^{۱۸۳} نیز با همان قبیله‌ای در ارتباط بوده باشد که در تاریخ به جای «یوئه-چی»^{۱۸۴}، تاتارهای وای (۵۵۶ - ۳۸۶ م) با حکومت پادشاهی «کائو-فو»^{۱۸۵} (کابل) یکسان قرار داده می‌شود.^{۱۸۶}

بنابر نظر هوان - چوآنگ، زابل در عصر پادشاهی کائو-فو، دارای حکومت پادشاهی مستقلی بوده است که امیران آن نسلها در آن نواحی حکومت می‌کرده‌اند. با هیچ بیانی نمی‌توان اظهار داشت که این سرزمین ممکن است به ایران وابسته بوده باشد. تاریخ تسخیر و یا وضع سیاسی این سرزمین در عصر ساسانیان نامشخص است، اما این احساس نیز وجود دارد که بعدها کابل از مسلمانان مجدداً پس گرفته شد. همان‌طور که در فوق مشاهده شد، حدوداً تا اواسط قرن سوم میلادی، تا فرار پیروزشاه

181. Tsau - kiu - é'a.

182. Ĝāwul.

183. Jen - fōu - je.

184. Jüe - òi.

[در منابع چینی، شاخه‌ای از یوئه - چی» در زمرهٔ سکاها به شمار می‌رفته است].

185. Kau - fu.

186. Éd. Specht, Études sur L'Asie centrale d'après les historiens chinois. Ire livr.

p.16 Extr. du Journ. asiat., *1883.

بن کبک (؟) که در آن سرزمین حکمفرمایی می کرد، این شهر از استقلال برخوردار بوده است. در این زمان حکمرانی بلخ را «داود بن ابوداود عباس» که از خاندان امرای ختل بود، به دست گرفت، و علیه «پیروز بن کبک» به جنگ پرداخت، و نیز قبل از سال ۲۶۲هـ/ ۶ - ۸۷۵م، یعقوب بن لیث صفار در زابلستان بوده است. او به سرزمین پیروز بن کبک تجاوز کرد و ملاقاتی با پادشاه «بُست» داشت.^{۱۸۷} بنا بر نوشته مسعودی، سرزمینهای امیران آن منطقه به نام سرزمین پیروز بن کبک نامیده می شد^{۱۸۸} و نیز ابن خردادبه^{۱۸۹} به «پیروز» عنوان «شاه زابلستان» می دهد.

جنگجویی و سلحشوری ساکنان آنجا از قدیم الایام معروف بود، و در شاهنامه فردوسی از قهرمان افسانه ای «رستم»، به نام «گُرد زابل» نام برده می شود و نیز در کارنامه، از زابلستان چنین یاد می شود:

پس از بس سپاه و گند زایل به هم کرد و به کارزار کردان شاه مادی فرغفت...^{۱۹۰}

میشون^{۱۹۱}

«میشون» شکل فارسی «میشان» است. تا پایان حکومت اشکانیان، دارای حکومت مستقلی بود، اما اردشیر آخرین پادشاه میشون را کشت و آنجا را به نام استان «شاذ - بهمن» نامید.^{۱۹۲} ابن خردادبه از پادشاهی به نام «میشان»^{۱۹۳} یاد می کند که

۱۸۷. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۸۰، س ۲. همچنین رجوع کنید به: مسعودی: مروج الذهب، ج ۸، ص ۴۲، و نیز رجوع کنید به ابن اثیر: الکامل، ج ۷، ص ۱۷۱؛ مسعودی: مروج الذهب، ج ۸، ص ۱۲۵ و بعد.

۱۸۸. مسعودی، همان منبع، ج ۱، ص ۳۹۴، ج ۴، ص ۴۵.

۱۸۹. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۲۹، س ۱۳.

۱۹۰. [کارنامه اردشیر بابکان، بخش ۵، س ۱] م.

۱۹۱. Mēsān, Μεσηνή در کتاب زیر، ص ۱۴۶ به صورت *h̄znh̄z* نقل شده است:

Elišé Wardapet: Geschichte Wartans u. armenischen Krieg, (Venedig, 1828).

۱۹۲. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۷، س ۵؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۸، س ۱۴؛ همچنین رجوع کنید به نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۳.

۱۹۳. برحسب کد (ب) خوانده شود.

احتمالاً مورد تأیید اردشیر بوده است، یعنی يك بار شاهزاده حکمرانی، این عنوان را داشته است.

میشان در سال ۴۱۰م دارای استان کلیسایی مستقل و مرکز مطران^{۱۹۴} و دایره اسقفی «کرخه»، «ریمه» و «نهرگور» بوده است.^{۱۹۵} از این رو نیاستی به عنوان استانی سیاسی تفهیم شود، اگرچه در اصل، مرزهای دواير اسقفی با مرزهای استانهای سیاسی پوشش می‌شدند.

«پراث میشان»، به غربی: «فُرات میسان» یا: «فُرات البصره» در نزدیکی یا در محل بصره بعدی قرار داشته است که نام رسمی آن «بهمن اردشیر»^{۱۹۶} یا «وهمن - اردشیر»^{۱۹۷} خوانده می‌شد، به روایت دیگر «وهمناباذ اردشیر» که خلاصه شده آن «بهمنشیر»^{۱۹۸} نام دارد. یاقوت^{۱۹۹}، ابن فقیه^{۲۰۰} و ابن قتیبه^{۲۰۱} آن را به نام «بهمن اردشیر خرّه» نامیده‌اند.

«کرخه میشان»^{۲۰۲}، به عربی: «کَرخ میسان»^{۲۰۳} که نام رسمی آن «استرآباد اردشیر» است^{۲۰۴} و به وسیله شاپور اول، رسماً نام «شاذ شاپور» لقب گرفت.^{۲۰۵} بنابراین

۱۹۴. این مطران به نام «پراث میشان» *Porath de - Mēšān* بوده است.

۱۹۵. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۲۹۴، زیرنویس ۵.

۱۹۶. به زبان سریانی: *ܒܗܡܢܐܪܕܫܝܪ* (Wahman - Ardašir).

۱۹۷. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۲.

۱۹۸. حمزه: سنی ملوک الارض والانبیاء، ص ۳۸، س ۱؛ ص ۴۶، س ۱۷.

۱۹۹. یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷؛ ج ۲، ص ۴۲۹.

۲۰۰. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۱۸۹.

۲۰۱. ابن قتیبه: عیون الاخبار، ص ۳۲۲.

۲۰۲. *Karxā de - Mēšān*.

۲۰۳. *Σπασίνου Χάρκαξ*.

۲۰۴. ابن قتیبه: عیون الاخبار، ص ۳۲۲؛ س ۵؛ یاقوت: معجم البلدان، ص ۲۵۷، س ۱؛ ابن فقیه:

کتاب البلدان، ص ۱۹۸، س ۱۹؛ ابن قتیبه در ص ۳۲۲ کتاب عیون الاخبار آن را به صورت

«استرآباد»، و دینوری: اخبار الطوال، ص ۴۷، س ۱۳ «استاذ اردشیر»، و حمزه:

باشد.^{۲۱۲} این نام عبارت است از «وه آمد کواذ» که به عبارت «وامقباد» یا ساده‌تر «امدقباد» درمی‌آید.^{۲۱۳}

میشان قدیمی که مطابق استان «شاذ بهمن» بوده است، در عصر خلفا جزء «سواد» محسوب می‌شد، و یعقوبی^{۲۱۴} نیز «ابزقبادوالمدار» (در نسخه خطی برای کلمه «المنازل» به کار رفته است) را برای عراق یعنی «خوربران» قدیمی به کار برده است. برای من هنوز روشن نیست که چرا در تقسیم‌بندی جغرافیدانان ما، به «نیمروز» ارتباط پیدا می‌کند.

هگر

«هگر» به عربی «هَجَرَ»^{۲۱۵} است که پایتخت بحرین بوده است. آخرین مرزبان ایرانی به نام «سیبخت» در این محل اقامت داشت.^{۲۱۶} به نظر می‌رسد که در سالهای

۲۱۲. بعدها کلمه «به» به عنوان وجه امری درآمد که از ساختار آن دقیقاً اطلاعی در دست نیست. از این رو توضیحات «بهازند یوسابور» در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۱، س ۵، و حمزه: کتاب سنی الملوك الارض، ص ۴۸، برای «وه انتوکه شاهپور» (انتوکیه خوب، یا بهتر) شاپور، به «وندی سابور» در کتاب یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۰، س ۱۴ به کار می‌آید، و عبارت «به ازاندیو خسرو» در کتاب سنی الملوك الارض، ص ۵۷، برای «وه انتیوکه خسرو» عبارت «جندیوخسره»، در کتاب یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۰، س ۳ (اشتهاهاوه جندیوخسره، از همان مؤلف، ج ۴، ص ۴۴۱ و نسخه قدیمی ۴۴۷)، به کار رفته است. یا اینکه به صورت «وندیخسره» (کذا!) در اخبار الطوال، ص ۷۰، س ۱۷، و یا عیون الاخبار، ص ۱۱۵، س ۱۹، درمی‌آید. مشابه همین جملات در ریشه کلمه «فرغانه = ازهر» وجود دارد (ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۲۰، س ۵).

۲۱۳. همچنین در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۸۷ و نسخه قدیمی ۸۸۸، س ۱، برای «رام قباد» واژه رم قباد به کار رفته است.

۲۱۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲۱۵. به سریانی: ܗܝܓܪܐ

۲۱۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۷۸، س ۱۳.

۵۵۵ و ۶۷۷ محل اسقف‌نشین نسطوریان بوده است.^{۲۱۷}

پنیت - رشیر^{۲۱۸} [بنیات اردشیر = بنیاد اردشیر]

این نام رسمی شهر «الخط»^{۲۱۹} است که در ناحیه «قطیف» در بحرین بود و به وسیله اردشیر از نو بنا شد.^{۲۲۰} در تاریخ طبری^{۲۲۱} به صورت «فسا اردشیر» ذکر شده است (تغییرات آن عبارت است از «فسار»، «فساد»، «فینا».) حمزه^{۲۲۲} این نام را «بتن اردشیر» و دینوری^{۲۲۳} آن را «فوران اردشیر» می‌نویسد. از این تغییرات احتمالاً شکل قدیمی‌تر عربی آن «فیناذ اردشیر» به وجود آمده است.^{۲۲۴} منظور از آن، همان محلی است که ارتخشیر (اردشیر) در ساحل دریای فارس بنا کرده بود که «بوخت اردشیر» نام داشت و در کارنامه^{۲۲۵} و تاریخ اردشیر بابکان^{۲۲۶}، اشتباهاً به جای در ایران، در ساحل مقابل آن یعنی بحرین ذکر شده است.^{۲۲۷} در بحرین، یعنی آنچه که از این ارتباط

۲۱۷. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۴، س ۱۲؛ ص ۴۰۷، س ۲؛ همچنین رجوع کنید به: نولدکه: وقایع سریانی، ص ۴۷، زیرنویس ۱.

۲۱۸. Paniat - Ršir.

۲۱۹. به سریانی: ܦܢܝܬܐ

۲۲۰. این نام به سریانی ܦܢܝܬܐ ܕܪܫܝܪ نوشته می‌شود. رجوع کنید به مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۴، س ۱۲.

۲۲۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۰، س ۱۱.

۲۲۲. حمزه: سنی الملوك الارض والانبياء، ص ۴۷ و بعد.

۲۲۳. دینوری: اخبار الطوال، ص ۴۷، س ۱۴.

۲۲۴. سریانی: ܦܢܝܬܐ ܕܪܫܝܪ و ارمنی: Բնիտ Բարձր. دینوری از متن پهلوی 𐭮𐭥𐭥

«فوران» ذکر می‌کند: (ن = ܢ, ܘ = ܘ, ܕ = ܕ, ܪ = ܪ, ܢ = ܢ, ܘ = ܘ).

۲۲۵. کارنامه اردشیر بابکان، بخش ۴، بند ۸، ص ۲۳.

۲۲۶. نولدکه: تاریخ اردشیر بابکان، ترجمه از متن پهلوی، (گوتینگن، ۱۸۷۸)، ص ۴۶.

۲۲۷. عبارت 𐭮𐭥𐭥 ܕܪܫܝܪ برای 𐭮𐭥𐭥 است. نظیر آن را در عبارت 𐭮𐭥𐭥 ܕܪܫܝܪ (بخت خسرو) در کتاب شهرستانهای ایران، بند ۵۱ است. «بوخت - سرو» يك متن پهلوی درباره کوتاهی

به دست می‌آید، در «الخط» نیز در اواخر فرمانروایی اشکانیان امیرنشین ویژه‌ای وجود داشته است که اردشیر آن را به پابان رسانا.^{۲۲۸} امیر آن نیز نام سنتروک (سانتروک) اشکانی را دارا بود.

در حدود سال ۵۷۷ م، «الخط» به صورت نام رسمی و در حدود سال ۶۷۷ م به صورت نام عربی خود به عنوان اسقف‌نشین درآمد.^{۲۲۹}

در

منظور جزیره «درین» است.^{۲۳۰} به عربی «دارین»، یکی از جزایر بحرین و احتمالاً منظور «عوال» است.^{۲۳۱} در حدود سالهای ۴۳۰ و ۴۸۵ م و سپس در سالهای ۵۸۸ و ۶۷۷ م به نظمی رسید مغل یکی از اسقف‌نشینان سوریه شرقی بوده است.^{۲۳۲}

→

روز شرداد (داره‌ستتر: زنداوستا، ج ۴، ص ۱۷۷، زیرنویس ۴) برای کلمه *Pastrav*، پهلوی است (رجوع کنید به: وندیداد، ص ۴۰، س ۴؛ و دینکرت، ص ۸ در کتاب وست: هتن پهلوی، سری ۱، ۵، لندن ۱۸۹۷ - ۱۸۸۰، ج ۴، ص ۲۸) کلمات ذکر شده: **Pastrav* **Passrav* **Pāstrav* **Pastrav* در شاهنامه به صورت «سرو» آمده است.

۲۲۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۲۰، س ۲ و ۱۱.

۲۲۹. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۴، س ۱۲ و ص ۴۰۷، س ۳. همچنین رجوع کنید به: Nöldeke: Syr. Chron, 47, N.20.

۲۳۰. به زبان سریانی: *ܡܢܘܨܪܐܝܐ* یا *ܡܢܘܨܪܐܝܐ*.

۲۳۱. رجوع کنید به: Nöldeke: Syr. Chron, S. 14.N.5 و نیز گویدی، در مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۵، س ۵.

۲۳۲. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۹؛ ص ۳۹۸، س ۵؛ ص ۴۰۵. و ندیمی تر آن ص ۴۰۷، س ۱. در حدود سال ۴۲۰ میلادی *ܡܢܘܨܪܐܝܐ* مابین «نرشه» و «گرخه» (دی - میشان)، و «مارکشکر» فرار داشت. مسلماً آن داور که در سطر ۱۳ پیش می‌آید، نمی‌تواند منظور «ری» و *ܡܢܘܨܪܐܝܐ* باشد. بیشتر باید به صورت *Dēro* = *ܡܢܘܨܪܐܝܐ* خواند شود.

میش = مهیک^{۲۱۳}

به عربی: «سَمَاهِیج» است که یا قوت درج ۳، ص ۱۳۱ کتاب خود صریحاً آن را کلمه معرب «ماش ماهی» = «مش ماهیک» ایرانی میانه می‌داند. قسمت دوم «ماهک» به معنای «ماهی» است. جزیره فوق ما بین بحرین و عُمان واقع است. به نظر می‌رسد در حدود سال ۴۱۰م و نیز سال ۵۷۷م محل اسقف نشین سوریه شرقی بوده است.^{۲۱۴}

مزون^{۲۳۵}

«مَزُون» نام فارسی برای «عُمان» است.^{۲۳۶} پایتخت آن «صُحار» یا «سُحار»^{۲۳۷} است. ساکنان آن به روایت ابن کلبی، غیر عرب بوده‌اند.^{۲۳۸} این نام در اصل از مکه^{۲۳۹} به عمان بازگشته است و با نام «موخای»^{۲۴۰} که در مقابل «کرمین»^{۲۴۱} قرار دارد، بایستی در ارتباط باشد.^{۲۴۲} به وسیله مُهَلَب ابن ابوصُفره، کنیه «المزونی» اغلب به علت ریشه غیرعربی آن، به کار رفته است.^{۲۴۳}

۲۱۳. Mešnahik، به سریانی: ܡܫܢܗܝܩ یا ܡܫܢܗܝܩ

۲۱۴. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۲، ص ۳۹۸، ۱۲؛ ص ۴۰۴، ۱۲؛ همچنین رجوع کنید به: Nöldeke: Syr. Chron., 47, N. 3.

۲۳۵. Mazūn به سریانی: ܡܙܘܢ

۲۳۶. مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۳۱؛ میرد (الازدی بصری): الکامل، ص ۶۲۷.

۲۳۷. مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۳۳، ۲۳۱.

۲۳۸. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۵، ۲۰.

۲۳۹. رجوع کنید به: Plinius: *Naturales Historia*, 6. § 98. (پلینیوس: تاریخ طبیعی، کتاب ششم،

قسمت ۹۸)، و نیز بطلمیوس: کتاب ششم، فصل هفتم، بند ۴۰۵، ص ۳.

240. Muxai

241. Karmanien

۲۴۲. همچنین رجوع کنید به: Tomaschek: *Zur hist. Topographie von Persien* I, S. 48 f.

۲۴۳. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۲۰۵، ۲۱ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به ابیات «الکمیته»

در کتاب معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۲۲؛ و نیز در کتاب بکری، ص ۲۸۴؛ جوهری، ج ۲، ص ۴۱۱؛

میرد، ص ۵۶۸ و ۶۴۲؛ همچنین در کتاب تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸۹، ۱۵؛ و نیز:

Fragm. Hist. Arab, I, p. 68.

در نیمه دوم قرن اول میلادی، «عُمان» در تصرف امپراتوری ایران بوده است.^{۲۴۴} در کارنامک (کتاب ششم، بند ۱۵، ص ۳۰)، اهالی «مزون» کنار اعراب (تازیگان) در سپاه ایران‌شهر^{۲۴۵} در ساحل «اردشیر خرّه» که پسر هفتان بخت در آنجا بسر می برد، به چشم می خوردند.^{۲۴۶} به نظر می رسد عُمان در دوران استیلای مسلمانان به طور مستقیم در تصرف ایران نبوده است، بلکه تحت حاکمیت برادران «عبد» و «جعفر» پسران «جُلَنده» از قبیله «اَزْد» در شهر «صُحار»^{۲۴۷} بوده است. با وجود این صریحاً ادعا شده است که در آنجا «مزدیسناییان» نیز وجود داشته اند.

«مزون» در سال ۴۳۰م^{۲۴۸} و نیز در سالهای ۵۴۴ و ۵۷۷م اسقف نشین بوده است.^{۲۴۹}

خوزه رستان

نام «خُوژَه رُستان» (خوزه رستان) از «داستان اردشیر» اخذ شده است و با قلعه حاکم ناحیه «کِرم» به نام «هفتان بوخت» مطابقت دارد.^{۲۵۰}

۲۴۴. پریپلوس: دریای اریتره، بند ۳۳ و ۳۶.

۲۴۵. به جای کلمه ܡܙܘܢ این طور خوانده شود: ܡܙܘܢܐ.

۲۴۶. در نسخه خطی، این نام به صورت ܡܙܘܢ آمده است، در حالی که به این صورت ܡܙܘܢ (مژونیگان) خوانده شده است. نولدکه در کتاب اردشیر بابکان، ص ۵۲ می خواست که کلمه «میچریکان» (ܡܝܚܪܝܟܐ) را «مصری» بخواند، اما از نظر موضوعی درست نیست.

۲۴۷. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۷۴، س ۷ و بعد.

۲۴۸. نگاه کنید به مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۶.

۲۴۹. همان مجله، ص ۴۰۷، س ۲.

در حالی که برای کلمه ܡܙܘܢ، خوانده شده است، و در سال ۶۷۷ (همان مجله، ص ۴۰۷، س ۲) کلمه ܡܙܘܢ به صورت ܡܙܘܢܐ تصحیح شده است. رجوع کنید به:

Nöldeke, *Syr. Chron* 47 N.3. 33 N.6.

۲۵۰. کارنامه اردشیر بابکان، بخش ۶، بند ۱، ص ۵۵. البته در اصل «هفتان پات» ܗܝܦܬܐܢܦܐܬ Haftānpāt (از هفت آسمان حفاظت شده) به داستان «هفتواد» و دختر او و پیدایش کرم کرمان بازمی گردد.

اندر راه سپاه هفتان بوخت کرم خدای بهش برخورد... اردشیر سپاه بسیار با سپاهدان به کارزار «کرم» کسی کرد...^{۲۵۱}

اردشیر پس از غلبه بر کردها، غنایم و اسیران را به پارس فرستاد، اما از جانب سپاه «هفتان بوخت» به تاراج رفت و به «کولالان»^{۲۵۲}، دهی از «گولار»^{۲۵۳}، مقر «کرم» فرستاده شد. در کتاب کارنامک، بخش ۶، بند ۳ و ۱۳، این محل به نام «کولالان قلعه» نامیده شده است، و در بخش ۶، بند ۹، به صورت «دژگولار» ذکر شده است. به روایت طبری^{۲۵۴}، مقر «هفتان بوخت» (به نام ملکه ذکر شده است) در «الار»^{۲۵۵} واقع در «کوچران» (کوچران)، یکی از رستاق‌های ساحلی «اردشیر خره» قرار دارد. چنین به نظر می‌رسد که نام قلعه و با نام ایالتی به همین نام جابجا شده است. فردوسی در کتاب شاهنامه، آن را قلعه «کجاران» نامیده است. بنابراین، به عنوان شکل اصلی برای قلعه، نام «کوزهران»^{۲۵۶} یا بعبارت دیگر «کوچهران»^{۲۵۷} و برای ایالت، نام «الار» حاصل می‌شود و به صورت «لاران»، به نام جزیره‌ای هم اطلاق شده است. امروزه نیز ناحیه‌ای در جنوب شرقی پارس (فارس) به نام لارستان نامیده می‌شود.^{۲۵۸} پس از ویران کردن قلعه، اردشیر به جای آن، رستاق «کوچهران» [گذازان] را بنا کرد:

[اردشیر آن دژ کندن و ویران کردن فرمود و آنجا روستایی که گذاران خوانند، کرد].^{۲۵۹}

۲۵۱. کارنامه اردشیر بابکان، بخش ۶، بند ۲.

۲۵۲. «کولالان» و کولالان Kūlālān (در نسخه خطی چنین آمده است).

۲۵۳. گولار Gūlār.

۲۵۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۲۰، س ۵.

۲۵۵. الار Alār = ملل (پهلوی).

۲۵۶. کوزهران Kōzihrān و کوزهران.

۲۵۷. کوچهران Kōčihrān و کوچهران.

۲۵۸. امروزه جزیره «شیخ شعیب» نامیده می‌شود. رجوع کنید به مقاله «توماشک»، در مجله شرق شناسی وین، شماره ۴، ص ۴۷؛ در ص ۵۷ مجله مزبور درباره «مسیر کشتیرانی حضرت نوح» صحبت شده است.

۲۵۹. [کارنامه اردشیر بابکان، بخش ۸، بند ۱۶، ص ۴۲ = ۳۷ ترجمه، همچنین ص ۸۵ فارسی‌آم.]

به روایت طبری، قلعه مزبور در ساحل اردشیر خُره قرار داشت. این قلعه بنا بر نوشته حمزه، «ایراهِستان پارس»^{۲۶۰} نامیده می‌شد (یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۹، س ۸ و بعد؛ ج ۳، ص ۳۳۹، سطرهای ۲۰-۱۸). در اینجا یکی از هفت پسر «هفتان بخت» حکومت می‌کرد.^{۲۶۱} به نوشته طبری، و بنا بر کتاب کارنامک، «مهرک» مقر اردشیر را به تصرف درآورد، در حالی که سپاه وی، بدون کمترین شادمانی، در جلوی قلعه «هفتان بخت»، پادشاه ایراهستان در ایالت اردشیر خُره گرد آمده بودند، زیرا پسر هفتان بخت در اینجا از پا درآمده بود.

اکنون تحت پوشش افسانه‌ای نبرد اژدها که در آخرین مرحله افسانه باستانی، به معدومیت اژدهای ابرها، «وَرْتَرَه»^{۲۶۲} یا «آزیدهاک» منتج می‌شود، به این رویداد نظر می‌افکنم که قبایل وحشی اعراب در بحرین در اثر ضعف پادشاه پارس، در این سرزمین استحکام یافتند و بعدها در اثر کوشش خستگی‌ناپذیر شاپور دوم، این منطقه مجدداً به تصرف درآمد.^{۲۶۳} از این رو به این حدس نزدیک می‌شویم که قلعه «کوچهران» با قصر «دیگدان» (سه‌پا) در «زرباد»(؟)، که در محلی نزدیک سیراف در سواحل فارس بود، و عبدالله بن عماره از آن به عنوان قلعه دیده‌بانی استفاده می‌کرد^{۲۶۴}، مشابهت دارد. این حوقل در این مورد گزارش می‌دهد:

قلعه‌های پارس، چنان استوار است که هیچ مقتدری از راه قهر و غلبه آنها را

۲۶۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۷، س ۷.

۲۶۱. این تغییر به علت خرابی در نوشته پهلوی است که *𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲* به جای کلمه *𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲* به کار رفته است.

262. Wtrtra.

۲۶۳. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۶، س ۱۶ و بعد؛ تولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۵۳: [...] تا آنکه به همه جا رسید و در آن سوی مرزهای ایران به پراکندگی که ایرانیان را پادشاهی نیست و در انتظار کودکی گهواره نشین هستند و نمی‌دانند کارش به کجا خواهد کشید... از این رو گروه بسیاری از آنان (اعراب) از سرزمین عبدالقیس و بحرین و کاظمه، از راه دریا، روی آوردند و به ری - شهر و سواحل اردشیر خُره و دیگر سواحل ایران رسیدند...[م].

۲۶۴. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۹.

نتوانسته است به تصرف آورد. از آن جمله، قلعه «داکبایه» است و نام آن اشعار به این دارد که گویی بسان سه پایه اجاق (دیگدان) است. این قلعه چون دیگی که روی پایه قرار می‌گیرد، روی سه بقعه قرار گرفته است. قلعه ابن عماره به «جُلندی بن کنعان» منسوب است و بالا رفتن به آن، جز بر شکم ممکن نیست. این قلعه محل دیده‌بانی بنی عماره بر کرانه دریاست و کشتی‌ها از آنجا ببینند و هنگامی که کشتی‌ها بدانجا برسند، به سوی آنها آمده، خراجی را که بر محصولات باید بپردازند، از ایشان می‌گیرند.^{۲۶۵}

از این رو قلعه به نام «قلعه ابن عماره» نامیده می‌شود.^{۲۶۶} این قلعه در مرکز کرمان قرار دارد.^{۲۶۷} محل «زیرباد» یا «زیرآباد» جزء قصبه اردشیر خُره است.^{۲۶۸} متعلقات رستاق توسط رودخانه شادکان آبیاری می‌گردید. به «ناهندرود» سرازیر می‌شود.^{۲۶۹} «زیرباد» در مرز به سوی کرمان در کنار دریا قرار دارد. از این رو قصری است که به زیبایی آن ندیدم.^{۲۷۰}

اسپهل [= سپهل، اسپال] و دیبھول [دیبول]

هر دو نام در ادامه توضیح مربوط به هندوستان، در صفحه ۴۴ = ۵۹ ترجمه کتاب موسی خورنی دوباره به چشم می‌خورد.^{۲۷۱} «دیبول» بدون شك شهر «الدبیل» است که

۲۶۵. ابن حوقل: صورة الارض، ص ۱۸۸، س ۴؛ همچنین رجوع کنید به: اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۱۹، س ۱۴ و بعد.

۲۶۶. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۳۴، س ۱۳ و بعد.

۲۶۷. همان منبع، ص ۱۳۵، س ۳؛ ابن حوقل: صورة الارض، ص ۱۰۴، س ۸.

۲۶۸. مقدسی: احسن التقاسیم، ص ۴۴۲، س ۶.

۲۶۹. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۱۹، س ۱۲ و بعد.

۲۷۰. همانجا.

۲۷۱. در آنجا به این صورت ذکر شده است: «دیبوځ»

Վիպուխ, Ապահալապորա, որ աստ կարմիր ասկունք Նրային

«دیبوځ، اسپهل بلوره (Depuxk, Spahlabatoru) که گفته می‌شود قرمز... (کلمه Նրային

در آثار جغرافیدانان عرب به کار می‌رود که در دو فرسنگی از دهانه غربی مهران یعنی «دهانه پتی» در نزدیکی بندر «لاهوری» یا «لاری» قرار داشته است.^{۲۷۲} مسأله تعلق این نواحی به امپراتوری ایران، قبلاً ذکر شده است.

از طرف دیگر موفق نشده‌ام که نام «اسپهل» [اسپل] را طور دیگری به اثبات برسانم. همچنین تا زمانی که مفهوم «اسپتره» دقیقاً روشن نشده است، با وجودی که «منیکجاله»، در سال هیجدهم کانیسکی ذکر می‌کند، و یا «سنارت» از آن به عنوان قوم یاد می‌کند، بی‌فایده است که حتی آن را به خاطر آورد.^{۲۷۳}

در اولین سده‌های پس از میلاد مسیح، ناحیه سفلی هند، «سکستانه»^{۲۷۴} نامیده می‌شد، زیرا سکا‌های ایرانی پنجاب را به تصرف درآورده بودند.^{۲۷۵}

در آخرین ثلث سده‌های اول، سلسله سکایی در پنجاب به وسیله پارتها از بین رفت. نام «سکستانه» در کتیبه نیزه شیر^{۲۷۶} «مثورا» به چشم می‌خورد.^{۲۷۷} ظاهراً در اینجا

→

در لغت نامه وجود ندارد) هیاسنت (Hyacinth) است».

متن در اینجا از بین رفته است و بایستی به صورت زیر نامیده می‌شد:

«دپوهل Ἰσχυινεζ ، اسپهل، بالوره، که کلمه $(\eta\lambda\phi)$ آن طور که گفته می‌شود قرمز... هیاسنت است».

۲۷۲. رجوع کنید به:

Alex Cunnigham: *The ancient geography of India*, S.297 ff;

Tomaschek: *Topographische Erläuterung der Küstenfahrt Nearchs*, S. 5. 8 f.

۲۷۳. مجله آسیایی، سال ۱۸۹۶، شماره ۱، ص ۲۵ - ۵، بویزه ص ۲۱.

274. $\Sigma\kappa\upsilon\theta\acute{\iota}\alpha$ = Sakastāna.

۲۷۵. پایتخت سرزمینی که به طرف شمال گسترش می‌یافت Μινναγάρ نام داشت که هم نام

«نهبانه» Μαμβάνος (Nahapāna) و بندر «بریگزه» و شهر Μίν در Σακαστάνη بود. رجوع کنید

به: *Periplus des erythräischen Meeres* § 38. 41. Isidor von Charax, $\sigma\tau\alpha\theta\mu\omicron\iota$

Παρθικοί § 18. *Geogr. Gr. min.* I 287.290.253. Vgl. A. M. Boyer, *Nahapāna et*

l'ère Saka. Journ. as. 1897, 2. 135 ss.

276. Löwenpfeilers von Mathurā.

←



۲۸۴. 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 مجدداً به صورت *Ἀνδράπολις* آمده است (رجوع کنید به: Acta Thomae ed. Bonnet. Suppl. Codicis spocryphi I p. 4, 12 در آنجا حروف ūk به صورت مختومه صفت فارسی به چشم می‌خورد مانند «هندوک» (hindūk) به زبان پهلوی که بمعنای «هندی» (hindū - k) است. احتمالاً اصل کلمه 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 (سند موخ Send - mūx) = سند هو - موکه (به زبان سانسکریت) = دهانه رود هند، است. از این رو منظور از *ἐμπόριον Βαρβαρικόν* فقط می‌تواند یکی از میانی‌ترین هفت مصبرود سند (هند) باشد، یعنی محلی در مصب بندر «کطه» (رجوع کنید به: Tomaschek, Küstenfahrt Nearchs S. 7) پادشاهی که در «سند روک» = «سند هموکه» مقیم بوده است، ظاهراً همان پادشاه سکاتی پارتی در «مینگر» بوده است که در کتاب «پریپلوس» ذکر آن به میان رفته است. وی احتمالاً یکی از خراجگذاران شاهان خاندان «گندفر» به نام mahākṣatrapa بوده است. مؤلف کتاب اسناد توماس به نظر می‌رسد که بندر مصبرود هند و مقر «مینگر» را در خشکی باهم درآمیخته است. چیزی که بسیار دشوار است که بیان شود اینکه چرا کلیه کالاها ابتدا از طریق رودخانه برای پادشاه فرستاده می‌شده است. اینکه چه مدت، زمان حکومت سکاها و پارتها در نواحی سفلی هند به طول انجامیده، توضیح آن دشوار است. اما قدر مسلم این است که ساسانیان به صورت وراثت قانونی آنان در تاریخ به چشم می‌خورند.

فصل سوم

ناحیه شرق

نظری تاریخی به تغییرات مرزی

ظاهراً در این مبحث فهرست نامهای جغرافیایی مغشوش است. اسامی «گجک» تا «دزروئین» گروه مشترکی را تشکیل می‌داده است، که بهتر است فوراً به «گزن» (گزکان) ارتباط داده شود. همچنین اسامی «زَمب» تا «وَرچن» (ورچان) به انضمام «آندراپ» تا «هروم» يك گروه دیگر را تشکیل می‌دهد.

حدود خراسان که در اینجا توضیح داده شده است، بسختی در یکی از دوره‌های حاکمیت ساسانیان واقعاً قرار داشته است. البته این توضیحات، با اظهارات یعقوبی^۱ مطابقت دارد که شهرهای زیر جزء خراسان محسوب می‌شده است: نیشابور، هرات، مرو، مروالروء، پاریاب [فاریاب]، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، بیورد، غرjestان، طوس، سرخس و گرگان. گویا اردشیر علاوه بر گرگان، ابرشهر [نیشابور] و مرو، بلخ و خوارزم و تا منتهی الیه [شرقی‌ترین] مرزهای خراسان را به تصرف آورده بود.^۲ مرو محل اصلی حکومت ایران، به احتمال بسیار زیاد، مقر حکمران بوده است. اردشیر می‌بایستی

۱. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۱، س ۴.

۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۹، س ۱۳.

امیران خراسان را (یعنی آنهایی که آزادانه انقیاد او را پذیرفته بودند)، لقب پادشاهی داده باشد، و به هر يك مقام معینی اعطا کرده باشد.^۳

[عنوان شاه شاهان ایران و انیران و پادشاه بزرگ کوشان]

اما آیا پادشاه کوشان در بلخ و پادشاه خوارزم، آزادانه به انقیاد درآمدند، آن طور که طبری^۴ درباره پادشاه کوشان ادعا کرده است، و در نامه تنسر از پادشاه خوارزم صحبت شده است^۵، بسیار قابل تردید است.^۶ به نظر می‌رسد که حکومت کوشان در این زمان ساختار چندان محکمی مانند دوره «کانیشکا» نداشته است. حتی در شرح حال هدریان (هادریانوس)، کتاب ۲۱، بند ۱۱، از شاهان باکتری (باختری)، بسیار صحبت شده است. تنها اردشیر در کتیبه‌ها و سکه‌ها، خود را «شاهنشاه ایران» می‌نامد، و پسر و جانشین وی، شاپور اول در کتیبه‌ها، حتی عنوان «شاهنشاه ایران و انیران» را نیز به کار می‌بردند، اما بر مسکوکات خود، خویش را «شاهنشاه ایران» می‌نامیدند. ابتدا آخرین جانشین هرمز اول (سال ۳ - ۲۷۲م)، بر روی سکه‌های خود این عبارات را نقر کرد:

۳. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۴؛ در نامه تنسر (مجله آسیایی، ۱۸۹۱، ص ۲۱۰، س ۱ و ۱۵) برعکس از امیران غربی صحبت می‌کند. ظاهراً ابن مقفع در اصل به جای خراسان، «خواربران» قرائت کرده است؛ این فهرست در کتاب ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۱۷، شرق و غرب کاملاً کنار گذاشته شده است و تنها از چند امیر شمال (پاختر) و به طور کلی از نیمروز نام برده می‌شود، و بوضوح آنچه را که در زمان خسرو انوشیروان در کتاب آئین نامک شروع شده بود، یعنی در همان زمانی که نامه تنسر در شکل موجود آن به کار می‌رفته است، رد می‌کند.

۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۲۰، ص ۱.

۵. مجله آسیایی، سال ۱۸۹۴، شماره ۱، ص ۲۱۰، س ۱؛ شماره ۱۵، ص ۵۱۳.

۶. آگاتانجلوس در ص ۳۲ کتاب خود، سرزمین «کوشنک» را مقر اردشیر می‌داند، نه مقر پارت‌های تحت انقیاد درآمده. تجسم اینکه «بهل - شهستان» پایتخت کوشان، سرزمین اشکانیان است، ادعایی است از جانب «ماراباس»، و نام کوشنک بدرستی در متون یونانی از قلم افتاده است. در این جا لزومی نیست به نظریه موسی خورنی (ج ۲، ص ۷۴ - ۷۲) بپردازیم. در کارنامه اردشیر بابکان، کتاب ۹، ص ۳ و بعد، دو پسر اردوان به سوی پادشاه کابل فرار می‌کنند که در اینجا به عنوان نماینده حکومت کوشان به چشم می‌خورند، اما بعدها از مناسبات قدرت، باسانی کنار می‌روند.

اهور مزدا که بخشایش مزدا بر او باد، شاهنشاه ایران و انیران، که تخمه او از یزدان است.^۷

این پادشاه قبل از تاجگذاری، حاکم خراسان بوده است. در چنین مقامی او مستقلاً در صحنه قدرت ظاهر می شد و شاهان ملل اطراف، خود را به زیر فرمان او درمی آوردند، و شجاعت او زبانزد همه شد.^۸ از این رو گمان می کنم در این زمان سکه های مسینی که «دروئین»^۹ از آنها نام می برد، متعلق به هرمزشاه است که می توان نوشته آن را جانشین خط پهلوی آتروپانه محسوب کرد. متأسفانه خطوط سکه ها اغلب به طوری ناقص است که قرائت آن نمی تواند چندان مطمئن باشد. بویژه قرائت اسامی شهرستانها بسیار دشوار است.

احتمالاً شاهزاده هرمز، به والیگری خراسان منصوب شده است و بعدها - پس از آنکه پادشاهی کوچک طخارستان را مجبور ساخت که حوزه خراجگذاری شاهنشاه را به رسمیت بشناسد، در حالی که تاکنون عنوان شاهنشاه ایران را دارا بود - عنوان شاهنشاه ایران و انیران را پذیرفت. بنابر کتاب بلوشه پدر وی شاپور اول می بایستی در نیشابور «پالیزک تورانی» را کشته باشد، و سپس در محل نبرد، شهر «نو - شاهپور» را بنا کرده است. احداث «پوشنگ» و پل «هریرود» را هم به وی نسبت می دهند.^{۱۰} حمزه نیز بنای «نو - شاهپور» استان ابرشهر را متعلق به شاپور اول می داند، در حالی که دیگران آن را از شاپور دوم می دانند.^{۱۱}

7. *muzlōsn baqē* اهورمزدری مملکتان مملکتان ایردان (۶) انیردان منو بختری من زردان
Qhormizdē (i) šāhān šāh (i) Erān u Anērān kē ēiθrē aš tēulān

«مزدیسن بغ اورمزدی شاهنشاه ایران و انیران چتره از ایزدان». «اهورمزدا» در اثر حرکت مصوت *Ahuramazdāh* * به وجود آمده است، مانند *mogpet, moypet, mōpat* که عبارت *mauyū-partiš* * از *magpēt* نوشته شده است.

۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۳۳، س ۴، و بعد.

9. Drouin: *Revue Numismatique* 1895, PL. II, Nr. 12; P. 60 f 1896, 170.

10. E. Bloche: *Städtliste*, § 13; 16.

۱۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۴؛ و نیز نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۵۹، زیرنویس ۳؛ حمزه: تاریخ سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۴۸.

اینکه بعدها امیران کوشان، قلمرو خراج شاهنشاه را به رسمیت شناخته‌اند، از روی بعضی سکه‌ها، مشخص می‌شود. همچنین در روی سکه نقره‌ایی که به وسیله «دروئین»^{۱۲} انتشار یافته است چنین نقر شده است:

مزدیسن بغ پیروز و ژورگ کوشان‌شاه^{۱۳}

محقق «دروئین» بدرستی به این موضوع تکیه می‌کند که سبک سکه‌ها، نمی‌تواند مربوط به پیروزشاه (۸۴ - ۴۵۷ م) و دوره متأخر بوده باشد، و وجود آتشکده در پشت سکه با دو فرد، در کنار آن، بیشتر یادآور شاپور اول و هرمز اول است. اگر اشخاص به نظر او از شاهان محلی کوشان باشند، در این مورد نمی‌توانم او را تأیید کنم. متأسفانه خط پشت سکه تاکنون به طور دقیق و یقین شناخته نشده است. تنها این را یقین می‌دانم که این «پیروز»، شاهزاده حاکم خراسان را با عنوان «پادشاه بزرگ کوشان»، به یاد می‌آورد. علاوه بر آن، او با پیروز - یکی از برادران شاپور اول - در کتاب الفهرست یکسان قرار داده شده است. او به «مانی» نامه‌ای ارسال داشته بود^{۱۴} که در آن نام شاهزاده حاکمی که از جانب شاپور اول برای خراسان گمارده شده بود، یعنی جانشین هرمز اول، دیده می‌شود.^{۱۵}

برعکس، من سکه‌هایی که در حدود سال ۱۸۹۴ م به وسیله «ادوارد توماس» و «آلکس کینینگهام» در مجله سکه‌شناسی (لوح چهارم، شماره ۲، ۸ - ۶) انتشار یافته است و متعلق به قرن سوم است، از «اهورمزدشاه» (هرمز) می‌دانم. در روی این دو سکه طلا، خطوطی به این مضمون نقر شده است:

«مزدیسن بغ اهورمزدی و ژورگ کوشان شاهان کوشان» (اهورمزد، که ستایش

12. Drouin: *Revue Numismatique* 1895, PL. II. Nr. 12; P.60 f, 1896, 170.

۱۳. mazdēsñ bagē Pērōzē (i) wažurg Kūšān. ۱۳. (مзда خدای بخشاینده پیروز، شاه بزرگ کوشان).

۱۴. ابن ندیم: الفهرست، ص ۳۲۸، س ۲۶؛ ص ۳۳۷، س ۱۰.

۱۵. بنا بر نوشته بلوشه، «پیروز» پسر شاپور، می‌بایستی موصل را بنا کرده باشد و پیروز دیگر، پادشاه

کرمان، را بنیان‌گذار پایتخت کرمان می‌داند. رجوع کنید به: E. Bloche: *Städteliste*,

مزدا بر او، پادشاه بزرگ، پادشاه کوشان باد).
شبهه همین مضمون در پشت سکه نقر شده است، و نیز روی سکه دیگری عبارت:

«اهورمزد، شاه بزرگ، شاه کوشان»

و دو سکه مسی دیگر فقط عبارت «اهورمزدشاه»^{۱۶} نقر شده است. گمان می‌کنم این سکه‌ها می‌بایستی به هر مز سوم مربوط باشد. اما ضروری است که فرض شود که او قبل از تاجگذاری، آن‌طور که نقل قول می‌شود، شاه یعنی شاهزاده حاکم سگستان نبوده است، بلکه ممکن است در خراسان بوده باشد. «دروئین» به حق به این امر اعتبار می‌بخشد که بویژه «فرور در شعله» که در پشت سکه شماره ۷ از مجموعه کنینگهام به چشم می‌خورد، تنهادر سکه‌های هر مزد دوم مشاهده می‌شود.^{۱۷} ما نیز اجباراً می‌پذیریم که هر مزدشاه دوم (حکومت ۹ - ۳۰۲ م)، قبل از تاجگذاری خود با عنوان «شاه بزرگ، شاه کوشان»، حاکم خراسان بوده است. با این حال این اظهارات تا حدودی به اصل نزدیکتر است تا اینکه به برادر بهرام دوم (حکومت: ۹۳ - ۲۷۶ م) به نام «اورمیس» (هرمزد) نسبت داده شود.^{۱۸}

شاپوردوم و خیون‌ها

در دوران خردسالی شاپور دوم (۷۹ - ۳۰۹ م)، کوشانیان (که در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۸۶، س ۱۵، ترکان ذکر شده است)، رابطه و مناسبات خراج‌گذاری را به هم ریختند، و حتی به صورت تهاجمی علیه قلمرو ایران اقدام کردند. این امر احتمالاً با ظهور عوامل جدید قومی به نام «خیون‌ها»^{۱۹} در ارتباط بوده است.

16. E. Bloche: *Städteliste*, § 29, § 38.

۱۷. رجوع کنید به مبحث «سکستان» در صفحات قبل.

۱۸. همان‌طور که در یکی از پانگیروس‌های (Panegyricus) [سخنرانی که در جشنهای مذهبی در یونان قدیم به عنوان تمجید و تحسین صورت می‌گرفت] روم در سال ۲۸۹ م گفته شده است «اورمیس» با حمایت سکاها (از سگستان)، گلن‌ها و کوشان‌ها (کوسی‌ها) علیه برادر خود قیام کرد.

۱۹. به زبان لاتین: Chioniten. سریانی: Xijōnājē حیننل و اوستایی: Xijona

در سال ۳۵۶م شاپور در اردوی جنگی خود در مرزهای خیون‌ها و کوشان‌ها قرار داشت تا زمستان را در آنجا به سر آورد.^{۲۰} شرایط جنگی تا سال ۳۵۸م ادامه داشت، بالاخره شاپور با خیون‌ها و [متحدان آنها]، سگستانها معاهده‌ای منعقد کرد.^{۲۱} خیون‌ها با پادشاه خود به نام «گرومبات» شاپور را در جنگ با رومی‌ها یاری کردند و در محاصره «آمد» در سال ۳۵۹م نقش مهمی را ایفا کردند.^{۲۲} از این موضوع، نتیجه‌گیری می‌شود که در این زمان، حکومت کوشانیان بایستی از بین رفته تلقی شود، و خیون‌ها دشمن بسیار خطرناکتری برای ساسانیان محسوب می‌شدند. شاپور بعدها به کرات کوشان را به چنگ آورد^{۲۳} که در اینجا ما به طور دقیق‌تر تحت نام «خیون‌ها» درک کرده‌ایم.

این استنباط که این قوم می‌بایستی نزد ایرانیان اسکان یافته باشند، گواه بر این است که نام آنان حتی در اوستا نیز نفوذ کرده و در آن به عنوان دشمن اصلی «کاوه ویشتاسپ»، نگهبان زرتشت، کاملاً طرد شده‌اند. بعدها ایرانیان نام خیون‌ها را به ترکان نیز انتقال دادند که بنابر «تتوفانوس بیزانسی» (قرن ششم) «خیون کرم» نامیده می‌شدند.^{۲۴}

۲۰. آمیانوس: شرح حال مارسلینوس، کتاب ۱۷، قسمت ذ، بند ۴.

۲۱. همان منبع، کتاب ۱۷، قسمت ۵، بند ۱.

۲۲. همان منبع، کتاب ۱۸، قسمت ۶، بند ۲۲؛ کتاب ۱۹، قسمت ۱، بند ۷ و ۱۰.

۲۳. فوستوس بیزانسی، بخش ۵، بند ۷، ص ۲۶، سال ۳۶۷، و بخش ۵، بند ۳۷، ص ۲۳۹.

۲۴. "Wurm - Xijōn" *Xijaoou Keruixiōunes* همچنین رجوع کنید به: Theophanes Byz. bei Photios Bibl. cod. 64: *ὅτι τὰ πρὸς εὐρον ἔνεμον τοῦ Τανάδος Τοῦρ- και νέμονται οἱ πάλαι Μασσαγέται καλούμενοι, οὗς Πέρσαι οὐκ εἶα γλώσση Κερυχιώνας φασι.* در سال ۵۶۳م در قسطنطنیه، فرستاده‌ای با نام *Ascelti regis* (Ascelti regis) 'Ερμηχιόνων' Anastasius بود که در مورد «خیون‌ها» اطلاعات دیگری در اختیار ما می‌گذارد. در این مورد رجوع کنید به: Theophan. Chronogr. ed. DE Boor p. 339, 20; Prisc. fr. 30.p.341 بدون شك نام مورد نظر در این کتابها، همان امیری است که در نسخه خطی زیر ذکر می‌شود: Corppus, Justin. 3, 390 Scultor

برای اطلاع بیشتر در مورد کتیبه‌های ترکی قدیم، رجوع کنید به مقاله من در نشریه زیر: WZKM.

در کتاب یادگار زیران^{۲۵}، بند ۱۲، ظاهراً مقرّ خیون‌ها در دشتهای مرو، نه در نواحی کوشان، ذکر شده است. اراضی مسطح آنجا محل نبرد نهایی در مقابل «ارجاسپ» بود. از این رومی توان مناسبات بعدی در زمان یزدگردشاه و پیروزشاه را به هم مربوط کرد؛ مناسباتی که در مقابل قبیلۀ ترک به نام «صول» (= سند)، در دهستان شمالی گرگان، به منظور تأمین مرزها انجام شد. این امر به ما نشان می‌دهد که نقطه نقل سیاسی در آسیای میانه تغییر کرده است، و باید دشمن موروثی قلمرو پارسها را در مرزهای شرقی در شمال خراسان، و نه در شرق جستجو کرد. به نظر می‌رسد که منابع تاریخی چینی دربارهٔ خیون‌ها، بوضوح مطلبی ارائه نداده‌اند. کوشش‌های من در مورد اینکه بعضی از چین‌شناسان را به بررسی انتقادی تاریخ سلسله‌ها در این جهت بکشانم، متأسفانه به جایی نرسیده است. تا مادامی که ترجمه‌های قابل اعتمادی از سلسله‌های اخیر چین، بویژه دربارهٔ مهم‌ترین فصلهای مربوط به سلسلهٔ «وای - شو» صورت نگیرد، و ما تنها به تألیف مؤلفانی مانند «دگونین» و «ویزدلو» متکی باشیم، یافته‌های مورد نظر فقط می‌تواند با يك صحت نسبی، مورد توجه قرار گیرد.

شبهه همین موضوع برای «ژو - ژوان‌ها» [ژوان - ژوان] یا «آوارها»ست. اما کوشش کردم مسائل قوم‌شناسی را که علم تا حدودی حل کرده است - حداقل تا آنجا که ممکن است - بیان کنم. اسامی «صول» و «بلخان» در مسیر قدیمی جیحون که می‌توان آن را به خیون‌ها رجعت داد، دارای ریشه‌ای از اقوام «خیون - ترک» است، می‌توان تصور کرد که آنها با «اوسی‌تون»^{۲۶}ها که محل آنها در «ایسیق کول» [ایسیک گل] (سی - های،

→

XII. 197 و نیز کتاب: Lagarde: Ges. Abh. 219.277. Mittheil III, S.260,n.1. که در این کتاب البته با نام ایرانی نو «کژمخون»، مقایسه شده است. رجوع کنید به: Vullers II, S.985a در صفحات بعد.

25. Geiger: Das Jatkar - i Zariran. Sitzungsbericht der Münchener Akad. 1890
Phill. - hist. Kl. Bd. II, 1 S. 50

آنچه که مؤلف فوق در صفحه ۷۵ کتاب دربارهٔ مقرّ خیون‌ها آورده است، مانند نظر مؤلف دیگر به نام «اشپیگل»، بسیار ضعیف و بی‌محتواست.

26. U - Siün.

دریای مغرب) است، ارتباط داشته‌اند، و بایستی این محل «ایلی» در آغاز قرن چهارم بعد از میلاد به وسیله «توپا»^{۲۷} تسخیر شده باشد.^{۲۸} آنان به احتمال زیاد به وسیله «هیونگ - نو»^{۲۹} ها که در آن زمان در مناطق دشتهای وسیع «ژو - پان»^{۳۰} اسکان یافته بودند، رانده شدند.^{۳۱}

بهرام گور و خاقان ترك

در کتاب یسوع مناره‌نشین، کتاب ۹، بند ۱۰ موضوع مورد بحث فوق (هیونگ - نو) مستقیماً با هونها یکسان قرار داده شده است.^{۳۲} بنابر گزارش فرستادگان ترك [خانواده‌های] منسوب به آوارها^{۳۳}، از ایغورهای^{۳۴} ساحل رودخانه «توگلا»^{۳۵} هستند^{۳۶}، و این اظهارات به وسیله همه اطلاعاتی که ما درباره آوارهای اروپایی

27. Topa.

28. Deguignes: *Geschichte der Hunnen und Türken*, (übers). Dahnert, I, S. 407 بدین ترتیب به نظر می‌رسد، در گفتاری که از گزارشهای جاری منحرف شده است، در «سوئی - شو»، با اصل سلسله خاقان ترك در ارتباط بوده است (مجله آسیایی، ۱۸۶۴، شماره ۱، ص ۳۴۹).

29. Hiung - nu.

30. Jün - Pan.

۳۱. همان کتاب. ترجمه کتاب فوق را که مؤلف زیر ترجمه کرده است، متأسفانه در اختیار نداشتم.

Wylie's (History of the Heung - noo in their Relations with China) im *Journal of the Anthropological Institute* vol. III 401 - 452. V 41 - 80 waren

Fr. Hirth, Ueber Wolga - Hunnen und Hiung - nu. *SBMA. hist - phil. Cl.* 1899 Bd. II, Heft II S. 268 ff.

۳۲. آیا نام خبون‌ها *Xounni* مانند خانواده‌های معدودی که در سال ۵۵۷م قبل از ترکان به نام خانواده‌های منسوب به آوارها به اروپا فرار کرده بودند، ارتباط داشته است، بعدها در مورد آن اظهار قطعی خواهد شد.

33. (Οὐὰρ καὶ Χουννί, Οὐαρχωνίται)

34. Ὀγώρ

35. Τίλ یا Τογλα

36. Menader Prot. fr. 43 (FHG. IV 246); Theophl. Sim. 7,7,14.

می‌دانیم، تأیید می‌شود.^{۳۷} در واقع یکی از پانزده قبیله ایغورها نیز دارای نام هون^{۳۸} بوده است.

مدت زمانی، مسأله خراجگذاری شاهزاده نشین کوشان به دست ایرانیان منتفی بوده است، اما بعدها مجدداً از حملات ترکان تا حدودی در زمان وهرام (ورهران = بهرام) پنجم (۴۳۹ - ۴۲۱ م) آگاه می‌شویم. در زمان این پادشاه گویا خاقان ترك با ۲۵۰۰۰ سپاه، علیه ایران اقدام به لشکرکشی کرد و بنا بر نوشته مسعودی تا «ری» نیز پیشروی کرد.^{۳۹} بهرام مستقیماً علیه او اقدام نکرد، بلکه از طریق طبرستان، گرگان و نسا به مرو لشکر کشید. بنا بر نوشته دینوری در «کشمیهن» نبردی در گرفت و ترکان شکست فاحشی خوردند، و خاقان به دست بهرام به قتل رسید و او سرزمین خود را از چنگ ترکان خارج ساخت.^{۴۰} محل نبرد درست مانند محل نبرد بزرگ بین ویشناسب و خیون‌ها در خلیج «زریر» بود. بنابراین، می‌توان فرض کرد که از نظر تاریخی این امر بسیار به یقین نزدیک بوده است. بهرام، سپس محلی را انتخاب کرد و آن را مرز ایران و ترك قرار داد و فرمان داد تا مناره‌ای در آنجا برپا سازند، «اما بعدها پیروزشاه آن را تا بلاد ترکان به جلو برد».^{۴۱} پس از آن، بهرام برادر خود نرسی را به ولایت خراسان گماشت و

۳۷. رجوع کنید به: J. Marquart: *Chronologie der alttürkischen Inschrift*, S.94 f, 109 f; 38. cwlegelL; *die chines. inschrift auf dem uigur: Denkmal von Kara be Ighossan s.1.*

۳۹. مسعودی: *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۱۹۰؛ همچنین ص ۶۶، س ۲۲ و بعد؛ و نیز کتاب سبنوس.

۴۰. [...] همچنان برفت تا به طبرستان رسید. پس از آن از کناره دریا گذشت و به گرگان وارد شد و از آنجا به «نساء» و از نساء به مرو رفت. خاقان با اردوی خود در دهکده «کشمیهن» به سر می‌برد. بهرام پیش از آنکه خاقان از حرکت او آگاهی حاصل نماید به يك منزلی مرو رسید... همگی فرار کردند. بهرام در پی ایشان می‌راند، در این گیردار اسب خاقان از فرط رمیدگی به رو در افتاد و خاقان را به زمین افکند، بهرام به او رسید، و با دست خود او را بکشت و اردوی وی را تاراج کرد...» به نقل از دینوری: *اخبار الطوال*، ص ۵۸ و بعد. ام.

۴۱. طبری: *تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۸۶۳، س ۱۰؛ ص ۸۶۴، س ۱۰؛ مسعودی: *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۱۹۰ و بعد؛ [در این مورد دینوری می‌نویسد: «پیروز... با سپاه و همراهان خود رهسپار شد تا به مناری که بهرام گور ساخته بود و آن را مرز ایران و خاک هیاطله شناخته بود، رسید و آن را منهدم ساخته و به داخل کشور ترکان پیشروی کرد» (به نقل از فتوح البلدان، ص ۶۳) ام.]

در بلخ مستقر شد و عنوان «مرزبان کوشان» را به وی اعطا کرد.^{۴۲} بنا بر اظهارات اخیر مقر احتمالی حاکم در بلخ، و تعیین حدود مرزی از طرف بهرام غیرممکن است، زیرا آن طور که از سنوات متأخرتر یزدگردشاه و پیروز برمی آید، مرز تعیین شده از جانب بهرام، «طالقان» بوده است. اظهارات فوق تنها مربوط به سوء تفاهمی است که در عنوان «مرزبان کوشان» روی داده است که در اصل به مفهوم «حافظ مرز در مقابل کوشان» است، درست مانند دوک‌های مرزبان دانمارکی یا اسپانیایی در قلمرو دانمارک و یا امویان اسپانیا که نقش مهمی نداشته‌اند. نقش آنان، انسان را به یاد خطوط مرزی امپراتوری آلمان^{۴۳} و یا دیوار کلتی‌ها^{۴۴} می‌اندازد.

ژو - ژوان‌ها (ژوان - ژوان‌ها) و آوارهای اصیل

اینکه مرز شرقی ایران کجا بوده است، بلوشه در کتاب (فهرست شهرستانهای ایران بند ۱۱) آن را چنین مشخص می‌سازد: که وهرام پنجم شهر مرو را بنا کرد، و در آن استحکامات جدیدی ساخت. اما به قسمت‌های شمال غربی مرزهای شرقی اهمیت بیشتری داده می‌شد، زیرا برادر وی نرسی «فرزند یک زن یهودی»^{۴۵} از مناطق غربی بود، و همان طور که در کتاب فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۰ آمده است، تأسیس پایتخت خوارزم به نام وی ثبت شده است، اظهاراتی که فقط با توجه به این فرض قابل قبول است که شاهزاده حاکم نرسی، بیش از حد به طرف شمال غربی نفوذ کرده بود. برای

۴۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۶۵، س ۷؛ ص ۸۶۶، س ۱۶.

43. Limes Germanicus.

44. Piktenwall.

۴۵. یزدگرد اول، «شوشن دخت» و «ریش گالوتا» Rēš - gālūtā رئیس قوم یهود را به زنی گرفت (رجوع کنید به بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۴۶)؛ همچنین رجوع کنید به: Darmesteter: *Revue des études juives*, XIX 41. Actes du VIII e Congrès Orientalistes tenu á Stockholm. Section sémit.

این نکته که بنای شوس و شوستر (شوس و شوستر) را به او نسبت می‌دهند، ظاهراً يك شهرت اسمی است، و گرنه به طور واضحی، کلمه שושן = Šōšan خوانده شده است.

مؤلف کتاب شهرستانهای ایران، روابط نرسی با بلخ ناشناخته است، از این امر بخوبی نتیجه می‌شود که «مرورود» حفاظی در مقابل تهاجمات مشابه و به صورت سد محکمی درآمده بود، اما مقر مرزبان همچنان در مرو بوده است. این امر که واقعاً حدود ایران در شمال فقط به طالقان می‌رسیده است، به وسیله فهرستهای اسقف‌های سریانی نیز تأیید شده است، بدین صورت که تا سقوط «پیروز»، نواحی متعلق به قلمرو ایران (مرو، آپرشهر، گرگان، هریو، بادغیس، سجستان، مرورود) به صورت اسقف‌نشین درآمده بود، اما هرگز تا سقوط امپراتوری ساسانیان جزء مناطق شرقی محسوب نمی‌شد.

عنوان «خاقان» اولین بار در این محل و در گزارشها به چشم می‌خورد. اما برای ما این امر دشوار خواهد شد، اگر تصادفاً با گزارشهای منابع چینی روبرو شویم. این منابع یادآور می‌شوند که کمی قبل از سالهای ۴۰۲ م، بنیانگذار ژو-ژوان‌ها (ژوان-ژوان‌ها)، به نام «شی - لوه» عنوان قدیمی خود را با عنوان جدیدی به نام «کو - هان»^{۴۶} تعویض کرد و خود را «کیو - تو - فاکو - هان»^{۴۷} (حکومت و امپراتوری مستقل) نامید.^{۴۸}

موضوع ژو-ژوان‌ها (ژوان-ژوان‌ها) مشابه آوارهای اصلی است^{۴۹}، که بدون شك با گزارشهای چینی‌ها در مورد ژو-ژوان‌ها به وسیله مو-کان - کوآن و توضیح تفویلاکت درباره پیروزی بر آوارها و فرار آنها به تبساج (چینی‌ها) و مکریت‌ها مطابقت می‌کند.^{۵۰} بعلاوه صحت دارد که «آپار»^{۵۱} و «آپوریم»^{۵۲} فقط در مراسم تشییع جنازه

46. K'o - han.

47. K'iu - tou - fa K'o - han.

48. *Βαροί*

49. DEGUIGNES I 459 f. VISDELLOU, Histoire de la Tartarie. Supplément à la Bibliothèque orient. d'Herbelot. Folio-Ausgabe p. 38^b. PARKER, A thousand years of the Tartars. Shanghai 1895 p. 162.

50. Theophyl. Sim. 7, 7, 9 - 12. Journ. as. 1864, 1, 329 ss. 350. Deguignes I 472 ff. 498 ff. Parker p. 167 ff.

51. Apar.

52. Apurym.

اولین خاقان ترك، «بومین خاقان»^{۵۳} (= تومن) و برادر وی «ایستمی خاقان»^{۵۴} ظاهر شدند و بعدها به هیچوجه از آنها نامی برده نشده است. نام واقعی ژو- ژوان‌ها (ژوان- ژوان‌ها)، «یو- کیو- لو»^{۵۵} بوده است که می‌بایستی برداشتی از کلمه «مو- کو- لو» (برهنه) بوده باشد. امپراتور تاتارهای «وای»^{۵۶}، به نام «تای- وو- تی» که در سال ۴۵۱م وفات کرد، می‌بایستی نام قومی خود را به «ژو- ژوان» (= گزنده) تغییر داده باشد.^{۵۷} آقای پروفیسور اشلیگل با کمال صمیمیت در نامه مورخ ۲۷/۱۰/۱۸۹۵ در این مورد چند نکته‌ای را یادآور شده است.^{۵۸}

نام «تا- توآن»^{۵۹} به جانشین «شی- لون»^{۶۰}، یعنی «تا- توآن» باز می‌گردد که در سال ۴۲۹م از جانب امپراتور «فو- لی»^{۶۱} (ترکی: بوری - گرگ؟)، از گروه تاتارهای «وای» کاملاً سرکوب شد و به غرب گریخت، و به روایت «پارکر» به وسیله «کاجیه»^{۶۲} (اویغوری) به علت انتقام به قتل رسید.^{۶۳} اختلاف اسامی قومی چینی و یونانی - ترك

53. Bumyn Chagan.

۵۴. Isätmi Chagan (= *Ziğáβoulogos*) رجوع کنید به مقاله مارکوارت: «Historische Glossen zu den alttürkischen Inschrift», in: WZKM, XII. 185 - 188. 196.

55. Ju - Kiüe - lü.

56. Wei

57. Parker: *A Thousand years of the Tartars*, 159 ff; Deguignes I, 457. Visdelou, p.38 a.

۵۸. «ژو- ژوان» (ژوان- ژوان) 蠕蠕 یا 芮芮 و 檀檀 یا 大檀. به نظر من تلفظ ژو- ژوان اشتباه است، زیرا عوامل صوتی 罽، 罽 «سی» یا «ژی» تلفظ شده بود. علامت 虫 به معنای «کرم» است که در مورد تحقیر کردن و یا مفهوم کم اهمیتی به کار می‌رفته است. این نام دیگر یعنی «ژی- ژویی» 芮芮 را بیان می‌کند. علامت 大檀 و یا 檀檀 وجه متقابل «تاتان» یا «تان- تان» تلفظ می‌شود.

59. Ta - t' an.

60. Šē - lun.

61. Fu - li.

62. Kauč čē.

63. Parker: *A thousand years*, p.164. Viselou, p.38b s. Deguigne

اورا «تالان» (که مسلماً اشتباه چاپی است) می‌نامد که در اثر غم و اندوه وفات یافت.

هنوز روشن نشده است، و دربارهٔ ملیت آنان، عقاید نیز هنوز مختلف است. اما در مقابل می‌دانیم که بقیهٔ «یو - کیو - لو»^{۶۴}ها در قرن دهم میلادی، در قسمت شرقی قرقیزها (هییه - کیه)^{۶۵} در شمال غربی چین اسکان داشته‌اند. در بخش شمالی آنان، ترکان (تو - کیو)^{۶۶} «شن - یو»^{۶۷} بودند و نیز در قسمت شمالی آنان، «واگ‌های سیاه» (هی - چه - ئسه)^{۶۸} و سپس «ترکان گاوپا»^{۶۹} تا رودخانه «هو - لو - هو» آمده بودند. چون قرقیزها در پینسای علیا (کیم) اسکان داشتند، از این رو «یو - کیو - لو»ها روانه ناحیهٔ بایکال شدند. سرزمین آنها سنگلاخی و سرد بود. آنان در رودخانه‌های آنجا، به صید ماهی می‌پرداختند و از جنگل‌های وسیع ناحیهٔ خود به صید سمورهای سفید و سیاه و صادر کردن آنها مشغول بودند.^{۷۰} این موضوع با گزارشهای تئوفیلاکت مطابقت دارد، در حالی که بخشی از آوارها به «مکریت» فرار کرده بودند که ما در این صورت می‌توانیم مغولان و یا احتمالاً مکریت‌ها را در نظر بیاوریم.

کی - تو - لو، پادشاه بزرگ یوئه چی

بنابراین، از این ژو - ژوان‌ها (ژوان - ژوان‌ها)، یا آوارهای اصلی عنوان خاقان منتج می‌شود. اشتباه محض است که اگر فکر کنیم خاقانی که در زمان وهرام پنجم مغلوب و کشته شد، یکی از خاقان‌های ژو - ژوان‌ها (ژوان - ژوان‌ها) بوده است. خاقان‌هایی که ما با آنها آشنایی داریم، تا جایی که ترجمه‌های موجود گواه این موضوع است، نمی‌توانند از نظر موضوع و واقعه‌نگاری، خاقان‌های ژو - ژوان‌های (ژوان - ژوان‌های)

64. Jü - kiüe - lü.

65. Hia - kia.

66. Tu - kiüe.

67. Šen - jü.

68. Hei - c e - tse.

69. Nióu - t'i Tu - kiüe.

۷۰. رجوع کنید به سفرنامهٔ «هو - کیو» در کتاب زیر:

Chavannes: «Voyageurs chinois chez les Khitans et les Joutchen» Journ. As.

1897 30 s. des SA.

مورد نظر باشند. بیشتر باید به این نتیجه برسیم که یکی از قبایل غربی، احتمالاً در نتیجه شکست ژو-ژوان‌ها (ژوان-ژوان‌ها)، عنوان جدید را کسب کرده است. در واقع ما آنها را به صورت «خاواک»^{۷۱} (قان) و بعدها در بلغارهای دانوب مشاهده می‌کنیم که در ابتدا آوارهای دروغین نتوانستند به میان آنان دست یابند.^{۷۲} در میان امیرانی که به وسیله بهرام به قتل رسیده‌اند، یکی از خاقان‌های خیون‌ها شناسایی شده است.

قلمرو ایران مدتها از حملات خیون‌ها در امان بود. برعکس سرزمین کوشان بکرات در قسمت شمالی خود که هم مرز ژو-ژوان‌ها (ژوان-ژوان‌ها) (آوارها) بود، تحت فشار قرار داشت.^{۷۳} کمی قبل از سال ۴۶۳ میلادی «سایرها» [قوم دیگری از هون‌ها]، از محل قدیمی خود رانده شدند و در نتیجه، آنان نیز به ساراگورها، ایگورها (ایغورها) و انوگورها فشار وارد آوردند که متعاقب آن، همگی در اروپا ظاهر شدند.^{۷۴} از این رو کوشان‌ها تحت فرماندهی پادشاه خود «کی - تو - لو» (بر روی سکه به نام «کیداره» است) به سوی غرب روی آوردند و در شهر «پو-لو» که ۲۱۰۰ لی از «فو-ته - شا» که خود ۱۳۶۶۰ لی از «تای» پایتخت تاتارهای - وای (در شمال استان «شان - سی») فاصله دارد، اسکان گزیدند. تحت نام «پو-لو» نباید نام «تلخ» درک شود، زیرا این نام در «وای - شو» به صورت «پوم-چی»^{۷۵} به چشم می‌خورد که ۱۳۳۲۰ لی از محل «تای» فاصله داشته است.^{۷۶} وقتی که فاصله شهر «پو-چی»، از شهر «کی - سه - نی»^{۷۷} («کیش» امروزه به نام شهر سبز است) - که بنابر متون جغرافیدانان عرب ۹ روز راه است^{۷۸} - ۴۲۰ لی ذکر شده است، کاملاً روشن می‌شود که [مسافت] «لی» در اینجا

71. *κάνας* (qan).

۷۲. رجوع کنید به مقاله مارکوارت تحت عنوان زیر:

Chronologie der alttürk. Inschriften S. 40 N. 1.

73. Specht: *Étude sur l'Asie Central*, p.2.

74. Prisk. fr. 30. Vgl. H. Howorth, *The Sabiri and the Saraguri*. *JRAS*. 1892, 613 ff.

75. Po - ÷i.

76. Specht, 1.1: 12. 15.

77. Kia - se - ni.

۷۸. مقدسی: احسن التقاسیم، ص ۳۴۲، س ۱۲؛ ص ۳۴۶، س ۷؛ اصطخری: مسالك و ممالك،

ص ۳۳۸، س ۳ و بعد؛ ص ۳۴۲، س ۴.

دارای فاصله بیشتری از آنچه است که «هوان - چوآنگ» ارائه داده است. از آنجا که شهر «فو - تی - شه» فقط ۱۰۰ لی از «ین - فویو - یه» - که معادل امیرنشین کاو - فو (کابل) قرار داده می شود - فاصله دارد، روشن می شود که «پو - لو» بیش از حد، در قسمت غربی، یعنی شمال غربی «فو - تی - شه» بایستی قرار گرفته باشد. از این رو من شهر «بلخان» در کنار ساحل قدیمی جیحون را با بلکان (بالکان) کوچک، در قسمت شرقی خلیج «کراسنووودسک»^{۷۹} و یا شهر کوچک دیگری^{۸۰} که بعدها پیروزشاه آن را به تصرف آورد^{۸۱}، مشابه می دانم.

یزدگرد دوم علیه کوشنک

تنها یزدگرد دوم (۴۵۷ - ۴۳۸ م) تصمیم داشت کوشان ها یا هون ها^{۸۲} را دوباره به انقیاد خود درآورد، اما در دو سال اول کاری انجام نداد. جنگ به طول انجامید و یزدگرد شهری به نام «شهرستان یزدگرد» بنا کرد که در سالهای چهارم تا یازدهم حکومت خود، در آن اقامت داشت. بالاخره یزدگرد موفق شد پادشاه هون ها را به تنگه ای براند، زیرا هون ها بسیاری از ایالات وی را ویران کرده بودند. نام این پادشاه هون ها با پادشاه

79. Krasnowodsk.

80. Βα λαάμ

۸۱. همچنین رجوع کنید به: (Tomaschek, Sogdiana (SBWA. Bd. 87, 1877, S. 176).

۸۲. الیزه وارداپت در ص ۱۱ کتاب خود صریحاً می نویسد: «سرزمین هون ها که کوشان نام دارد». رجوع کنید به:

Elise Wardapet: *Geschichte Wartin und des armenische Krieg*, (Venedig, 1828), S.11.

این قوم، یعنی خیون ها در اصل به صورت «هون های سفید» به چشم می خورند که بعدها نام «هیاطله» (هپتالان) نیز به خود گرفتند. برای اولین بار، هیاطله را به صورت نام اصلی خود در نوشته های یونانی می یابیم، اما در شرح زندگانی بطروس ایبری (ص ۵، س ۱۱)، به زبان سریانی، نوشته وی فقط در مورد هون های قفقاز شمالی به کار رفته است. این هون ها در سال ۳۹۵ م به وسیله شاهزاده ای ایبری به نام «فراسمانیوس» (Pharasmanios) طلب شدند تا در حمله بزرگ ایبری ها علیه امپراتوری ایران و سپس سوریه و بین النهرین تا تیسفون شرکت کنند. در این مورد

رجوع کنید به: Land: *Anecdota*, I 8; Ps. Josua Styl. § 10.

«چول» (صول) در قسمت شمالی گرگان که به روایت اعمال شهدای کرخه بر یزدگرد در شهر «بیث سلخ» پیروز شد، مشابهت دارد.^{۸۳} در دوازدهمین سال حکومت - (۵۰ - ۴۴۹م)، یزدگرد به لشکرکشی جدیدی اقدام کرد، اما این بار، هدف مرزهای شرقی سرزمین طالقان^{۸۴} بود. ولی پادشاه کوشان:

صلاح در آن ندید که به جنگ اورود، بلکه به نواحی صحرا فرار کرد و مخفیانه با کلیه سپاه خود جان سالم به در برد. اما یزدگرد گروهی راهزن به دهات، قصبات و مزارع فرستاد، بسیاری از دژها و شهرها را به تصرف درآورد، اسرای بسیار جمع آوری کرد و غنایم زیاد به چنگ آورد و دستور داد آنها را از سرزمین خود بیرون کنند.

بعدها سپاه کوشنک حالتی انفجاری به خود گرفت و بسیاری از شهرهای شاهی را ویران کرد.^{۸۵} در شانزدهمین سال سلطنت (۴-۴۵۳م)، شاه به کرات با دسته‌های بزرگ ارتش خود به کوشان حمله کرد، اما در اثر خیانت شاهزاده‌ای به نام «بل» - که از تخمه شاهی «خیلاندورک»^{۸۶} بود و در سپاه وی خدمت می‌کرد - شکست سختی بر او وارد آمد.^{۸۷} برای اولین بار در سال ۴۵۶م در آثار «پریسکوس» هون‌هایی که پیوسته با پادشاه پارس‌ها در جنگ بودند، «هون‌های کیداری»^{۸۸} نامیده می‌شوند.^{۸۹}

83. G.Hoffmann: *Auszüge* 50.

۸۴. الیزه واردایت در صفحه ۱۶ کتاب خود چنین می‌نویسد: *ἡ βερλή (ἡ βερλή) ἢ Σαηουλῶν* در اینجا حرف اضافه مانند همیشه دوباره نوشته شده است. این نکته البته بانام «هیتال» (هیتالان) ارتباطی ندارد.

85. Elise, p. 37 - 38.

86. Xailandurk.

۸۷. Elise, 110 و نیز رجوع کنید به: Lazar, p.287, (Venedig, 1891).

88. *Οὐννοὶ οἱ Κιδαρίται*

۸۹. Priscus, fr. 25 (FHG. IV, 102) این امر که سن‌ماریتین به این نتیجه می‌رسد که «کیداری‌ها» را باید در قسمت شمالی قفقاز جستجو کرد، برای من به صورت معمای درآمده است. در این مورد رجوع کنید به: Lebeau, *Hist. du Bas Empire* VI 267 n. 1. 386 n 4. 440 n 3. اما آنچه Drouin (Mémoire sur les Huns) مسئله را مبهم‌تر می‌سازد، این است که دروئین در کتاب خود: *Ephthalites dans leurs rapports avec les rois perses sassanides* 1895 p. 14s.

پیروز

بزودی نیز پسر یزدگرد به نام پیروز (۴۸۴ - ۴۵۹م) با هون‌های کیداری به نبرد پرداخت. او در زمانی که برادرش هرمز، بعد از مرگ یزدگرد به سلطنت رسیده بود، به نزد هیاطله (هیتال‌ها) گریخت و با کمک آنان در مقابل واگذاری شهر طالقان، حکومت را به چنگ آورد. در این جا هنوز هیاطله در محل خود اسکان نداشتند. در واقع در سومین گزارش مشابه آن، طبری می‌نویسد:

از مردم طخارستان و دیار مجاور آن کمک خواست و علیه برادر خود هرمز اقدام کرد.^{۹۰}

→

(des SA.) با وجود در اختیار داشتن گزارش «یسوع مناره نشین» در ترجمه «آبه‌مارتین» در مجله زیر *Abhandlung für die Kunde des Morgenlands VI, p. XV, 55.* کیداری‌های بخش ۲۵ و ۳۱ کتاب پریسکوس را از بخش ۳۳، ۳۷ و ۴۱ همان کتاب جدا می‌سازد، و می‌خواهد این گونه درک کند که کیداری‌های بخش ۲۵ و ۳۱، «هون‌های سیاه» در قسمت شمالی قفقاز بوده‌اند که مرزهای ایران را در بخش قفقاز ناآرام می‌ساختند، و کیداری‌های بخش ۳۳، ۳۷ و ۴۱ می‌تواند به عنوان «هیاطله» تلقی شوند. از بخش ۲۵ مسلماً نمی‌توان در مورد کیداری‌ها به نتیجه رسید، اما این ارتباط، صحبت از این دارد که هیاطله دور از قفقاز بوده‌اند، پادشاه لازان‌ها از یزدگرد دوم در مقابل تهدیدات رومی‌ها تقاضای کمک کرد، اما از آنجا که جنگ او علیه هون‌های کیداری تلقی شده بود، از جانب یزدگرد این خواهش پذیرفته نشد. اگر محل این نبرد در قفقاز بوده باشد، برای یزدگرد احتمالاً دشوار نبود که به ارتش لازان‌ها کمک کند. در بخش ۳۱ کتاب پریسکوس فرستاده فیروز (پیروز) چهارمورد، شکایت به دربار بیزانس عرضه داشته است: (۱) در مورد فرار ایرانیان به نزد رومیان، (۲) در مورد جلوگیری مراسم مذهبی مجارها (از کاپادوکیه) که از قدیم در نواحی رومی‌ها اسکان داشته‌اند، (۳) رومی‌ها می‌بایستی در نگاهداری دژ *Ιουροειπασα* شرکت کنند و یا با پرداخت کمک و یا اعزام نیرو در حفظ آن همکاری کنند، (۴) رومی‌ها می‌بایستی کمک هزینه جنگ علیه هون‌های کیداری را بپردازند.

این نکته که هر دو مورد اخیر در جواب رومی‌ها باهم خلاصه شده، کاملاً طبیعی است، اما نشانی از وضع کیداری‌ها در قفقاز نیست. در بخش ۳۳ کتاب پریسکوس وضع *Χιδαρῆται* در مقابل نامگذاری *Γόργα* (گرگان) که در زمان یزدگرد، مرکز عملیات ایرانیان علیه کوشانیان بود، قرار داده شده است. الیزه وارداپت هون‌های قفقاز را که در زمان یزدگرد دوم و پیروز بسر می‌بردند، به نام

←

هیاطله به این دلیل شرکت کردند، زیرا مسلم بود که «پیروز» بعدها علیه آنان به جنگ خواهد پرداخت. نه فقط «وارداپت» (در کتاب خود، ص ۱۵۳) - که ادامه‌دهنده گزارش است - بلکه طبری نیز در دومین گزارش کوتاه خود^{۹۱}، از دریافت کمک‌های احتمالی «پیروز» کاملاً بی اطلاع است. البته این امر بسیار مسأله‌انگیز است و احتمالاً انتصاب تاریخی مجدد قباد اول به وسیله پادشاه هیاطله در سال ۴۹۸م، ساختگی بوده است. بدین ترتیب، واگذاری طالقان و یا حتی ترمذ غیرواقعی است.^{۹۲}

بزودی پس از اینکه پیروز بر تخت نشست - آن طور که گفته می‌شود - فوراً از کوشان، پرداخت خراجی را که اسلاف او وضع کرده بودند، خواستار شد.^{۹۳} پادشاه کوشان از پرداخت خراج خودداری کرد و از این رو جنگ سختی آغاز شد که حتی پس از فوت پادشاه کوشان^{۹۴}، پسر بسیار جوان وی به نام «کونگخاس»^{۹۵} جنگ را ادامه داد. از آنجا که ایرانیان در جنگ‌های مداوم بسیار صدمه دیده بودند، پیروز تصمیم گرفت که با وصلت با کیداری‌ها، به جنگ پایان دهد. او به بربرها دروغ گفت، و به جای خواهر خود، زن دیگری را برای کوشان شاه فرستاد.^{۹۶} از این رو جنگ دوباره آغاز شد و پیروز در سال ۴۶۴م با ارسال فرستاده‌ای نزد امپراتور «لئون» این مسأله را به اطلاع اورساند که

→

ϰουγγασ (خیلاندورک) یا Ἰουλλῶνδουρρε Χαῖ (خیلاندورک) نام می‌برد. اصطلاحی

که می‌بایستی در زمان بهرام (ورهران) پنجم [۴۳۹-۴۲۱م] متداول شده باشد.

۹۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۷۲، س ۱۸ و بعد.

۹۱. همان منبع، ص ۸۷۲، س ۱۴ و بعد.

۹۲. رجوع کنید به نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۱۷، زیرنویس ۳؛

ص ۱۱۹ زیرنویس ۱.

۹۳. پریسکوس، بخش ۳۱ و ۳۳.

۹۴. ظاهراً نامی است که به زبان چینی «کی - تو - لو» (Ki - to - lo) گفته می‌شود.

95. Κούγγας

۹۶. همین حمله را خسرو انوشیروان در مقابل پادشاه ترکان، خاقان ترك غربی به کار برد. رجوع کنید

به بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۹۵، س ۱۲ و بعد؛ و نیز: هرودت: تاریخ هرودت، کتاب سوم، ص ۱.

رومی‌ها بایستی به ایرانیان در جنگ علیه هون‌های کیداری کمک کنند.^{۹۷}

هیاطله

در سال ۴۶۵ م يك هیأت رومی تحت ریاست «کنستانتیوس» در نزد پیروزشاه که در اردوگاه نظامی گرگان در مرز کیداری بسر می‌برد، حضور یافت. در سال ۴۶۶ م ایرانیان پیوسته در شرایط جنگی با کیداری‌ها بودند. بعلاوه ساراگورها و دیگر قبایل^{۹۸} هم از معبر دربند عبور کرده بودند و گرجستان و ارمنستان را مورد دستبرد قرار دادند. از این رو ایرانیان کراراً از رومی‌ها تقاضای کمک و یا اعزام گروهی برای تسخیر دژ «اورج پارهك»^{۹۹} را کردند، اما هر بار درخواست آنان رد می‌شد. اما «یسوع مناره نشین» نظریه دیگری دارد. او می‌نویسد:

پیروز، پادشاه پارس‌ها در جنگ علیه کیداری‌ها یعنی هون‌ها^{۱۰۰}، اغلب از رومی‌ها، کمک دریافت می‌داشت... با کمک هولی که از جانب رومی‌ها دریافت می‌کرد، هون‌ها را تحت انقیاد درآورد و زمینهای آنان را تصرف و به قلمرو خود ضمیمه ساخت.^{۱۰۱}

در گزارشهای دقیق فرستادگان، پریسکوس منکر آن است که ایرانیان [در زمان قیصر روم لئون] واقعاً کمک‌های درخواستی خود را دریافت داشته باشند. بنابر نوشته پریسکوس در سال ۴۶۸ م يك هیأت ایرانی، مغرور در پیروزی خود به شیوه اصیل ایرانی، در بیزنس ظاهر شد، که موضوع اساسی مذاکره درباره شهر «بلا - آم»^{۱۰۲} بود. شهر

۹۷. رجوع کنید به کتاب پریسکوس، بخش ۳۷. یسوع مناره نشین نیز در بند ۹ کتاب خود می‌نویسد: «پیروز اغلب کمک از رومی‌ها دریافت می‌داشت، اما نه به صورتی که خراج طلب کند، بلکه در جستجوی علایق آنان بود تا هنگامی که او مشغول نبرد است، به سرزمین وی تجاوز نشود».

۹۸. از جمله این قبایل می‌توان از *Ἀκάτιροι* نام برد.

۹۹. Iuroj - parhak (بعدها در این مورد صحبت خواهد شد).

۱۰۰. *Ἡεεεε εεεεε*

۱۰۱. کتاب یسوع مناره نشین، (چاپ رایت)، بند ۹، ص ۹ و ۱۰.

بلا - آم بدون شك با شهر «پو - لو» مشابهت دارد که «ته - یو - چی» آن را تحت نام «کی - تو - لو» (کیداره) مشخص کرده است. خیون‌هایی که یسوع مناره‌نشین ذکر می‌کند ظاهراً با هون‌های کیداری که پریسکوس نام برده است، مشابه است. ولی خوشحالی پیروزشاه چندان طولی نکشید. پس از تصرف پایتخت هون‌ها، کلیه هون‌های کیداری تحت رهبری پسر فرمانده کیداره (ظاهراً کونگخاس جوان)، از مغرب هندوکش به «گندهاره»^{۱۰۳} روانه شدند، در پیشاور (پوروشاپورا)^{۱۰۴} حکومت جدیدی را بنا نهادند.^{۱۰۵} اکنون دشمنان جدید، یعنی هیاطله^{۱۰۶} خود را به مرزهای مجاور نزدیک‌تر

103. Gandhāra

104. Puruṣapurā

۱۰۵. در Specht 1.1.14، کیداره با سپاه عظیمی کوه هندوکش را طی کرد و به قسمت شمالی هندوکش حمله‌ور شد و پنج سلطان‌نشین را در شمال کان - تو - لو (گندهاره) به انقیاد خویش درآورد. این موضوع به وسیله سکه‌های وی به خط هندی تأیید شده است. سکه‌ها دارای چنین مضمونی بوده است: «کی‌داره کوشانه شاهی، سری شاهی کی‌داره» (Cunnigham: Num. Chron, 1893, PL, 1.2.4.14 u p. 199ff). اما کان - تو - لو، نمی‌تواند قندهار باشد، زیرا نام قدیمی قندهار، (Qunduhār = *Γουδοφάρειυ) بوده است (نگاه کنید به صفحات قبل همین کتاب)، از این رو نام پنج سلطان‌نشین قسمت شمالی کان - تو - لو، می‌تواند همان پنج سلطان‌نشین قدیمی باشد که Specht در صفحه ۱۵ کتاب خود برشمرده است، (رجوع کنید به: Hirth: Nachwort zur Inschrift des Tonjukuk, S.48 f. این توضیحات می‌تواند ناحیه تا - یونه - چی را نیز دربرگیرد که در واقع در قسمت شمالی و شمال شرقی «گندهاره» (قندهاره) قرار دارد. کیداری‌ها بنا بر این قبل از ظهور هپتالان، قدرت فوق‌العاده‌ای به دست آورده بودند. با وجود این، بنا بر گواهی صریح «وای - سو»، ابتدا پسر وی مقر خود را در «پوروشاپورا» قرار داد و حکومت «یونه - چی» را بنا نهاد. اینکه حکومت «یونه - چی» در قسمت شمالی هندوکش و حتی در عصر امپراتوری «شی - تسو» از خاندان وای (۵۲ - ۴۲۶م)، تداوم داشت، گزارشی از «وای - شو» در کتاب Specht، ص ۱۳ این موضوع را اثبات می‌کند. «سونگ - یون» زائر (۵۲۰م) ادعا می‌کند که «گندهاره» قبلاً «یه - پو - لو» نامیده می‌شد. در کتاب Beal: Buddhist records of the western world I p. XCIX f. چنین آمده است که: «پادشاه دارای ۷۰۰ فیل جنگی بود که همراه لشکریان وی در مرز قرار داشتند. تاریخ ارائه شده برای برقراری حکومت «لی - یه»

کرده بودند. بنابر اظهارات دقیق تاریخ «وای» (۵۵۶ - ۳۸۶م) و مانند آنچه که در «تئونگ - تین»^{۱۰۷} (از آغاز سده نهم) یافت می شود، در دوران حکومت «ون چینگ - تی»^{۱۰۸}، دومین سلسله از خاندان وای (۴۶۵ - ۴۵۲م)، هپتالان، از کوههای «کین - شین»^{۱۰۹} عزیمت کرده و به سوی غرب چین مهاجرت کرده بودند^{۱۱۰}، و در

→

(Lae - Llih)، دونسل (هر نسل ۲۵ سال = ۵۰ سال) است. یعنی حدود سالهای ۴۷۲ تا ۵۲۰م که این تاریخ ما را درست به زمانی هدایت می کند که ما باید این زمان را برای حکومت کوچک «یونه - چی» به وسیله پسر «تو - لو» در نظر بگیریم. آیا حکومت فوق در گندهاره با حمایت هیاطله تثبیت شد؟ و یا فقط تنها در اثر جابجایی اقوام «یه - تا»، با «یونه - چی» از جانب «سونگ - یون» بوده است»، ولی چه نکته در «لی لیه» نهفته است، نمی دانم. اما آن طور که «بیل» در صفحه ۱۵۱، زیرنویس ۲۳ و ص ۵۰ زیرنویس ۵۰ کتاب خود می گوید، باوری به سلسله «لاره» از «مالوه» یا «ولبھی» (Vallabhi) ندارم.

۱۰۶. این نام به یونانی *Ἀβδέλαι* oder *Ἐφθαλιται*، سریانی: *ܐܒܕܝܐ*، ارمنی: *Եփթաղի* که در کتب موجود بخصوص در آثار سبئوس می یابیم، به همان شکل در اسامی بیژانسی مجارها به صورت *Toῦροιοι* آمده است. رجوع کنید به: J. Marquart: *Osteuropäischen und ostasiatischen Streifzüge*, S. 46 - 60. از این رو حال کلمه قفقازی آن، از شکل اشتقاق یافته فارسی با حرف اضافه (t) بیان می شود. بنابراین *Hetal* - *t مانند *Urk* - t = *Toῦροιοι* برای *Ugr* - *t به کار رفته است. فارسی این کلمه: «هیتل» (در اثر فردوسی به صورت هیتال است)، عربی: هیطل، مقدسی به صورت جمع به کار برده است: هیاطله)، چینی: «یه - تا» (je - ta)، به تلفظ قدیمی: «یپ - تات» (jep - tat).

107. T'ung - tien

108. Wen - čing - ti

۱۰۹. کوههای کین - شین (Kien - sin) در قسمت شمالی «کوکو - نور» (Kökö - nor) در محل امروزی «یونگ - چوانگ» (Jung - Č'ang) در «کان - سو» (Kan - su) قرار دارد. رجوع کنید به: E. Parker bei Thomsen: *Inscription de L'Orkhon déchiffrées*, S. 193.

۱۱۰. Specht در ج ۱، فصل اول، ص ۲۴، زیرنویس ۲ کتاب خود این تاریخ را دقیق تر بیان می کند. بنابر محل استناد شده، در زمان تهیه گزارش به وسیله تونگ - تین (T'ung - tien)، از این رویداد،

←

طخارستان بسر آوردند. تاریخ دقیق این وقایع هنوز مشخص نیست. «پیروز» نمی‌خواست نتایج فتوحات خود را بر کیداری‌ها چندان مهم جلوه دهد، و علیه بربرها اقدام کند، اما بزودی دستگیر شد و امپراتور روم «زنون» با پرداخت پول وی را از زندان آزاد ساخت، علاوه بر آن در مقابل هون‌ها متعهد شد که هرگز دوباره به مرزهای آنان تجاوز نکند و به آنان حمله ننماید. در این فرصت او مجبور شد که شهر طالقان را از دست بدهد که مانند دوران یزدگرد دوم حدود مرزی را تشکیل می‌داد.^{۱۱۱} اما بزودی پس از بارگشت، پیروز قرارداد را نقض کرد و دوباره به هون‌ها حمله کرد و این بار نیز با شکست روبرو شد، ارتش وی بکلی نابود شد، و خود او برای بار دوم اسیر دشمن شد. پیروز برای آزادی خود وعده ۳۰ بار قاطر سکه نقره را به دشمن داد، اما کشور او بسختی می‌توانست ۲۰ بار قاطر نقره بپردازد و در مقابل بقیه، می‌بایستی پسر خود کواذ (قباد) را به اسارت بسپارد. او کراراً قول می‌داد که علیه هون‌ها اقدام به لشکرکشی نکند. پس از آن که او در اثر مالیات سرانه، بقیه بدهی تضمینی خود را به هون‌ها پرداخت و پسرش را آزاد ساخت، گاه بگاه لشکری آماده می‌ساخت و علیه هون‌ها که پادشاه آنان بنا بر گزارشها «آخشنوار» (طبری) یا «خشنواز» (فردوسی) و یا «آخشوان» (دینوری، ص ۴۱، س ۱۴) نامیده

→

۸۰ تا سال گذشته بوده است. اما گزارش درباره این سرزمینها، آن طور که از یادداشت‌هایی درباره «استوپا پوروثاپورای» Stupa von Purusapura قدیمی برمی‌آید (Specht, p.14) در هشتمین سال حکومت «وو - تینگ» (Wu - ting) (۵۵۰م) بوده است و برای مهاجرت «یه - تا» (Je - tha) سالهای ۴۷۰ - ۴۶۰م ذکر شده است. از سالهای پیش «تای - نگان»ها (۴۶۰م) هر سال فرستاده‌ای با هدایای زیاد به دربار می‌فرستادند. (Specht, p.26).

۱۱۱. نگاه کنید به نولدکه: تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۱۹، زیرنویس ۱. جدایی شهر ترمذ (ویسگرد) که هنوز بنا بر دینوری و فردوسی در اثر اقدام هیاطله به وجود آمده بود، در این مبحث بخوبی قابل درک است. باید فرض شود که او هنگام پیروزی بر کیداری‌ها آنجا را به تصرف آورده است. در کتاب دینوری (ص ۴۸، س ۸) يك بار دیگر در جنگ ترکان و بهرام چوبین بدان اشاره شده است. تنها در نزد دینوری، کلیه رویدادهای تاریخ روابط ایران و هیاطله، به صورت کاملی ذکر شده است.

می شد، به جنگ می پرداخت. ^{۱۱۲} احتمالاً اسپهبت [اسپهبد] و هرام، شاه را از این ماجراجوییها که در گذشته شکست‌هایی از جانب هیاطله متوجه ایران کرده بود، برحذر می داشت. ایرانیان شکست‌های جبران‌ناپذیری خوردند و عواقب آن برای امپراتوری ایران بسیار وحشت‌انگیز بود. ^{۱۱۳} هیاطله به طخارستان قناعت نکردند، بلکه در جهت غرب نیز نفوذ خود را گسترش دادند و بیش از چهل سرزمین خراج‌گذار آنها شد. ^{۱۱۴} قلمروی آنان تا شهرهای «یو - سه» ^{۱۱۵} (پارس)، «پتن - پتن» ^{۱۱۶}، «کی - پین» (کیسه؟)، «ین - کی» ^{۱۱۷} (قراشهر)، «کی او - سه» ^{۱۱۸} (کوچا، کچا)، «سو - له» ^{۱۱۹} (کاشغر)، «کو - مه» ^{۱۲۰}، «یو - تین» ^{۱۲۱} (ختن) و «کیئو - بیان» ^{۱۲۲}، (کیئو - بیان - تو) ^{۱۲۳} گسترش یافت. بنابر گزارش «سونگ - یون» ^{۱۲۴} حوزه قلمروی آنان در جنوب تا «تیه - لو» ^{۱۲۵}، و در شمال تا سراسر سرزمین «لا - له» ^{۱۲۶} و در مشرق تا «ختن» و در غرب تا

۱۱۲. انسان متوجه می شود که چگونه بدون دلیل نام «اخشوان» با پادشاه کیداره، *Kovvzas* یکسان قرار داده شده است.

113. Ps. Jos. Styl. § 10. 11. Lazar P'arp. c. 68 p. 254. c. 73 p. 268. Prokop. pers. 1,3 p. 15 ff. etc. Seb. p. 25.

۱۱۴. رجوع کنید به: *Sung - jun bei Beal: Buddhist records of the western world I p.* XCL. Liang - šu bei Specht, 1.1. p. 20. Wei - šu eb. p. 26. Čou - šu eb. p. 28.

115. Po - sse.

116. P'an - P'an.

117. Jen - ki.

118. Kióu - tse.

۱۱۹. *Su - le* (در اثر «وای - شو» و «سونگ - یون» این نام «شا - له» ذکر شده است).

120. Ku - me.

121. Jüt'ien.

122. Kiü - p'an.

123. Kiü - p'an - to.

124. Sung - jun.

125. Tieh - lo.

۱۲۶. با این ترتیب منظور از *Lae - teh* فقط می تواند «سغدیانه» باشد که شکل نام طخاری - سغدی آن

«سولیک» (*Sülik*) در کتاب *Warāhamihira, Brhatsamhitā* transl. by. H. Kern p. 91

ایران ادامه داشته است.^{۱۲۷} اینکه استان «هریو» (هرات) با شهرهای «پوشنگ» و «واتغیس» (بادغیس)^{۱۲۸} به وسیله «کدیش‌ها» (کادش‌ها) اشغال شده بود، و ظاهراً دژ «مرورود» به دست آنان افتاده بوده است، هنوز نامشخص است. آیا این شهرها به خیون‌ها یا هیاطله تعلق داشته است.

یسوع مناره‌نشین بین هون‌هایی که «پیروزشاه» را بارها شکست داده بودند و از بین رفتن وی را فراهم ساخته بودند، و هون‌هایی که نهایتاً پیروزشاه بر آنها غلبه کرده بود، فرقی نمی‌گذارد. فقط از گزارش همزمان، لازارفن فارپسی (فاربی)^{۱۲۹} روشن می‌شود که دشمنی که پیروز را نابود کرده بود، «هپتال»^{۱۳۰} نامیده شده است. این نام با نام «کوشنک» که در شانزدهمین سال حکومت یزدگرد علیه او لشکر کشیده بود^{۱۳۱}، در تضاد است. در نزد مؤلفان بیزانسی نیز اولین بار نام «افتالیت»^{۱۳۲} نیز به چشم می‌خورد.

علاوه بر آن همان مؤلفان، نامهایی را که قبلاً از آنها صحبت شد^{۱۳۳} و برای هون‌های شمال قفقاز مورد توجه بود، به کار می‌بردند و شاید در اینجا به نام واقعی قومی مربوط باشد که در تاریخ «لی - آن» (۵۵۶ - ۵۰۲ م) هوآ، مربوط به دوران دومین فرد از

→

des SA. «شو - لیک» (Šu - lik) و در کتاب هوان - چوانگ، ج ۲، ص ۱۲ به صورت «سو - لی» و در کتاب «وای - شو» به صورت «کنگ - کیئو» (Kang - Kiü) ذکر شده است. رجوع کنید به: Tomaschek, WZKM. 1889, 105. E. Kuhn, Barlaam und Joasaph S.84 Chronologie der alttürkischen Inschriften S.6 Anm.26 که بنابر نوشته «سونگ - یون» (در کتاب: Beal, p.XC) از جانب «یه - ته» (Je - tha) به پادشاهی گندهاره منسوب شد، هنوز روشن نیست.

۱۲۷. هنوز محل «پا - تی - یان» (pa - ti - jan)، که مقر پادشاه بوده است و از «وای - شو»، ۲۰۰ لی در قسمت جنوبی رودخانه «ما - هیو» و در ۱۰۰۰۰ لی «چنگ - آن» قرار دارد، نامشخص است.

128. Wätgēs (Bāδγēs).

129. Lazar von P'arp.

130. *Ἡερ'τ'αλ * τφ[θ]σηλ*.

131. Propo. Pers. 1,3 p. 15, 17 ff; Theophanes Byz. bei Photios bibl. cod. 64.

132. *Ἐφθαλίται*.

133. *λευκοὶ Οὕννοι*.

سلسله «وای - هوآ - آن»، نوشته شده است.^{۱۳۴} در حالی که «هیپتال» (به چینی: یه - تا) نام قبیله حاکم بوده است.^{۱۳۵}

مطمئناً نمی توان مشخص کرد که تا چه حد هیاطله در ایران نفوذ کرده بودند. در نوشته های مجامع خلیفه گری «آکایوس» در دومین سال حکومت «ولاش» (سال ۴۸۵م)، علاوه بر اسقف «فرومز» (برای فرهرمز)، مروجزه ناحیه اسقفی «هریو» بود.^{۱۳۶} در مجمع خلیفه گری «باثای»^{۱۳۷}، در دومین سال حکومت جاماسب (۴۹۹م)، اسقف های شهرهای طوس و ایرشهر، مرو و گرگان شخصاً حضور داشته اند، اسقف شهر «هریو» (هرات) تنها نامه تهنیتی ارسال داشته بود.^{۱۳۸} اسقف مرو، مرورود و ابیورد مجدداً در مجمع خلیفه گری «ژوزف» (سال ۵۵۳م) نمایندگی داشتند، در حالی که از اسقف مرو و پیروانش تنها در مجمع خلیفه گری «ایشویات»^{۱۳۹} (سال ۵۸۸م) صحبت به میان می آید. چنین می توان نتیجه گرفت که احتمالاً به دلایل دیگری، هرات کاملاً پی در پی مورد غارت هیاطله قرار داشت. در حالی که مرو، پایتخت خراسان همیشه از جانب ایران حفظ می شده است. افسر عالیرتبه ایرانی «تیخور و شناسپدات» بعدها گفت، پیروز، خود و نیرومندی و قدرت کلیه امپراتوری آریاها را به نابودی کشاند:

... و امپراتوری بزرگ و آزاد را به بندگی هیاطله درآورد. تا مادامی که این بندگی و اسارت دشوار وجود دارد، وضع طوری نخواهد بود که آزادی برقرار

۱۳۴. رجوع کنید به: Specht, 1.1. 19.

۱۳۵. تنها نام «یه - تا - نی - لی - تو» (je - ta - i - li - to) که در سال ۵۱۶م هیاتی را به دربار چین فرستاد، نمی تواند اسم شخص خاصی باشد، بلکه فقط نام بخشی از ناحیه ای است که: به «یه - تا» (به گفته ایشلیگل، تلفظ قدیمی «یپ - تات = اپتال») موسوم بوده و در حقیقت نام قبیله حاکم بوده است (رجوع کنید به: KOEON Kušān)، نی - لی شاید = کلمه ترکی «ایل» (äl) = قوم است. به همان نسبت می تواند نام Εφθαλαίvos باشد که توفانس بیزانسی آن را فاتح بر «پیروز» می داند.

۱۳۶. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۷، س ۶؛ ص ۳۹۸، س ۳.

137. Bābai.

۱۳۸. همان مجله، ص ۳۹۸، س ۱۷ و ۲۰، و ص ۴۰۰، س ۱، ۲، ۶، ۷، ۲۰.

139. Išō'jaβ.

شود. ۱۴۰.

به زوایت پروکوپیوس، ایرانیان می‌بایستی به مدت دو سال به هیاطله خراج بپردازند.^{۱۴۱} به طور کلی پروکوپیوس در اینجا حوادث را به صورت مغشوشی درآورده و کوات (قباد) را جانشین بلا شرط پیروز کرده است که او نیز با حکومت موقتی جاماسب برکنار می‌شود، اما بعداً حکومت ولخس این جانشینی را از بین می‌برد.^{۱۴۲} اظهارات پروکوپیوس تنها با دستیابی به مدارک مربوط به سکه‌ها و امور مالیاتی مورد تأیید قرار می‌گیرد. «دروین»^{۱۴۳} جدیداً بعضی از سکه‌های ساسانیان را مورد توجه قرار داده است که علاوه بر خطوط معمولی پهلوی، دارای خطوط حاشیه‌ای ناشناخته‌ای بوده است. سکه‌های موردنظر، از دوران حکومت ولخس، قباد اول (سال ۲۷ = ۵۱۵ و ۴۳ = ۵۳۱ م) و خسرو اول (سال ۸ = ۵۳۸ و سال ۱۴ = ۵۴۵ م) بوده است. «دروین» (ص ۵) عقیده دارد که این سکه‌ها با خطوط ویژه‌ای با نوشته زبان بیگانه در کنار خطوط پهلوی برای [تبادل و جریان پولی] استانهای دوردست که زبان و نوشته پهلوی به طور کلی ناشناخته بود، از جانب ایران تعیین شده بود. اگر تنها این سرزمینها - ممکن است فقط طخارستان بوده باشد - به ایران تعلق داشت، در دوره مورد سؤال، از مرگ پیروز تا اواسط حکومت خسرو اول، در زیر سلطه هیاطله قرار داشته است.^{۱۴۴} به نظر من، ممکن

۱۴۰. لازار فاربی، ۲۹۰ = ۵۷۷.

۱۴۱. پروکوپیوس: ایران، کتاب ۱، بند ۴، ص ۲۴، س ۲۰ و بعد.

۱۴۲. نه گزارشهای پروکوپیوس و نه گزارشهای عربی - پارسی، هیچکدام به «زیر» (ارمنی: زاره) برادر بلاش که مشکلاتی برای تاج و تخت به وجود آورده بود، اشاره‌ای نمی‌کنند. به روایت پروکوپیوس و همچنین گزارشهای اعراب، کوات (قباد) بجای جاماسب قرار می‌گیرد، او کوات را به کنار می‌زند، اما در منابع پارسی - عربی، سلسله مراتب درست حفظ شده است. کوات بر سر تاج و تخت با بلاش به منازعه برمی‌خیزد و بجانب خاقان ترك فرار می‌کند تا از او کمک بطلبد، و این کوشش طرد واقعی او، بوسیله برادرش جاماسب محسوب می‌شود.

143. E. Drouin: *Revue Num.* 1890, p.1 - 8.

۱۴۴. برعکس گفته پروکوپیوس، گزارش «سونگ - یون» زائر (سال ۵۱۹ م) است، البته در صورتی که

است قرائت خطوط ناشناخته به وسیله «دروئین» به عنوان شاهنشاه اشتباه بوده است. از این امر ما چندان شگفت زده نشده ایم، حتی این واقعیت را برای ما ایجاد کرد که ایرانیان نه تنها در زمان بلاش (ولخش)، بلکه در دوران قباد اول و خسرو اول نیز به هیاطله خراج می پرداخته اند.^{۱۴۵}

→

برداشت مؤلف زیر درست باشد: Beal: *Budhist records of the Western World I*, p. XCII سونگ - یون در ربیع اول هشتمین ماه به سرزمین «هان - پان - تو» (در کتاب تاریخ لی - آنگ، در اثر: Lian bei Specht, *Etudes sur l'Asie central* p.20 Kiüp'an, bei Hün čang III, p.209 K'ie - pwan - to و از آنجا پس از عبور از «تونگ - لینگ» در اواسط ربیع ماه نهم به سلطان نشین «پو - هو» (و خان)، و سپس در ربیع دهمین ماه به سرزمین «به - نه» (هیاطله) می رسد، که مطابق سرزمین «بدخشان» امروزی و بویژه محل «هی - می - تا - لو» در کتاب هوان - چوآنگ، ج ۳، ص ۱۹۷ است (رجوع کنید به بخش سوم همین کتاب). در ربیع اول یازدهمین ماه، زائر مزبور به سرزمین «پو - سه» می رسد که به گفته «بیل» جزء ایران محسوب می شود. «این محدوده، بسیار از رشد بازافتاده است». درست هفت روز بعد به قومی می رسد که در کوهها سکنی داشتند و بسیار فقیر و بی چیز بودند. رسوم آنان بسیار خشن بود. سپس از اواسط ربیع یازدهمین ماه به سرزمین «شی - می» در آن سوی «تسونگ - لینگ» می رسد و از آنجا در ربیع دوازدهمین ماه به سرزمین «او - چنگ» (اودیانه) می رسد. نام «شی - می» در کتاب هوان - چوآنگ، ج ۳، ص ۲۰۶ مطابق با نام «سنگ - می» است. کنینگهام و سنت مارتین این نام را معادل «چیترال» می دانند (رجوع کنید به: H. Yule, J.R.A.S. 1873, 113 f). به طور کلی بدین ترتیب متوجه می شویم که سرزمین «پو - سه» بایستی بین «بدخشان» و «چیترال» جستجو شود. از این رو نباید به هیچوجه آن را در قلمرو ایران جستجو کرد، علاوه بر آن آنچه که به وسیله زائر فوق مستثنی می شود، این است که آن ناحیه، محدود بوده است. قبلاً ممکن بود که منظور دره رودخانه «ورساج»، در قسمت غربی «دریم» بوده باشد.

۱۴۵. اینکه منابع عربی - پارسی گزارش می دهند که نجات شهر با لشکرکشی «سوخر» از خاندان «قارن» انجام گرفته است، موضوعی جعلی و از خود ساخته است. نولدکه در کتاب تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۱۹ و ۱۲۰، زیر نویس ۱، این موضوع را توضیح داده است. کلیه احتمالات بر مبنای جانشین ساختن بخشی از بهرام چوبین نامگ، بنا شده است.

کواذ (قباد)

پس از برکناری قباد در سال ۴۹۶م، وی به جانب هیاطله گریخت. ۱۴۶ خاقان آنان دختر خود را که از خواهرزاده قباد - که در جنگ هنگام شکست پیروز در نبرد هیاطله به چنگ آنان افتاده بود - داشت، به ازدواج وی درآورد. قباد با کمک خاقان در سال ۴۹۹م قلمرو خود را دوباره به تصرف درآورد، اما می‌بایستی در عوض به حکومت رسیدن خود، به هیاطله خراج بپردازد. از آنجا که وی نتوانست این خراج را بپردازد، از امپراتور بیزانس، «آناستاس» تقاضای کمک مالی کرد. امپراتور روم شرقی این تقاضا را رد کرد، به این امید که قباد در اثر عدم برآوردن تعهدات با هیاطله، دچار بحران و مشاجره خواهد شد. این سیاست به شکست منجر شد، و قباد که از حمایت بیشتر هیاطله برخوردار شد، علیه رومیان اقدام کرد. ۱۴۷ در حالی که جنگ رومی‌ها، هون‌ها را متوجه نواحی ایران کرده بود، قباد در نواحی شمال (یعنی قفقاز) علیه آنان وارد جنگ شد. ۱۴۸ وی به منظور رهایی از جنگ، در سال ۵۰۵م با رومیان آتش بس هفت ساله‌ای منعقد کرد و توجه اصلی خود را به هون‌ها معطوف داشت، تا دروازه‌های خزر (در تنگه داریال) را دوباره به چنگ ایرانیان درآورد. جریانی که در آن نیز موفق بود. فقط در سال ۵۱۵م قوم دیگری از هون‌ها موسوم به «سایرها»، به آسیای صغیر و ارمنستان تاختند. ۱۴۹

۱۴۶. پروکوپئوس: ایران، کتاب ۱، بند ۶، ص ۳۲، س ۶ و بعد؛ کتاب یسوع مناره‌نشین، بند ۲۳ و ۲۴، هردو، این قوم را «هون‌ها» می‌نامند، و «آنتیوخ» در کتاب زیر به صورت دیگری آورده است: Joh. Antioch, bei C.Müller, FHG. V 28^a.

۱۴۷. پروکوپئوس: ایران، کتاب ۱، بند ۷، ص ۳۳، س ۲۰ و بعد.

۱۴۸. پروکوپئوس: ایران، کتاب ۱، بند ۸، ص ۴۰، س ۸

«دروئین» در کتاب Drouin: *Mémoire sur les Huns Hephtalites*, p. 46 اشتباهاً تصور می‌کند که موضوع جنگ علیه هون‌هاست. فقط (۱) پروکوپئوس این نام را همیشه، *Ἐφθαλίται* می‌نامد، نه *Οὐννοί* (۲) سپس او عبارت *ἐς τῆς χώρας τὰ πρὸς ἀνατολὰς* را گفته است. از این رو «دروئین» کاملاً ارتباط نزدیک، بین بند ۹ و ۱۰ کتاب مزبور را اغلب نادیده گرفته است. 149. Marcellin. *com. chron.* ā. 515 (*Chronica min ed. Mommsen vol. II. MG. Auct. antiquiss. t, XI p. 99*). Theophanes. *Chron.* ed. DE Boor p. 161, 28-162, 2. *malalas Chron.* ed. Bonn. p. 406, 9 ff. Cedren. I 361.

خسرو اول

به نظر می‌رسد کوشش قباد و پسرش خسرو، به منظور خارج ساختن استانهای از دست رفته در شرق، از تصرف هیاطله ناموفق بوده است. سعی قباد در این بود که با بربرهای قدرتمند در توافق و سازش خوبی باقی بماند. ابتدا همین که قدرت بربرها با ظهور ترکان جدید (در حدود سال ۵۵۴م) ۱۵۰ در هم شکسته شد، خسرو نیز حمله را آغاز کرد و سرزمینهای سند، بست، ارخج، زابلستان و طخارستان را به تصرف خود درآورد. ۱۵۱ اگر قباد واقعاً طخارستان را به تصرف خود درآورده باشد، پس از مدتی مجبور شده بعلت حمله خاقان سنجبو، دوباره آنجا را تخلیه کند. او می‌بایستی تنها به تصرف مجدد «مرو - رود» قناعت کرده باشد و بدینسان طالقان بارها سرحد مرزی را تشکیل می‌داده است. اما به نظر می‌رسد که وی استان هرات، بادغیس و پوشنگ را دوباره به تصرف خود درآورده است، زیرا حداقل در عالی‌ترین شورای کلیسایی

۱۵۰. آخرین پادشاه هون‌ها که به دست خاقان «سنجبو» کشته شد بنا بر نوشته طبری، ج ۱، ص ۸۹۰، س ۱۴، «وزر» نام داشت. آن‌طور که مؤلف زیر می‌نویسد:

Drouin, *Mémoire sur les Huns Hephthalites* p. 55

و به این ادعا می‌رسد همان‌گونه که تئوفانس بیزانسی گزارش داده است: که پادشاه هیاطله *Katoulphos* به وسیله خاقان ترک «آسکن» تحت انقیاد درآمد، که این امر چندان روشن نیست. آیا کتاب *Tomaschek, Sogdiana S.75* منبع او بوده است. از کتاب *Menander fr. 10.18* آگاه هستیم که «کاتولفوس» یکی از بزرگان هیاطله بود که در اثر انتقام شخصی علیه پادشاه خود، به ترک‌ها و بعدها به ایرانیان روی آورد.

فردوسی، سلطان هیاطله را که ترک‌ها بر او پیروز شدند، به نام «غانفر» (غانفر؟) می‌نامد. پس از شکست وی، هیاطله شخصی به نام «چغان فغانیش» را به پادشاهی برگزیدند که به «پیروز» در رسیدن به سلطنت بایستی کمک کرده باشد (رجوع کنید به: *Ferdusi, ed. Mohl VI 310, 1870; 314, 1810*)، و «پیروز» او را پادشاه «چغان» کرد. در این اظهارات مناسبات بعدی نیز انعکاس می‌یابد، بدین صورت که پادشاه چغانیان که در سال ۳۲ هجری به کمک مردم طخارستان که علیه اعراب اقدام کردند، آمده بود. می‌توان حدس زد که وی یبغوطخارستان بوده است (بلانزی: *فتوح البلدان*، ص ۴۰۷، س ۱۰)، و در سال ۷۱۹م پادشاه «تیش» چغانیان، یبغوطخارستان بوده است.

«ایشوع‌یث»^{۱۵۲} در سال ۵۸۸ م، مطران «هریو» با دوسر اسقف، و اسقف‌های پوشنگ و بدخش و «قادیشستان» دوباره حضور داشته‌اند.^{۱۵۳} البته ادعا شده است که ناحیه هرات يك وضع استثنایی داشته است و در زمان خسرو دوم، با آن سرزمین به مثابه سرزمین دشمن رفتار می‌شده است. خسرو با کمک خاقان، موفق شد قفقاز را که در آن خزرها، بلغارها (کوبان)، بلانگارها و آلان‌ها علیه او به تحریک مشغول بودند، به تصرف درآورد.^{۱۵۴}

هرمز چهارم، وهرام مهر و نندک، و مزکیت‌ها

در زمان هرمز چهارم (۵۹۰ - ۵۷۹ م)، هیاطله بدون شك با موافقت خاقان ترك

۱۵۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۴، س ۱۲. در مورد هردو نام «دورستان» (؟) و «کارستان» - در گزارش دیگر طبری آمده است (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۹، س ۳ و بعد) که خسرو با خاقان ترك مشترکاً علیه هون‌ها به جنگ پرداختند. اواز نابودی آنان هم گزارش می‌دهد. او از طریق بلخ به فرغانه نیز نفوذ کرد (ترکیبی با داستان تاریخی کیخسرو). بازهم خیالی تر، توصیف دینوری است: طبق گزارش وی، خسرو ابتدا «هیطل»، طخارستان، زابلستان، کابلستان و چغانیان را به جنگ آورد، در حالی که خاقان سنجبو، چاچ (تاشکند)، فرغانه، سمرقند، کش و نخشب تا بخارا را به تصرف آورده است. اما وی این نواحی را پس از آنکه خسرو، پسر خود هرمز (هرمزد) را به آنجا فرستاد، تخلیه کرد.

152. Išō' jaβ.

۱۵۳. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۵، س ۸ - ۶.

۱۵۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۵، س ۱ و ۱۶؛ ص ۸۹۴، س ۴؛ همچنین رجوع کنید به: Markwart: *Chronologie der alttürkischen Inschrift*, S.96 در کتاب طبری، ج ۱، س ۸۹۹، س ۱ نیز از خزرها نام برده شده است. درباره گسترش قدرت ترك‌ها در قسمت غربی ولگا و در قفقاز رجوع کنید به: Menander Prot. fr. 21.43, FHG IV, 229. (برای اطلاعات بیشتر درباره «بلنجر») که پایتخت احتمالی خزران در قفقاز بود، به جای دیگری رجوع کنید). تا چه حد خسرو از ترك‌ها حساب می‌برد، گزارش یوهان افسوس (Ephesos)، بند ۶، س ۷ نشان می‌دهد که پادشاه پارس‌ها پس از تصرف شهر «دارا» در سال ۵۷۲ م با یونانی‌ها، از میان اسرا، ۲۰۰۰ دختر زیبا و جوان و جواهرات گرانبهایی به نزد ترکان ارسال داشتند، تا حاضر به خدمتی خود را نشان دهد.

علیه ایران اقداماتی انجام دادند و تا بادغیس و هری (هرات) نفوذ کردند.^{۱۵۵} تنها وهرام مهروندک (بهرام چوبین)، اسپاهیت خراسان، سپاهیان «تتلچیک» (تیتلک) را شکست داد و سرتاسر سرزمین کوشان تا آن سوی «وهرود»^{۱۵۶} (جیحون) را مورد هجوم قرار داد. در آن سوی جیحون، با شاه بزرگ «مزکیت‌ها» [ماساگت‌ها؟] که در آن نواحی به سر می‌برد، به نبرد پرداخت، سپاهیان بسیاری را از بین برد و پادشاه را در نبرد به قتل رساند (به روایت طبری در یازدهمین سال حکومت هرمز = ۹ - ۵۸۸ م بوده است).^{۱۵۷}

در اینجا دقیقاً نمی‌توان اظهار کرد که منظور از مزکیت‌ها چه قومی است. شاید سبئوس مانند تئوفانس بیزانسی^{۱۵۸} تحت این نام، ترک‌ها را درک کرده است، چه احتمالاً پادشاه مزکیت‌ها با خاقان «چو - لو - هیئو»^{۱۵۹} (به زبان تبتی: مو - هو - کان^{۱۶۰} = ترکی: بقاقاقان)^{۱۶۱} مشابه است که پس از غلبه بر «آ - یو - کان»^{۱۶۲} (در سال ۵۸۷ م) که در غرب مستقر شده بود، در یک لشکرکشی به منظور تسخیر غرب به وسیله تیری کشته شد. در جایی ملاحظه نمی‌کنیم که سرزمین فتح شده را، به صورت استانی درآورده باشند و یا مرزبانی برای آن تعیین کرده باشند. به فرض که چنین موردی رخ داده باشد، در اثر جنگهای داخلی هیاطله، دوباره آزاد شده است. زیرا خسرو به محض فرونشاندن

۱۵۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹۹۱، س ۹؛ ص ۹۹۲، س ۱۰.

156. Wehrot.

۱۵۷. نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۲۲۹. درباره شرح منابع عربی - پارسی، نگاه کنید به «دز - رویان» در همین کتاب؛ همچنین سبئوس، بند ۳۰.

۱۵۸. در کتاب زیر این طور نقل شده است:

photios Bibl. cod. 64: "Ὅτι τὰ πρὸς ἔθρον ἄνεμον τοῦ Τανάϊδος Τοῦρκοι γέμονται, οἱ πάλαι Μασσαγέται καλούμενοι.

پروکوپئوس نام *Μασσαγέται* را برای هون‌ها به کار برده است. منادر، در بخش ۱۹ کتاب خود، ترک‌ها را با «سکاها» برابر دانسته است.

159. Ču - L'o - hou.

160. Mo - ho, k, an.

161. Βαγα γαγαν.

162. A - po - k'an.

شورش، بهرام بسطامی را با لشکر عظیمی به مرز ترك‌ها گسیل داشت.^{۱۶۳}
 بزودی - البته در سال ۵۹۵م - اوسوریاتوروستم^{۱۶۴}، دو پادشاه کوشنک^{۱۶۵} را به
 انقیاد خود درآورد و با تمام لشکر خود به سمت استانهای شرقی (خراسان) علیه
 خسرو دوم حرکت کرد، اما مخفیانه به وسیله «پریوک»^{۱۶۶} به قتل رسید.^{۱۶۷}

سَمبَات باگراتونی علیه کوشنک و چمبوخ ترك

زمانی کوتاه قبل از بیست و هشتمین سال سلطنت خسرو (سال ۱۷ - ۱۶م)^{۱۶۸}
 «سَمبَات باگراتونی»، مرزبان سابق «وَرکان» به دربار فراخوانده شد. شاه:

لشکر رعب‌انگیزی علیه شرق و سرزمین کوشان، برای او آماده ساخت، و به او
 فرمان داد، مرزبانی به دلخواه خود در آنجا بگمارد. او از آنجا با تداوم لشکرکشی
 در مسیر مرزی امارات اصلی خود به سوی «کومش» رفت، و از ورکان ۲۰۰۰
 سوار از لشکر ارامنه که در آنجا بود، فراخواند و به سوی خراسان روانه شد.^{۱۶۹}

کوشانیان به منظور جلوگیری از قتل و غارت، پراکنده شدند، و از غوغای حرکت
 سپاه او بسرعت عقب نشستند. او از کوشانیان پیشی گرفت و آنان را نابود ساخت، و در

163. Nöldeke: Syr. Chron. 8.

164. Usurpator Wstam.

۱۶۵. این دو پادشاه به نامهای «شوانگ» (سوانگ) (سوانگ) و درست‌تر: شونگ: Saug، فارسی:
 «شاوه» و «پریوک» بوده‌اند.

166. Pariowk.

۱۶۷. سبتوس، بخش ۶۰ و بعد.

۱۶۸. رجوع کنید به سبتوس، بخش ۶۸. سبتوس آغاز حکومت خسرو را به جای تاریخ ۹۱ - ۵۹۰م،
 در سال ۹۰ - ۵۸۹م قرار می‌دهد. صحت تاریخ فوق، در گزارشهای دیگر وی و نیز در گزارشهای
 همطراز آن نزد چینی‌ها، به همان صورت تأیید می‌شود. در این جا مطلبی که مورد توجه است، آن
 است که فصل ۱۸ و ۱۹ همین کتاب که به ترتیب وقایع مربوط به فصلهای ۱۷ - ۱۱ و نقطه عطف
 آن قیام حماسی «وستم» را بازگویی کند، دقیقاً شبیه وقایع آن نیست و فقط از نظر موضوعی به آن
 ارتباط می‌یابد.

۱۶۹. همچنین رجوع کنید به: سبتوس، بخش ۶۸.

ایالت طوس در استان «اَپرشهر»^{۱۷۰} اردوزد. کوشانیان از خاقان بزرگ، پادشاه نواحی شمالی، کمک طلبیدند، و او نیز نیرویی به قدرت ۳۰۰،۰۰۰ نفر به کمک آنان فرستاد که پس از عبور از «وهرود»^{۱۷۱} اردوی آنان را بسرعت درهم شکست و سپاهیان برای چپاول و غارت به سوی مغرب پراکنده شدند.^{۱۷۲} آنان «سمبات» را که تنها ۳۰۰ سوار همراه خود داشت، در محل ستاد وی به نام «خروخت»^{۱۷۳} (نسخه خطی: خروخت)^{۱۷۴}، محاصره کردند. اما او به ۳۰۰ سوار خود دستور داد که خود را در میان استحکاماتی که در آنجا بود، قرار دهند، و سمبات با سه نفر از همراهان راه را گشودند.^{۱۷۵} از آنجا که دشمن نمی‌توانست ۳۰۰ سوار را در استحکامات به چنگ آورد، به سپاه اصلی ایرانیان که به فرماندهی «داتویین»^{۱۷۶} ایرانی بود، حمله ور شد. سمبات عقب نشینی کرد و تنها داتویین به مقابله پرداخت و شکست فاحشی خورد. ترکان:

تا مرزهای استانهای ری و اسپهان، به قتل و غارت پرداختند و کلیه سرزمین را ویران کردند و به اردوی خود بازگشتند. اما فرمانی از خاقان بزرگ به فرمانده سپاهیان ترک به نام «چمبوخ» صادر شد [که آنان] از رودخانه عبور کنند و دوباره به محل خود بازگردند.^{۱۷۷}

داتویین به خاطر شکست اعدام شد، اما سمبات دوباره به تجهیز نیرویی علیه ملت کوشان و پادشاه هیاطله که تنها نام پادشاه کوشانیان^{۱۷۸} را بر خود داشت، پرداخت. پادشاه کوشان نبرد را به مبارزه تن به تن محول ساخت. سمبات دعوت او را پذیرفت^{۱۷۹}

170. Apršhr.

171. Wehrot.

۱۷۲. برای آگاهی بیشتر پیرامون رودخانه «وهرود» (= وهروت) به کتاب ذیل رجوع کنید:

Markwart: Wehrot u. Arang. (Berlin 1938).

173. Xroxt.

174. Xroxot.

۱۷۵. سبتوس، بخش ۶۸.

176. Datojean.

۱۷۷. سبتوس، بخش ۶۸.

178. արքային ներխուժողայ.

۱۷۹. سبتوس، همان منبع.

و پادشاه کوشان را هنگام نبرد تن به تن به هلاکت رساند. در نتیجه سپاه پادشاه کوشان وحشت‌زده فرار اختیار کردند^{۱۸۰}، و سپاه سمبات آنان را:

تا شهر بلخ، پایتخت کوشان تعقیب کرد و کلیه سرزمینهای هریو و بادغیس، و سرتاسر طخارستان و طالقان را غارت کرد، بسیاری از دژها را تسخیر کرد و با ویران ساخت، و با پیروزی و غنائم بسیاری بازگشت، و سپس به استان «مرگ» [مرغ، مرو] و «مرگ‌رود» [مرغ‌رود، مرو‌رود، مرغاب] رسید و در آنجا اردو زد.^{۱۸۱}

استیلای اعراب

از این گزارش بخوبی روشن می‌شود که کوشان تحت پادشاهی از اخلاف هیاطله بوده است که استقلال ارضی خاقان را به رسمیت شناخته بود. علاوه بر آن، مشاهده می‌کنیم که سراسر طخارستان تا طالقان و حتی بادغیس و هریو به مثابه سرزمین متخاصم محسوب می‌شده است و «مرگ‌روت» (مرو‌رود)، شرقی‌ترین استان ایران را تشکیل می‌داده است. اینکه آیا واقعاً سمبات بنا به دستوری که داشت، مرزبانی را در آنجا گمارده است، گزارشی نشده است، اما اگر این عمل انجام یافته باشد، این امر نمی‌تواند تنها مربوط به مرو و مرو-رود بوده باشد، زیرا [سمبات] طخارستان را پس از قتل و غارت دوباره تخلیه کرد.

تاریخ استیلای اعراب، شبیه همین تصویر را به ما نشان می‌دهد که هرات، بادغیس و پوشنگ در زیر فرمان يك «عظیم»^{۱۸۲} قرار داشت. هرات جزء ناحیه «هیطل» بود.^{۱۸۳} آخرین ناحیه ایران، مرو-رود بود که مقرر مرزبانی به نام «باذام»^{۱۸۴} بود که

۱۸۰. سبتوس، بخش ۶۴ تا ۶۷.

۱۸۱. همانجا.

۱۸۲. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۵، س ۱۲. اینکه کلمه فوق در جای دیگر در همان منبع، ص ۱، س ۱۶ عنوان «مرزبان» را می‌گیرد، دقیق نیست.

۱۸۳. همان منبع، ص ۴۰۳، س ۱۵؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۵، س ۱۲.

گوزگان، طالقان و پاریاب (فاریاب) و غیره هم جزء آن محسوب می شد. به نظر می رسد فرماندهی سپاه طخارستان، با پادشاه چغانیان بوده باشد که در آن سوی سیحون بوده است.^{۱۸۵} در حدود همین زمان است که «هوان - چوانگ» زائر، صریحاً اظهار می دارد که طالقان دیگر به ایران تعلق ندارد، و در قسمت شرقی مرز قرار دارد.^{۱۸۶}

نیزک طرخان بادغیسی

بنابر گزارشهای اعراب، مرزبان مرو به نام «ماهوی» [ماهویه] می خواست از یزدگرد سوم خلاص شود، با «نیزک طرخان» که یکی از امرای ییغو طخارستان بود، متحد شد. نیزک فوجی را برای گرفتن یزدگرد فرستاد. چنانکه از اخبار بعدی معلوم می شود، بعداً طرخان در بادغیس به صورت امیر مستقلی درآمد.

بنابر نوشته سبئوس، ص ۱۳۷:

در سال ۲۰ یزدگردی سپاه اعراب که در پارس و خوزستان به سر می برد، به سوی مشرق که به سرزمین «بَهْلَوَه» موسوم بود و سرزمین پارت ها بود، [برای نبرد] علیه یزدگرد شاه پارس ها، به حرکت درآمد. یزدگرد از چنگ آنان گریخت، اما نتوانست رهایی یابد، زیرا آنان با یزدگرد در مرز کوشنک دوباره به نبرد پرداختند و کلیه سپاه او را منهدم ساختند. او فرار کرد و خود را در اختیار سپاهیان «تیتلک» (تتلچیک) که به کمک وی آمده بودند، گذارد. اما سپاهیان «تیتلک» (تتلچیک)، یزدگرد را اسیر کردند و وی را به قتل رساندند.

در اینجا نیز ملاحظه می کنیم که سرزمین «تیتلک» (تتلچیک) به ایران وابسته نبوده است. در سال ۳۲ هـ / ۳ - ۶۵۲ م «ضحاک بن قیس» که به «أحنف» موسوم بود و سرفرماندهی سپاه «امیر عبدالله بن عامر» را به عهده داشت، مرو - رود و سراسر طخارستان را به تصرف خویش درآورد و با اهالی بلخ قرارداد صلحی منعقد کرد. علت اینکه این پیروزی برای مسلمانان بسیار آسان بود، در اصل به این امر مربوط می شود که

۱۸۵. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۶، س ۲۱ و بعد؛ ص ۴۰۷، س ۸؛ طبری: تاریخ طبری، ص ۲۸۹۷، س ۵؛ ص ۲۹۰۰، س ۷؛ ص ۲۹۰۱، س ۱۴.

در این زمان قلمرو ترکان کاملاً در حال اضمحلال بود.

شورش در خراسان و طخارستان هنگام اختلاف معاویه با حضرت علی (ع)

کلیه قبایل ترك بتدریج خراج گزاران چین شدند. هنگام اختلافات معاویه با حضرت علی (ع)، سرتاسر خراسان و طخارستان علیه اعراب که از نیشابور رانده شده بودند، برخاستند.^{۱۸۷} چینی‌ها در سال ۶۵۶م یک نفر ترك محلی به نام «آهوان» (عربی - پارسی: «اولیغ» یا «وروالیز») را حاکم طخارستان کردند. شاید او همان کسی باشد که «هوان - چوآنگ»^{۱۸۸} وی را به عنوان شاه همه امارات ناحیه جنوب (دروازه آهنین)، نام می‌برد. از این تاریخ است که گماردن یک اسپاهیت [اسپاهید] بلخ که مادر سالهای ۹۰ و ۹۶هـ / ۵-۷۱۴ و ۹-۷۰۸م در متون می‌بینیم^{۱۸۹}، به وجود آمده است. بعدها اسپاهیت نخشب در طخارستان فرمانده سپاه خاقان می‌شود.^{۱۹۰} در حدود سال ۶۶۱م، پیروز سوم، پسر یزدگرد پنجم^{۱۹۱} نیز به عنوان امیر خراج گزار چین با مقری در «تسی - لینگ»^{۱۹۲}، به رسمیت شناخته می‌شود.^{۱۹۳} وی بعدها از جانب اعراب برکنار شد و در سال ۶۷۲م در

۱۸۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۲۴۹، س ۱۰، سال ۳۶هـ / ۷-۶۵۶م؛ ص ۳۳۵۰، س ۲۸، سال ۳۷هـ / ۸-۶۵۷م؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۶۳، س ۱۴ و بعد.

۱۸۸. هوان - چوآنگ، ج ۳، ص ۱۹۳.

۱۸۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۶، س ۴؛ ص ۱۲۱۸، س ۱۵؛ ص ۱۳۰۰، س ۱۱.

۱۹۰. همان منبع، ص ۱۵۹۷، نسخه قدیمی: سال ۱۱۹هـ (رجوع کنید به: همان منبع، ص ۱۵۴۲، س ۸، سال ۱۱۲هـ؛ ص ۱۵۸۴، س ۱۱ و بعد؛ ص ۱۵۸۵، س ۱، سال ۱۱۷هـ).

۱۹۱. هر دو صریحاً از جانب چینی‌ها نام برده شده‌اند، مجله آسیایی، ۱۸۹۷، شماره ۱، ص ۶۲. «ولگاش» دوم اشکانی (تقریباً سالهای ۱۴۸ - ۷۸م)، که در فهرست اسامی اشکانیان در منابع ارمنی و پارسی «پیروز» نامیده می‌شود و دو «یزدگرد» دیگر که قبل از ساسانیان و نیز در دوران آنان حکومت می‌کردند، در پارس فرمانروایی داشتند.

192. Tsi - Ling

193. Abel Rémusat, *Mémoire de L'institut royal* t. VIII 86 - 88; Fr. Hirth, WZKM., X, 233.

چین فوت کرد. از گزارشهای اعراب - که البته باید با دید انتقادی دنبال شود - به نظر می‌رسد که او در نیشابور - پایتخت استان ابرشهر - مقیم بوده است. بنا بر نوشته دینوری^{۱۹۴}، حضرت علی (ع) در حدود سال ۳۷ هـ - «خلید بن کاس» را به فرمانروایی خراسان برگزید. چون خلید بن کاس به خراسان رسید، مطلع شد که مردم نیشابور از اطاعت سر باز زده‌اند، و یکی از دختران کسری به آنجا آمده است، و مردم به وی گرویده‌اند. خلید با آنان نبرد کرد، و آنان را مغلوب ساخت و دختر کسری را به زینهار گرفت و او را نزد علی (ع) فرستاد.

بنا بر نوشته مدائنی (به روایت طبری، ج ۱، ص ۳۳۰۵، س ۵)، دو شاهزاده به چنگ [خلید] افتادند. این حادثه به نظر طبری، (ج ۱، ص ۲۸۸۷، سطرهای ۷ و ۱۲)، هنگام تسخیر نیشابور به وسیله «عبدالله بن عامر» (در سال ۳۱ هـ) روی داده است. در اینجا نیز نام هر دو شاهزاده ذکر شده است.^{۱۹۵} بنا بر نقل قول «سیف» که به قیام سرکوب شده نیزک^{۱۹۶}، و مردم خراسان در سال ۵۱ هـ / ۶۷۱ م مربوط می‌شود - و در اینجا اشتباهاً به زمان «عثمان» نسبت داده می‌شود - به نظر می‌رسد «پیروز»، پسر یکی از دختران «کنارنگ» [کنارنج]، امیر نیشابور بوده باشد.^{۱۹۷}

-
۱۹۴. دینوری: اخبار الطوال، ص ۱۶۳، س ۱۴.
۱۹۵. در این مورد رجوع کنید به: یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۸۴۴، که تصوّر می‌شود یکی از شاهزادگان، در زمان استیلای «خالد بن ولید» در «سواد» مقیم بوده است. در مورد این محل نمی‌توانم وارد بحث شوم.
۱۹۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۶، س ۵ و بعد.
۱۹۷. یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۱۱، س ۲۱ و بعد، و «ابن حُبیش» (در کتاب طبری، ج ۱، ص ۲۶۹۳، س ۸ از قلم افتاده است). در اینجا «بنوکنارا» [کناری = کنارنگ] که دایی مادری «کسری» نامیده شده است، ممکن است که مربوط به «پیروز بن یزدگرد» بوده باشد. پسران «کناری» که به نامهای «ابوصَلْت» و «سَلیم» بوده‌اند، بنا بر نوشته طبری، پسر و برادرزاده «کناری» بوده‌اند (طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۴، سطرهای ۱۰ - ۸ و همچنین در صفحات قبلی همین فصل).

تسلط دوباره در دوران معاویه

پس از آنکه معاویه، به حکومت رسید، عبدالله بن عامر را به امیری بصره برگزید و به او مأموریت داد، خراسان و سگستان [سجستان] را دوباره تحت انقیاد درآورد. او ابتدا «قیس بن هیثم» را در سال ۴۲ هـ / ۳ - ۶۶۲ م به حکومت خراسان منصوب کرد، اما در سال ۴۳ هـ / ۴ - ۶۶۳ م «عبدالرحمن بن سمره» را که تحت حکومت «عثمان» حاکم سگستان بود، به خراسان و سگستان فرستاد. وی به همراه «عبدالله بن خازم سلمی» و «مُهَلَّب بن ابی صفره» و سایر بزرگان به خراسان آمد، بلخ و کابل را به تصرف آورد، و «خازم» را به عنوان والی خراسان به جای گذاشت.^{۱۹۸} در سال ۵۱ هـ / ۶۷۱ م «ربیع بن زیاد»، بارها بلخ و قهستان را که هیاطله (اتراك) دوباره در آنجا یاغی شده بودند، به تصرف آورد.^{۱۹۹}

پایان کار نیزک طرخان

از وقایع دیگر خراسان که برای ما جالب توجه است، قیام بزرگ «طرخان نیزک»

۱۹۸. رجوع کنید به یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸، س ۶ و بعد؛ و نیز همان مؤلف کتاب البلدان، ص ۲۸۷، س ۱۴؛ ص ۲۹۶، س ۱۵؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۹۶، س ۵ و بعد. به روایت بلاذری، ص ۴۰۹، س ۴، معاویه ابتدا «قیس بن هیثم» را به حکمرانی خراسان منصوب کرد، سپس او را معزول ساخت. امارت خراسان را به عبدالله بن عامر والی بصره سپرد. «ابن عامر»، «قیس بن هیثم» را به حکومت خراسان برگماشت. [اهل بادغیس و هرات و پوشنگ و بلخ هنوز دست از شورش برنداشته بودند]. قیس به بلخ حمله کرد، و «نوبهار» را ویران ساخت. اهالی بلخ با او از در صلح درآمدند. بنابراین «عبدالله بن حازم» که با شورشیان نواحی هرات، بادغیس و پوشنگ قرارداد صلح منعقد می‌کند، حاکم می‌شود. چنین ترتیبی نیز در ج ۲ کتاب طبری، ص ۴۵، س ۳ و بعد وجود دارد. در آنجا بیان حکایتی که چگونه عبدالله بن حازم حکم استخدام خود را جعل می‌کند و چگونه کلاهبرداری می‌کند، دو بار از جانب او ذکر می‌شود. طبری، ج ۱، ص ۲۸۳۳ = بلاذری، ص ۴۰۸، س ۱۴ و بعد (سال ۳۲ هـ / ۳ - ۶۵۲ م)، و ج ۲ کتاب طبری، ص ۴۸۹، س ۱۵ و بعد (سال ۶۵ هـ / ۵ - ۶۸۴ م).

۱۹۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۶، س ۵ و بعد.

[نیزک - طرخان] بادغیسی در سال ۹۰هـ / ۹ - ۷۰۸م است که «یبغو» طخارستان را به اسارت برده و اغلب امیران طخارستان را برای برانداختن حاکمیت اعراب به سوی خود کشانده بود، اما در سال ۹۱هـ به وسیله «قتیبه بن مسلم» به اسارت گرفته شد و به چوب بسته شد. تا سال ۱۱۰هـ / ۹ - ۷۲۸م، هنوز بازماندگان یزدگرد این امید را از دست نداده بودند که شاید بتوانند با کمک ترکان کلیه قلمرو خود را از دست اعراب خارج سازند. در آن زمان، ما با شاهزاده ای به نام خسرو برمی خوریم که یکی از پسران یا نوه واقعی یزدگرد، و همراه با سپاه خاقان ترکان غربی بود و ترکان می خواستند که قلمرو خسرو را به تصرف وی درآورند.^{۲۰۰}

یبغو طخارستان

شایان ذکر است که اعراب نیز مانند ترکان، در ابتدا، تداوم امیرنشین قدیمی را آزاد گذاشتند، به طوری که «یبغو» (عربی - پارسی: جَبْغویه، جَبُویّه) را به عنوان پادشاه طخارستان به رسمیت شناختند. شاذ [شاذ] (که مقرر او ذکر نشده است)، به عنوان سلطان مستقل^{۲۰۱} و «سَبَل» پادشاه «ختل» از یبغو اطاعت می کردند، نیزک طرخان نیز مطیع این شاذ شد.^{۲۰۲}

تقسیم خراسان

در سال ۷۱۹م «خاقان خذاه تیش»، یبغو یک چشم طخارستان است.^{۲۰۳} در سال ۱۱۲هـ / ۳۱ - ۷۳۰م، «یبغو» را در سپاه خاقان^{۲۰۴} می یابیم، و در سال ۱۱۹هـ / ۷۳۷م

۲۰۰. همان منبع، ص ۱۵۱۸، س ۲.

۲۰۱. ده عشیره ترکان غربی تحت فرمانروایی ده «شاذ» قرار داشتند. رجوع کنید به:

Schlegel: **Kara Balgassun**, S.111 f با این اظهارات نمی توان برداشت دیگری داشت.

۲۰۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۲۴، س ۱۰ و بعد، سال ۹۰ هجری.

۲۰۳. مجله آسیایی، سال ۱۸۹۷، شماره ۱، ص ۴۸ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به تاریخ طبری، ج ۲،

ص ۱۱۸۰، س ۳ و ۵ (کد ب).

۲۰۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۴۷، س ۲.

متوجه می‌شویم که او پادشاه طخارستان بوده است.^{۲۰۵} مقر او در طخارستان علیا بود، و شهر «کشم» نیز به ناحیه او تعلق داشت.

بنا به نوشته ابن خردادبه^{۲۰۶}، خراسان در عصر ساسانیان به چهار ناحیه مرزبانی تقسیم می‌شده است:

(۱) مرو شاهگان و نواحی متعلق به آن،^۱

(۲) بلخ و طخارستان،

(۳) هرات با پوشنگ،

(۴) بادغیس و سجستان.

در لحظه نخست به نظر می‌رسد که این اظهارات غیرتاریخی است. اما این تقسیم‌بندی مبنایی برای تقسیم خراسان شد که در سال ۴۵ هـ / ۶۶۵ م به وسیله «زیاد بن ابوسفیان» صورت گرفت. او «امیر بن احمر» را بر مرو، «خلید بن عبدالله حنفی» را بر ایرشهر، «قیس بن هیثم» را بر مرو - رود، طالقان و پاریاب (فاریاب)، و «نافع بن خالد طاعی» را بر هرات، پوشنگ و بادغیس گماشت.^{۲۰۷} ابن فقیه - که برداشت او در کتاب فتوح البلدان بلاذری دنبال می‌شود^{۲۰۸} - خراسان را به چهار بخش تقسیم کرده است، اما حدود کامل حاکمیت اعراب را در عصر عباسیان در شرق فرض می‌کند که به همین دلیل، کمتر مورد توجه ما قرار می‌گیرد.

از دیدگاه تاریخی، درباره روابط سیاسی امپراتوری ساسانیان با ملل شرق، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که مرزهای شرقی با جزیی تغییرات، کاملاً تا مرز طالقان گسترش داشته است و حتی پس از مرگ پیروزشاه، همچنان به طرف جنوب غربی به

۲۰۵. در این جا اشتبهاً «بیغو قرقان» ذکر شده است، رجوع کنید به:

J. Marquart: «Historische Glossen zu den alttürk. Inschrift», WZKM, XII, S. 184.

۲۰۶. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۸، س ۷ و بعد.

۲۰۷. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۹، س ۱۰ و بعد؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۹، س ۱۰ و بعد.

۲۰۸. در کتاب الفهرست، ص ۱۱۳، س ۱۳، اشتبهاً به صورت: کتاب البلدان الکبیر ذکر شده است.

مرو - رود و هرات بازگشته بوده است. امیرنشین طخارستان برای مدتی جزء حوزه خراج‌گزاری شاهنشاه ایران و انیران قرار داشته است، اما هرگز بخش کاملی از ناحیه ایران میانی را تشکیل نمی‌داده است.

اهمدان

بنابر کتاب سبئوس، بخش ۵۳: «اهمدان»، و کتاب منسوب به موسی خورنی^{۲۰۹}: «آهمتان» (آهمتن)، و به زبان پارسی کهن: «هگمتانه» است.^{۲۱۰}

در کتاب «خلاصا شده موسی خورنی» به طور دقیق‌تری، جزء کوست کپکوه محسوب شده است (به صفحات بعد نگاه کنید). این نکته که مؤلف آن را جزء خراسان به حساب آورده است، سبب شده است که از جانب وی، استانهای یادشده هردو بخش امپراتوری نیز در زمره آن محسوب شود.

استان همدان^{۲۱۱} در زمان خلفا شامل ۲۴ رستاق و ۶۶۰ ده بوده است. در طول، به دروازه «کرج» تا «سی سر»، و در عرض، از گردنه اسداآباد تا «ساوه» می‌رسیده است.^{۲۱۲}

بسیاری از رستاق‌های آن مدتها جزء قم محسوب می‌شده است.^{۲۱۳}

در دوران استیلای اعراب در همدان شخصی به نام «خسرو شنوم»^{۲۱۴} فرماندهی می‌کرد، که وضع و موقع وی دقیقاً ذکر نشده است.

۲۰۹. موسی خورنی: تاریخ ارمنستان، (ونیز، ۱۸۶۲)، ص ۱۳۵.

۲۱۰. به زبان سریانی: ܐܗܡܬܢ و پارسی نو: Hamadān رجوع کنید به:

Hübschmann, Arm. Gr. I 17.

۲۱۱. استان همدان، مطابق استان Μηδία ἢ ἕνω اشکانیان است که از Κορυβοβάρ شروع و در شمال شرقی به Παγλιανή محدود می‌شد، و در شمال تا البرز امتداد داشت.

۲۱۲. ابن فقیه: البلدان، ص ۲۳۹، س ۱ و بعد؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۵۸، س ۲ و بعد.

۲۱۳. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ص ۲۷۴، س ۷ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به: ابن فقیه: البلدان، ص ۲۱۰، س ۱۴؛ و ص ۲۶۴، س ۱۹ و بعد.

۲۱۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۳۴۶، س ۵؛ ص ۲۴۷۳، س ۱۰؛ ص ۲۵۲۶، س ۱۲؛ ص ۲۶۲۸، س ۱؛ ص ۲۶۴۸، س ۱۶.

به نظر می‌رسید در سال ۵۵۳ م، «اهمدان» مقر اسقف سریانی بوده است.^{۲۱۵}

کُمَشْ (قومس)

«کمش» که در کتاب سبتوس، ص ۶۱ و ۶۵ نیز به همین نام است^{۲۱۶}، به عربی «قومس» و پارسی «گومس» (کُمس) است.^{۲۱۷}

این استان که پایتخت قدیمی ترپارت‌ها، «هکاتوم پولیس»^{۲۱۸} در آن قرار داشت، از قدیم‌الایام به استان پارت‌ها تعلق داشت، و به روایت سبتوس، همان سرزمینی است که پارت‌ها یا «پهلُو» از آن برخاسته‌اند.^{۲۱۹} در این سرزمین که اشکانیان تقسیم‌بندی استانهای سلوکیان را اقتباس کرده بودند، «کُمَشْ» یکی از شش استانی محسوب می‌شد که به ساتراپ قدیمی پارت‌ها تجزیه شد و زمانی که «بهرام چوبین» از دست خسرو پرویز (خسرو پرویز) در فرار بود و به این محل روی آورده بود^{۲۲۰}، مقر «قارن نهاوند» اسپاهت خراسان بود، و همچنین مقر «پیروزوستهم»^{۲۲۱}، پسر «اسپراپت شیوه»^{۲۲۲} محسوب می‌شد که پس از شکست بهرام چوبین، به ولایت خراسان، کمش، گرگان و طبرستان منصوب شد.^{۲۲۳} او پس از کشته شدن برادرش «وندوی»^{۲۲۴}، خود را در

۲۱۵. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۲، ص ۴۸۳، س ۱۰.

۲۱۶. نام «کمش» به یونانی: *Kωμισσηνή* نامیده می‌شود.

۲۱۷. رجوع کنید به: بلوشه، فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۹.

۲۱۸. [هکاتوم پولیس (Hekatompylis) به زبان یونانی یعنی «شهر صد دروازه»، و دامغان را هم به این اسم نام برده‌اند، زیرا از آن محل به قسمت‌های مختلف «ایران‌شهر» رفت و آمد می‌شد. اشکانیان در اوایل حکومت خود، برای مدتی «هکاتوم پولیس» را پایتخت خود قرار داده بودند].

۲۱۹. رجوع کنید به:

J. Marquart: *Die Untersuchungen zur Geschichte von Eran*, Heft II. S. 57. 58/59.

۲۲۰. دینوری: اخبار الطوال، ص ۹۹، س ۳ و بعد.

221. Pērōz Wistahm

222. Asparapet Šapuh

۲۲۳. دینوری: اخبار الطوال، ص ۱۰۲، س ۱۵.

224. Windōi.

اینجا به عنوان پادشاه نامید. لازم به ذکر است که شهر بسطام در قسمت شمالی شاهرود، از بناهای اوست. «کمش - پهلُو»، سرزمین موروثی خاندانِ پارتی «مهران» بود که به شاخهٔ اسپرپت تعلق داشت^{۲۲۵}، و آن طور که از کتاب سبثوس، ص ۳۶ استنتاج می‌شود:

او (هرمز شاه چهارم) همهٔ حکمرانان و بزرگان و خاندان نجبا را از حاکمیت بر ایران دور ساخت، او اسپرپت‌های بزرگ، «پَرثَوَه» و «پَهَلُوَه» را که از پسر «آنک» مقتول بود، به قتل رساند، همچنین وی «آمن»‌ها را از چنگ قاتل خسرو، پادشاه ارمنستان رها کرد و به جانب حاکم‌نشین ایرانی درنواحی مرزی روان ساخت، و الطاف پادشاهی را که به پدر «آنک» قول داده بود، نسبت به خود او (پسر آنک) برآورده کرد، به طوری که دوباره به او حق موروثی «پَهَلُو» پارتی را بازگرداند. به او تاج و تخت داد و احترام گذاشت، و وی را دومین فرد امپراتوری ساخت.^{۲۲۶}

این ارتباط بین «کمش» و خاندان اسپاهییت را موسی خورنی^{۲۲۷} چنین بیان می‌کند:

دختر «آر شویر»^{۲۲۸} شاه، به نام «کشم»^{۲۲۹} یا درست‌تر «کمش»^{۲۳۰} با افسر عالی‌رتبهٔ ایرانی با عنوان اسپهبد که اخلاف آنان خاندان «اسپهبت پهلُو» را تشکیل می‌دهند، ازدواج کرد.

بنابر بر کتاب فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۹، «آژدهاک» پایتخت پنج بارویی «کمش»، یعنی دامغان را حرم خود ساخت. در زمان حکومت یزدگرت [یزدگرد] اول مهاجرت نشینانی از پهلویان (پهلویگان) در آنجا اسکان داده شدند.

۲۲۵. رجوع کنید به مجلهٔ شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۳۷، س ۶.
 ۲۲۶. از این وضع چنین نتیجه می‌شود که «آنک» آن طور که موسی خورنی، ج ۲، ص ۷۴ (رجوع کنید به فصل چهارم همین کتاب) ادعا می‌کند، از خاندان «سورن» نیست، بلکه از خاندان «مهران» است. به روایت آگاتا‌انجلوس، ص ۳۶، «آنک» فقط «سرخاندان حکام پارت‌ها» بود (که به یونانی *ἐθνάρχης τῆς τῶν Πάρθων δεσποτείας* نامیده می‌شود).

۲۲۷. موسی خورنی: تاریخ ارمنستان، بخش ۲، بند ۲۸، ص ۶۸، و بند ۶۸، ص ۱۴۸.

228. Aršavir.

229. Košm.

230. Komš.

وُرکان

این نام به زبان پارسی قدیم «وُرکانه»^{۲۳۱} و به زبان سوزی (شوشی) به صورت «ویرکنیپ»^{۲۳۲} ذکر شده است.^{۲۳۳} به عربی: «جرجان»، و پارسی «گرگان» نام دارد.^{۲۳۴} در عصر اردوان دوم (تقریباً ۴۰ - ۱۰م)، «هیرکان» و «کرمان» در تصرف خاندان «گودرز»^{۲۳۵} بود، و از سال ۵۸م احتمالاً تحت حکومت اخلاف گودرز که در قسمت شرقی به قلمرو سک‌ها (سکاها)ی سگستانه مرتبط بودند، قلمرو مستقلی را تشکیل می‌داده است که استان «کومیسن» را - اگرچه به پارت‌ها تعلق نداشت، و با نواحی «ایساتز» (یزد) و «کالینوپ»^{۲۳۶}، در دوره قبل از استیلای مادها جزء قلمرو پارت‌ها بود، همچنین در برمی گرفته است.^{۲۳۷} وضع و حدود این شهر بخوبی با قلمرو «مزدای شاه» در کتاب یادداشتهای توماس، که در اینجا مطابق «گودرز» است، تطبیق می‌کند. این حکومت شاهی «هیرکانیان» حداقل تا اواسط سده دوم میلادی تداوم داشت.^{۲۳۸}

۲۳۱. Wrkāna, که ایونی‌ها آن را *Urkaniōi* *Γουράνιοι* می‌نامند (کتاب هکاتیوس، بخش ۱۷۲). در سال ۵۴۴ ق.م کوروش شهرهای یونانی‌نشین آسیای صغیر را مطیع ایران ساخت. چون قومی از این یونانیان که «ایونی» (= Ionnie = یه‌ئونه) خوانده می‌شدند، سابقاً از کشور هلاس یا یونان به آسیا مهاجرت کرده بودند، لذا هلن‌ها یا یونانیان، شبه جزیره بالکان را نیز «یه‌ئونه» یا یونانی می‌نامیدند، و نام مردم مهاجرنشین «ایونی» را نیز بر آنان اطلاق می‌کردند.

232. Wirkanijap.

۲۳۳. نام «هیرکانیان»، با نام *Βαρκάνιοι* در کتاب کنزیاس ارتباطی ندارد. در این مورد رجوع کنید به مقاله مارکوارت با عنوان: «Assyirika des Ktesia» 522. 609 f.612 f.616.

۲۳۴. «ورکان» به بیزانسی *Γόργα* (پریسکوس، بخش ۳۳) و *Γοργώ* (پروکوپیوس، فصل ۱، بخش ۳، ص ۱۶؛ فصل ۱، بخش ۴، ص ۲۰، س ۱۷) و به سریانی *ܘܪܟܢܝܘܬܐ* است.

235. Tacitus Annales, 6, 36, 11, 8 - 9.

236. Kalliope (Plinius: *Naturalis Historia*, 6, 44. 113).

۲۳۷. رجوع کنید به یادداشتهای مارکوارت تحت عنوان:

«Geschichte und Sage von Eran», in: ZDMG, 49, 641
تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، (اتریش - گراتس، ۱۸۷۳)، ص ۱۳۴.

238. Victor: *Epitome de Caesaribus*, 15,4.

سرنوشت این ناحیه در دوران حکومت اشکانیان و تاکنون، نامعلوم باقی مانده است. طبری^{۲۳۹} تنها از غلبه اردشیر بر آن ناحیه، بدون روشن بودن وضع سیاسی آن صحبت می‌کند.

در جنگهای ایرانیان علیه کوشنک‌ها، یعنی هیاطله یا هون‌های سفید، «ورکان» سرزمین مرزی مهمی بوده است که مرکز عملیات [جنگی] ساسانیان محسوب می‌شد. ^{۲۴۰} از سالهای ۶۰۲ - ۵۹۶م^{۲۴۱} «سمبات باگراتونی» با نام افتخاری «خسرو شنوم»^{۲۴۲}، مرزبان گرگان بود.

اولین کوشش به منظور غلبه بر گرگان، به وسیله «سعید بن العاصی» در حدود سال ۳۰هـ انجام گرفت. به گفته بلاذری^{۲۴۳} در آن زمان در رأس کشور يك «مَلِك» قرار داشت. بعدها سعید بن العاصی، گرگان را به پرداخت خراجی معادل ۲۰،۰۰۰ درهم مجبور کرد^{۲۴۴} اما بعدها از پرداخت خراج خودداری شد، و پس از مدتی دوباره وصول شد. در واقع تسخیر سرزمین [گرگان] ابتدا در سال ۹۸هـ به وسیله «یزید بن مَهَلَب» انجام شد. در آن زمان گرگان تحت مرزبانی به نام «پیروز بن قول» بود^{۲۴۵}، که با پسر عموی خود «مروزیان» در ستیز بود.^{۲۴۶} دشتهای «دهستان» (که بنا بر نوشته سبتوس، بند ۵

۲۳۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۹، س ۱۶.

۲۴۰. رجوع کنید به: Elisē p. 110. Lazar P'arpeci p. 287. 311 etc.

۲۴۱. در حالی که نسخه سبتوس، ص ۶۳، (در صفحات بعد) ۸ سال درست است.

۲۴۲. رجوع کنید به صفحات قبل.

۲۴۳. بلاذری: فتوح البلدان، نسخه قدیمی، ص ۳۳۴.

۲۴۴. همانجا، و نیز: طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۳۶؛ س ۱۶، ص ۲۸۳۹، س ۴ و ۱۱.

۲۴۵. همان کتاب، ج ۲، ص ۱۳۲۳، س ۶ و ص ۱۳۲۴، س ۱۰.

۲۴۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲۳، س ۸؛ ص ۱۳۲۴، س ۱۵؛ ص ۱۳۲۷، س ۱۱؛

ص ۱۳۳۰، س ۱۲؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۶ نسخه قدیمی. نام پدر «پیروز قول»

(= ترکی: قلی [برده]؟) به نظر می‌رسد که ریشه غیرایرانی بوده باشد. رجوع کنید به: الزینبی

بن قوله درری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۵۵، س ۱ (سال ۲۲ هجری)؛ و ابن قولة، در اثر ابن اثیر،

ج ۷، ص ۳۰۳ (سال ۲۷۵ هـ). سلطان هونه‌هند به نام «مهراکوله» (در Kosmas Indikopleustes،

به صورت Πόλλας است) ارتباطی با آن نام ندارد.

«دلهستان» است)، در مرغزارهای قدیمی «داهر» در مالکیت ترکان «صول»، یا صحیح‌تر، در مالکیت رئیس قبیله ترکان صول بود. مقر صول در ۲۵ فرسنگی دهستان قرار داشت که خود ۲۵ فرسنگ از مقر مرزبان گرگان فاصله داشت.^{۲۴۷}

یزدگرد شاه دوم در مقابل تهاجم این قبیله، دژ «شهرستان یزدگرد» را بنا کرد.^{۲۴۸} پیروزشاه نیز در همان نواحی «شهر پیروز» را بنا کرد^{۲۴۹} که با شهر «ابیورد» در سال ۵۵۳ میلادی هر دو به عنوان اسقف نشین نسطوری نامیده شده‌اند.^{۲۵۰} گویا خسرو انوشیروان تا ۸۰ نفر از قبیله صول را به قتل رساند، و بقیه را به شهر پیروز مهاجرت داد.^{۲۵۱} به سرزمین اصلی گرگان، نواحی «بیاسان» (طبری: البیاسان)^{۲۵۲}، «مرزبان»^{۲۵۳} در منتهی الیه سرزمین بجانب شمال، و «اندرستان» در جنوب بجانب مرز طبرستان، تعلق داشته است.^{۲۵۴} شهر گرگان ابتدا به وسیله «یزید بن مهلب» در «دره اندرهاز»، «گرگان - رود» کنونی، احداث شد.^{۲۵۵} در هنگام تصرف آن شهر، فقط از یک دژ کوهستانی به نام «وَجَاه» یاد شده است که ظاهراً در ناحیه ویا در نزدیکی «بیاسان» قرار داشته است.^{۲۵۶} در کتاب فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۸، بنای شهر «دهستان» در

۲۴۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲۳، س ۶.

248. Möisinger, Monumenta syr. II 68. G. Hoffmann, Auszüge 50. Elišē p. 11.

۲۴۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۹۴، س ۱۷: «شهرام فیروز».

۲۵۰. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۳، س ۷. این توضیحات طبیعتاً به استناد: طبری،

ج ۱، ص ۸۷۴، س ۱۵ حاصل می‌شود.

۲۵۱. رجوع کنید به نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۲۳، زیرنویس ۲، و ص ۱۵۷.

۲۵۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲۳، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۶، س ۴ از پایین.

۲۵۳. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲۸.

۲۵۴. همان منبع، ص ۱۳۲۷، س ۱۴.

۲۵۵. همان منبع، ص ۱۳۳۲، س ۲۰.

۲۵۶. همان منبع، ص ۱۳۳۰، ۱۳۳۱؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۲۷، س ۱۱؛ ابن خردادبه:

المسالک و الممالک، ص ۳۵، س ۲ (کد: ب).

گروگان را، از نرسه (نرسی) اشکانی می‌داند که می‌تواند منظور «ایزات ادیابنی» [یکی از شاهان اقطاعی اشکانیان] که معاصر گودرز بوده است، باشد. در يك طبقه اصلی فهرست عربی - پارسی اشکانیان، در واقع نرسی با گودرز و پسرش^{۲۵۷} «ویژن» (بیژن) در ارتباط نزدیکی قرار داده شده است.^{۲۵۸} برعکس در فهرست دیگری که گودرز و ویژن حذف شده است، نرسی با بهرام آمده است.^{۲۵۹} شاید در این چاپ کتاب فهرست شهرستانهای ایران، نام «نرسه» پسر زن یهودی (در ص ۵۳ همین کتاب) جایجا شده باشد.

گروگان^{۲۶۰} در سالهای ۴۳۰، ۴۹۹ و ۵۷۷ م به صورت اسقف نشین نسطوری‌ها درآمده بود.^{۲۶۱}

اېرشهر [نیشاپور]

بطلمیوس در اوصاف و شرح سرزمینها [آثار البلاد]، ص ۴۲، این نام را اشتباهاً «اَپَرَشَه» ذکر کرده است، و در کتاب الیزه واردایت و لازارفاربی، به صورت قدیمی‌تر «اَپَرَأَشَخَر»^{۲۶۲} آمده است. به عربی «اَپَرَشَهَر»، با پایتخت «نیوشاپوه» = پهلوی

۲۵۷. بنا بر متن داستان حماسه‌ای ویژن (پارتی = *Weh - zan, Eóyévios*) پسر گیو، در واقع پسر گودرز بوده است. در یادداشتهای توماس، ویژن (*Wēzan*) پسر مزدایی محسوب می‌شود. رجوع کنید به:

Marquart: «Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran», in: *ZDMG*, 49, S.642:

_____ : *Die Chronologie der alttürkischen Inschrift*, S. 67, Anm. 3.

۲۵۸. مسعودی: کتاب التنبیه والاشراف، ص ۹۵، س ۱۸، و ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی در کتاب بیرونی: آثار الباقیه، ص ۱۱۶؛ رجوع کنید به: طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۷۰۶، س ۹ و بعد؛ همان منبع، ص ۷۰۹، س ۲ و بعد؛ ابو عبیده معمر بن مثنی بنابر عمر بن قیسره در کتاب مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۶؛ حمزه، ص ۲۶ (= بیرونی، ص ۱۱۵).

۲۵۹. به اوایل همین فصل در کتاب حاضر رجوع کنید.

۲۶۰. به سریانی: *ܐܦܪܫܗܪ*

۲۶۱. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۱۲، ص ۳۹۶، س ۱۲؛ ص ۴۰۰، س ۱؛ ص ۴۰۱، س ۵؛ ص ۴۰۴، س ۷.

«نیو - شاهپور» (شاهپور - زیبا) است^{۲۶۳} که به وسیله شاپور اول، پسر اردشیر بنا شده است.^{۲۶۴}

حدود این استان را بهتر از همه یعقوبی شرح داده است:^{۲۶۵}
 نیشابور ولایتی است وسیع با نواحی بسیار که از آن جمله است: طبسین و قوهستان (قهستان)، نسا، بیورد [= ابیورد]، ابرشهر، جام، باخرز، طوس - بزرگترین شهر آن «نوقان» گفته می‌شود - زوزن و اسپراین.
 ولایت ساسانی «اُپرشهر» با سه ولایت پارتی^{۲۶۶} مطابقت دارد، البته نام «سرزمین علیا» در ارتباط با «کمش»، به مثابه «سرزمین سفلی» تلقی می‌شود. به مفهوم دقیق‌تر، این رسته ۱۳ رستاق و چهار طسوج (تسو = تسوگ به پهلوی است) برای اُپرشهر برمی‌شمارد.^{۲۶۷} رستاق‌ها عبارت‌اند از: استوا^{۲۶۸}، ارغیان، اسپراین [اسفراین]، جُوین، بیهق، پُشت، رُخ، باخرز، زام (= جام)، زاوه، زوزن، اَشپند [اشبند]، خواب [خواف]، و ارباع آن عبارت بود از: ریوند، تکاب، پُشت فروشان [بشت فروش]، و مازول (مازل).^{۲۶۹}

عنوان حاکم ولایت اُپرشهر، «کنارنگ» [کنارنج] بود^{۲۷۰}، عنوانی که ثابت می‌کند این مقام حداقل از زمان پیروزشاه تا سقوط این سلسله موروثی بوده است. احتمالاً این حکمرانی موروثی به سلسله‌های پیش از ساسانیان تعلق داشته است که

۲۶۳. رجوع کنید به: E. Bloché: *Städteliste von Iran*, § 16.

۲۶۴. رجوع کنید به: Hübschman, S. 20.

۲۶۵. یعقوبی: کتاب البلدان، چاپ دخویه، ص ۲۸۷، و نیز رجوع کنید به: طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۴، س ۵ و بعد.

۲۶۶. این سه ولایت عبارت بودند از: *Ἀστυνηί, Παρθυνηί, Ἀπυαρχιτικηνηί*.

۲۶۷. این رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۷۱، س ۱۱ و بعد.

۲۶۸. به یونانی: *Ἀστυνηί*.

۲۶۹. رجوع کنید به کتاب مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۱۴، س ۱۱، ص ۳۱۱؛

همچنین رجوع کنید به:

Tomaschek: *Zur hist. Topographie von Persien I*, 77 f, 84 ff., II. 73 ff.

۲۷۰. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۵، س ۷. معمولاً «کناری» یا «کنارا»، و به یونانی: *Χαναράγγη*.

آزادانه خود را به انقیاد اردشیر درآورده بود.^{۲۷۱} قباد یکی از بستگان خود را به نام «آذورگنداز»^{۲۷۲}، جانشین «گشنسپ پات»^{۲۷۳} قرار داد که پس از وی، پسرش «وهرام»^{۲۷۴} جانشین او شد. هنگام استیلای اعراب، يك «کناری» حاکم نیشابور، طوس، نسا و ابیورد بود. او با اعراب معاهده صلح منعقد کرد، و پسر او «ابوصلت» و نوه اش «عمر» نیز در سالهای ۷۷ و ۸۳ هـ به همان مقام منصوب شدند.^{۲۷۵}

«اپر شهر» در سال ۴۳۰ م و با شهر طوس در سال ۴۹۹ م به صورت اسقف نشین نسطوری ها درآمد.^{۲۷۶}

پایتخت نیشابور بنا بر کتاب شهرستانهای ایران، از جانب شاپور اول، در محلی که «پالیرک تورانی» را کشت، بنا شد. شهر طوس (حوالی مشهد کنونی) گویا به وسیله قهرمان افسانه ای «توس نودران» بنا شده است.^{۲۷۷}

«مرو» و «مروت»

به زبان عربی و پارسی «مرو»، و «مروالروذ» است. علاوه بر آن اشکال دیگری به صورت «مرگ» و «مرگروت»^{۲۷۸}، «مروروت»^{۲۷۹}، و «مرغ»^{۲۸۰} نیز وجود دارد. شکل

۲۷۱. رجوع کنید به: پروکوپوس، ایران، کتاب پنجم، ص ۲۵، س ۱۴.

۲۷۲. $\text{Ἀδεργουνδαδης} = \text{Ādur-gundād}$ ، همان منبع، ص ۳۲، س ۱۱ و بعد.

273. Gušnasppāt.

274. *Οὐαρράμης*.

۲۷۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۶، س ۸؛ ج ۲، ص ۱۰۱۹. نسخه قدیمی، ج ۱، ص ۱۱۱۸؛ نسخه قدیمی، ج ۲، ص ۱۱۱۹، س ۵؛ ص ۱۱۲۰، س ۱۲. سیف براساس کتاب یاقوت، ج ۲، ص ۴۱۱، س ۲۲ و ص ۴۱۲، س ۵، و نیز این حبیش ذکر کرده اند. این سال در یکی از تاریخهایی که طبری در جلد ۱، ص ۲۶۹۳، س ۸ داده، از قلم افتاده است.

۲۷۶. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۲؛ ص ۳۹۸، س ۱۷؛ ص ۴۰۰، س ۲ ص ۴۰۱، س ۶.

۲۷۷. بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۱۴. در داستان اسکندر سریانی، ص ۹۵ در قسمت پایین، هکتور (که باید پندو خوانده شود) با «هکتور» یکسان قرار داده شده است.

«مروت» با «یای نسبت» عربی به واژه: المَرَوِذِي = المَرورَوِذِي، نزدیک تر است. به نظر «هوان - چوانگ»^{۲۸۱}، پایتخت مرو مطابق شهر «هو - مو»^{۲۸۲} است که معروفترین شهر در مرز شرقی قلمرو پارس (پو - لا - سه)^{۲۸۳} بوده است؛ بدون شك نام «هو - مو» اشتباهی است برای «هو»^{۲۸۴}.

هریک از این دو ایالت در دوران استیلای اعراب دارای مرزبان جداگانه ای بوده است. «مرو» دارای مرزبان خائن بدنامی به نام «ماهوی ابراز»^{۲۸۵}، پسر «ماه - ناهید»^{۲۸۶} بود.^{۲۸۷}

در مرورود از شخصی به نام «باذام»^{۲۸۸} که به عنوان وکیل «بنی الشهب» بود، یاد می شود^{۲۸۹}، که در سال ۹۰ هجری به علت شرکت وی در اغتشاش امیر هیاطله، نیزک،

→

۲۷۸. سیئوس، ص ۶۷.

۲۷۹. لازارفاری، ص ۲۶۴.

۲۸۰. رجوع کنید به مقاله اِشْتِكَلِبِرْگ، در مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۸، ص ۴۹۶. همچنین رجوع کنید به: Hübschmann, S. 51.

281. Hūan - čuan: Mém. II, 180; Hœi - li: Vie de Hlœuen - Tshang, p. 208.

282. Ho - mo.

283. Po - la - sse.

284. Mo - ho.

285. Mahoi - Abraz

286. Mah - Nahid

۲۸۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۷۶، س ۱۲ و ۱۳ به صورت «ماهویه بن ماناهید» ذکر شده است. در نسخه های خطی به صورت «بن ماماه بن فید» یا «بن هند» است. من قبلاً پیشنهاد کردم که «ماماه» به «مافناه» تصحیح بشود، تنها نام سوم، بدون توضیح باقی می ماند ولی تقریر نسب واقعی وی تا پدر بزرگ او خواه و ناخواه قابل توجه است. «ماهناهیذ» (کذا) در کتاب تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۹۳، به صورت نام مؤنث به چشم می خورد، مثلاً مادر داریوش سوم هم به همین نام بود.

288. bađam

همچنین به طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۶، س ۴ و ص ۱۲۲۷، س ۴ و نیز یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ یعقوبی: البلدان (چاپ دخویه)، ص ۳۰۰، س ۷ رجوع کنید.

۲۸۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۱۹.

به وسیله قتیبه بن مسلم به قتل رسید.^{۲۹۰} همین حرکت از آخرین والی ایرانی به عنوان پدر بزرگ یا خویشاوند او هم به چشم خورده است و او شهرت خویش را مدیون جد خود می‌داند که سرزمین را از اژدهای وحشتناکی نجات داد، و کسری شاه حکومت «مرو - رود» را به طور موروثی به وی محول کرد. «ماهویه» در نزد فردوسی و طبری^{۲۹۲} لقب «سوری» گرفته است. بنا بر نوشته دینوری^{۲۹۳}، او با خاقان ترک خویشاوند بود، در حالی که در اینجا مقصود «طرخان نیزک» امیر هپتالی^{۲۹۴} است. در سال ۳۶ هجری «ماهویه» به نزد علی (ع) به کوفه آمد و سند فرمان تسلیم خود را به تأیید وی رساند.^{۲۹۵} به دنبال آن، قیامی در خراسان آغاز شد و اعراب مجبور به تخلیه نیشابور شدند. بنا بر گفته دینوری^{۲۹۶}، «ماهویه» در اثر شورش، از دست ساکنان مرو، به ابرشهر فرار کرد و در آنجا درگذشت.^{۲۹۷} لقب به جا مانده «خزاه دشمن» (دشمن پادشاه)^{۲۹۸} در مرو، از دوران «ماهویه» بوده است. اخلاف وی در مرو و نواحی آن مدت‌ها به نام «خزاه - کشان» (قاتل پادشاه) معروف بوده‌اند.^{۲۹۹}

«مرو - شاهگان» (شاهی) تا زمان عبدالله بن طاهر، مقر والی عرب خراسان بود.^{۳۰۰} در کتاب یادگار زیربان، این نام زردشتی حفظ شده است، در حالی که

-
۲۹۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۹۸، س ۱۴.
 ۲۹۱. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۶، س ۱۱.
 ۲۹۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۰۴.
 ۲۹۳. دینوری: اخبار الطوال، ص ۱۴۸، س ۱۰.
 ۲۹۴. حمزه: سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۶۳، س ۱۲.
 ۲۹۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۲۴۹، س ۱ و بعد؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۰۸، س ۳ از پایین.
 ۲۹۶. دینوری: اخبار الطوال، ص ۱۴۹، س ۶ و بعد.
 ۲۹۷. همانجا.
 ۲۹۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۷۲، س ۱۸.
 ۲۹۹. حمزه: سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۶۳، س ۱۴ و ۱۵.
 ۳۰۰. رجوع کنید به: یاقوت: معجم البلدان، ص ۲۷۹، س ۱۸، در جایی که این عبارت خوانده می‌شود: «فكان آخر من نزلها المأمون».

«هراک» ذکر شده است.^{۳۱۴}

این استان احتمالاً جزء متعلقات نواحی «پوشنگ» عربی: «بوشنج»^{۳۱۵}، بادغیس^{۳۱۶} و کوهستان بوده است، و پس از شکست مرگ‌آور پیروزشاه به وسیله هیاطله، کوهستان در سال ۴۸۴م به تصرف آنان درآمد. ناحیه هرات به وسیله قبیله «کادشیان» (ارمنی: کتیش) که بعدها جزء قبایل هیاطله محسوب شدند، به تصرف درآمد^{۳۱۷}، و قباد پس از خلع از سلطنت در سال ۴۹۶م به آنان پناهنده شد.^{۳۱۸} به نظر می‌رسد حتی پس از نابودی حکومت هیاطله به وسیله ترکان، و ایجاد مرزهای سابق امپراتوری به وسیله خسرو انوشیروان در ناحیه هرات، اخلاف خاندان قدیمی، تا

۳۱۴. مؤلف مایل است که کلمه «راک» (rak) را بپذیرد، در حالی که ترجمه پهلوی وندیداد [وی دودات]، واژه «راگا» در متن وندیداد، ص ۱، س ۱۶ ارائه شده است.

۳۱۵. حتی در کتاب: بلوشه، شهرستانهای ایران، بند ۱۳، البته pūšang به جای ۳۵۱۵ موجود در متن قرائت شده است، که مؤلف، «غزنیان» خوانده است و بدون مراعات ترتیب جغرافیایی به «غزنه» ارتباط می‌دهد. «پوشنگ» ناحیه امروزی «غوریان» در «هریرود» است (در کتاب Tomashek: Zur hist. Topographie von Persian I, 78. نام ۳۵۵۵ (کذا) به عنوان مقر اسقف نشین نستوری‌ها در سال ۵۸۸ به چشم می‌خورد. رجوع کنید به مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۷، س ۷.

۳۱۶. به ارمنی Watagēs یا Watgēs و به اوستایی، Wāitigaes است.

۳۱۷. در نقل قولی از بلاذری در فتوح البلدان، ص ۴۰۳، س ۱۵، تصور می‌شود که «پیروز» بزور به محل دیگری آورده شد. - بخشی دیگر از قوم در حدود سال ۴۴۰م به «سنجار» و «نصیبین» مهاجرت کردند (رجوع کنید به مقاله نولدکه: در مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۳۳، ص ۱۵۷ و بعد) - شاید عنوان «کادش شاه» از زمانی به کار رفت که بنا به نوشته ابن خردادبه (المسالک و العمالک، ص ۱۷، س ۷)، احتمالاً اردشیر، آن عنوان را به «تازیان - شاه» (سلطان اعراب حیره) و «برجان شاه» (سلطان پاریجان در کرمان؟) اعطا کرده است. در سال ۵۸۸م در اثر تئوفیلاکتوس، کتاب سوم، ص ۵ نیز به آنها اشاره شده است. پس از آنها، بسیاری از اماکن به نام «قادسیه» نامیده شده است.

۳۱۸. رجوع کنید به: Joh. Antioch, fr. 214, bei C. Müller, in: FHG. V, 27/8.

حدودی استقلال خود را به دست آورده باشند.^{۳۱۹} ابن خردادبه^{۳۲۰} تحت عناوین و نامهای امیران مختلف و مرزبانان خراسان، نام «برازان» را نیز به عنوان لقب «ملوک هرات، پوشنگ و بادغیس» ذکر می‌کند که در واقع ترکیبی از کلمه مبهم «انواران»، از کتاب بلاذری^{۳۲۱} بوده است.^{۳۲۲} هنگام استیلای اعراب، «اعظم» هرات (که به روایت دیگر مرزبان هرات نامیده شده است)، معاهده صلحی در مورد هرات، پوشنگ و بادغیس منعقد کرد. نافع بن خالد طاعی را به ولایت آن نواحی، و قادس از توابع انواران گمارده شد. اعراب در زمان عبور از محل «کوهستان»، به هیاطله که آنان را از مردم هرات می‌پنداشتند، حمله ور شدند.^{۳۲۳} اعراب بعدها نیز دچار مشکلاتی با «ترکان» شدند و همان طور که معمولاً در منابع ذکر می‌شود، بر آنها فائق آمدند.^{۳۲۴}

گویا بادغیس مقر سلطان هیاطله بوده است.^{۳۲۵} علاوه بر آن مسلم است که طرخان نیزک، خائن به یزدگرد، در کتاب حمزه صریحاً «ملك الهیاطله» ذکر شده است، که بنا بر گزارشهای دیگر در بادغیس استقرار داشته است^{۳۲۶} و از آنجا، دوبار کوشش کرد که بر بلخ دست یابد و خود را به مقام پادشاهی طخارستان برساند: اولین بار در زمان منازعات معاویه با حضرت علی (ع) و تا سال ۵۱ هـ^{۳۲۷}، و دیگر در عهده قتیبه بن مسلم

۳۱۹. همانجا.

۳۲۰. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۴۰، س ۷.

۳۲۱. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۹، س ۲۰.

۳۲۲. توضیح یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، س ۸ و بعد. در اینجا نام «قادس» عنوان ملك هرات بود و این فرض را به وجود می‌آورد که «کادشی‌ها» به طور مداوم مالك سرزمین بوده‌اند.

۳۲۳. بلاذری، همان منبع، ص ۴۰۵، سطرهای ۹، ۱۲ و ۱۷.

۳۲۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸۵؛ س ۱۳، ص ۲۸۸۹، س ۳؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۳، س ۱۴.

۳۲۵. رجوع کنید به تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۹، س ۱ و بعد. و نیز سال ۵۰ هـ، ص ۱۰۹، س ۶ و بعد، و سال ۵۲، ص ۴۹۳، س ۶ و سال ۶۵.

۳۲۶. یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۶۱، س ۲۱ و بعد، و نیز رجوع کنید به:

Specht: Études sur l'Asie Central d'après les historiens chinois, p. 24.

۳۲۷. حمزه: سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۹۳، س ۱۲.

در سال ۹۱ - ۹۰ هـ بوده است.^{۳۲۸} به مرور زمان، کادشیان و هیاطله با ایرانیان ترکیب و امتزاج یافتند^{۳۲۹}، اما به نظر می‌رسد، آمیزش با بیگانه، در طول مدت، در لهجه‌های هرات، تأثیر وسیعی گذاشته باشد و به گفته مقدسی، «زبان هرات وحشیانه است»...^{۳۳۰}

هریو در سال ۴۳۰ م^{۳۳۱} و نیز در سالهای ۴۸۵، ۴۹۹ و ۵۸۸ م^{۳۳۲}، مقر اسقف نشین سریانی بوده است.

«کادش» همان شهر ذکر شده «قادس» در هرات است که به نام «کادشیان» نامیده شده است و «بکری» نیز در صفحات ۱۵۲، ۱۶۴ و ۷۳۰ کتاب خود از آنها یاد می‌کند، اما بعد از آن دیگر ذکری نمی‌شود و فقط در سال ۵۸۸ م با بادغیس باهم به عنوان مقر اسقف نشین نسطوری از آن یاد شده است.^{۳۳۳}

نسای - میانک

این نام به پهلوی: «نِسا میانک»^{۳۳۴}، و پارسی نو: «نِساء میانه» است. البته ارتباطی

۳۲۸. رجوع کنید به کتاب ابن حجر، ج ۲، ص ۹۶۳، نمره ۹۵۰۱؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸ و بعد؛ همان مؤلف، البلدان، ص ۲۹۶، س ۱۵ و ص ۲۸۷، س ۱۴؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۲۳ و بعد؛ طبری: تاریخ طبری، ص ۱۵۶، س ۸، سال ۵۱ هـ در این زمان، با توضیح «سیف» در کتاب یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، س ۴۱۱، س ۲۰ و بعد، و ابن حُبَیش نیز مربوط می‌شود.

۳۲۹. در این مورد توضیح یاقوت (معجم البلدان، ج ۴، ص ۸ و بعد) نشان می‌دهد که کدام «قادس» عنوان سلطان هرات را داشته است، اما این نکته به: «نریمان» قهرمان افسانه‌های سگستان و پدر رستم مربوط می‌شود.

۳۳۰. مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۳۴، س ۱۵؛ ص ۳۳۵، س ۴.

۳۳۱. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۶، س ۱۱.

۳۳۲. همان مجله، ص ۳۹۷-، س ۷؛ ص ۴۰۰، س ۷؛ ص ۴۰۵، س ۶.

۳۳۳. همان مجله، شماره ۴۳، ص ۴۰۵، س ۸، محلی که به *بادغیس* «از بادغیس واز قادیشستان» قرائت می‌شود.

با نام «نِسا» جغرافیدان عرب ندارد.^{۳۳۵} بطلمیوس در اثر خود (کتاب دهم، ص ۴۱۸)، محل شهر مزبور^{۳۳۶} را در «مرغیان» در مدار ۱۵۰ درجه و ۱۵ دقیقه طولی و ۳۹ درجه و ۱۰ دقیقه عرض برمی شمارد. «توماشک» در کتاب خود^{۳۳۷} آن را در ناحیه «میمنه» ذکر می کند که در قرون وسطا «یهودان» یا «جهودان»، به عربی: الیهودیه (شهر یهودیان) نامیده می شد و مقر والی عرب شهر «پاریاب» بود.^{۳۳۸} این ناحیه در زمان خلیفه، بخش اداری ویژه ای را تشکیل می داد که تا سال ۹۰ و ۱۱۶ هجری دارای امیر محلی (دهقان) بود.^{۳۳۹} محل قدیمی «پاریاب» در ۴۴ فرسنگی شرق مرو-رود، و ۲۰ فرسنگی طالقان قرار داشت^{۳۴۰}، بعدها شهر یهودیه به گرگان تعلق گرفت.^{۳۴۱}

وضع میمنه با ترتیبی که «نسا-میمنک» در متن ما قرار دارد، بسیار متناسب است.

۳۳۵. این محل *πόλις* (کذا) *Νισάα* در *σταθμοὶ Παρθ* است و در کتاب ایزیدور خاراکسی، بند ۱۲ در محل *ἀντὼν Παρθαῦ* قرار دارد (رجوع کنید به: (C. Müller, Geogr. Gr. min. I 252)، که موقع آن بنا بر 74, *Tomaschek: Topographie von Persian I* در محل دره گز قرار دارد.

۳۳۶. *Νιγαία* (*Νισαία*) رجوع کنید به مقاله زیر:

Kritik der ältesten Nachrichten über den skythischen Norden II 54, WSB. Bd. 117, 1.

۳۳۷. برخلاف آن *Νισαῖοι* است، که بطلمیوس در کتاب ۱۷، بند ۴۳۲، ص ۳۲، *Ἀσταβηνοί* در قسمت «آری یا» [ناحیه ای از شاهنشاهی باستانی ایران که در حدود فعلی هرات و اطراف آن واقع بود. اسم این ناحیه از اسم رود *Areios* (هریرود) گرفته شده است.] ذکر می کند. ساکنان پارتی شهر معروف «نسا» که به ترکیب آنان با قوم نامبرده فوق اشاره شد، بطلمیوس اشتباهاً هر دو قوم را در «آری یا»، به جای «پارتینه» قرار داده است.

۳۳۸. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۸۷، س ۴؛ اصطخری، مسالك و ممالك، ص ۲۷۰، س ۱۵.

۳۳۹. رجوع کنید به طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹۰۰، س ۷؛ ص ۲۹۰۱، س ۱۴؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۶، س ۲۱؛ ص ۴۰۷، س ۲۰؛ ص ۴۰۶، س ۱۹ و غیره؛ ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۳۲، س ۱۰.

۳۴۰. ابن خردادبه، همان منبع، ص ۳۲، س ۱۰.

۳۴۱. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۷۰، س ۱۱ و بعد.

«توماشک»، نامی^{۳۴۲} را که در کتاب بطلمیوس به کار رفته، با نامی که کتاب ونیدداد [وی دودات]، بند ۱، ص ۸ است^{۳۴۳}، مابین «مورو» و «باخدی»^{۳۴۴} قرار دارد، شناسایی کرده است، بدون اینکه «نسای - میانک» موسی خورنی را مورد توجه قرار دهد.

بژین

«بژین» یا «آبژین»، همان «بشین»، «آبشین» یا «افشین»، یکی از دو قصبه «غرج الشار» (سرزمین کوهستانی شار) یا «غرجستان»، «غرجستان» است که در امتداد علیای رودخانه مرغاب قرار دارد. این سرزمین دارای امیرنشین مستقلی با عنوان «شار» (شاه)^{۳۴۵} است^{۳۴۶}، و این نکته، مورد سؤال است که آیا خراج گزار ساسانیان بوده است. بنابر نوشته تاریخ اسکندر، وهب بن منبه، مردم «غور» و «غرج» را به مثابه متجاسر در هرات یافته بود.^{۳۴۷} در سال ۹۰هـ، هنگام پیشروی سپاه «قتیبه بن مسلم»، «باذام»، مرزبان مرو - رود به «غرج» گریخت.^{۳۴۸} در سال ۱۰۷هـ، سلطان غرجستان به نام «نمرون» یا «نمرو» به اسلام گروید^{۳۴۹}، و اخلاف وی در دورانهای بعد، یمن را اداره

342. *Nisāia*.

343. *Nisāja*.

344. Mouru, و Bāxdi .

۳۴۵. به پارسی کهن = *xšaθrīja* (در سایر نواحی = شیر).

۳۴۶. رجوع کنید به: اصطخری، مسالك و ممالك، ص ۲۷۱؛ نسخه قدیمی: ص ۲۷۲، س ۱؛

ابن حوقل: صورة الارض، ص ۳۲۳، س ۲ و بعد؛ مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم،

ص ۳۴، س ۱؛ ص ۷۴، س ۵؛ ص ۲۹۵؛ ص ۳۲۶، س ۱۶؛ ص ۳۲۷، س ۴.

۳۴۷. در مجله آشورشناسی، شماره ۸، ص ۳۰۸، س ۱۱، به جای عبارت «الحرر والفرنج» باید

عبارت «الغور والفرج» خوانده شود.

۳۴۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۱۸، س ۵، باید عبارت «الی بلاد الفرس» به جای کلمه

بی مفهوم «الفرس» خوانده شود.

۳۴۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۸۸؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۲۸، س ۱۶؛ ابن خردادبه:

المسالك و الممالك، ص ۴۱، س ۲.

کردند^{۳۵۰}، مطلبی که البته با شیر بامیان جابجا شده است. یکی از امیران این ناحیه، به نام «ابونصر محمد بن اسد»^{۳۵۱} است که در «ابشین» عماراتی بنا کرد.^{۳۵۲}

بنا بر نوشته اصطخری، «شار»، در ده «بلیکان» در کوه مقرر داشت، اما در زمان مقدسی، «ابشین» در مرغاب - که دارای مساجد زیبایی است - قرار داشت. این شهر در فاصله یک روز راه در بخش جنوبی «گورزوان» [گُرزوان] و ۱۰ فرسنگی مرو - رود قرار داشت.^{۳۵۳}

تَالِکَانَ [طالقان]

طالخان، به عربی: «طالقان» که بنا بر نوشته هوان - چوانگ^{۳۵۴}: «ته - له - کین»^{۳۵۵} (تا - لا - کین) است و در ۲۴ فرسنگی شرق مرو - رود، و ۳۸ فرسنگی جنوب غربی «شابورکان» (شبرکان) قرار دارد. این شهر چنانکه از نوشته الیزه واردایت (ص ۱۶) برمی آید، در زمان پادشاهی یزدگرد دوم، به عنوان شهر مرزی غربی کوشان در مقابل ایران ساخته شد. ممکن است پیروزی از غلبه بر کیداری‌ها، در سال ۴۶۸م آن را به تصرف درآورده باشد، اما بعدها به دست هیاطله افتاد و از آن پس، شهر مرزی هیاطله و ترکان را در مقابل ایران تشکیل می‌داده است. بنا بر نوشته ابن خردادبه^{۳۵۶}، طالقان و غرجستان جزء طخارستان محسوب نمی‌شده است، و نیز بنا بر

۳۵۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۸۹، س ۲.

۳۵۱. ترجمه «شار»، به پارسی نو «شیر» است.

۳۵۲. مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۰۹، س ۵. رجوع کنید به ابن اثیر: الكامل، ج ۹، ص ۱۰۳؛ نسخه قدیمی، ص ۱۰۴، س ۱ (سال ۳۶۹)؛ ص ۱۸۴، س ۳: «الشاه الشار ملک غرستان».

۳۵۳. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۷۴؛ مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۴۸، س ۱۰.

354. Hüan - čuang: Mémoires sur les occidentales, trad. Stan Julien II 35.

355. Ta - la - kien.

۳۵۶. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۳۶، س ۱۶.

نوشته هوان - چوانگ، سلطان نشین «تو - له - کین» به ایران تعلق نداشت، بلکه در قسمت غربی، هم مرز بوده است. بنابر نوشته «توانگ - شو»^{۳۵۷}، یکی از دوازدهمین حکومت از شانزده حکومت غربی بود که چهار پادگان آن تحت نام «کئون - هیو»^{۳۵۸} در سلطان نشین «تو - له - کین»^{۳۵۹} بنا شده بود. از توابع آن، «تی - پو - نه»^{۳۶۰} بود، اما دارای رستاق درجه دوم (چو) نبوده است. از گزارش «رموسه» نمی توان نتیجه گرفت که این مطالب مربوط به طالقان شرقی است.^{۳۶۱}

شهر بین دو کوه عظیم قرار داشته است^{۳۶۲}. در سالهای ۹۰ و ۱۱۹ هـ هنوز از سلطان محلی طالقان با نام ایرانی «سهراب» یاد می شده است.^{۳۶۳}

گوزگان

به فارسی: «گوزگان»، به عربی: «جوزجان» و در کتاب هوان - چوانگ به نام «هو - شی - کین»^{۳۶۴} نامیده شده است. سلطان نشینی است که مسافت ۵۰۰ لی (۵ روز راه) در جهت غربی - شرقی و ۱۰۰۰ لی (۱۰ روز راه) در جهت شمالی - جنوبی را در برمی گرفته است. متعاقب تشکیلات سرزمینهای غربی در سال ۶۶۱ م، گویا شهر هو - شی - کین، نهمین حکومت را با مقری در شهر «کا - می - شی»^{۳۶۵} که نام رسمی آن «کی - شه»^{۳۶۶} بود، تشکیل داده بود که تنها دارای دو بلوک درجه دوم بود. شاید «کی - شه»

357. Thung - su.

358. Kuen - hu.

359. To - le - kian.

360. Ti - pao - ne.

361. Abel Rémusat: *Mém. de l'acad. des inscr.* t. VIII, 1827 p. 86.

۳۶۲. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۸۷، س ۱.

۳۶۳. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۶، س ۴ («سهراب» خوانده شود)؛ ص ۱۵۶۶، س ۱۱؛ ص ۱۵۶۹، س ۱۲ «سُهرَب»؛ ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۴۱، س ۲.

364. Hu - si - kien.

365. Ka - mi - si.

366. Ki - sa.

با نام «کی - چی»^{۳۶۷} در کتاب هوان - چوانگ شباهت داشته باشد. (نگاه کنید به صفحات بعد، تحت نام «گچک»). در کتاب ابن خردادبه^{۳۶۸} نام سلطان «گورخان خذاه» ذکر شده است، در حالی که طبری آن را تنها «الجوزجان بن الجوزجان» یا «الجوزانی» نامیده است.^{۳۶۹} این سلسله در قرن چهارم هجری «فریغون» یا «افریغون»^{۳۷۰} نامیده می‌شد. «جوزجان» بنا بر نوشته یعقوبی^{۳۷۱} دارای شش شهرستان بود:

أمبار [انبار] که والیان عرب آنجا منزل کردند،
 آسان و چهاریک [صمعاکن]،
 «کُنْدَرَم» و «قُرْزَمَان» که پادشاه جوزجان در آن سکونت داشت،
 «سُبُورْقَان» [«سُبُورْقَان»].

«آندراپ» و «وست»

منظور از «آندراپ»، فقط «آندراب» واقع در دامنه شمالی هندوکش می‌تواند

367. Kie - Či.

۳۶۸. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۴۰، س ۲.
 ۳۶۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۶، س ۵، (سال ۹۰)؛ ص ۱۵۶۹، س ۱۱، (سال ۱۱۶)؛
 ص ۱۶۰۹، س ۳؛ ص ۱۶۱۰، س ... ص ۱۶۱۱، س ۴، (سال ۱۱۹)؛ ص ۱۶۹۴، س ۳، (سال ۱۲۱).

۳۷۰. مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۹۵، ص ۳۳۷، س ۴؛ ابن حوقل: صورة الارض، ص ۳۲۲، زیرنویس (د)؛ ص ۳۲۳، س ۱۴؛ ابن اثیر: الکامل، ج ۹، ص ۶۹، (سال ۳۸۳)؛ ج ۱۱، ص ۱۵۹، س ۲؛ نسخه قدیمی (سال ۳۷۹)؛ اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۴۸، س ۲؛ از این محل، شجره نامه ذیل حاصل می‌شود:

افریغون

احمد

محمدابوالحارث (بنا به نوشته ابن اثیر، ج ۹، س ۲؛ ابوالحارث محمد بن احمد)

ابونصر احمد (وفات ۴۰۱ هجری)

۳۷۱. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۸۷، س ۶ و بعد.

باشد. در کتاب هوان - چوآنگ، به نام «آن - تا - لو - پو»^{۳۷۲} ذکر شده است که سرزمین سلطان نشین «تو - هو - لو»^{۳۷۳} را تشکیل می داد. منظور از «وست» ناحیه «خوست» یا «خُست» و نیز «خواست» یا «خاست» است^{۳۷۴}، که در کتاب هوان - چوآنگ، «کوه - سی - تو»^{۳۷۵} نامیده شده است^{۳۷۶} و آن نیز در سرزمین قدیمی «تو - هو - لو» قرار داشته است.^{۳۷۷}

هروم

«هروم» شباهتی با ناحیه «رُوب» دارد که جغرافیدانان عرب با نام «سمنجان»، توأمأ نام می برند و هردو امیرات مستقلی را تشکیل می داده است^{۳۷۸}. به همین سبب هوان - چوآنگ^{۳۷۹}، شهر «هه - لو - سی - من - کین»^{۳۸۰} را به عنوان سلطان نشینی می نگرد که سنت مارتین^{۳۸۱} با «سمنگان» مشابه می داند. بنا بر گزارش «مورکرافت»^{۳۸۲}، سمنگان شباهت با «هییک» در دره رودخانه «خلم» دارد. اما «یول» در اولین قسمت اسم،

372. 'An - ta - lo - Po.

373. Tu - ho - lo.

۳۷۴. رجوع کنید به اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۶۷، س ۱، و زیرنویس (ب): مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۹۶، س ۳؛ ص ۳۰۳، س ۴؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ص ۲۸۸، س ۱۷؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۲۲، س ۱.

375. K'woh - si - to.

376. Saint - Martin bei Stan. Julien 1. 1. p. 417 s.

۳۷۷. برای ارائه کلمه پارسی «خواست» یا «خوست» با کلمه ارمنی «وست»، رجوع کنید به فصل اول همین کتاب، تحت نام «وشت = خواش».

۳۷۸. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۳۶، س ۱۹؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۱۹، س ۷؛ مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۹۶؛ اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۷۶، س ۱، محلی که «روا = رو» خوانده می شود.

379. Hüan - čuang: Mémoires I, 29.

380. He -lu - si - min - kien.

381. Saint Martin, bei Stan. Julien, II 288.

382. Moorcraft: Travel II, 402.

علامت «هه - لو» را با نام «رُوب» جغرافیدانان عرب یکی می‌داند، که با نام «روی»، در قسمت علیای درّه رودخانه «خلم»، مطابقت می‌کند^{۳۸۳}، و امیران آن دارای عنوان «الروب خان» بوده‌اند.^{۳۸۴}

زَمْب

«زَمْب» یا «زَم»، شهر معروف «زَم» است که به عربی «زَمَم» خوانده می‌شود و در کنار جیحون قرار دارد. ابن خردادبه^{۳۸۵} ابتدا آن را جزء بلوکات طخارستان محسوب می‌دارد. بنا بر نوشته طبری^{۳۸۶}، این نام در واقع می‌بایستی «وَزَم» نامیده شود که به وسیله قباد بنا شده است. این شهر به فاصله چهارروز راه در قسمت شرقی آمل قرار داشت^{۳۸۷} و ارك (قلعه) شهر «بازکر» نام داشته است.^{۳۸۸}

پیروز نخجیر

این نام به پارسی «پیروز نخجیر» (شکارگاه پیروز)، و به عربی: «فیروز نخجیر» است. بنا بر نوشته عوفی^{۳۸۹}، دهی در بلخ بود. این محل که جزء طخارستان محسوب می‌شد، محل نبرد نهایی بزرگ خاقان ترکان غربی، یعنی خاقان «تورگش سو - لو» در مقابل اعراب در سال ۱۱۹ هـ بوده است.^{۳۹۰} «اسد بن عبدالله» والی، به ختل تاخت و تاز کرد، اما حاکم آن^{۳۹۱} به خاقان ترك که در «نواکت» یعنی «سویاب» واقع در

۳۸۳. مجله انجمن سلطنتی آسیایی، سال ۱۸۷۳، شماره ۱۰۱.

۳۸۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۱۹ (سال ۹۱ هـ).

۳۸۵. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۳۶، س ۱۵.

386. Tabari, Trad. par Zotenberg II 147.

۳۸۷. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۸۳، س ۱۵.

۳۸۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۶۷، س ۱۶، (سال ۱۱۶)؛ ص ۱۵۸۴، س ۴، (سال ۱۱۷).

۳۸۹. عوفی: لباب الالباب، ص ۲۰۱.

۳۹۰. طبری: تاریخ طبری، ص ۱۶۰۴، س ۶، جایی که «فیروز نخجیر» خوانده می‌شود.

۳۹۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۱۸، س ۳ و بعد.

«ایسیک - گل» [ایسیق - کول] به سر می برد^{۳۹۲}، اطلاع داد و از اوتقاضای کمک کرد. خاقان با عجله به لشکرکشی اقدام کرد و موفق شد در هنگام عبور از جیحون، تعدادی از مسلمین را از بین ببرد. وی در اینجا سپاه اصلی اسد را به عقب راند و کوشش کرد غنایمی را که اعراب به چنگ آورده بودند، دوباره بازستاند که البته به قسمت بزرگی از این هدف دست یافت. از این رو، اسد به بلخ بازگشت، در حالی که خاقان ترك کوشش می کرد که ابتدا «خلم» (تش - گورغان امروزی) را با اقدام زیرکانه ای به تصرف درآورد، اما موفق نشد و مسیر خود را به طرف پیروز نخجیر در طخارستان ادامه داد. آن طور که نتیجه کار نشان می دهد، وی از «جزّه» به طرف «گوزگان» روانه شد تا بتواند از راه مناسب تر و سهل تری به مرو برسد. از این اقدام چنین نتیجه می شود که پیروز نخجیر می بایستی مابین «خلم» و «جزّه» در قسمت جنوبی بلخ قرار گرفته باشد.

در نوشته ابن خردادبه^{۳۹۳}، فیروز نخشیر به جای «قبروعش» (قبروعش = فتروغش [نسخه خطی]) به کار رفته است. این ناحیه، براساس نوشته طبری، در خلم قرار دارد.^{۳۹۴}

۳۹۲. همان منبع، ص ۱۵۹۳، س ۱۷؛ ص ۱۵۹۶، س ۸.

۳۹۳. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۳۶، س ۱۹.

۳۹۴. شاید بقیه اسم در «ترمذ» (ترمدا) قرار گرفته باشد که نمی تواند «ترمذ» معروف که ذکر آن در این کتاب گذشت، باشد، زیرا در «مذ» یا «مدا»، نام «مذّر» پیش می آید و آن شهری است که ۶ روز راه از جنوب بلخ است. در اصطخری (مسالك و ممالك، ص ۲۸۶، س ۶)، و مقدسی (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۴۶، س ۵) و نیز در نسخه خطی قدیمی طبری (ج ۲، ص ۱۵۹۷، نسخه موزه بریتانیا)، «نَسَف» به «نَسار» تغییر شکل یافته است. شبیه همین تغییر شکل در کلمه «آذرخش» به جای «آذرچشَنَسَف» روی داده است، که در نسخه خطی ابن خردادبه (المسالك و الممالك، ص ۱۲۰، س ۱) و نسخه خطی ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۸۶، س ۳، و مسعودی: التنبیه و الاشراف، ص ۹۵، س ۱۳، و علاوه بر آن در لغت نامه های فارسی به چشم می خورد. در مورد «ع = نح»، همچنین رجوع کنید به: کلمه «کرانجان»، «کرامحان» در نسخه خطی اصطخری، (ص ۲۵۱، زیرنویس پ). برای کلمه «کراغان»، و نیز در کتاب ابن حوقل (ص ۳۰۶)؛ ابن خردادبه (ص ۵۰، س ۱ و زیرنویس ب) کلمه «برمجان» به جای کلمه «برغان»، و همچنین

دزین - اَوَزَك

این نام به پارسی «دِزآوازه»^{۳۹۵} است. «آوازه» دژی است که «پرموده»، پسر خاقان ترك «شاه» (شابه)، که می‌گویند به دست بهرام در میدان جنگ کشته شد، از ترس بهرام چوبین به آن محل پناه برد^{۳۹۶}؛ محلی است که خزاین شاهان ترك از قدیم در آنجا جمع آوری می‌شده است. این نکته از بهرام چوبین نامگ^{۳۹۷} سرچشمه گرفته، و به نظر می‌رسد به اشکال مختلف درآمده باشد. بنا بر همان منبع، بهرام چوبین شخصاً سلطان ترك را در نبرد با تیر می‌کشد و برپسروی «پرموده» نیز پیروز می‌شود^{۳۹۸} و او را در قلعه‌ای محصور و مجبور به تسلیم می‌کند. نام این قلعه در منابع عربی، که در اختیار من است^{۳۹۹}، ذکر نشده است. همچنین از وضع و موقع قلعه، چه از آن منابع، و چه از فردوسی چیزی نمی‌توان به دست آورد. به روایت دینوری^{۴۰۰}، نبرد بهرام چوبین و پسر شاه در جیحون، در نزدیکی ترمذ به وقوع پیوسته است.

سبئوس در کتاب خود که یکی از موثق‌ترین منابع است، این نبرد را چنین شرح می‌دهد:^{۴۰۱}

و در این زمان فردی به نام «وهرام مهروندک»^{۴۰۲} اسپهبد نواحی شرقی ایران که

→ ابن حوقل (ص ۳۷، س ۲) = «وادی فرغانه» در کتاب طبری (ج ۲، ص ۱۲۱۹، س ۱۶) است. همچنین رجوع کنید به:

Marquart: *Untersuchungen zur Gesch. von Eran*, S. 30, N. 136.

۳۹۵. شبیه همین پدیده، اضافه کردن حرف (n) به اضافات پارسی در آثار سبئوس به چشم می‌خورد. 396. Fird trad. par Mohl VI 507. 512. 524. 527.

۳۹۷. در این مورد رجوع کنید به: نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۷۴، و بعد.

۳۹۸. در تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۰، بوضوح از خاقان ترك متمایز شده است.

۳۹۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹۹۳، س ۲ و بعد؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸۹؛

دینوری: اخبار الطوال، ص ۸۴.

۴۰۰. دینوری: اخبار الطوال، ص ۸۴، س ۸.

۴۰۱. سبئوس، ص ۳۰.

۴۰۲. بهرام مهربنده.

مردانه و دلیر، سپاه «تتلچیک» (تیتلک) را شکست داد و «بهل» (بلخ) را نیرومندانه تحت اشغال نگه داشت و همچنین تمام سرزمین کوشان را، تا آن طرف رود بزرگی که «وهرو» می خوانند و در محلی که «کزبیون» (دزروئین) نام داشت، به تصرف درآورد. سپس او از نیزه «اسپندیات» (اسفندیار) یل هم فراتر رفت، و آن طور که بربرها از او می گویند: جنگ کنان به اینجا رسید و نیزه خود را در خاک فرو کرد.^{۴۰۳} در آن هنگام و هرام [بهرام] با پادشاه بزرگ مزکیت ها که در آن نواحی بود، در آن سوی رودخانه بزرگ [وهرو] نبرد کرد، و انبوهی از سپاه او را در میدان نبرد کشت و تمام گنج او را به غنیمت گرفت.

بنا بر نوشته های یعقوبی و دینوری، قیام و هرام بدان سبب بود که هر مز تحویل کلیه غنایم و خزاین را از او خواسته بود.

سبئوس بین نبرد سرزمین کوشان و پیروزی «تتلچیک» (تیتلک)، و تصرف بلخ در نبرد علیه پادشاه مزکیت ها، در آن سوی جیحون (وهرو) فرق می گذارد. منظور سبئوس از مزکیت ها که پادشاه آنان به وسیله و هرام شاه کشته شد، دقیقاً روشن نیست، شاید با توجه به زبان متداول پروکوپئوس، منظور وی هون ها^{۴۰۴} باشد. بنا بر نظر متداول، اگر «دز - روئین» با «پیکند»، پایتخت قدیمی، همانند باشد، پس قلعه «آوازه» را نیز باید در بخارا جستجو کرد.

سبئوس پادشاه مقتول «مزکیت ها» را نام نمی برد، اما در آن نمی توان شك کرد که «شابه»، فارسی = ساوه = «شاوک» (پهلوی)^{۴۰۶}، یکی از دو پادشاه کوشان بوده است که برادر «وستهم» به نام «وندوی» را چند سال پس از لشکرکشی «وهرام» بر ضد «خسرو» تحت انقیاد درآورد، اما به وسیله «پریوک»^{۴۰۷} پادشاه دیگر کوشان در خفا به قتل رسید (۵۹۵م). در صفحه ۶۱ - ۶۰ کتاب سبئوس، «پریوک» را مشابه پسر «شابه» در بهرام چوبین نامگ قرار می دهد، که در آثار طبری، دینوری، فردوسی و غیره به صورت

۴۰۳. بنا بر کتاب: فهرست شهرستانهای ایران، به زبان پهلوی، بند ۹-۷.

404. *Μασσαγέται*.

۴۰۵. رجوع کنید به: De bello Vand. 1, 11, p. 359, 20.

۴۰۶. برابر نام: *ῥωλυ* یا دقیق تر: **ῥωλυ**.

407. *Παριωνική* Pariowk (sprich: Pariök).

«پرموده»، «برموده» آمده است. بنا بر نوشته دینوری، «یرتکین» و یا «یلتکین»^{۴۰۸} به کار رفته است که مسلماً در قرن سوم هجری نام ترکی «یرتکین»^{۴۰۹}، به «ارتکین» و بعد به صورت ناآشکار عامیانه آن «برینک»^{۴۱۰} درآمده که کاملاً قابل شناسایی است. البته به این واژه آخری، نام «برموده» نیز بازمی‌گردد. در کتاب بهرام چوبین نامگ دو واقعه مختلف وجود دارد: به قتل رسیدن پادشاه ماساگت‌ها (مزکیت‌ها) به وسیله بهرام چوبین، و تحت انقیاد درآوردن هردو پادشاه کوشان به نامهای «شاوک» و «پریوک» به وسیله «بستام» (بسطام) که همه باهم مخلوط شده است، در حالی که شبیه همین وضع (این بار، فاتح پس از پیروزی، علیه مافوقهای خود قیام می‌کند: یک بار علیه هرمز، و بار دوم علیه خسرو) که بسهولت می‌تواند جایجا شده و به گمراهی کشیده شود.

از بهرام چوبین نامگ، نام «پریوک» بلخی نیز از ترجمه‌های فارسی و سپس سریانی اسکندرنامه، اقتباس شده است^{۴۱۱}، که در آن نام مستعار سفیدی قرار داده شده است.

بدون شك موسی خورنی در کتاب خلاصه تاریخ موسی خورنی، با بهرام چوبین نامگ آشنایی داشته است، و احتمالاً سایر اسامی درباره خراسان نیز از این داستان سرچشمه گرفته شده است.

وَرچان

بنا بر وضع کلی، بسختی می‌تواند منظور شهر دیگری جز «وَرَوَالِیز»، «وَلَوَالِج»، «والج» و یا «الوالجة» جغرافیدانان عرب بوده باشد.^{۴۱۲} دو شکل (دو نام) آخری^{۴۱۳} به

۴۰۸. دینوری: اخبار الطوال، ص ۸۴، س ۳، ۶، ۱۱.

۴۰۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۹۴، س ۷، سال ۲۲۱.

۴۱۰. به زبان پهلوی: Parjök رلدرو .

۴۱۱. رجوع کنید به: حمد احمد Parjög Balhīqajā ۱۹۷۱، ed. Budge، p. 207، 6.

۴۱۲. نگاه کنید به: مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۴۶۶.

۴۱۳. در ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۲۲، س ۱؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱، س ۲؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، س ۸۹۴، س ۵.

نامهای ذکر شده به وسیله جغرافیدانان ما نزدیکتر است. این شهر متعلق به «مزاحم بن بسطام»^{۴۱۴} (در عصر خلیفه منصور)^{۴۱۵} پسر «بسطام بن سوره بن عامر بن مساور»^{۴۱۶} جدّ سلسله شاخه عربی شیربامیان است (نگاه کنید به صفحات بعد). بسطام نامبرده املاکی در نزدیکی «قارض عامر» در طخارستان داشت که ۱۸ (۱۹) فرسنگ، یا سه روز راه از «خلم» و ۱۸ فرسنگ از جیحون فاصله داشت. این محل می بایستی با این ترتیب در نزدیکی «وروالیز» قرار گرفته باشد که بین «خلم» و «تارکان» [طالقان] است، و دوروز راه از هر یک فاصله دارد.^{۴۱۷} «هنری یول» بدرستی «وروالیز» را در قندوز امروزی (در واقع قندیز = قلعه قهندز) جستجو می کند، که نام آن ابتدا از زمان بابر شاه ظاهر می شود.^{۴۱۸} او [یول]، همچنین آن را با نام محل «هو»^{۴۱۹} در اثر هوان - چوانگ^{۴۲۰} که دارای امیر محلی نبود و سلطانی با ملیت ترک، بر همه نواحی سلطان نشین های قسمت جنوبی «دروازه آهنین» حکومت می کرد، یکسان می داند. هنگام ورود هوان - چوانگ (مارس سال ۶۳۰م) به محل «هو»، «تا - تو»^{۴۲۱}، مسن ترین پسر خاقان ترکان غربی به نام «شه - هو» (بیغو) در آنجا اقامت داشت که دارای مقام «شه» (شاذ) بود. زمانی پیش از آن، خاتون «کتو - هی آ - تون»^{۴۲۲}، یکی از خواهران سلطان «کوا - چوانگ»^{۴۲۳} وفات یافت، در حالی که «تا - تو» هنگام حضور

۴۱۴. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۲۲، س ۱.

۴۱۵. یعقوبی: البلدان، ص ۲۸۹، س ۴ و بعد.

۴۱۶. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۳۴، س ۱۱.

۴۱۷. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۸۶؛ ابن حوقل: صورة الارض، ص ۳۳۴، س ۱۵ و بعد؛ مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۴۶، س ۱ و بعد.

۴۱۸. مجله انجمن سلطنتی آسیایی (J.R.A.S.)، سال ۱۸۷۳، ص ۹۹ و بعد.

419. Hwo.

420. Hüan - čuang: Mémoir I, 28; II, 193; Hoeili: Vie et Voyages de Hionen - thsang, trad. par Stanislas Julien, p. 61. 268.

421. Ta - tu.

422. K'o - hia - tun.

423. Kau - c'ang.

هوان - چوانگ در آنجا، با زن دیگری ازدواج کرده بود. بزودی «تا - تو» به وسیله همسر جدیدش مسموم شد، و «تگین» [تجین] پسر «شاذ» مقتول از همسر نخست وی، با نامادری خود ازدواج کرد.^{۴۲۴} در بازگشت هوان - چوانگ به محل «هو» (اوت سال ۶۴۴م)، برادرزاده «شه - هو - کوهن»^{۴۲۵} (یبغو)، در «تو - هو - لو»^{۴۲۶} حکومت می کرد، و دارای عنوان «شه - هو»^{۴۲۷} بود.^{۴۲۸}

«هو» در فاصله ۳۰۰ لی یا سه روز راه از شمال غربی «کیو - سی - تو»^{۴۲۹} (خُست = خوست) قرار دارد، و از طرف جنوب غربی به «پو - کیه - لنگ»^{۴۳۰} (بقلان = بغلان) می رسد. در تاریخ سلسله «تانگ»، این محل «آ - هوان»^{۴۳۱} نامیده می شده است، و تلفظ قدیمی آن «اوان»^{۴۳۲} = «اوار»^{۴۳۳} است که شکل عربی - پارسی آن «وروالین»، نامی مضاعف است.^{۴۳۴} همچنین شکل «هو»، در لهجه آمویی: «هوات» می شود که بنا بر قواعد آواشناسی، که وسیله «هیرت» کشف شده است، بجای حروف «ن» و «ر» پایانی، حرف «ت» آن جانشین می شود^{۴۳۵}. شکل اصلی «وار» است. شاید نام

۴۲۴. ترجمه «ژولین» در اینجا، دقیق و روشن نیست. در کتاب گالیمازیاس، که این محقق ارزشمند ترجمه کرده است، آن طور که آقای پروفیسور شاوان به سؤال من صمیمانه جواب داده است، «هوآی - لی»، در متن حذف نشده است.

425. Še - hu - kohan.

426. Tu - ho - lo.

427. Še - hu.

428. Hwei - li: **Vie et Voyages de Hiouen - thsang**, trad. par Stanislas Julien, p.62 ss. 268.

429. K'wo - si - to.

430. Po - kia - lang.

431. A - hwan.

432. Awan (Fr. Hirth, WZKM. X 233).

433. Awar.

۴۳۴. این اسم به شکل «اواره» آمده است که به وسیله مؤلف (مارکوارت) در مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۷ - ۶۶۴ توضیح داده شده است.

۴۳۵. رجوع کنید به مقاله:

Fr. Hirth: Chinese equivalents of the letter "r" in foreign names. Journal of the

این شهر، نام بخشی از آوارهای اصلی یا «ژوژوان‌ها» (ژوان ژوان‌ها) به زبان ترکی قدیمی: «آپر» = آپارها باشد. این شهر در سال ۶۶۱م به عنوان پایتخت استان جدیدالتأسیس «تو-هو-لو» (طخارستان = تخارستان یا تخارا، پارسی نو: طخارا)^{۴۳۶} با نام رسمی «یو-چی-فو»^{۴۳۷} (پایتخت کوشان) بنا شد.^{۴۳۸} از این رو پادشاه ترکان، به عنوان «تو-تو»^{۴۳۹}، به ترکی: «توتوق» (حکمران) ملقب شد.

مَن سَن [من - سان]

این اسم به هیچوجه شناسایی نشده است. علاوه بر آن تعداد استانهایی که با آن ذکر می‌شود، از ۲۶ تجاوز می‌کند. از نظر صوری نیز غیرقابل درک است. با وجود آن جالب است که ابن حوقل در اثر اشتباه، در محلی از کتاب اصطخری، شهر «مرسان» یا «من سان» را در «گوزگان» [جوزجان] قرار داده است. در کتاب اصطخری می‌خوانیم: شبورقان از کُندُرُم و سان [من سان] بزرگتر است، اما به بزرگی یهودیه است.^{۴۴۰} ابن حوقل در قسمتی از کتاب خود می‌نویسد: اشبورقان از کُندُرُم و من سان بزرگتر و در وسعت به شهر یهودیه نزدیک است.^{۴۴۱} و چند سطر قبل از آن می‌نویسد: «مرسان»^{۴۴۲} که شهری میان یهودیه و فاریاب است...

→

China branch of the Royal As. Soc. Vol. XXI. (1886) p. 217.

اطلاعات در این مورد را من مدیون وی هستم.

۴۳۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۸، س ۱؛ رجوع کنید به «بخارا» = «بخاراک» (پهلوی)، و «بغراق» (ترکی قدیم) در نوشته زیر:

Thomsen: *Inscription de l'Orkhon déchiffées*, p. 114, 165; Marquart: *Die Chronologie der alttürk. Inschriften*, S. 32, N. 3.

437. Jüe - ci - fu.

438. Abel Rémusat: *Mémoires de l'institut royal*, t. VIII, p. 86 - 88.

439. Tu - tu.

۴۴۰. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۷۱، س ۳۳.

۴۴۱. ابن حوقل: صورة الارض، ص ۳۲۲، س ۸.

۴۴۲. این نام به اشکال زیر به چشم می‌خورد: «مرتان»، «مرنان» و «برنیان».

از این رو گمان می‌کنم که کاتبی نام «سان» ابن حوقل را اشتباهاً قرائت کرده است و این اشتباه بعدها در متون داخل شده است.

گجگ

«گجگ» که با «جزه» و «کزه» فارسی^{۴۴۳} مشابهت دارد، همان شهری^{۴۴۴} در گوزگان است که پادگان سپاه در آنجا قرار داشت، و در لشکرکشی خاقان (سو - لو) علیه اسدبن عبدالله در سال ۱۱۹ هـ از آن یاد شده است. شکل پهلوی این نام «گچک»^{۴۴۵} است. پس از آن که خاقان در لشکرکشی به «خلم» ناموفق شد، از پیروز نخجیر به طخارستان و از آنجا از طریق غزه به گوزگان آمد.^{۴۴۶} وی پس از شکست خود در «سان» یا «خرستان» دوباره به «غزه» بازگشت^{۴۴۷}، و در آنجا «اسد» فوراً به تعقیب او پرداخت. بنا به روایت طبری^{۴۴۸} این شهر می‌بایستی در نزدیکی بلخ بوده باشد. در شب قبل از روز عید قربان، اسد اعلام کرد که خاقان در «غزه» اردو زده است و آتش را به عنوان علامت حضور خاقان در سرتاسر شهر افروخت. از این رو مردم همه از رستاق‌ها به بلخ آمدند و «اسد» با سخنانی به آنان جرأت بخشید.

این وضع به نحو احسن با سلطان نشین «کی - چی»^{۴۴۹} که در کتاب هوان - چوانگ^{۴۵۰}، ذکر آن آمده است، تناسب دارد و محل آن، ۱۰۰ لی یا یک روز راه در قسمت جنوبی «پو - هو»^{۴۵۱} (بلخ) قرار داشته است و در حدود ۵۰۰ لی از جنوب به مغرب، و ۳۰۰ لی از جنوب به سمت شمال امتداد داشته است. «یول» در کتاب خود

۴۴۳. رجوع کنید به یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۲.

۴۴۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۱۲، س ۴ و ۷.

445. Gačak.

۴۴۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴؛ ص ۱۶۰۴، س ۲ و بعد؛ ص ۱۶۰۳، س ۳ و بعد.

۴۴۷. همان منبع، ص ۱۶۱۲، س ۳ و بعد.

۴۴۸. همان منبع، ص ۱۶۰۳، س ۳.

449. Kie - čī.

450. Hūan - čuang: Mém.I 35, Hoeili, p. 68.

451. Po - ho.

(ص ۱۰۲) آن را در درّه امروزی «گز» (دره گز) شناسایی کرده است.^{۴۵۲}

آسان

این نام به فارسی - عربی «آسان»، و یا معمولاً به صورت «سان» نامیده می شود^{۴۵۳}، در واقع نام دو شهر، به نام «اسان و چهاریک»^{۴۵۴} است. محقق «ولرزن» نام سان را بر مبنای برهان قاطع با نام کلی «قصبه» و «چهاریک کار»، از بخشهای کابل ذکر می کند. بنابر نوشته یعقوبی، شهر «اسان» دومین شهر گوزگان است، اما والی عرب در شهر «امبار»، و سلطان محلی در «کندرم» و «فرزمان» یا «گورزوان» مستقر بوده است. اصطخری «سان» را شهر کوچکی در کوه می داند که مجاری آبیاری و باغات بسیار، بویژه درختان فندق دارد و کوچک تر از «یهودیه» و «شابورقان» است.

طبری از شهر «اسان»، مانند «گچک» یاد می کند^{۴۵۵} که لشکرکشی خاقان، علیه اسدبن عبدالله در سال ۱۱۹ هجری در آنجا روی داده است^{۴۵۶}؛ نبرد بزرگی که در گوزگان روی داد و خاقان شکست خورد. او پس از آن همچنین از ده «خریستان» نام می برد، و در جای دیگر در پایان قطعه شعری، «روز سان»^{۴۵۷} نامیده می شود. با این ترتیب، وضع محل تا حدودی می بایستی مشخص شده باشد. زمانی اسدبن عبدالله از بلخ تاده «سدره» پیشروی کرد و در آنجا اردو زد. سپس آنجا را ترك کرد و تا «خریستان»

۴۵۲. در نقشه های «ماکارتنی» و کتاب سفرهای فریه در حدود يك روزراه از بلخ ذکر شده و در کتاب تاریخ تیمور و همایون نیز این نام آمده است.

۴۵۳. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۸۹، س ۹؛ اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۷۰، س ۱۲ و ۱۴، ص ۲۷۱، س ۳؛ یاقوت حموی: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۳، س ۱۵.

۴۵۴. در اثر یعقوبی، همان طور که قبلاً یادآور شدم (دخویه: «کتاب شناسی جغرافیا»، ج ۸، ص ۸) «صهاریک» به جای «صمعاکن» به کار رفته است.

۴۵۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۱۰، س ۹؛ ص ۱۶۰۷، س ۹.

۴۵۶. همان منبع، ص ۱۶۱۶، س ۱۲ و ۱۴؛ ص ۲۹۱۷، س ۷.

۴۵۷. رجوع کنید به همان منبع، ص ۱۶۰۷، س ۱۴؛ ص ۱۶۰۸، س ۱۶؛ ص ۱۶۰۹، س ۲ و ۳.

پیشروی کرد و از آنجا خود را تا دو فرسنگی پایتخت گوزگان - یعنی آنچنان که از مجموعه صحبت‌های قبل برمی‌آید - به شبورقان^{۴۵۸} رساند. در اینجا، جلوداران هردو سپاه، مقابل هم قرار گرفتند و بین آنان جنگ درگرفت. «سدره» در ۱۲ فرسنگی قسمت غربی بلخ^{۴۵۹} قرار داشت که از آن، ۶ فرسنگ تا شبورقان فاصله بوده است. چنین نتیجه می‌شود که هردو محل اسان و خریستان بایستی در حدود دو فرسنگی قسمت شبورقان قرار گرفته باشند.

از آنجا که هردو نام «گچک» و «اسان»، از نظر ترتیب جغرافیایی کاملاً برهم خورده است، از آن دو بندرت نام برده می‌شود. از آنجایی که «اسان» تنها یک شهر کوچک ایالتی است، گمان می‌کنم که کلیه گزارشها در مورد آن جنگ، اقتباس بوده باشد.

بَهْلُ بامیک

این نام به پهلوی: «بَهْلُ بامیک» (به معنای درخشنده)^{۴۵۹} و به پارسی نو: «بلخ بامی بیرونی» است.^{۴۶۰}

از زمان «ماراباس» [بطریق ماریها] ارمنی‌ها برای نام «باکتره»، عبارت «بَهْلُ پایتخت کوشنک»^{۴۶۱} را به کار می‌بردند. نام پارسی کهن آن «باختریش» بود، که همین اسم و یا نوع توسعه‌یافته آن، در نزد ایرانیان غربی مدت مدیدی وجود داشت، و همان طور که تولد که بحق از اشکال سریانی آن، نامهای «باکتریها»^{۴۶۲} و «باکتری»^{۴۶۳} را از کتاب قانون سرزمینها^{۴۶۴}، متعلق به آغاز قرن سوم میلادی، استنتاج کرده است،

۴۵۱. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۳۲، س ۱۲.

۴۵۹. بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۷.

460. Canon Masudicus bei Sprenger, Post- und Reiserouten, Karte 5. Hübschmann: Arm.Gr.I 1,31. Pers. Slud. 24.

461. [ܒܗܠܘܢ ܒܐܡܝܩܘܢܐ] ܒܗܠܘܢ ܒܐܡܝܩܘܢܐ.

۴۶۲. ܒܗܠܘܢ ܒܐܡܝܩܘܢܐ

۴۶۳. ܒܗܠܘܢ ܒܐܡܝܩܘܢܐ

464. Cureton, Spicil. syr. p. ۵., 10. 17.

در فهرستی که به وسیله ابن فقیه در مورد شهرهایی که اسکندر بنا کرده، تهیه شده است، دوازدهمین اسکندریه به نام «کوش»، یعنی بلخ^{۴۷۴} است که البته بلوشه، در بررسی شهرستانهای ایران، از آن اطلاعی نداده است. از این رو «اشپشت» مایل است که اسامی پایتخت قدیمی «ته - هی»^{۴۷۵}، و بعدها «ته - یو - چه»^{۴۷۶}، «لن شه»^{۴۷۷}، «کین - شه»^{۴۷۸} (تسین - هان - شو)^{۴۷۹}، «لن - شه» (هوهان - شو)^{۴۸۰}، «لو - کین - شه»^{۴۸۱} (وای - شو)^{۴۸۲} یا «شینگ - کین - شه»^{۴۸۳} (پسِه)^{۴۸۴} را به نام مورد نظر خود^{۴۸۵} بازگرداند^{۴۸۶}، که البته موضوع برای من مشکوک به نظر می‌رسد.

در بخشهای باقی مانده از متون اوستایی، نام بلخ تنها در دو محل ذکر شده است: در وندیداد ۱، سطرهای ۷ و ۸. نام شهر در اینجا، «باخدیش»^{۴۸۷} ذکر شده است که با صفت «سرره»^{۴۸۸} = زیبا (به عربی: بلخ الحُسناء^{۴۸۹} نامیده می‌شود) و «ارِدودَرَفشه»^{۴۹۰}

→

الاسکندریة قدیماً [و گفته می‌شود شاید اسکندر بناهایی ساخته باشد که در قدیم اسکندریه نامیده می‌شده است].

۴۷۴. همان منبع، ص ۲۵۵، س ۱۷: و منها الاسکندریة الی سمیت کوش وهی بلخ الخ.

475. Ta hia.

476. Ta Jüe - čí.

477. Lan - ši.

478. Kien - ši.

479. Ts'ien Han šu.

480. Hóu Han - šu.

481. Lu - Kien - ši.

482. Wei - šu.

483. Sing - kien - ši.

484. Pe - sse.

۴۸۵. نام مورد نظر وی عبارت بود از *Ἀλεξάνδρεια*.

486. Les Indo - Scythes. *Journ. as.* IX2 Sér. t. X (1897) p. 160 s

487. Boxóiš.

488. Sríra.

۴۸۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۴۰، س ۱۲؛ ص ۶۴۹، س ۱۲؛ مسعودی: مروج الذهب، ج ۲،

ص ۱۲۱.

۴۹۰. «اردو درفشه» = با پرچمهای بلند (برافراشته): *εραδιωδραψα*.

در مورد لهجه (ایرانی) بلخ این قضاوت را داشت که لهجه محلی (فارسیه) بیش از همه، خود را به زبان دربار (الدّریه) نزدیکتر ساخته است.^{۴۹۲} در عصر خلیفه در بلخ، از زبان بیگانه (غیر ایرانی) دیگری، صحبتی در میان نیست. طخاری‌های مهاجر، و یا کوشانیان و هیاطله، بتدریج به وسیله مردم قدیمی ایرانی تربیت شدند و از نظر مکالمه و زبان، مانند کادشیان در ناحیه هرات و «جاؤل» [زابل] در غزنین، عملاً ایرانی شدند.

قهرمان اساطیری، «اسپندیاز» (= اسفندیار)، پسر «کی ویشتاسب»، از جمله کسانی بود که در جنگ علیه خیون‌ها، تا «بَهَل» نفوذ کرد، و به عنوان متصرفات خویش، نیزه خود را در زمین فرو کرد و آتش «وهرام» را برافروخت.^{۴۹۵} بنا به این روایت، «بَهَل» خارجی‌ترین قلمرو مرزی ایران، در مقابل شرق تصور می‌شد. اما بعدها در زمان اشکانیان، این شهر اهمیت تاریخی به خود گرفت، به طوری که پس از استیلا، سلطان نشین قدیم شرق ایران، خوارزم، و پایتخت نایب السلطنه^{۴۹۶} خراسان شد، تا آنجا که از جانب کلیه حوضه‌های رودخانه‌ای ماوراءالنهر تا آن حدودی که از شاهنشاه پیروی می‌کردند، حمایت می‌شد. بنا بر روایات، کی لهراسب، پدر، کی ویشتاسب شهر بلخ را بنا نهاد و مقرر خود را در آنجا قرار داد.^{۴۹۷}

در دوران «دیودوتوس»^{۴۹۸} که باکتری (باکتریه = باختر) را به عنوان پایتخت هلنی قلمروی شرقی انتخاب کرد، شکوه و عظمت شهر - که حال نقطه ثقل فرهنگ هلنی شده بود - حداقل تا حدود نواحی شمال هندوکش که مورد نظر است و تاکنون آثاری از آن پیدا نشده است، گسترش یافت. در زمان حکومت طخارها (ته - یو - چی)، نیز می‌بایستی باکتری به طوری اساسی اهمیت قدیمی خود را حفظ کرده باشد. اهمیت

۴۹۴. ابن ندیم: الفهرست، ص ۱۳، ص ۵ و ۶؛ خوارزمی: مفاتیح العلوم، ص ۱۱۷، س ۷؛ یاقوت به نقل از حمزه، زیر کلمه «فهلو»؛ مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۳۴، س ۱۴.

۴۹۵. بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۷ تا ۹؛ سبنوس، بند ۳۰.

۴۹۶. این کلمه برابر کلمه *ḫsāθrapāvā* (σατραπείης) هخامنشی قرار دارد که قدرت آن از «والی» بیشتر است، از این رو کلمه «نایب السلطنه» انتخاب شد.

۴۹۷. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۰ و بعد.

۴۹۸. دیودوتوس Diodotus حاکم باکتریه، که خود را در آنجا پادشاه اعلام کرد.

جدید، در شرایطی به وجود آمد که آیین «مهرپرستی» پیروزمندان در این مکان نفوذ کرده بود، و باکتری مرکز اصلی و پایتخت معنوی کل مکتب بودایی در شمال هندوکش شد، همان گونه که در زمان هخامنشیان، شهر مقدس مزدیسنائیان شده بود. اولین کسی که واژه «سَمَنَه»^{۴۹۹}، فارسی: «شمن»، پالی: «سمنه»^{۵۰۰} و سانسکریت «سرمنه»^{۵۰۱} را در نزد باکتریا ذکر می کند، و آن را با کاهنان مصری، کلدانیهای آسوری، کشیشان کلتی و دوروئیدهای گالیه^{۵۰۲}، مغان ایرانی و برهمنان هندی برابر دانسته است، «کلمن اسکندرانی»^{۵۰۳} بود. آن طور که به نظر می رسد، او پیرو مکتب نوافلاطونیان یهود بوده است.^{۵۰۴} اوسیبیوس، بازشناسی منسوب به «کلمن» و قیصری را در یکی از کتابهای قوانین سرزمینها، که محل اقتباس برهمن ها و باکتری ها و هندی هاست، ذکر می کند. اما در متن سریانی ما، نام باکتری ها از قلم افتاده است.^{۵۰۵}

نام «بهل» در آثار مورخان ارمنی، حتی پس از استیلای هیاطله، به عنوان پایتخت «کوشنک» محسوب می شد، و در کتاب سریانی قانون سرزمینها، باکتری ها با «قوشان»^{۵۰۶} یکسان به کار رفته است.^{۵۰۷}

499. Σαμαναῖοι.

500. Samana.

501. Śramana.

502. Druiden d. Gallier.

503. Klemens von Alexandrien.

504. Klem. Alex. *στροματ.* I 15 § 71. 72. (vol. II 59 - 60 ed. Dindorf)

بویژه رجوع کنید به: بند ۷ کتاب مزبور. محل مورد سؤال از Σαμαναῖοι اشتقاق نیافته است. در اینجا «گریلوس» فقط از هموطنش «کلمن» با سهل انگاری زیادی رونویسی کرده است. رجوع کنید به:

Alexander Polyhistor: *Kyrrill. contra Julian.* IV, p. 133 E, ed. Spanheim.

505. Euseb. *προσπ. εὐαγγ.* 6, 10, 8. *Recognit. Ps. Clement.* IX 20. Caesarius, *Quaest.* 47. Cureton, *Spicil. Syr.* p., 2.

506. Qušan (مهنتل)

۵۰۷. رجوع کنید به: Cureton, *Spicil. Syr.* p. o, 10.16. این محل که به محل آزاد و محل فسق و فجور زنان کوشان مربوط می شود، کراراً مورد استفاده قرار گرفته شده است. در کتاب

در «وای - شو»، بلخ به عنوان سلطان نشین «پو - چه» در جنوب «کای - سه - نه»^{۵۰۸} (کش) به چشم می خورد. «هوان - چوآنگ» (ص ۱۲۹) شهر فوق را «پو - هو» می نامد درحالی که «هوا - لی» به طور دقیق تر، «پو - هو - لو»^{۵۰۹} می نویسد و می گوید به طور کلی آن شهر، «سلطان نشین کوچک» نامیده می شده است. در زمان وی آن شهر بسیار کم جمعیت بود، در حالی که بعدها بنا بر نوشته یعقوبی^{۵۱۰}، دوباره یکی از شهرهای مهم و پراهمیت خراسان شده است. در عبارات عربی آثار ابن فقیه^{۵۱۱}، مسعودی^{۵۱۲} و یاقوت^{۵۱۳}، بلخ لقب «الشاهواران» به خود می گیرد. در خارج و حتی جنوب شرقی آن، معبد پزارزش بودایی «نوبهار»^{۵۱۴}، به عربی - پارسی: «نوبهار = نوایبهره»^{۵۱۵} وجود



در *Susis muliers, mulierum Susidarum* به صورت *Recongnit Ps. Clement. IX.23* نزد مؤلف دیگر هم به صورت زیر نوشته شده است: *Caesarius, Quaest. 47 ἐν δὲ Σουσίσις*: *τῆς Βαβυλωνος αἱ γυναῖκες* v. 253. 10). *τῶν Σουσίδων γυναικῶν*, جای کلمه *δουσι* است، مانند اسکندرنامه به زبان سریانی، ص ۲۵۳، س ۱۰؛ درحالی که *Eusebios προπαρ. εὐαγγ. 6, 10 § 11* مطابق موضوع بدرستی برای آن، عبارت زیر را ارائه می دهد: *παρὰ Βάντροις αἱ γυναῖκες, τῶν ἐν Βακτρία γυναικῶν*. برای فارسی بخوبی مشخص است. همچنین رجوع کنید به طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۶۶، س ۱۶، که (ان) در «کوشان» به عنوان علامت جمع فارسی در انتهای آن آمده است، و از شکل مفرد «کوش» *Kūš* حاصل شده است - کلمه *حده* معنی یا *حده* مع [سرزمین کوشان] نامی برای «باکتری ها» است. رجوع کنید به:

CURETON, Spicil. Syr. α, 22. γ, 9. Euseb. προπαρ. εὐαγγ. I. I. § 13. 26 παρὰ Βάντροις, Recongnit. Ps. Clement. IX 29: mulieres Susidis, Gnostischer Hymnus bei W. WRIGHT, Apocryphal acts of the apostles I p. ۱۵.

508. Kai - se - ni.

509. Po - ho - lo.

۵۱۰. یعقوبی: البلدان، ص ۲۸۷، س ۱۵.

۵۱۱. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۱۶، س ۳.

۵۱۲. مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۵۹.

۵۱۳. یاقوت: معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۵، س ۵.

514. *Nawasañghārāma.*

515. **Nawa vihāra.*

دارد. این معبد کمی قبل از ورود هوان - چوآنگ (۶۳۰م) مورد تهاجم «شه - هو»^{۵۱۶} (یبغو) پسر خاقان ترك «سه - شه - هو - کوهن»^{۵۱۷} (سال ۶۳۳ - ۶۲۸م) و قبیله اش قرار گرفت، اما از تصوّر و رؤیای غارت و چپاول آن، ممانعت به عمل آمده است. بلخ در زمان استیلای اعراب دارای سلطان نشین منحصر به خود نبوده است. عالی ترین مقام را در آنجا بیشتر راهبی بودایی به نام «برمک» بر عهده داشت، که املاک خالصه رستاق «راون» در طخارستان علیایی به وی تعلق داشت. پدر بزرگ خالد بن برمک، در زمان عثمان به اسلام گروید، از این رو مورد تهاجم طرخان نیزک قرار گرفت، و با ده فرزند پسر خود به قتل رسید، تنها پسر او که هنوز کودکی بیش نبود، وسیله مادرش به نام «کشمیر» نجات یافت. پس از آن که وی به سن بلوغ رسید، هموطنانش او را دعوت به بازگشت کردند و در مقام پدرش گماشته شد. او با یکی از دختران چغانیان ازدواج کرد و رئیس قبیله برمکیان شد.^{۵۱۸} در سال ۱۰۷ هـ بازسازی دوباره بلخ، از جانب «اسد بن عبدالله» به وی سپرده شد.^{۵۱۹} این شهر در واقع، از دوران قیام سال ۸۶ هـ کماکان ویران باقی مانده بود، و مقرر حاکم به «بروکان» در دو فرسنگی بلخ انتقال داده شد.^{۵۲۰} اما اسد بن عبدالله دوباره سپاهیان را به بلخ نقل مکان داد. در سال ۹۰ و ۹۱ هـ، ما به اسپاهیتی از بلخ برخوردار می کنیم که به قیام «نیزک» پیوست، اما هنگام پیشروی سپاه قتیبه، به مردم بلخ تسلیم شد.^{۵۲۱}

دَرْمَت

«دَرْمَت» همان شهر معروف «تَرْمِذ» در محدوده جیحون است. این شهر در کتاب

516. Še - hu.

517. Sse - se - hu - kohan.

۵۱۸. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۲۲، س ۱۱ و بعد؛ یاقوت: معجم البلدان، ص ۸۱۷، س ۲۰ و بعد.

۵۱۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۹۰، س ۶.

۵۲۰. همان منبع، ص ۱۲۰۶، س ۱.

۵۲۱. همان منبع، س ۴، و ص ۱۸۲۱، س ۱۵. به نظر می رسد در همان منبع، ص ۱۳۰۰، س ۱۱ (سال

۹۶ هـ) منظور همان شخص باشد. این عنوان تا بحال ناشناخته مانده است.

هوان - چوآنگ (ج ۱، ص ۲۵)، «تا - مه»^{۵۲۲} نامیده شده است. تلفظ قدیمی «تن - میت» (تن میت) = ترمذ است، و آن امیرنشینی است که به شرق «چی - او - پن - نه»^{۵۲۳} (چغانیان، پهلوی: چغانیکان) محدود می‌شود.^{۵۲۴}

سلطان ترمذ، عنوان «ترمذشاه» را دارا بود.^{۵۲۵} آن طور که به نظر می‌رسد، ترمذشاه در سال ۷۰ هجری به وسیله «مُصعب بن عبدالله بن کاظم» از شهررانده شد، و به جانب گرگان فرار کرد و ۱۵ سال در میان اهالی گرگان بسر برد، بدون آن که موفق شود شهر خود را دوباره به چنگ آورد.^{۵۲۶}

چَرْمَنگان

برای نامهای بعدی دیگر که در همه جا درهم و نامشخص است، باید به محل «چرمنگان» که مقابل «ترمذ» در قسمت شمالی جیحون قرار دارد، فکر کرد که ۶ فرسنگ از ترمذ فاصله دارد. نام این محل در نسخه‌های قدیمی جغرافیدانان عرب به صورت ناگواری، اشتباه نوشته شده است. یعقوبی^{۵۲۷}، به جای «شَرْمَنگان»، «سرمنگان» و یاقوت^{۵۲۸}: «صَرْمَنجان»، یا «صرمنگان»، ابوالفداء^{۵۲۹}: «الشرمجان»، اصطخری^{۵۳۰}، «صَرْمَنجَن» (با اشتباهاتی)، و «جَرْمَنگان»^{۵۳۱}، ابن حوقل^{۵۳۲}: «صرمنجی» یا

522. Ta - mi.

523. Ci - o - jen - na.

۵۲۴. بیرونی: ماللهند، ص ۱۵۴، س ۷؛ ج ۱ (ص ۳۰۳ ترجمه). او ترمذ را بارود Venumati مشابه

دانسته است، که با اقوام (transl. by H. Kern p. 91 des

SA.) جزء اقوام شمال غربی محسوب می‌شوند.

۵۲۵. ابن خرداذبه: المسالك و الممالك، ص ۳۹، س ۱۶.

۵۲۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۴۷، س ۱۵؛ ص ۱۱۴۸، س ۱۰؛ ص ۱۱۶۰، س ۲۰.

۵۲۷. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ص ۲۸۹، س ۱۵.

۵۲۸. یاقوت: معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۸۳.

۵۲۹. ابوالفداء: تقویم البلدان، ص ۴۵۹.

۵۳۰. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۹۸، س ۸.

۵۳۱. همان کتاب، ص ۳۳۹، س ۱۳.

«صرمنجن»، و در صفحات بعدی کتاب خود^{۵۳۳} به صورت دو شهر «صرمان»، یا «جرمقان»، و «صرمنجی» نوشته اند. در نسخه خطی کتاب ابن خردادبه^{۵۳۴} به صورت «خان صریم» یا «صریم خان» به جای «صَرِیْمَنجان» به کار رفته است. این شکل را - حتی اگر وجود داشته باشد و با وجود تغییرات حرف (ی) میانی که بکرات در کتاب موسی خورنی پیش می آید - می توانستیم از اشکال اولیه آن^{۵۳۵} یعنی کلمه «چریمنکن» بازسازی کنیم. همین مورد نیز برای نام «دزروئین» (در صفحات بعد) صادق است. البته نباید به درّه «مونگان» (منگان) که هوان - چوآنگ، آن را «مونگ - کین»^{۵۳۶} نامیده است، فکر شود.

شیر بامیکان

شیر بامیکان، به ایرانی میانه: «شیر بامیکان»، و ایرانی نو: شیر بامیان^{۵۳۷} (= امیر بامیان) و به پهلوی: «بامیکان»^{۵۳۸} خوانده می شود. در این جا نیز عنوان يك امیر، جزء علائم سرزمینها درآمده است. «شیر» یا «شاذ»^{۵۳۹} گویا به لهجه های مختلف شرقی به نام «پادشاه» بوده است، اما بعدها در زبان ایرانی نو، مفهوم کلمه ای برابر «شیر» به خود گرفته است که به عربی «اسد» ترجمه شده است.^{۵۴۰} بدین طریق عنوان «شیر» علاوه بر «ملك» (= امیر) بامیان و غرjestان، شامل ختل (شیر ختلان) نیز شده است، که بنا بر اظهارات دیگری «خذاه» (= ارباب) نامیده می شد، و امیر «ریوشاران»، به نام «ریوشار»

→

۵۳۲. ابن حوقل: صورة الارض، ص ۳۲۲، س ۱۳ و ص ۳۴۹، س ۲۱.

۵۳۳. همان منبع، ص ۳۴۳، س ۸؛ ص ۴۰۱، س ۷.

۵۳۴. ابن خردادبه: المسالك و الممالك (نسخه خطی)، ص ۳۳، س ۱۱.

535. *Չարիմանկան Չ'ari* - mankan.

536. Mung - kien (II 194 vgl. H. Yule, JRAS. 1873, 105 f).

۵۳۷. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۸۰، س ۹.

۵۳۸. پندش، ص ۲۰، س ۲۲ (وست: متون پهلوی، ج ۱، لندن ۹۷ - ۱۸۸۰، ص ۸۰).

۵۳۹. پارسی باستان: «خشسریه» (**xšāšrīza*).

۵۴۰. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۸۹، س ۳.

ملقب شده و بدین ترتیب سایر القاب ملوک (امیران) اشتقاق یافته است.^{۵۴۱}

در سال ۱۶۲ هـ / ۹ - ۷۷۸ م، شیربامیان به اطاعت خلیفه مهدی گردن نهاد.^{۵۴۲} درباره تاریخ این سلسله تا حدودی یعقوبی اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد. شیربامیان در زمان حکومت منصور، وسیله «مزاحم بن بسطام»، فرمانروای «وروالیز»، به اسلام گروید، و دختر خود را به ازدواج پسر مزاحم بن بسطام، به نام «ابو حرب محمد» درآورد. ابو حرب پسر خود «حسن» را در عملیاتی شرکت داد که «ابراهیم بن جبرئیل» به دستور «فضل بن یحیی بن خالد بن برمک» هنگام آغاز حکمرانی خراسان در سال ۱۷۶ هـ / ۳ - ۷۹۲ م، علیه کابل آغاز کرده بود. در نتیجه این نبرد، «حسن» شهر «گوربند» (= غوربند) را به تصرف درآورد. از این رو «فضل بن یحیی»، حسن را به «شیربامیان» منصوب کرد.^{۵۴۳} پسر او «هرثمه» نیز شیربامیان بود که در سال ۲۲۹ هـ از جانب «ایتاخ» ترک، حکومت یمن به وی واگذار شد.^{۵۴۴} پسروی، «حسن بن هرثمه» هم معروف به «شار» بود.^{۵۴۵} گزارش طبری (ج ۲، ص ۱۴۸۹، س ۲)، و نیز مدائنی، که اخلاف وی در سال ۱۰۷ هـ به اسلام گرویدند، و در زمان گزارش، «شار غرجستان» را به عهده داشته‌اند، دقیق نیست، این گزارش بیشتر به «شاربامیان» مربوط می‌شود.^{۵۴۶}

«بامیان» در کتاب هوان - چوانگ (ج ۱، ص ۳۶ و بعد)، ذیل نام «فن - ین - نه» در چارچوب توضیح مربوط به طخارستان، به چشم می‌خورد. این زائر، از سلطان نشین «تو - هو - لو»، «کی - چی»^{۵۴۷} (غزه) تا «فن - ین - نه» را به مدت شش روز طی کرده است. در دوران «عبدالله بن طاهر» (۱۲ - ۲۱۱ هـ)، بامیان ظاهراً منطقه کوچکی بوده است (و بنابر نوشته ابن خردادبه^{۵۴۸}، تنها ۵۰۰۰ درهم [خراج] می‌پرداخت). طبیعتاً مناسبات

۵۴۱. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۴۰، س ۱ و ۲.

۵۴۲. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۹، س ۱۱.

۵۴۳. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۸۹، س ۸ و بعد؛ ص ۲۹۰، س ۱۷.

۵۴۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۳۳۵، س ۱۲؛ ص ۱۳۳۷، س ۱۲؛ ص ۲۳۳.

۵۴۵. همان منبع، ص ۱۸۷۶، س ۴ و ۶، سال ۲۵۹ هـ؛ ص ۱۸۷۷، س ۳. این ترکیب، از قسمت‌های

مختلف کتاب طبری تنظیم شده است.

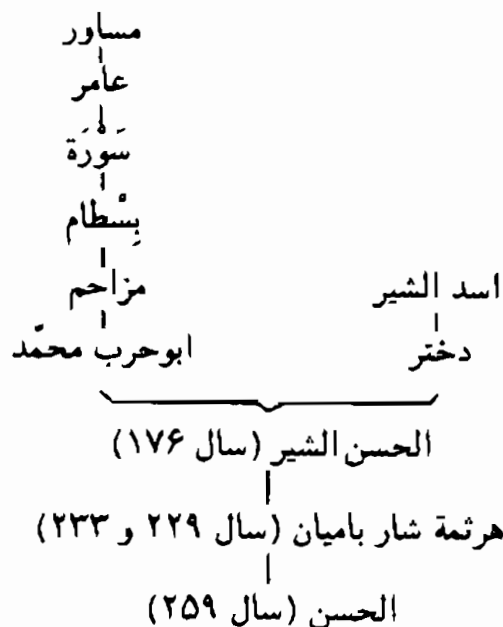
عصر سامانیان^{۵۴۹} برای دوران گذشته معتبر نیست.

دزروئین [دز - رویان]

این نام به فارسی: «دِزِروئین»، و به عربی: «مدینة الصفر»^{۵۵۰} یا «مدینة الصفریة»^{۵۵۱} برابر نام «شارستان روئین» است.^{۵۵۲} این نام به افسانه‌های جغرافیایی تعلق دارد که از بهرام چوبین نامگ، اخذ شده است و در آن اعمال بهرام با اسپندیات (اسفندیار) مقایسه شده است. در دوران قدیم‌تر، «دزروئین» با نام پایتخت قدیمی بخارا، «بیکند»، مشابه فرض می‌شده است.

→

۵۴۶. شجره‌نامه شاربامیان به صورت زیر است:



547. Kie - ği.

۵۴۸. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۳۷، س ۲.

۵۴۹. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۸۰، س ۸ و بعد؛ مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۹۶، س ۴.

۵۵۰. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴.

۵۵۱. نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۲۰، س ۴.

۵۵۲. رجوع کنید به مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۳۹، زیرنویس ۴.

ناحیه شمال

حدود و سابقه تاریخی

«کپکوه» = پهلوی: «کاف کوه» (در قفقاز)، و عربی: «قبق» یا «قبح» است.^۱ «کوست کپکوه» یعنی حدود قفقاز که به وسیله جغرافیدانان عرب «اپاختر» (= شمال)، - و بر مبنای نام اصلی سرزمین آذربایجان - نامیده شده است. در تاریخ یعقوبی^۲ از آن به نام «الجبیل» یاد شده است، و یادآوری می شود که «اسپاهیت» آن محل، عنوان «اسپاهیت آذربایجان» را داشته است. اما اصطلاح دیگری سبتوس برای این مکان به کار برده است، بدین صورت که اسپاهیت شمال را، کراراً «ایشخان مادی» نامیده است. شرح این ناحیه، به وسیله جغرافیدانان ما کلاً صحیح است، اما مؤلف اشتباه بزرگی مرتکب شده است، زیرا «اهمدان» (همدان) را از آن ناحیه جدا ساخته و جزء خراسان قرار داده است. چیزی که در اصل غیر ممکن است، زیرا «اهمدان» به وسیله ری از خراسان جدا می شود. این اشتباه در کتاب خلاصه شده مؤلف، تصحیح شده است. دقیق ترین توضیح درباره «اپاختر» (جبال) از جانب اعراب، به وسیله یعقوبی^۳ بیان شده

۱. رجوع کنید به: Hübschmann: Arm. Gr. I. 45.

۲. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱.

۳. همان کتاب، ص ۲۰۱.

است که سرزمینهای زیر را جزء جبال می‌داند: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اسپهان، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسبذان، مهرجاننقدق، شهرزور، صامغان و آذربایجان. در اینجا البته ارمنستان و سرزمینهای قفقاز از قلم افتاده است. دینوری، اسپهان، قم و جبال و آذربایجان را در زمره شمال محسوب می‌دارد. ابن خردادبه^۴ شهرهای زیر را جزء «پاختر» نام می‌برد: دماوند، طبرستان، و نیز شهرهای رویان، آمل، ساریه، چالوس، لاریز (لاریجان)، شیرز (شیرجان)، تمیش (طمیش)، دهستان (کلار)، گیلان، و «پدشخوارگر» (پدشخوار). اما در صفحه ۲۰، س ۳ و بعد، متوجه می‌شود که در دوران پارس‌ها، سرزمینهای زیر دارای حوزه مالیاتی واحدی بوده‌اند: جبال، آذربایجان، ری، همدان، ماه‌الکوفه و ماه‌البصره، طبرستان، دماوند، ماسبذان، مهرجاننقدق، حلوان و قومس (کمش). کلیه این اظهارات از عدم صحت گسترده‌ای برخوردار است. ابن خردادبه در صفحه ۲۰ کتاب خود شهرهای زیر را هم جزء جبال یعنی ماد محسوب می‌دارد: ماسبذان، مهرجاننقدق، ماه‌الکوفه (دینور)، ماه‌البصره (نهاوند)، همدان و قم.^۵ قابل توجه، اینکه در اینجا، اصفهان جزء جبال محسوب نشده است. برعکس سرزمینهای دوران پهلوی را که در اصل با جبال مشابه است، در صفحه ۵۷ همان کتاب چنین برشمرده است: ری، اسپهان، همدان، دینور، نهاوند، مهرجاننقدق، ماسبذان، قزوین، زنجان، بیر، و تیلسان (طیلسان = طالش)، دیلم، در حالی که ابن فقیه^۶، همدان، ماسبذان، مهرجاننقدق (صیمره)، قم، ماه‌الکوفه، قرماسین (کرمانشاهان) را جزء جبال می‌داند.

تماس حوزه‌های علایق رومی‌ها و پارت‌ها در قفقاز

در قبل، ملاحظه شد که جغرافیدان ما [موسی خورنی] به احتمال زیاد حق داشته است که اسپهان را (که قم و کرج جزء آن است)، جزء نیم‌روج برشمارد، در مقابل اشتباهاً

۴. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۱۹.

۵. همچنین در کتاب ابن‌رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۶۶، س ۱۸؛ ص ۱۰۶، س و بعد.

۶. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۰۹، س ۱ و بعد.

«ماه»، ماسبدان، و مهرجانقدق را در زمره نواحی غربی محسوب کرده است. به نظر می‌رسد که ماسبدان و مهرجانقدق در دوران استیلای اعراب، جزء خوزستان بوده باشد، در حالی که «ماه» و همدان مسلماً در تمام اوقات توأماً جزء شمال محسوب می‌شده است. در اینجا، نمی‌تواند تنها مناسبات زمان اعراب، مورد توجه قرار گیرد. بعلاوه مسلم است که ابن رسته^۷، جبال را از تنگه حلوان، و یعقوبی^۸ آن را از «جلولاء» آغاز کرده است. اگر ما «ماه» و همدان را نیز جزء آن محسوب کنیم، تقریباً حدودی شبیه «اپاختر» خواهیم داشت، به استثنای ناحیه اصلی قفقاز که در اینجا مراعات نشده است. تعیین دقیق وضع نواحی آن دوران از قلمرو ایران در این طرف، زمانی قابل حصول است که نظر انتقادی مشابهی به روابط سیاسی ایرانیان و اعراب و سرزمینهای قفقاز، بویژه به هونها و خزرها افکنده شود، همان طوری که رعایت مطالب آنان در شرح خراسان نیز ضروری بود. اما يك چنین امری بسیار پیچیده است و حدود آن بیش از حد، خارج از چارچوب این تحقیق خواهد شد. بعدها موسی خورنی در کتاب تاریخ ارمنستان خود به توضیح بسیار مفصلی درباره ارمنستان و بویژه سرزمینهای همسایه آن پرداخته است که من نیز در اینجا به شرح اجمالی آن می‌پردازم. از تألیفات بویژه مهمی که برای مناسبات و شرایط قفقاز اهمیت دارد، اثر تاریخی «موسی کاتانکایتواکچی»^۹ و «لوند»^{۱۰} است که بدون این دو اثر، چنین کوششی با نقصان روبرو خواهد بود و تاکنون من نیز در اختیار نداشته‌ام.^{۱۱}

۷. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۴۰، سطرهای ۱۰ و ۲۰.

۸. یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۲۷۰، س ۹.

9. Kalankatvač'i.

10. Levond.

۱۱. پس از اینکه در این فاصله، موفق شدم به نوشته هر دو متن ذکر شده دست یابم، مطالب مورد نظر - حداقل دشوارترین بخش - یعنی توسعه حوزه قلمروی ایرانیان و اعراب در شرق قفقاز و تاریخ روابط آنان با ترکان و خزران، تا حدودی برایم حل شد، که می‌تواند به صورت مقاله‌ای درباره تاریخ و قوم‌شناسی تاریخی داغستان در این جا ارائه شود. در بعضی کتب به صورت «فرازمان» نیز نوشته می‌شود.

منشأ مشاجرات امپراتوری روم و ایران در مورد وظایف مراقبت و نگهداری دروازه‌های خزر

«تیگران بزرگ» به منظور حفاظت مرزهای شمالی قلمرو خویش، امیرنشینی مرزی به نام «گوگرن» (= گوگرن) برپا کرد. در زمان امپراتوری «نرون»، قلمرو پادشاهی ارمنستان، به صورت يك شهر رومی کوچکی، تحت حکمرانی یکی از خاندان اشکانیان درآمد. امپراتوری روم خود را موظف می‌دانست که به منظور تحکیم معبر قفقاز، از «داریال» (دروازه آلان‌ها)، در مقابل حملات آلان‌ها که مشکلات و مزاحمت‌های زیادی را فراهم کرده بودند، کمک هزینه‌هایی را متحمل شود. پس از آنکه شاپور دوم موفق شد در آلبانی و ایبری [ایبیریا]، يك ایرانی را به جای حاکم رومی برگمارد، طبیعتاً ایرانیان نیز نگران استحکامات قفقاز بودند. [این امر] وظیفه مهمی بود، زیرا در این زمان، به جای آلان‌ها، هون‌ها وارد عمل شده بودند. تأمین و امنیت مرزهای ایران به استحکام و بقای سدها و استحکامات آن بستگی داشت.

اما حتی، پس از قرارداد صلح ژوویان، و پس از تقسیم‌بندی بعدی ارمنستان، ایرانیان به عنوان جانشین واقعی اشکانیان، برپایه قرارداد منعقد شده بین «نرون» و «ولوگز» [ولگاش] که وضع موجود ارمنستان تأیید شده بود، از رومی‌ها خواستار ادامه پرداخت هزینه و کمک برای نگاهداری استحکامات قفقاز بودند. تقاضایی که زمانی فوری برآورده می‌شد و گاهی هم از پرداخت آن خودداری می‌شد. بدین ترتیب خطر جنگ پیوسته در آن مکان، نهفته بود.

هجوم هون‌ها به قفقاز

به طور یقین، اولین بار هون‌های قفقاز در سال ۳۹۵م در جنوب قفقاز ظاهر شدند، و آن هنگامی است که هون‌ها از جانب مدعی سلطنت ایبری به نام «فراسمانیوس»^{۱۲} برای حمله بزرگی به ایبری و ارمنستان به خدمت گرفته شدند.^{۱۳} «پطروس ایبری»

12. Pharasmanios.

13. Sokrates h.e VI, I. «Liber Chalipharum bei Land»: *Anecdota Syr.* I, p. 8 = 108.

تذکره نویس، در این ارتباط، آنان را «هون‌های سفید»^{۱۴} نامیده است. الیزه واردایت و ادامه‌دهنده آثار وی، برای هون‌های قفقاز نام «خیلندورک»^{۱۵} (در زمان یزدگرد دوم ۵۷ - ۴۳۸ م) را به کار برده است که در زمان بهرام پنجم (گور) (۳۹ - ۴۲۱ م) نیز این نام به چشم می‌خورد، زیرا بزودی در چهارمین سال یزدگردی، صحبت از حملاتی است که هون‌های قفقاز در معبر «چور» (در بند) انجام می‌دادند، و حال به پایان رسیده است.^{۱۶}

در سال ۴۴۸ م، فرستادگان روم شرقی در محل قرارگاه آتیلا، در «پانون» از طریق فرستاده روم غربی به نام «روملوس»^{۱۷} مطلع شدند که امیر هون‌ها در نظر دارد به ایران لشکرکشی کند. البته هون‌ها به آن راه آشنا بودند، زیرا از مدت‌ها قبل که گرسنگی سرزمین آنها را فراگرفته بود، و رومی‌ها بعثت جنگ موجود نمی‌خواستند با آنان به جنگ بپردازند، «وازیچ» و «کورزیچ» دو تن از رؤسای سلطنتی هون‌ها^{۱۸} از بسیاری قبایل خواسته بودند تا به ماد حمله کنند - این دو تن کسانی بودند که یک بار نیز به روم آمده بودند تا اتحادی تسلیحاتی برقرار کنند. پس از آنکه مرغزارها را طی کردند و از دریا گذشتند، آن طور که نقل می‌شود، پس از ۱۵ روز از کوهی بالا رفتند و سپس سرزمین ماد را مورد تهاجم قرار دادند. همین که آنان مشغول قتل و غارت بودند، یک «شار» ایرانی آنان را غافلگیر کرد و در میان بارانی از نیزه‌ها، هون‌ها بسرعت به کوهها فرار کردند، و ایرانیان بخش عظیمی از غنایم آنان را به چنگ خود درآوردند^{۱۹}، اما هون‌ها به منظور اطمینان از تعقیب دشمن، به جای راه نخستین خود، از راه دیگری عبور کردند و آن راه،

14. Petrus der Iberer hrsg. u. übers. von Baabe, S. 5 = 15.

15. *Ἰσαγγρηνορρῆ Χαιλένδουρκ'.*

16. Elise, p.11.

17. Romulus.

۱۸. قبایل سلطنتی هون‌ها (*οἱ βασιλικοὶ Σκύθαι*) به وسیله پرسیکوس، در کتاب زیر نقل شده است:

Dindorf, Histor. Gr. min. D: fr. 1 p. 277, 4. 22. 28. fr. 11p. 324, 30. fr. 24 p. 328, 8.

مقایسه نوشته پرسیکوس، زیر نویس ۴، ص ۸، با الیزه واردایت، در پایان توجه را به این ضرورت جلب می‌کند که *Χαιλένδουρκ'* نام قبیله شاهی هون‌ها بوده است، و نیز روشن می‌سازد که پس از انحلال آن قبیله، حکومت بزرگ هون‌ها نیز از بین رفته است.

19. Prisk. fr. 8 'Lei C. Müller, FHG. IV 90 a.

منطقه منابع نفتی باکو بود، و موفق شدند پس از چند روزی به وطن خود بازگردند.^{۲۰} از این داستان چنین نتیجه گرفته می‌شود که «شار» هون‌ها، که با افراد خود از ماد (آتروپاتن) به «پیتکران» و باکو عقب‌نشینی کردند، می‌بایستی از آنجا به پایین‌ترین قسمت داغستان روانه شده، و پس از آن از معبر دربند عبور کرده و آن‌طور که انتظار می‌رفت، از دروازه آلان‌ها (داریال) به ایبری و آلبانی و از آنجا به آتروپاتن رسیده باشند.

نابودی برجهای مراقبت هون‌ها در سال ۴۵۱م

در سال ۴۵۱م، آلبانی‌ها در اثر موفقیت شورشیان ارمنی به رهبری «وردان مَمیکُن» تشویق به حمله علیه برج هون‌ها که در تصرف ایرانیان بود، شدند، و قلعه را تصرف کردند و آن را ویران ساختند، و آن مکان را آزاد ساختند، و این معبر را به «واهان»، که از تخمه شاهان آلبانی بود، سپردند. «واهان» سفیری به سرزمین هون‌ها گسیل داشت و با آنان و هم‌پیمانان هون‌ها اتحاد مستحکمی برقرار کرد. به‌طور کلی در زمان کوتاهی «وَسْکُ سیونی» [وزک سیونیکی] مُرتد، موفق شد از رفت و آمد از معبری که مهاجم هون‌ها از آن آغاز می‌شد، جلوگیری به عمل آورد. این امر باعث شد که ایرانیان با لشکری عظیم که بیشتر آن از اقوام نواحی شرقی قفقاز بود، در مقابل حمله هون‌ها، از برج «چور» دفاع کنند. حال هون‌ها با استفاده از اتحادی که با ارمنستان منعقد کرده بودند، به تهاجماتی علیه نواحی ایران دست زدند، و موفق شدند کلیه بنای استحکامات «چور» را که:

آنها (ایرانیان) مدت‌ها با دشواری‌های زیاد و با علاقه به بنای آن پرداخته بودند، دوباره ویران سازند.^{۲۱} بدین طریق هون‌ها بسهولة توانستند قبایل داغستان را که نگهبانی مهم‌ترین معبر به آنها واگذار شده بود، بکلی از بین ببرند و عبور خود را بر آنان تحمیل کنند. هون‌ها پس از آنکه بسیاری از ایالات ایران را ویران کردند، با اسرای زیادی به سرزمین خود بازگشتند، و امیدی نیز نمی‌رفت که آن ایالات، بزودی دوباره

20. Prisk. 1.1.

۲۱. «الیزه»، ص ۶۰ - ۵۹، و نیز رجوع کنید به صفحات بعد همان کتاب.

ساخته شود^{۲۲}، بدین طریق یزدگرد بدین طرز فکر قدیمی رسید که مناطق کوهستانی را برای حفاظت، دوباره به آرامنه واگذار کند. یزدگرد در شانزدهمین سال حکومت خود (۴ - ۴۵۳م)، کراراً علیه کوشنک‌ها لشکر کشید، و به کشیشان ارمنی که در «اِپراشخر» تحت حمایت بودند، اجازه نداد که در عقاید مذهبی خود آزاد باشند، که این امر، خود بارها به آزار و شکنجه‌های جدیدی منجر شد. این وقایع، باعث شد که یکی از هون‌ها موسوم به «بیل» که از تخمه پادشاه سرزمین «خیلندروک» بود، و در سپاه او خدمت می‌کرد، فوق العاده به خشم آید، زیرا وی مخفیانه به مسیحیت تمایل داشت. او به پادشاه کوشنک متوسّل شد تا توجه او را در این مورد جلب کند. وی همزمان گزارشی نیز درباره وضع داخلی حکومت ایران و فشارهایی که به مردم ایران وارد می‌شود، و همچنین درباره چگونگی جلوگیری از ورود به برج هون‌ها در سالهای قبل را به اطلاع [پادشاه سرزمین خیلندروک] رساند.^{۲۳}

آخرین بار نام «خیلندروک» در شورش پادشاه آلبانی به نام «واچه»، پس از تاجگذاری پیروز (فیروز) (در سال ۶۰ - ۴۵۹م)^{۲۴} در منابع برده شده است:^{۲۵}

همین که افسران عالی‌رتبه ایرانی مشاهده کردند که با تهدید و محبت نمی‌توانند پادشاه آلبانی را بر سر آشتی بیاورند، نیروی عظیمی به سرزمین خیلندروک روانه کردند و دروازه آلان را بر روی سپاهیان هون‌ها گشودند.

ایرانیان با کمک آنان یک سال دیگر جنگ را ادامه دادند، به طوری که بخش عظیمی از این سرزمین ویران شد، تا اینکه سرانجام اقدام به مصالحه شد. پادشاه آلبانی از تاج و تخت دست برداشت و گوشه نشینی اختیار کرد و ایرانیان آزادی مذهب مسیحیت

۲۲. همان منبع، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۳. الیزه واردایت، ص ۱۱۰.

۲۴. این شورش در پنجمین سال سلطنت پیروز (۲ - ۴۶۱م) به پایان رسید.

۲۵. ابتدا در زمانهای بسیار گذشته نام «خیلندروک» همزمان با «ذنوب گلاک» و «اوختانیس ادسانی» با نامهای T'etalk' یا Hep't'at متداول روز شده بود که دوباره با گذشت زمان از بین رفت. رجوع کنید به: Mos. Kalank. I 10 (ed. Šahnazarean I S. 101) که از ص ۱۵۴ کتاب «الیزه واردایت» استنتاج کرده است و می‌گوید: Վրչուհանդրոկն ի Կալանկի արքայի անունով հայտնի էր: رجوع کنید به:

Stephan Orbelian, *Hist. de la Siounie* trad. par Brosset p. 206.

را تضمین کردند و قلمرو آلبانی‌ها را به چنگ آوردند (سال ۲ - ۴۶۱ م).

سابیرها

در این زمان در شمال قفقاز قوم جدیدی به نام «سابیرها» ظاهر شدند، که وسیله آوارها^{۲۶} از محل خود رانده شدند و مجبور به مهاجرت شدند. سابیرها نیز اقوام دیگری مانند ساراگورها و اویغورها را که از حضور آنان جلوگیری می‌کردند^{۲۷}، از محل خویش دور ساختند. اما ما در حدود صد سال بعد، اویغورها را در ولگا، در حدود استراخان (= هشرخان) امروزی، می‌یابیم. از جانب دیگر ساراگورها نیز که با قدرتی مافوق خود روبرو شدند، در جستجوی محل اسکان جدیدی برآمدند و در مسیر خود، اقوام دیگری^{۲۸} را مورد حمله قرار دادند که پس از نبرد سخت و آشتی ناپذیری، بر آنان پیروز شدند. آنان بعدها هیأتی به بیزانس فرستادند تا اتحادی با روم شرقی برقرار کنند (در حدود سال ۴۶۳ م).^{۲۹} در همان سال هم هیأتی از ایران در بیزانس به چشم می‌خورد، که ضمن شکایات مختلف، از جمله این درخواست را داشت که رومی‌ها می‌بایستی در کمک هزینه نگاهداری دژ معروف^{۳۰} دروازه خزر شرکت کنند و یا گروه نگهبانی برای آن تعیین نمایند، زیرا پرداخت مخارج و نگهبانی آن را که تنها به وسیله ایرانیان انجام می‌گرفت، عملی نادرست برمی‌شمردند. تا مادامی که در این مورد سهل‌انگاری شود، نه تنها نواحی ایران، بلکه حوزه قلمرو روم نیز از جانب اقوام غیراسکان یافته مورد تهدید و ویرانی قرار خواهد گرفت.^{۳۱} این درخواست از جانب رومی‌ها به علت بی‌اساس بودن آن، مورد قبول قرار نگرفت. در حدود سال ۴۶۶ م، ساراگورها پس از انقیاد آکادرها (اکدرها،

26. *Ἀβυρῆις*. (آوارهای اصلی)

27. این اقوام عبارت بودند از: *Οὐγγῶροι* (Οὐγγῶροι), *Σαράγουροι*, *Οὐγγῶροι*.

28. از جمله این اقوام، *Ἀχάτιροι* را می‌توان نام برد.

29. Prisk. fr. 30 bei C. Müller, FHG. IV 104b - 105a.

30. *Ἰουροὶ πιάχ*.

31. Prisk. fr. 31 bei C. Müller 1.1. p. 105a.

آکاتیر) و سایر قبایل دیگر، به قلمرو ایران لشکر کشیدند.^{۳۲} ابتدا موفق شدند تا دروازه خزر پیشروی کنند، اما به علت مراقبت شدید ایرانیان، راه دیگری را انتخاب کردند که به جانب ایبری منتهی می شد و پس از ویرانی آن سرزمین، به قلمرو ارمنستان نفوذ کردند. چون ایرانیان قبلاً در مقابل جنگ طولانی با کیداری ها، و نیز در مقابل این حمله اخیر به دفاع پرداخته بودند، با اعزام هیأتی به روم، خواسته های خود را در مورد کمکهای مالی برای نگهبانی دژ دروازه خزر، مجدداً تکرار کردند. هیأت اعزامی، رومی ها را متوجه این نکته کرد که به نفع امپراتوری روم است که ایرانیان، مسلح در مقابل این اقوام برابر به مقابله پردازند، و در نواحی فرهنگی قفقاز جنوبی به دفاع برخیزند، چه نواحی روم نیز از این ویرانیها در امان خواهد بود. رومی ها دوباره جواب رد دادند، و معتقد بودند که هرکس باید برای خویش بجنگد و مشکلات دژهای خود را حل کند. فرستادگان ایرانی بدون نتیجه به ایران بازگشتند.^{۳۳}

برای تفاهم تاریخ روابط سیاسی بین ایران و روم در قفقاز، شناسایی صحیح دژ دروازه خزر که همیشه نقش مهمی در مذاکرات سیاسی ایفا کرده است، فوق العاده اهمیت دارد، که البته دارای دشواریهای ویژه خود بوده است، و مسأله آن طور که ساده و معمولی به نظر می رسید، نبود. از این رو همچنان باید به تحقیق بپردازیم. کوششهایی که تاکنون برای حل این مشکل انجام گرفته است، به علت اشتباهاتی که در حل کلی و همزمانی مسأله پیش می آمد، می بایست بدون نتیجه رضایت بخشی به کناری گذاشته شود و فقط اظهارات پریسکوس در این زمینه، قابل توجه است.

در بخش ۳۱ کتاب پریسکوس، صریحاً گفته شده است که دژ نامبرده شده [«ایوری پاکس»] که در دروازه های خزر قرار گرفته بود، نامی است که در دوران یونانیان و رومیان - بویژه در زمان نرون - همیشه به معبر «داریال» اطلاق می شده است؛ اصطلاحی که اساساً بحق وسیله پلینیوس مورد عتاب قرار گرفته است.^{۳۴} در بخش ۳۷ کتاب، ساراگورها می بایستی در لشکرکشی خود علیه ایران، ابتدا به دروازه های خزر

32. Prisk. fr. 37.

33. Prisk. 1.1.

34. Plin. h. m. 6, 11 (12) § 30.

آمده باشند، و همین که نگهبانان ایرانی را در حال مراقبت یافتند، از راه دیگری، راهی که به ایبری و سپس به ارمنستان منتهی می‌شد، حمله کردند. در اثر این حمله، ایرانیان که تاکنون در آن زمان با کیداری‌ها در جنگ بودند، از رومی‌ها درخواست پرداخت کمک مالی و یا گروهی برای مراقبت دژ مزبور را کردند. با دلیلی که پلینیوس ذکر می‌کند،^{۳۵} واضح است که این دژ، درست در معبری می‌بایستی قرار گرفته باشد که ساراگورها از آن موفق شدند به ماوراء قفقاز حمله کنند، و شرایط نامساعد آن، حمله را ممکن ساخته بود. بنابراین اگر در این قسمت، بنابر اصطلاح متداول و معمول یونانیان، منظور از دروازه‌های خزر، معبر داریال یا دروازه آلان باشد، پس بایستی دژ مزبور با معبر دربند شباهت داشته باشد که در اصل برای تسمیه «دروازه خزر» به کار می‌رود، همچنانکه منظور ارمنی‌ها نیز از دروازه خزر، همیشه معبر «دربند» بوده است. این برداشت، دقیقاً مطابق وضع آن زمان بوده است و ما در کتاب الیزه‌وارداپت تحت نام «برج مراقبت هون‌ها»^{۳۶} یا «برج مراقبت چور» با آن آشنا هستیم، که در واقع در زمان شورش «وردان» (۱ - ۴۵۰م) وسیله آلبانی‌ها به تصرف درآمد و ویران شد، و از آن زمان به بعد، دیگر کاملاً بنا نشد. از این رو ایرانیان از رومیان به منظور بنای مجدد دژ، تقاضای کمک فوری می‌کردند. حال می‌توان متوجه شد که چگونه برای ساراگورها حمله به معبر مزبور آسان بوده است.

اصولاً و فی‌النفسه این موضوع به واقعیت نزدیک‌تر است که این معبر، که تا ایبری و ارمنستان تداوم داشته است، با دروازه‌های قفقاز، مشهور به «دروازه‌های خزر» از طریق شمال ایبری و با «دروازه آلان» یا «داریال» مشابهت دارد. تنها برای عقیده اول، قدیمی‌ترین مطلب از «یوروج‌پهک»^{۳۷}، در کتاب آگاثانجلوس، ص ۳۰ به چشم می‌خورد. در آنجا چنین آمده است:

۳۵. دلایل پلینیوس در مورد دژ مورد بحث به علت هموار بودن ناحیه مسطح مورد حمله به روشنی مشخص می‌شود.

۳۶. «برج مراقبت هون‌ها» (*n̄nuy q̄s̄sq̄* *).

۳۷. *Ἰουροειπάγχ.*

در سال دیگر، در آغاز سال، خسرو اول پادشاه ارمنستان، شروع به جمع آوری سپاه کرد تا از سپاهیان «آلونک» و «ویرک» جلوگیری کند و دروازه های «آلان» و «یوروج بهک»^{۳۸} را باز کند و لشکریان هون ها را از آنجا خارج سازد، و به نواحی ایران حمله کند.

از آنجا که به طور کلی، دو معبر به نام «دروازه های آلان و دربند» وجود داشته است که سراسر قفقاز را، شمال به جنوب قطع می کرده است، و برای سپاهیان بیشماری قابل عبور بوده است، این ضرورت ایجاب می کند که «یوروج - بهک» با معبر اخیر (دربند) بایستی مشابهت داشته باشد. معبر «دربند» را معمولاً آرامنه آن «نگهبان» یا «گذرگاه چور»^{۳۹} می نامیدند. اعراب آن را به نام محلی «الباب والابواب» (دربند) و «صول» (به فارسی: «چور») نام نهاده اند. مترجم یونانی کتاب آگاثانجلوس، برای کلمات ناقص اصل کتاب در این مورد عبارات دیگری را به کار برده است.^{۴۰}

برداشت صحیح پریسکوس (بخش ۳۷ کتاب) بدین ترتیب خود بخود روشن می شود. ساراگورها از آغاز، حمله ای را به ایبری، که ثروت و دره های پربرکت اش مورد توجه آنان بود، طرح کرده بودند، از این رو در ابتدا کوشش می کردند از راه دیگری - از طریق دروازه خزر (معبر داریال) آنجا را درهم شکنند.^{۴۱} اما پس از آنکه با مراقبت شدید

38. *ῥαίνων ἡγεμονὸν Ἰωνίων τε ἡβερῶν τε ἰαλλῶν.*

39. *ῥαίνων ἡγεμονὸν Ἰωνίων τε ἡβερῶν τε ἰαλλῶν.*

موسی کاتانکابنواکچی آن را *Ἰωνίων* و نیز «برج هون ها» *ῥαίνων ἡγεμονὸν* نامیده است.

۴۰. به جای کلمات ناقص:

ἀνοιξάναι δὲ καὶ τὰς κλεισοῦρας τῶν Ἀλανῶν καὶ τοῦ λεγομένου καϊζουάρου πύργου (Lagarde, *Agarhangelus* S.8, 63. *Abh. d. Güit Ges. d. Wiss. Bd. 35, 1888*).

عبارت زیر را به کار برده است:

.. καὶ (τὰς) (sc. κλεισοῦρας) τοῦ λεγομένου Ζουρξίου πύργου.

ظاهراً ما در اینجا با تصحیح متن روبرو هستیم، بدین ترتیب که مترجم نام *ἡβερῶν ῥαίνων* را که ناقص (یا اشتباه) بوده است به صورت *ῥαίνων ἡγεμονὸν* تصحیح کرده است. این تصحیح نشان می دهد که مترجم کنونی زبان یونانی ما که کتاب آگاثانجلوس را ترجمه کرده است، ابتدا از متن ارمنی استفاده کرده است.

۴۱. رجوع کنید به حمله ناگهانی «وازش ها و کورزش ها» در پایان فصل سوم همین کتاب.

آن روبرو شدند، متوجه معبر دربند شدند و به اهداف خود بیشتر نایل آمدند. در مورد شرح لشکرکشی و حرکت سپاه از آلبانی، به وسیله پریسکوس و یا مفسرین دیگر، کمتر صحبت شده است. برعکس باید بخش ۳۱ کتاب پریسکوس، که تاریخ رقابتهای صدساله ایران و روم در مورد نفوذ قفقاز است، بهتر و بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

بنا به نوشته «یوهانس لیدوز»^{۴۲} در محل تابش خورشید، در هنگام طلوع، مکان باریکی از کوه قفقاز، جایی که دنباله کوه در دریای خزر، سر برکشیده است، برای بربرهای مقیم آنجا (ورک‌ها و ایبری‌ها)^{۴۳}، به مثابه دروازه هجوم به روم و ایران به کار می‌رفته است.^{۴۴} بدون شك این توضیح به منبع همزمان «نرون» بازمی‌گردد، مانند گزارش و نوشته ژوسفوس فلاویوس [یوسف فلاوی]^{۴۵} که بصراحت این مطلب را آشکار می‌سازد، اما بعداً کراراً در اینجا امتزاج هر دو معبر قفقاز در مقابل یکدیگر به چشم می‌خورد. در آغاز این اوصاف، متوجه معبر دربند در دریای خزر می‌شود^{۴۶}، اما پس از شناسایی اصول حکومتی بین پارت‌ها و امپراتوری روم در دوران نرون، که متصرفات رومی‌ها به «آرتاکساتا»^{۴۷} و «هارموزیکا»^{۴۸} رسید، و مدت مدیدی نیز جزء قلمروی حاکمیت آنها محسوب می‌شد، رومی‌ها خود از معبر «داریال» نگاهداری می‌کردند.^{۴۹}

۴۲. رجوع کنید به: Johannes Lydos *perì árchōn* 3, 51 - 53.

۴۳. رجوع کنید به:

Marquart: «Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran», in: *ZDMG*, 49, S. 632.

۴۴. رجوع کنید به: یوهانس لیدوز، همان منبع.

45. Josephos Flavius: *Archeologia Judaica: ioud. πολ.* 7, 7, 4 § 244 - 251.

46. Tacite, 6, 33.

۴۷. [آرتاکسات = Artaxata مقرر سلاطین اشکانی ارمنستان بوده است. این شهر را آرتاکس، پادشاه ارمنستان به دستور آنیبال سردار کارتاژ در سال ۱۸۰ قبل از میلاد در ساحل شمالی رود ارس بنا کرد که در سال ۵۰ میلادی رومی‌ها آن را خراب کردند. در نقشه‌های جدید محل بین قریه «تون» و «دده‌لو» مشهور است] م.

۴۸. [هارموزیکا = Harmozika, منطقه شمالی ارمنستان] م.

49. Joh. Lydos, 1.1.; Mommsen, R. G. s, 393 f.

و نیز متن یونانی کتیبه مسخیت در مجله آسیایی، سری ششم، ۱۳، ۹۳.

علاوه بر آن پادشاه آلبانی دستوراتی نیز از روم دریافت می‌داشت، اما نمی‌توان بروشنی دربارهٔ اینکه رومی‌ها از استحکامات معبر دربند - که عبور آلبانی‌ها از آن صورت می‌گرفت - نیز حفاظت می‌کردند، مطالبی ارائه داد.^{۵۰}

آلبانی‌ها و ایرانیان در زمان شاپور دوم

در سال ۳۵۹م، پادشاه آلبانی را در محاصره معروف شهر «آمد»، در کنار ایرانیان می‌یابیم.^{۵۱} بدین ترتیب توجه گسترش ارضی ایران، تا «دربند» هم رسیده بود. در قرارداد

۵۰. از ترکیب قسمتی از کتاب کاسیوس دیئون، با کتاب خلاصه شدهٔ موسی خورنی (فصل دوم، بخش ۶۵، ص ۱۴۵) به طور کلی می‌توان چنین نتیجه گرفت که رومی‌ها در دورهٔ حکومت «سپتیموس سِوروس» (Septimus Severus) به پادشاه ارمنستان، برای استحکامات معبر قفقاز بویژه معبر «چور» سالیانه وجهی می‌پرداخته‌اند، اما در زمان انعقاد صلح سال ۲۱۷م، تیریدات [تیرداد] شاه امیدوار بود که این پرداخت مجدداً تکرار شود (رجوع کنید به کاسیوس دیئون:

(Kass. Dion 78, 27, 4; Mommsen, R. G. 5,411 und Anm 1.)

بنا بر نوشتهٔ موسی خورنی (چاپ لانگلو)، خسرو اول به منظور انتقام مرگ پدر خود «ولرش» [ولرشک] - که به علت تعقیب خزیرک‌ها و باسیلک‌ها که از گذرگاه چور به ارمنستان نفوذ کرده بودند، به قتل رسید - با سپاهیان ارمنستان از کوه‌های عظیم عبور کرد و با شمشیر و ژوبین آن قوم نیرومند را شکست داد و «به نشانهٔ حاکمیت خود، ستونی با کتیبه‌ای به زبان هلنی برپا ساخت و بر روی آن تصریح شده بود که تحت انقیاد روم قرار دارد.» به این ستون مرزی باید در ارتباط با قسمت شمالی معبر چور (دربند) اندیشید. در این نکته شکی باقی نمی‌ماند که شرح جزئیات وقایع هر پادشاهی که در اینجا ارائه داده است - مانند اغلب چنین مواردی - کاملاً انتخابی است اما ممکن است که حرکت انتقامی علیه اقوام شمالی و بنای ستون مرزی در دوران «ولرش» [صورت ارمنی ولاگاز] (سال ۲۱۶ - ۱۹۷م)، پسر «سنترک» اتفاق افتاده است، و حتی این حادثه احتمالاً مربوط به سال ۱۹۸م است. رجوع کنید به:

Albrecht Wirth, *Quaestiones Severianae* p. 34 - 38. Marquart, *Die Chronologie*

der altturkischen Inschriften S. 92 f.

شورش، معبر «چور»، یعنی در اصل «دروازهٔ خزر»، به عنوان مرز قلمرو رومی‌ها محسوب می‌شده است.

۵۱. رجوع کنید به: Ammian Marcellin. 18, 6, 22. 19, 2, 3.

صلح «ژوویان» ارمنستان، ایبری و آلبانی به رومی‌ها واگذار شد. این قرارداد صلح، که از نظر ارمنستان دوپهلوی و مبهم تنظیم شده بود، به نظر می‌رسید حاوی ماده ویژه‌ای بود که رومی‌ها را موظف می‌ساخت، همچنان سالیانه مبلغی به منظور حفاظت دروازه خزر بپردازند. این ماده موجب اعتراض دایم و باعث اغتشاشات شوم بعدی شده بود. در حالی که رومی‌ها در اثر جنگ، شرق و شمال را طلب می‌کردند، ایرانیان لازم دیدند که با سپاهیان خود برای حفاظت در مقابل تهاجمات بربرها، در معبر نامبرده، سدی بنا کنند.^{۵۲} یوهانس لیدوز تحت نامهای فوق، دروازه خزر را استنباط می‌کند.^{۵۳} در واقع شکل توافق یافته نام ایرانی دروازه خزر در اسکندرنامه، به زبان سریانی^{۵۴} یافت می‌شود.

همین که ایرانیان در اثر عدم شرکت رومی‌ها در مخارج بنای دژ، خود را متضرر یافتند، دوباره روابط بین دو امپراتوری تیره شد، تئودوسیوس کبیر (اول)، «اسپوراکیوس» اول را به ایران گسیل داشت^{۵۵} تا درباره نکات مورد مشاجره به مذاکره

۵۲. این سد را به زبان خود *Βιριπαραχ* یا *παριχ* می‌گفتند. رجوع کنید به: Joh. Lyd. I, I.

۵۳. از این رو است که این اسامی مجدداً به صورت زبان ارمنی: «ویروج پهرک» *Wiuroj - pahrak* (پاسدار ویر) تفهیم می‌شود (رجوع کنید به:

Saint - Martin bei Lebeau, *Hist. du Bas - Empire* 6, 269 n. 1. 442 n. 4. 7, 397; (Hübschmann, *Arm. Gr.* I 2 S. 514. Tomaschek, *Die alten Thraker* II 17.

۵۴. کلمه *ἰβηροῦ* برای *Ivtrō - Palrag* به کار برده شده است. تنها شکل ارمنی فرضی آن، *Wir* (حالت اضافی *Wiroj*) است که در واقع معادل آن در زبان ایبری (کلمه *Wirk* *ἰβηρική* قبلی) وجود ندارد.

۵۵. درباره این هیأت نتوانستم مطلبی پیدا کنم، مانند این فرد *Σποράκιος ὁ πρῶτος* که کاملاً ناشناخته مانده است. «لیدوز» ظاهراً می‌خواهد با قرار دادن جمله فرعی *ὁ xowtos* اختلافی با نام سیاستمدار دوران تئودوسیوس دوم (صغیر) - عموی آناتولیوس و کنسول سال ۴۵۲م - اختلافی قائل شود. اما من گمان می‌کنم که منظور منبع مورد استفاده وی در این مورد، هیأت اعزامی به سرپرستی «استیلیخو» (*Stilicho*) در سال ۳۸۴م بوده است، که نتیجه اصلی مذاکرات تقسیم ارمنستان بود. (رجوع کنید به:

Claudianus, *de Laudibus Stilichonis* I 51 ff. vgl. Oros. 7, 34, 8. Marcellinus comes Chron. a. 385. Cod. Theodos. 1.12 tit. 13 Leg. 6 a. 387) و او خود این موضوع را با

بپردازد. او موفق شد با پول و سخنان فریبنده‌ای، ایرانیان را به صلح ترغیب کند، و این طور وانمود کرد که رومی‌ها با دلنوازی و مهربانی خواسته‌های آنان را برآورده خواهند کرد.^{۵۶} ظاهراً در این مذاکرات دیپلماسی، اهمیت مختلف اصطلاح «دروازه خزر» نقش مهمی بازی کرده است. طبیعتاً رومی‌ها زیر این نام، اصطلاح بسیار قدیمی «دروازه آلان» در شمال «هارموزیکا» را می‌پنداشتند، و تمایل زیاد داشتند برای نگهبانی



مذاکرات بعدی که مابین تئودوسیوس دوم و یزدگرد که گویا به وسیله اسپراکوس هدایت می‌شده است، طرح کرده است. کمی قبل از هیأت «استیلیخو»، آن طور که از داستان دوتن از شهدای ادسای برمی‌آید، هجوم هون‌ها به بین‌النهرین و رومی‌ها صورت گرفته بود، که در نتیجه تا ادسا نیز پیشروی کرده بودند. تاکنون فقط از روی اسنادی که تحقیق شده، این امر شناسایی شده است، آن هم از ترجمه لاتینی مؤلف زیر: Surlus: Acta Sanctrom, t. VI, 15. Nov., p. 342. در صفحه ۱۶ کتاب، بربرها به صورت: Hunni quidem Ephtalitae, Persarum Fnilimi et Solem habitabant Orientem نامیده شده‌اند، نامی که «سنت مارتین» در کتاب زیر: Saint Martin (bei Lebeau, Hist. du Bas - Empire t. 4, 251 n. 4. 252 n.3) به عنوان مطلبی غیرتاریخی، از آن ایراد گرفته است. در منابع اصلی از آنان با عناوین $\lambda\epsilon\sigma\chi\omicron\iota\ \text{O}\epsilon\upsilon\upsilon\omicron\iota$ یاد شده است، مانند کتاب Vita Petius des Iberers S.5 و همان طور که مصحح پروکوپئوس بسادگی توانست عبارت $\text{O}\upsilon\upsilon\upsilon\omicron\iota\ \text{o}\iota\ \text{'E}\rho\upsilon\alpha\lambda\iota\tau\alpha\iota$ را جایگزین کند.

پس از آن هجوم، يك هیأت ایرانی با هدایای زیاد و ظاهراً به منظور اعلام تاجگذاری پادشاه جدید، شاپور سوم (که بنا بر محاسبه در ۱۸ اوت ۳۸۳م آغاز شد) و برای برطرف ساختن اختلافات، در بیزانس ظاهر می‌شود. به نظر می‌رسید که شاه جدید از موفقیت‌های رومی‌ها خرسند نبود. زیرا کمی پس از آن، ایرانیان با تقویت شارهای هون‌ها، بین‌النهرین را مورد تهاجم قرار داد و به طرف ادسا نفوذ کردند (Vita S.Samonae c.2). زمان این تهاجم بر مبنای گزارشی تعیین می‌شود که «استیلیخو» در آن زمان اسقف ادسا بوده است که بر حسب کتاب وقایع تاریخی ادسا (بندهای ۳۴ و ۳۶)، در سال ۳۷۹م بازنشسته شد و در ۲۳ آوریل ۳۸۷م وفات کرد. رجوع کنید به: Ludw. Hallier, Untersuchungen über die Edessen Chronik, S. 102 اما من تصور می‌کنم که باسانی حوادث گزارش شده از افسانه‌ها، با این وقایع ترکیب شده است. در هر صورت امپراتور تصمیم می‌گیرد که «استیلیخو» جوان را برای خاتمه دادن به موارد مشاجره به دربار ایران گسیل دارد، هیأتی که با مهارت زیاد به موفقیت بزرگی نایل آمد. رجوع کنید به:

Lebeau - De Saint - Martin, Hist. du Bas - Empire t. 4, 251 - 254 . 261 - 267.

56. Joh - Lyd. I,I. 3,53.

این معبر که بربرهای قفقاز شمالی بسهولت از آن می‌توانستند به ارمنستان روم حمله‌ور شوند، مبلغی پردازند. ایرانیان به این مطلب، که براحتی قابل درک بود، نمی‌خواستند توجه کنند که درج عبارت متداول در زبان ارمنی^{۵۷} یعنی «معبر دریای خزر» یا «دروازه دربند» در قرارداد، فقط يك اصطلاح ساده‌ای بیش نیست که آنان برای نگاهداری آن از رومی‌ها تقاضای کمک مالی می‌کنند، بلکه این معبر در وهله نخست برای امنیت خود ایرانیان، اهمیت بیشتر و بسزایی دارد. به این ترتیب این شرایط متغیر و نامطمئن باقی ماند که در واقع، برای برقراری روابط حسنه، بیش از همه نیاز به حسن نیت دیپلماسی هردو طرف داشت،^{۵۸} نکته‌ای که در آینده، برقرار شد. اما حال متوجه می‌شویم - همان‌طور که بعداً هم ذکر خواهد شد - که پریسکوس (در بخش ۳۱ کتاب خود) اصطلاح متداول ارمنی - ایرانی فوق را پذیرفته است و آن دژ^{۵۹} را به نام دروازه‌های خزر ذکر می‌کند. علاوه بر آن رومی‌ها در زمان «مارکیانوس» (۷ - ۴۵۰م)، پس از ویرانی برج نگهبانی هون‌ها به وسیله آلبانی‌ها، برای تجدید بنای آن، مبلغی به ایرانیان پرداخته بودند، که «لوند»^{۶۰} در کتاب خود مستقیماً بدان اشاره می‌کند، و در محل دیگر کتاب، توضیح خود را مفصل‌تر دنبال می‌کند. در این توضیح او می‌نویسد:

در دومین سال حکومت، در سال ۷۱۶م، سلیمان بن عبدالملک سپاهیان بیشماری گرد آورد، و فرماندهی آن را به مسلم (مسلمة بن عبدالملک) سپرد و او را به سوی دروازه‌های خزر گسیل داشت. همین که آنان سر رسیدند، با سپاهیان هون‌ها در شهر دربند به ستیز برخاستند، آنان را تعقیب و مغلوب کردند، و به آنجا نفوذ کردند و دیوار استحکامات دژ را ویران ساختند. هنگامی که مشغول تخریب دژ بودند، در آنجا سنگ عظیمی یافتند که بر روی آن چنین نقر شده بود: «مارکیانوس امپراتور خودمختار^{۶۱} این شهر را بنا کرد، و این برج را، با گنجینه‌های هرون^{۶۲}

57. Seb. 148. [Levond 64. 194. Thomas Acruni 3, 32 bei Brosset, Collection d'historiens armén. I 228.]

۵۸. همچنین رجوع کنید به: یسوع مناره نشین، فصل دوم همین کتاب، زیرنویس ۹۷.

59. 'Ιουροειπιάχ.

60. Levond, ed. Sahnazarean, p. 64.

آن. «بعدها پسران اسماعیل آن را ویران خواهند کرد، و از گنجینه‌های آن دوباره دژ را بنا خواهند کرد.

بنا به نوشته پروکوپئوس، انتهای قفقاز که در حدود شزق و جنوب به هردو معبر می‌رسد، محل سکونت اقوام هون‌هایی بوده است که به نواحی ایران و روم رفت و آمد داشتند.^{۶۳}

در معاهده صلح بین خسرو اول و ژوستین (یوستینوس) در سال ۵۶۲م، هردو معبر قفقاز، که از آنجا ایرانیان، و گاهی نیز هون‌ها و آلان‌ها و سایر اقوام وحشی به امپراتوری روم حمله می‌کردند، «دروازه خزر»^{۶۴} نامیده می‌شد.

→

61. $\text{ἡ β. φ. ἡ λ. ἡ λ.} = \text{αὐτοκρατορ.}$

۶۲. [برای کلمه «پروزن» در متن آلمانی کلمه «تالنت» (Talent) به صورت جمع به کار رفته است. «تالنت» از اوزان عهد باستان است. هر «تالنت» وزنی برابر ۳۶ کیلوگرم است.]م.

63. De bello Gotthlucio 4, 3 p. 469, 10 ff. ed. Bonn.

برای اطلاع بیشتر در مورد «دروازه خزر» در کتاب پروکوپئوس، رجوع کنید به: Prokop. Pers. 1, 10 p. 47, 21 - 48, 17.

۶۴. علاوه بر «دروازه خزر» برای معبر دوم نام Χοροουτζίου (خوروویکسن) به کار می‌بردند؛ برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: Menander Prot. fr. 11 bei C. Müller, FHG. IV 212a. در اینجا ظاهراً منظور از کلمه Χοροουτζίου همان معبر دربند است که هون‌ها از آن محل به تجاوز می‌پرداختند، در حالی که دروازه‌های خزر، دروازه‌های طبیعی هجوم آلانها بوده است. بهترین داوربها درباره دژ Ἰουροειπράχ را «پاتکانیان» کرده است. اومی نویسد که این اسامی، اشتباهی در ریشه‌یابی این کلمات بویژه در عصر آلبانیان باستان بوده است. برای آگاهی بیشتر، رجوع کنید به:

Patkanean: *Essai d'une histoire des Sassanides* trad. Par Évariste Prudhomme Journ. As., 1866, 1. p. 133, m 2; Hübschmann, *Arm. Gr.* I 218 f; E. Gerland, «Die pers. Feldzüge des Kaisers Hérakleios.» *Byz. Zs.* III, 1894, S. 364 N. 2. Mommsen, *RG.* V 394; Albrecht Wirth. *Quaest. Severianae* p. 36 ss; Marquart, «Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran.» *ZDMG.* 40, 632 N.4.; G. Hoffmann, *Auszüge aus syr. Akten Pers. Märtyrer* 294 f.

این موارد کاملاً درست است، فقط بایستی قبول کنیم که Ἰουροειπράχ Ἰουροειπράχ

←

همین که در زمان آناستاسیوس [آناستاس] در سال ۵۰۵ م هر دو طرف آماده بودند که با صلحی دائمی به پرزیان‌ترین جنگ پایان دهند، خسرو اول از نماینده تام‌الاختیار آناستاسیوس به نام «سیلر» دوباره خواستار پرداخت هزینه برای نگاهداری دروازه خزر شد. این مذاکره هنگامی به پایان رسید که امپراتور آناستاسیوس آمادگی خود را برای پرداخت این هزینه اعلام کرد. آن طور که به نظر می‌رسد، قبلاً یکی از سران قبایل هون به نام «آمبازوک»، که با امپراتور آناستاسیوس پیوند دوستی داشت، دروازه‌های خزر را در تصرف خود داشت. هنگامی که آمبازوک به سن پیری رسید، پیکی به نزد آناستاسیوس فرستاد و پیشنهاد کرد که در مقابل مبلغی پول، استحکامات و معبر را در اختیار رومی‌ها خواهد گذاشت. اما از آنجا که آناستاسیوس عادت نداشت بی تأمل و تحقیق دست به کاری بزند، پیش خود استدلال کرد، در محلی که مایحتاج زندگی کمیاب است و آن محل از مستملکات رومی‌ها بسیار دور است، نگاهداری سپاه هم بسیار مشکل و محال است.^{۶۵} البته برای امتناع از پذیرفتن چنین پیشنهادی، چند سال بعد بسختی ملامت شد. این امر به نفع ایرانیان بود، زیرا تقریباً استحکامات معبرهای قفقاز به منظور دفاع از حملات اقوام بربر به کار می‌رفت، و مسلماً به نفع روم نیز بوده است، و رومی‌ها بزودی متوجه این امر شدند. بزودی دشتهای شمال شرقی قفقاز، به تصرف «سابیرها» درآمد و در سال ۵۱۵ م، آنان از معبر داریال به «پونت» نفوذ کردند. دیری نگذشت که آمبازوک فوت کرد و قباد پسر او را مغلوب کرد و گذرگاههای مهم را به تصرف خود درآورد.^{۶۶} در سال

→

نامهای مختلفی برای همان محل است، که اولی قدیمی تر است و پس از به وجود آمدن ادبیات ملی ارمنستان، بسرعت از بین رفت. بدین ترتیب این واقعیت عجیب گویای این امر است که نام اولی تنها یک بار در کتاب آگاتانجلوس به چشم خورده است. بنابراین در قرن ششم میلادی استعمال زنده و آشکار نام مزبور، منسوخ شد و بیشتر در ادبیات قدیمی به چشم می‌خورده است. بدین طریق اشکال Wirō - Pahrag *Βιρωπαράγχι*، در کتاب یوهانس لیدوز و در ترجمه سریانی - ایرانی اسکندرنامه، کوششی است که حداً امکان نام غیر قابل تفهیم را به نام نامفهوم ایبری (ارمنی: 'Wirk') مربوط سازد.

65. Prokopius: *Persicus* I, 10 p. 48, 17 - 49, 7.

66. Prokopius: *Persicus* I, 10 p, 49, 7 - 9.

۵۵۸م، سائیرها شکست سختی از آوارها و اقوامی که در جلگه‌های جنوبی قفقاز اسکان داشتند، خوردند. در سال ۵۷۵م آنان به وسیله رومی‌ها به جنوب «کر» و به نواحی رومی‌ها مهاجرت داده شدند.^{۶۷}

در زمان خسرو اول، اولین بار ترکان در قفقاز ظاهر شدند. که البته نباید از آنها به عنوان خزرها یاد شود، زیرا ما در متون تاریخی، ابتدا از سال ۵۸۵م شاهد حضور خزرها می‌شویم.^{۶۸} پسر خسرو به نام «هرمز چهارم» علیه آنها به نبرد سختی پرداخت، که متأسفانه سبتوس از آن گزارشی نداده است. در سال ۶۲۷م، هون‌ها در محاصره تفلیس، هراکلیوس (امپراتور روم) را یاری دادند و پس از تصرف دژ «چور» (در بند)، کلیه سرنشینان آن را از بین بردند.

بنابر گزارش سیف، دربند (باب‌الابواب) که وسیله خسرو انوشیروان به دژ مستحکمی تبدیل شده بود، در دوران استیلای اعراب، گویا زیر نظر فرمانده ایرانی «شهربران» قرار داشته است، که احتمالاً یکی از اخلاف و هم‌نام سردار فاتح اورشلیم بوده است.^{۶۹} که در واقع «فرخان» یا «خورهان» نیز نامیده می‌شد.^{۷۰} [اورا «رومیزان» هم می‌گفتند و دارای لقب «شهروران» بود]. فرمانده سپاه ایران گویا قرارداد صلحی با اعراب منعقد کرد و استحکامات را به آنان واگذار کرد. تنها این قسمت گزارش «سیف» کاملاً کذب و فاقد ارزش تاریخی است. درباره نبرد اعراب در قفقاز بعدها توضیحات کاملی داده خواهد شد.

اتروپاتکان^{۷۱}

«آترپتکن»، به زبان پهلوی: «آتورپاتکان» [اتورپاتکان] و غیره است.^{۷۲} این

۶۷. رجوع کنید به: مجله شرق‌شناسی اتریش (وین): WZKM, XII, 193.

۶۸. در این مورد رجوع کنید به:

Johannes von Ephesos bei Barhebraeus, Chron. Syr. ed. Bruns und Kirsch p. 95, 6 ff.; WZKM, XII, S. 198 ff.

۶۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۶۳ و ۲۶۶۵ و ۲۶۶۷ و ۲۶۷۱ - ۲۶۶۹.

۷۰. رجوع کنید به: تولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۲۹۰ و بعد، زیرنویس ۸:

سرزمین در دوران استقلال سیاسی خود، دارای دو مقر بوده است، یکی به نام «گنجک»^{۷۳} که به زبان ارمنی: «گنژک»^{۷۴} در تخت سلیمان امروزی، با ارگی به نام «ورا»^{۷۵} برابر نام ایرانی باستان: «فراذه - اسپه»^{۷۶} [خواستار اسب سفید]، و فارسی میانه: «فراه اسپ»^{۷۷} واقع در دریای «چیچست»^{۷۸} است. نام مقر دیگر در متن استرابون^{۷۹} از قلم افتاده است. این هردو پایتخت در دوران اعراب، «الشیز» (به فارسی: چس) و «اردبیل»، به فارسی: اردبیل، و ارمنی: «ارتویت»^{۸۰} و بعدها «ارته‌ویل»^{۸۱} نام داشته است. بدون شك نام اخیر مقر تابستانی بوده است، زیرا جزء سردترین دره‌های ایران محسوب می‌شده است.^{۸۲} جای تعجب است که مورخان قدیمی ارمنستان، به هیچوجه نامی از «اردبیل» نبرده‌اند. در اثر بلاذری^{۸۳} صریحاً به نام مقر مرزبان ذکر شده است.

→ مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۷، ص ۶۲۶ - ۶۲۲؛ و نیز:

Nöldeke: *Syrische Chronik*, 24 u.N.24; Hübschmann, *ZDMG*, 47, 622 - 626.

71. Atrapatakan.

72. Aturpatakan (Hübschman: *Arm. Gr. I*, S.23).

73. Γάζακα یا Gangak.

74. Ganzak (Hübschman: *Arm. Gr. I*, S.33).

75. Vera یا Φραάσπα (Ptol. ε 2 p. 393 Φαράσπα).

76. Φραάσπα = Frā-dah-aspa.

77. *Frāhāsp.

78. Cēčast (= aw. Caečasta).

79. Strab. ια 13, 3 p. 523.

80. Artavel (Levond 131).

۸۱. Artvel (Joh. Kath.) رجوع کنید به کلیه اسامی مشابه شهر «سغدیل»، «صغدیل» که وسیله

خسروانوشیروان، مقابل تفلیس بنا شده است. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴۱۴، س ۱۴؛

ص ۱۴۱۰، س ۴؛ ص ۱۴۱۶، س ۲؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۹۵، س ۲؛ ابن خردادبه:

المسالك و الممالك، ص ۱۲۲، س ۱۳؛ ص ۱۲۳، س ۱۰/۹. «سغد - بیل»، قدیمی تر آن

«Suyda-icēt*»، آن طور که بلاذری منظور می‌دارد، ارتباطی با «سغد» ندارد.

۸۲. ابن فقیه: البلدان، ص ۲۰۹، س ۱۷؛ همچنین رجوع کنید به:

Anders. W. Fabricius, Theophanes.

۸۳. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۲۵، س ۱۹.

مرزهای این سرزمین کراراً در گذشت زمان تغییر یافته است. آتروپاتن در زمان حکومت «آرتابازن» (ارته بازن) در حدود ۲۲۰ ق.م، به بزرگترین حدود ارضی خود رسیده بود، به طوری که بر همه نواحی دریای «پونت» (پونتوس = سیاه) در حدود «فازیز»^{۸۴} (فازیس) تا «کولخیز» (کلیخیز، گلشید) استیلا یافت، اما در حمله آنتیوخوس کبیر، شرایط تغییر کرد.^{۸۵} بویژه آرتابازن مجبور شد که دره «آراکس» و پایتخت آن «ارماویر» را دوباره تخلیه کند. از جانب آنتیوخوس سرداری به نام «آرتاکسیاس» به حکومت آنجا منصوب شد. پس از مدتی آرتاکسیاس حکومت مستقلی برای خود تشکیل داد و سرزمینهای دیگری^{۸۶} را نیز از چنگ مادها خارج ساخت.

۸۴. البته نباید تحت عنوان «فازیز» در این جا قسمت جنوبی «قولارم آراخس» با محدوده *Φασιανή* (به ارمنی: باسکان = Bascan) درك شود. رجوع کنید به: Kiepert, A. G. § 83.
۸۵. رجوع کنید به:

Polyb. E 44, 8. 55; vgl. W. Fabricius, Theophanes von Mitylene 131.

۸۶. این سرزمینها عبارت بودند از: *Κασπιανή, Φαυνίτις* und *Βασοροπέδα* (Strab. *ια* 14, 5 p. 528) مطابق استان «پیتکران» (P'aitakaran) ارمنستان است که در قسمت شرقی «اوتی» در «آراکس» قرار دارد و تا دریای خزر ادامه دارد و بعدها با آتروپاتن متحد شد (جغرافیای موسی خورنی، چاپ و نیز، ۱۸۶۵، ص ۶۰۹). ناحیه *Φαυνίτις* در ایالت «آهونیک» (*Αραχυνική*)، در استان «تاروبران» (Taruberan) است. (ترکیب تلفظ حروف از حلقوم (تلفظ با نفس تمام) کاملاً با قواعد زبان یونانی مطابقت می کند. رجوع کنید به:

Μαιφάρης (Justi, *Namenbuch* 188) = *Māh - pāta*, *Ἐιφάρης* Pherekyd. fr. 113 bei C. Müller, FHG. I 98, *Ἐιφάρης* App. Mithr. 107 zu aw. *xšlci pi* در همان کلمات (صرفنظر از موانع حروف بی صدا) دو حرف ملفوظ با نفس تمام نمی توانند قرار بگیرند، در نتیجه جملات زیر به وجود می آید:

Προξάσπης, Προξίης Arg. 3, 23, 4 d. i. *Προξίης* → *Φροξίης* = *Fraxaxša, Προροθύης* Her. = *Frātaθwawh, Πραάτης* d. i. *Πράάτης* Prabatos *Φραάτης* = *Frāhāta* → *Fradāta* *Φραδάτης*
استان «تاروبران» در قسمت غربی دریاچه وان است که از «ارسنی» (Arcani) - در قسمت جنوبی فرات - عبور می کند (Mos. Xor. Geogr. ed. Soukry p. 31) در ترکیب عبارت *Waspurakan* = *ΒΑΣΟΠΟΡΑΚΑΝ* عبارت «کیرت» که مدتهاست *ΒΑΣΟΡΟΠΕΔΑΝ* (وسپورکان) را شناسایی کرده است.

وسیله «تیگران کبیر»، آتروپاتن دوباره صدمات زیادی متحمل شد. در جنگ «مهرداد» بزرگ علیه «آرتوزد اول» پادشاه ارمنستان، پادشاه آتروپاتن بدون شك به عنوان هم‌پیمان و خراجگزار پارت‌ها نبرد می‌کرد. پس از مرگ ارتوزد، تیگران (سال ۹۴ ق.م) می‌بایستی برای گماشتن وی به منصبی، هفتاد ناحیه حاصلخیز را به پارت‌ها واگذار کرده باشد، که ظاهراً با آتروپاتن متحد شده‌اند، زیرا این محل هیچگاه مستقیماً با ارمنستان هم‌مرز نبوده است. اما تیگران نه تنها منطقه‌های از دست‌رفته را دوباره به جنگ آورد^{۸۷}، بلکه آتروپاتن و سایر مناطق دیگر را نیز به تصرف خویش درآورد. از جمله «الیک بزرگ»^{۸۸} در استان «واسپورکان»، و تقریباً ناحیه «باش قلعه»^{۸۹} بود که در سال ۳۳ ق.م، به وسیله انتونیوس دوباره تصرف شد.^{۹۰} از چگونگی وضع جنگ بین رومی‌ها و پارت‌ها اطلاع بیشتری در دست نیست.

در قرارداد صلح سال ۲۹۸ م، قلعه «زنته»^{۹۱} در ناحیه مرزی ماد (آتروپاتن) به عنوان مرز در برابر ارمنستان تعیین شد.^{۹۲} قرارداد صلح ژوویان در سال ۳۶۳ م مستقیماً تغییری بین مرز ارمنستان و آتروپاتن به وجود نیاورده بود، اما «ارشک» پادشاه ارمنستان را بی‌دفاع در مقابل ایران قرار داده بود.^{۹۳} فوستوس بیزانسی حدس می‌زند که در این جنگ، «گنزک» مرز بین ایران و ارمنستان، در دست ارمنستان بوده است که «امرای سرحدی ارمنستان در آنجا مقیم بودند».^{۹۴} تنها حکام فتودال ارمنستان، بویژه امرای

87. Strab. *loc.* 14, 15 p. 532.

88. *Ἀλβάνη* → Gross - Albak.

89. Baš - Qal'a (C. F. Andreas in: Pauly - Wissowa's *Realencyklopädie* s. v. *Ἀλβάνη*).

90. Kassios Dion 49, 44, 2. Strab. *loc.* 13, 2 p. 528.; A. v. Gutschmid, *Gesch. Irans*

101. Fabricius a.a. O. 233.

91. Zintha.

92. Petr. Patric. fr. 14.

93. Ammien Marcellin: unde Postea contigit ut vivus caperetur idem Arsaces, et Armeniae maximum latus Medis conterminans et Artaxata inter dissensiones et turbamenta rapereni Parlui (Ammian. Marc. 25, 7, 12).

۹۴. فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بند ۲۱، ص ۱۳۷؛ کتاب پنجم، بند ۱، ص ۱۹۸؛ بند ۵، ص ۲۰۰؛ بند ۶، ص ۲۰۳؛ بند ۳۴، ص ۲۳۵.

مرزنشین (بذخش) آلزنیك، نورشیرکان، ماهکرتون، نیهورکان، دَسْن و گوگرک از تصرف «ارشک» خارج شد و تحت انقیاد شاپوردوم درآمد. حتی اگر بعدها سردار ارمنی «موشل» موفق شده باشد که دوباره این مناطق را به تصرف خود درآورده باشد، با این وصف در اولین تقسیم قلمروی ارمنستان بین ایران و روم، همزمان اینجا و آنجا، بسیاری از ایالات، از ارمنستان جدا شده است.^{۹۵} این منشأ ایالت ایران - ارمنستان است که بعدها جزء قلمروی آذربایجان شد. این استان بعدها از شمال غربی به جنوب شرقی و سواحل دریاچه ارومیه گسترش یافت. دو ایالت از این استان به نام «هیر» و «زروند»^{۹۶} - که کراراً از آن نام برده می شود، برای ایرانیان به مثابه دروازه هجوم به ارمنستان، در شورش معروف وردان و سایر درگیریهای ایران و ارمنستان بوده است. باوجود این نمی توان از این عنوانها، به این موضوع پی برد که آیا این دو شهر، به ارمنستان یا ایران تعلق داشته است. تنها در کتاب لازارفاری^{۹۷} آمده است «ولرشک» (بلاش) و بویژه «هزار و وخت»^{۹۸}، «نیخوروشنسپدات»^{۹۹} را به ارمنستان فرستادند، تا با «واهان» سردسته شورشیان به مذاکره پردازد و به او توصیه کند:

ای دربردارنده غم و غصه که نزد تو سوارکاران آتروپاتکان - که نزدیک ارمنستان است - و سوارکاران «هیر» و «زروند» جمع شده اند.
از اینجا می توان چنین نتیجه گرفت که هردو ایالت در آن زمان به آتروپاتکان تعلق داشته است، و هردو تحت یک فرمانروا با عنوان «شهپ» (= کلمه ایرانی باستان «خشتره پاوه»^{۱۰۰} قرار داشته است.^{۱۰۱} این عنوان تنها در آتروپاتکان و در یکی از

۹۵. همان منبع، کتاب ششم، بند ۱، ص ۲۶۲.

۹۶. به عربی - فارسی «زراوند» شبیه نامی در نزدیکی سلماس (بنابر مسیر بن مهلهل در کتاب معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۲۲، س ۱۵ و بعد). نام «هیر» در کتاب زیر به چشم می خورد:

Konstantinos Porphyrog. de administrando imperio, c. 44, p. 192,4.

97. Lazar P arp. p.553, ed. ven 1892 (Langlois II 353).

98. Hazaravuxt.

99. Nixor Wsnaspdāt.

100. Šahap = ap. xšāθrapāwā

101. Agathangelos, p. 597 = p.69, 2 Lagarde.

«شهبوان»‌های متعلق به آتروپاتکان^{۱۰۲} ملاحظه شده است.^{۱۰۳} از آن بخوبی نتیجه گرفته می‌شود که این ناحیه قبلاً بخشی از آتروپاتن را تشکیل می‌داده است. سلماس که بدون شك جزء ایران ارمنستان محسوب می‌شد، قبل از استیلای ایران، جزء «کُرچیک»^{۱۰۴} به شمار می‌رفته است.

آتروپاتکان بعدها از جانب شمال شرقی، وسیله ۱۲ ایالت استان «پیتکران» (عربی: بیلقان)، گسترش یافت. ابن خردادبه^{۱۰۵} و ابن فقیه^{۱۰۶}، این حدود استان آذربایجان را در جنوب تا «سییر» («سینه» امروزی)، پایتخت «اردلان» ذکر کرده‌اند. در اینجا مرزهای استانهای همدان، دینور (ماه) و آذربایجان باهم تلاقی می‌کرد، و کاملاً در نزدیکی آن رستاق «مایبهرج» (نگهبان ماه) قرار داشت که در اصل به «دینور» تعلق داشت، و در زمان خلیفه المهدی «مایبهرج» به سییر واگذار شد^{۱۰۷}، که در مقابل شمال

102. Agathangelos, p. 650 = 83,97 Lagarde.

۱۰۳. اردوی پادشاه در «شهبوان»، در محل سنتی اردوگاه ارشک‌ها *Մի Ներքոյ Սիւնیک* Siunik «سیونک» و بالای میدان مسابقات قرار داشت. فوستوس بیزانسی (کتاب چهارم، بند ۱۵، ص ۱۱۷) جمله فوق را به این صورت ترجمه کرده است: «در داخل استان «سیونیک» و در مزارع». این که در این جا نمی‌تواند از استان «سیونک» صحبتی باشد، روشن است. متن در مقابل اسم عام *սասարիսացն*، مستلزم محلی در شهبوان است، که توسط موقعیت هر دو محل، اردوگاه دقیق شاهی مشخص می‌شود. حتی حرف تعریف، در کلمه *Սիւնիկացն* به نظر می‌رسد که منوط به اسم عام باشد. نهایتاً می‌توان به این نتیجه رسید که منظور محلی است که «گنیل‌ها» در آن به قتل رسیدند. در کتاب فوستوس بیزانسی (ص ۱۱۹) در این ارتباط می‌خوانیم «که من گنیل‌ها را خارج ساختم، آنها را *սիւնիկ* تا دیوار «Siusn» بردم، آنان را کشتم و به خاک سپردم». در صفحه ۱۲۰ همان کتاب می‌خوانیم: «اما گنیل‌های جوان او را *սիւնիկ* (eine Hs. *սիւնիկ*) *Սիւնիկ* بنزدیکی Siusn شاهی بردند و آنان به قلّه کوهی رسیدند که آن محل Lsin نام داشت و نزدیک حصار باغ وحش، روبروی چشمه‌های مقر شاهی «باغ شهدا»، در مقابل محل سنتی اردوگاه» بود. البته ساده‌تر این است که هر دو محل اخیر *Սիւնիկ* (جمع مفعول با واسطه) خوانده شود، زیرا کلمه «*Սիւնիկ*» (نیزه) نام دیوار است. البته حالت مالکیت جمع کلمه *Սիւնիկացն* اشتباهی برای کلمه «*Սիւնիկ*» است.

چنین ترکیبی این فرض را به وجود می‌آورد که قرارگاه فوق، چندان دور از محل «بگوان»

شرقی شهر «ورثان»^{۱۰۸} (به زبان ارمنی = «وردانکرت»^{۱۰۹})، در ساحل شمال رود ارس، در محل تلاقی رود «کر»، ناحیه مرزی را تشکیل می‌داده است. مسلماً تا آغاز محاسبه زمانی ما، سلسله سلطنتی «آتروپات» در سرزمین ورثان حکومت می‌کردند. احتمالاً اردوان دوم نیز که بعدها (در حدود سال ۱۰ م) به تاج و تخت اشکانیان فراخوانده شد، ممکن است قبلاً پادشاه ماد (آتروپاتن)^{۱۱۰}، و از تخمه آتروپات بوده باشد.^{۱۱۱} آتروپاتن همچنان به صورت قلمرو جانبی اشکانیان باقی ماند. «گوتشمید»^{۱۱۲} خاطر نشان می‌سازد که امپراتور مارکوس، ولوسیوس وروس از سال



(Bagavan) در نزدیکی ویرانه‌های شهر «زرهاوان» (Zarehavan) قرار ندارد (فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بند ۵۷، ص ۱۷۶، و نیز کتاب پنجم، بند ۴۳، ص ۲۵۱). بنا به روایت موسی خورنی (ج ۲، ص ۲۰۹)، «شهیوان» جزء کوههای «سَلکاج» (= گل) یا «سَلکه» است که در ایالت «سَلکتن» قرار دارد. رود ارسنی (مراد - چای) از اینجا سرچشمه گرفته و به جانب شمال منحرف می‌شود و به کوههای «نپت» سرازیر می‌گردد و در روستای «بگوان» (باغوان؟)، با رودخانه «بگروان» یکی می‌شود (جغرافیای موسی خورنی، ص ۳۴). کوههای «نپت» که امروزه به نام «آلاداغ» معروف است، تنها می‌تواند همان «گراداگول‌داغ» باشد که در جنوب آن است. گویا ایالت «سلگتن»، و ایالت «آبویت» که جزء استان «تاروبران» است، با شهر «زریشت» که «گنیل» مقتول در آن مدفون است، هم‌مرز بوده باشد.

۱۰۴. Korčēk' (فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بند ۴۸، ص ۱۵۸). همچنین رجوع کنید به: Saint - Martin, Mémoires sur l'Arménie I 179.

۱۰۵. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۱۹، س ۱۳ و بعد.

۱۰۶. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۸۰، س ۱۶ و بعد.

۱۰۷. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۱۰.

108. *Varḍān*.

109. *Yardanakert*.

110. (Joseph. *εἰρη. εἰη* § 48).

۱۱۱. رجوع کنید به:

Marquart: «Beiträge zur Geschichte und Sage von Eran», in: *ZDMG*, 49, 641.

۱۱۲. آلفرد گوتشمید: تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، (کراتس

- اتریش، ۱۹۷۳)، ص ۱۴۹. (ترجمه فارسی این اثر را کیکاووس جهاننداری به اتمام برده است).

۱۶۶م، اضافه بر القابی که قبلاً داشتند، یعنی القاب آرمینیاکوس و پارتیکوس ماکسیموس، لقب «مدیکوس» هم گرفتند^{۱۱۳}، و از اینجا می‌توان استنتاج کرد که حکومت ماد در آن زمان، حکومتی مستقل بوده است.

طبری^{۱۱۴} می‌نویسد پس از آنکه اردشیر بر اردوان پیروز شد، به همدان و سایر قسمت‌های ماد، آذربایجان، ارمنستان و موصل (آدیابن) لشکر کشید و همه را تحت انقیاد خود درآورد.^{۱۱۵} اما در تسخیر ارمنستان با شکست روبرو شد، و کاملاً مشخص نیست که آذربایجان را هم تسخیر کرده باشد. در هر صورت، تا مادامی که همسایه آتروپاتن، یعنی ارمنستان به تصرف در نیامده باشد و پادشاه اشکانی آن، که در پی انتقام خون اردوان بود، مغلوب نشده باشد، مناطق کوهستانی آتروپاتن نمی‌توانست سرزمین مطمئنی برای ساسانیان محسوب شود. پس از پیروزی بر اردوان، اردشیر به «هتره» [الخضر]، در بین‌النهرین لشکر کشید، اما با شکست روبرو شد، ولی پس از آن متوجه آتروپاتن شد. در اینجا، پس از آنکه بخشی از پارت را به زور اسلحه و قسمتی را در اثر ترس مردم آنجا تصاحب کرد، به ارمنستان حمله‌ور شد، اما حمله او به وسیله آرامنه و مادی‌های فراری و پسران اردوان با شکست روبرو شد.^{۱۱۶}

چون امپراتور الکساندر سوروس، سرانجام خود را مجبور دید که برای حفاظت مرزهای امپراتوری به قوه قهریه متوسل شود، سه ستون لشکر از هم‌پیمانان خود - ارمنستان - را به ماد (در سال ۲۳۲م) گسیل کرد. بنابر تذکره نویسان، این سپاه که

۱۱۳. رجوع کنید به:

E. Napp, De rebus imperatore M. Aurelio Antonino in Oriente gestis p. 89 s8.

۱۱۴. طبری: تاریخ طبری، ص ۸۱۹، س ۷.

۱۱۵. شبیه آن در کتاب دینوری: اخبار الطوال، ص ۴۴، س ۷، و ص ۴۵، س ۱۲ و بعد است که ارمنستان و آذربایجان از قلم افتاده است. همچنین کتاب: کارنامه اردشیر بابکان بخش ۶، بند ۲، ص ۲۴=۲۴ ترجمه.

116. Kass. Dion epit. 80, 3; Zonar. 12, 15 p. 121 DIND.

همچنین رجوع کنید به توضیح نویسنده ناشناسی قبل از آگاتانجلوس، ص ۲۹ و بعد.

Langlois: Colletion des hist. armén. I 111 - 121.

وسيله «يونیوس پالموس» هدايت می شد، با خوش شانسى روبرو بود. اما از نظر مورخانى چون «هروديان» و «زونار» موفقیت او تنها به قتل و غارت و سوزاندن تعدادی ازدهات محدود می شد. ولی به دلیل آنکه رومی ها از شرایط نامساعد اقلیمی ارمنستان در رنج و عذاب بودند^{۱۱۷}، دستور عقب نشینی صادر شد. آنان پس از ضایعات زیاد به انطاکیه وارد شدند. صلحنامه ننگین و شرم آوری^{۱۱۸} که در سال ۲۴۴ م بین شاپور اول و فیلیپ آرب - قیصر جدید روم - امضاء شد؛ لشکرکشی پیروزمندانه «گردیانوس سوم» علیه شاپور اول را به پایان رساند. به موجب این معاهده، بین النهرین و ارمنستان به ایران تعلق گرفت.^{۱۱۹} ارمنستان نیز بعدها، در سال ۲۵۲ م، به تصرف شاپور درآمد. بدین وسیله آتروپاتکان آخرین حامی و پشتیبان خود را از دست داد، در نتیجه بخشی از حکومت ساسانیان شد.

مرزبان آتروپاتکان دارای عنوان «شهب»^{۱۲۰} بود. این عنوان که از عصر هخامنشیان باقی است، مخصوص خاندان قدیمی ایرانی است که علاوه بر نواحی آتروپاتکان، در نواحی شمال غربی و نواحی مرزی هند به اشکال دیگری^{۱۲۱} حکومت می کرده اند. در اواخر دوران حاکمیت ساسانیان، خوره (خره) - اورمزد (فرخ هرمزد، مرگ ۶۳۰ م) و پسرانش رستم و خورزاد (فرخزاد یا خرزاد)، «سپاهیت» های سرزمین آتروپاتکان بوده اند.^{۱۲۲} رستم، برادر خود را با منصب «دریگ بد»^{۱۲۳} به «دوین» روانه

117. Aelii Lampridii Alex. Severus c. 58, 1. Zonar. 12, 15 p. 122. Herodian.

6. 5, 1. 5. 7. 6. 2. 3. 5.

۱۱۸. [فیلیپ به خاطر یاران خویش مبلغ پانصد هزار دینار به شاهنشاه ایران پرداخت و نیز متعهد شد که در آینده باج و خراج بپردازد].

۱۱۹. رجوع کنید به: Zonar, 12, 19 p. 130 Dind.; Zosim. 332, 4. Eugar. h. e. 5, 7.

120. šahup (Lazar P'arp. e. 78 p. 286 ed. Ven. 1793).

پارسی باستان: *xšāθrapāivā*، همچنین رجوع کنید به: Hübschmann, Arm. Gr. I 208.

۱۲۱. این اشکال عبارت است از: *kšatrapa*, *θhatrapa*, *mahākšatrapa*، از این رو متوجه نام *Σατραπειοι* می شویم که در کتاب پولی بیوس (قسمت ۴۴، ص ۸، و قسمت ۵۵، ص ۲) به مثابه رعایای «آرتاباذنه» به چشم می خورد. در این مورد اشاره می شود که آنها مردمانی بودند به نام

ساخت تا «اسپت وراز تیروچ جاویدان خسرو»^{۱۲۴} متمرّد و یاغی، پسر «سمبات خسرو شنوم» را که از جانب قباد دوم به مرزبانی ارمنستان ایران گمارده شده بود^{۱۲۵}، دستگیر و از کار برکنار کند.^{۱۲۶} همین که اعراب تیسفون را محاصره کردند، سپاهیان سرزمین ماد، تحت فرماندهی «رستم» گردهم آمدند و علیه اعراب لشکر کشیدند؛ در نتیجه اعراب آنجا را ترک کردند و دوباره به «جلولاء» آمدند. پس از شکست ایرانیان در ناحیه «هرتیجان»^{۱۲۷}، بقیه سپاهیان بجامانده ایران از آتروپاتکان^{۱۲۸}، در محلی جمع شدند و «خره زاد» را به فرماندهی خویش برگزیدند، و بسرعت به سوی تیسفون روانه شدند، و کلیه گنجینه‌های امپراتوری را به تصرف خویش درآوردند، ساکنان شهرها به دور شاه خود جمع شدند و با عجله او را به سوی آتروپاتکان هدایت کردند.^{۱۲۹} در نبرد جلولاء و نهاوند، «فرخ زاد دریگ بد» (به عربی: ذوالحاجبین)^{۱۳۰} با لقب «بهمن جدویه» (به پهلوی: جاتگوب)^{۱۳۱} فرمانده کل سپاه ایرانیان^{۱۳۲} بود. دومین لقب وی، به نظر می‌رسد

→

σπιροάπιης καὶ ἔξοχῆν و به نظر می‌رسید که هنوز عنوان پادشاهی نداشته‌اند.

۱۲۲. سبنوس، قسمت ۹۹، ص ۱۰۱؛ رجوع کنید به مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۳۸، زیرنویس ۶.

۱۲۳. این منصب را Theophyl. Sim. 3, 18, 12 بحق برابر کلمه بیزانسی *στρατηγικὸς* قرارداد است، زیرا «دریکهت» (= دریگ بد) رئیس تشکیلات دربار «دریگ» بوده است. اطلاعات بیشتر درباره «خرزاد» (= خورزاد) در قسمت‌های دیگر.

124. Aspet Waraz - Tiroč Gavitean - Xosrow.

۱۲۵. سبنوس، ص ۹۷.

۱۲۶. سبنوس، ص ۱۰۱.

۱۲۷. ناحیه «حرثه» (= حیره) محلی است نزدیک قادسیه.

۱۲۸. Hübschmann: *Zur Geschichte Arme-* شاید *J - Atrpatakan <ašxarkē>* در کتاب: *nien und der ersten Kriege der Araber*, S. 14، فهمیده شده است.

۱۲۹. سبنوس، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۱۳۰. ظاهراً به همان ترتیبی است که «هوبشمن» در عبور از راه خطرناک پل چینوت اشاره می‌کند.

رجوع کنید به: Hübschmann: *ZDMG*. 46, 324 f.

←

«مردانشاه» بوده باشد. پس از نبرد نهاوند:

امپراتور، امیری به نام «توما» رابه ارمنستان گسیل داشت. او نمی‌خواست قرارداد بین امپراتور و ایشخان مادی را نقض کند. وی ایشخان‌های مادی را با خود همراه ساخت، و به سوی امرای ماد رفت و درباره صلح با آنان به مذاکره پرداخت. از آنان هدایای بسیاری گرفت و قسم یاد کرد تئودوروس را به محل مورد نظر^{۱۳۳} بفرستد. این فرد البته تنها ایشخان (یونانی) ارمنستان بود.^{۱۳۴} ظاهراً منظور از ایشخان مادی، خره‌زاد (خوره‌زاد) اسپاهیت آذربایجان بوده است.

همین که یزدگرد سوم:

خود را به سپاه «تیتلک» (تتلچیک) که از سرزمین خود برای کمک به سوی او آمده بودند، تسلیم کرد، به وضع خویش استحکام بخشید، آن‌طور که سبتوس می‌گوید:^{۱۳۵}

امیر مادی که از او در فوق سخن گفتم، به سوی پادشاه خود به مشرق^{۱۳۶} روانه بود؛ به تنهایی در محلی با اعراب به مذاکره پرداخت. او قسم یاد کرد، و به سوی صحرا روانه شد و در بندگی اعراب افتاد. با این ترتیب او نیز مانند مرزبان خوزستان به نام هرمان به مدینه فرستاده شد. حوادث فوق به وسیله حمزه^{۱۳۷} و طبری^{۱۳۸} به شکل دیگری بیان شده است.

→

۱۳۱. به پهلوی *gñlγδβ* رجوع کنید به: Hübschman: ZDMG, 46, 324 f.

۱۳۲. این امر که او امیر «گنزک» (آذربایجان) بود، در نقل قول طبری به آن اشاره شده است (طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۰۵۳).

۱۳۳. محل مورد نظر شهر *παλατιον* بوده است.

۱۳۴. سبتوس، ص ۱۱۴.

۱۳۵. سبتوس، ص ۱۳۷.

۱۳۶. این مطلبی که در متن کنونی، صفحات بعد (ص ۱۱۶) از قلم افتاده است، گویا گزارش تسخیر آتروپاتکان است.

۱۳۷. حمزه: سنی ملوک الارض والانبیاء، ص ۶۳، س ۸ و بعد.

۱۳۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۷۹ - ۲۸۷۶.

در فتح آذربایجان بنا بر گزارشهای سیف، دو برادر دیگر رستم، به نامهای «اسپندیاد» و بهرام از قدرتمندان آذربایجان حضور داشتند.^{۱۳۹}

«گنژک» در سال ۴۸۵ م به عنبران اسقف نشین نسطوری‌ها محسوب می‌شد.^{۱۴۰} و آذربایجان قبل از سالهای ۵۴۴ م، و در سال ۵۵۳ م و نیز بعدها در سالهای ۵۷۷ و ۶۰۵ م مقر اسقف نشین نسطوری‌ها بوده است.^{۱۴۱} همچنین شهر «پیدان گوران»^{۱۴۲} قبل از سال ۵۴۴ م دوباره به عنوان مقر اسقف نشین درآمدی بود.^{۱۴۳}

آرمن

همان طوری که قبلاً ملاحظه شد، احتمالاً اردشیر به ارمنستان حمله کرده بود. بنا بر گزارشهای منابع ارمنی، حتی خسرو اول پادشاه ارمنستان، تلفات زیادی به ایرانیان وارد آورد. ابتدا در سال ۲۵۲ م ارمنستان به تصرف ایرانیان درآمد. اما پس از لشکرکشی قیصر روم «کروس»^{۱۴۴} (کاروس) در سال ۲۸۲ م به ارمنستان، به پادشاه قانونی آن «تردات» (= تیرداد) دوباره بازگردانده شد.^{۱۴۵} نرسی در سال ۲۹۶ م ارمنستان را به تصرف درآورد، اما بنا بر معاهده صلح سال ۲۹۸ م، می‌بایستی دوباره آنجا را تخلیه کند. در پی قرارداد صلح ژوویان در سال ۳۶۳ م، نه تنها پنج ولایت «ارزون»^{۱۴۶}، «مچک»^{۱۴۷}،

۱۳۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۵، س ۱۴؛ ص ۲۶۶، س ۱۰؛ ص ۲۶۶، س ۱۱ و بعد.

۱۴۰. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۸، س ۴.

۱۴۱. همان مجله، ص ۴۰۲، س ۵؛ ص ۴۰۳، س ۱۱؛ ص ۴۰۴، س ۶؛ ص ۴۰۶، س ۱۴.

۱۴۲. *Paidāngurān* → *P'aitakaran*.

۱۴۳. همان مجله، ص ۴۰۲، س ۵، در سال ۵۵۳؛ ص ۴۰۳، س ۹. برعکس، جایی که شهر

هسپانیا، ما بین ری - اردشیر و مزون (کذا) قرار دارد، گویا منظور محل دیگری در پارس یا نزدیکی آن بوده است.

144. Carus.

۱۴۵. رجوع کنید به: Marquart: *Untersuchungen zur Geschichte von Eran*, S. 52.

146. Arzanene.

147. Moxoene (Mokk').

«زابدیه»^{۱۴۸}، «رحیمه»^{۱۴۹} و «کاردو» یا «کاردون»^{۱۵۰} به ایران بازگردانده شد، بلکه ارمنستان نیز به تصرف ایران درآمد. پس از جنگهای متمادی بین ایران و ارمنستان، آخرین بار «ارمن» در سال ۳۸۴م بین ایران و روم تقسیم شد که هر بخش، ابتدا دارای پادشاه منحصر به خود شد، اما بسیاری از ایالات، از بخشهای ایران و روم جدا شد، بدین ترتیب که تعدادی با نواحی ایران و بعضی با نواحی روم متحد شدند. ایبری و آلبانی مناطق سابق خود را مجدداً بازپس گرفتند. در سال ۳۸۹م دومین تقسیم صورت گرفت. ارشک (ارشاک) سوم به طور صوری از حق قلمرو خود چشم پوشی کرد، و سرزمین وی، جزء امپراتوری روم شد.^{۱۵۱} این قلمرو تحت یک فرماندهی کل قرار گرفت، به طوری که اداره استانیهای از دست رفته به شیوه موجود، به پنج ساتراپ موروثی تقسیم شد. بخش ایران موقتاً دارای یک پادشاه بود، اما در سال ۴۲۶م پادشاه ارمنستان به نام «ارتشیس» (آرتاشس = اردشیر) برکنار شد^{۱۵۲}، از آن به بعد کشور ارمنستان یکی از ایالات ایران به شمار آمد و یکی از نجبای بزرگ ایران به مرزبانی آن منصوب شد. این وضع تا سقوط امپراتوری ساسانیان باقی ماند، و کلیه شورشهای آرامنه به وسیله ایرانیان سرکوب می شد. علت شورشها را، سختگیری بیش از حد مذهبی در مورد آرامنه ذکر کرده اند.^{۱۵۳} ارمنستان به عنوان قلمرو خلیفه نسطوریها، در مجمع عالی ترین مقامات کلیسایی سالهای ۴۳۰ و ۴۸۵م شرکت داشته است.^{۱۵۴}

وَرَجَان [ورژن یا ورغن]

«وَرَجَن»، نام ایرانی سرزمین ایبری است که برابر نام پهلوی: ورجان، گرجان، و

148. Zabdicene (Bēθ Zardīcē).

149. Rehimene (Bēθ Rchīmē).

150. Corduene (Bēθ Qardu).

151. Fást. Byz. 6, 1; Laz. P'arp. c.5. 6 (Langlois, Coll. des hist. armén. II 262 -264). Prokopios, de aedif. 3, 1 p. 245/6.

152. Lazar c. 15. p. 45.

۱۵۳. H. Gelzer: Georgius Cypius, p. XLVII - LXI. رجوع کنید به:

۱۵۴. رجوع کنید به: ZDMG. 43, 396, 14. 397, 9; Mos. Xor. 3, 61 S.260.

عربی: «جُرزان» (به صورت مفرد: ورج، ورج، گُرج = عربی: الكُرَج)، ایرانی نو: گُرجستان، ارمنی: ویرک (به صورت جمع) است.^{۱۵۵}

در قرارداد صلح ۲۹۸ م، تعیین شد که انتصاب پادشاه ایبری، می‌بایستی از جانب حکومت روم انجام پذیرد.^{۱۵۶} اما شاپور دوم از وضعی که پس از قرارداد صلح ژوویان پیش آمده بود، استفاده کرد، ساروماک^{۱۵۷} را که از جانب رومی‌ها در آنجا بر مسند کار بود، برکنار ساخت، و «اسپاکوروس» را به سلطنت آنجا برگماشت و او مجبور بود که شاپور دوم را به عنوان فرمانروای کل به رسمیت شناسد.^{۱۵۸} همین که ساروماک با کمک رومی‌ها در محل «کُر» ظاهر شد تا حکومت خویش را باز ستاند، به اسپاکوروس پیشنهاد تقسیم حکومت را کرد. در نتیجه ساروماک، قسمت غربی را در مقابل ارمنستان و لازیکا تصاحب کرد، و اسپاکوروس قسمت دیگر را در مقابل آلبانی و ایران به چنگ آورد.^{۱۵۹} «موشل» سردار (= اسپراپت) ارمنی، گویا بعدها ایبری را تسخیر کرد و خاندان سلطنتی حاکم در آنجا را به صلیب کشید.^{۱۶۰} اما مجدداً در سال ۳۷۴ م، اسپاکوروس را به عنوان پادشاه ایبری می‌یابیم^{۱۶۱}، و بعدها هم به تقسیم حکومت در ایبری برمی‌خوریم. احتمالاً اولین پادشاه مسیحی ایبری، به نام باکوریوس بود که حکومت را مشترکاً با برادران خود آرسیلیوس (ارمنی: آرزبول)، و بوسماریوس^{۱۶۲} اداره می‌کرد. پس از مرگ باکوریوس،

۱۵۵. به زبان سریانی: ܟܘܪܝܢܐ ؛ همچنین رجوع کنید به: مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۳۲ و بعد.

156. Petr. Patrikios, fr. 14.

157. Sauromak.

158. Ammienus Marecellinus: *Ammiani Marcellini rerum...*, 27,12,4.

۱۵۹. همان منبع، کتاب ۲۷، قسمت ۱۲، بند ۱۶ و بعد. سال ۳۶۸.

۱۶۰. خاندان سلطنتی حاکم در آنجا به نام *I'arivuzakanē* از اخلاف *Φαυνίπατος* بوده است، و زمان به صلیب کشیدن وی قبل از سال ۳۷۴ م بود. رجوع کنید به: فوستوس بیزانسی، کتاب ۵، قسمت ۱۵، ص ۲۱۱.

۱۶۱. آمیانوس مارسلینوس: کتاب ۳۰، قسمت ۲، بند ۴.

162. *Petrus der Iberer*, Hrsg. von R. Raabe, p. 5 = 15; *Korion: Leben des Mašt'oč*, (Venedig, 1833), p. 15.

برادران دیگر (آرسیلیوس و بوسماریوس) مشترکاً به حکومت ادامه دادند.^{۱۶۳}
 بعدها يك مرزبان ایرانی در شهر تفلیس مستقر شد، و ایبری ها علیه او بارها قیام کردند، به طوری که در سال ۴۸۲م تحت رهبری «وختنگ»^{۱۶۴} (وختانگ)، و نیز در سال ۵۷۱م^{۱۶۵} دست به شورش زدند، اما تا حکومت خسرو دوم که قسمت اعظم ایبری تا شهر تفلیس به امپراتور ماریکیوس واگذار شد^{۱۶۶}، ایبری تحت انقیاد حکومت ایران بوده است. همین که امپراتور هراکلیوس لشکرکشی معروف خود را به سوی ایران آغاز کرد، ایبری ها نیز به او ملحق شدند.^{۱۶۷} پس از مرگ خسرو دوم، پسرش قباد دوم با هراکلیوس معاهده صلحی منعقد کرد و مرزهای ثابتی را مجدداً برقرار ساخت.^{۱۶۸}
 هنگام استیلای اعراب، «گورزان» تحت يك حوزه کلیسایی قرار داشت.^{۱۶۹}
 پایتخت قدیمی این سرزمین به نام «مخیت»^{۱۷۰} بود که بعدها به نام تفلیس نامیده شد، به زبان گرجی: «تیلیسی»^{۱۷۱} ذکر شده است. «مخیت» وسیله وختنگ گورگرشاه^{۱۷۲} در قرن پنجم میلادی بنا شد. استانهای این سرزمین در کتاب جغرافیای موسی خورنی (ص ۲۸) ذکر شده است. ایالت «گوگرك»^{۱۷۳} و چند ایالت دیگر^{۱۷۴} در اصل به ایبری تعلق داشته است که وسیله آرتاکسیاس و جانشینان او ضمیمه ارمنستان

163. *Petrus der Iberer*, p. 8/9; → *Koriun*, p. 20.

164. *Waxtang (Lebeau - Sant Martin: VII, 270 ss, 205 s)*.

165. *Lebeau - Sant Martin, X 89 ss. 144*.

166. *Seb. p.45; → H. Gelzer, Georgius Syprius, p.LI*.

167. *Theophanes, p.309, 13; → Konst. Porphyrogeun. De administrando imp. c. 45 p. 198, ed. Bonn.*

168. *Seb. 96/7*.

۱۶۹. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۰۱، س ۷.

170. *Me'xēt'*.

۱۷۱. به زبان گرجی: *Tbilisi*، و ارمنی: *Տփլիս Իբրիս* → *Տփղիս Իբրիս*.

172. *Waxt'ang Gurgansar*.

173. *Γωγαρκηνή (Gugark')*.

۱۷۴. این ایالت عبارت است از: *Κορζαρκηνή* و *παροίρηια τοῦ Παρουάδρου* (رجوع کنید به کتاب استرابون، کتاب ۱۴، فصل ۱۵، ص ۵۳۱).

بزرگ شد. ۱۷۵

تیگران کبیر در «گوگرک» يك «بدیشخ» (= بزرگ فرمدار) گمارد. در اواخر حکومت ارشک، بدیشخ گوگرک نقض پیمان کرد، و به شاپور دوم روی آورد. ۱۷۶، اما بعدها به وسیله اسپراپت (= اسپاهبذ = اسپهبد) موشل دستگیر و سرزده شد. ۱۷۷ ما بعدها نیز کنار ملکه ایبری، با بدیشخ دیگری از گوگرک، به نام «آشوشاج» (آشوشای) ۱۷۸ روبرو می‌شویم. در تقسیم قلمرو ارمنستان، ایالت «گوگرک» با ولایات «کلرچک» (کلارجک، کلارچک)، «آرتهان»، «تشییر» ۱۷۹ و دو ایالت دیگر ۱۸۰ دوباره به

۱۷۵. نام *Korğēnē* در نوشته استرابون (کتاب ۱۴، فصل ۴، ص ۵۲۸) کنار نام *Καμβύσηνη*، به ارمنی: *K'ambēčan*، ایالتی از آلبانی است که در کنار رودخانه *Καμβύσης* یعنی «آلزانی» یا «یوری»، مابین «گر» و «آزن» قرار دارد. نام عربی آن «القمبیزان» است (بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۹۴، نسخه قدیمی، ص ۲۰۳؛ ابن فقیه: البلدان نسخه قدیمی، ص ۲۹۳، س ۱۰). «القمبیزان» به عنوان شمالی‌ترین و پربرفترین منطقه ارمنستان ذکر شده است که می‌تواند منظور منطقه «کلرچک» (*Klarǰk'*)، به ایبری: «کلرچت» (*Klarǰet'*)، و عربی: «قلرچیت» (بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۰۲، نسخه قدیمی)، قسمت شمالی «تیک» یا «تجک» (*Tajk'*) باشد. در کتاب جغرافیای بطلمیوس، قسمت ۱۲، ص ۳۵۶ نام محل *Κοταρξηνή* برای *Κοταρξηνή* به کار رفته است. از این رو، استرابون آن را به صورت *Κο(λα)ρξηνή* ذکر کرده است. تحت نام *καρωρειαι* *τοῦ Παριόδρου*، البته می‌تواند منظور ایالت «تیک» یا «تجک» (به نوشته گزنفون: *Τάοχοι*)، یا «آخالینخ» (*Axale'ix*) امروزی باشد (رجوع کنید به: Fabricius, Theophanes von Mitylene 143; Ueber Tajk' s. Saint - Martin, Mémoires I 74 ss و «کلارچک» از مردم غیرارمنی اسکان یافته بود (رجوع کنید به: H. Hübschmann: Arm. Gr. I, (S. 404 f. 519).

۱۷۶. فوستوس بیزانسی، قسمت چهارم، بند ۵۰، ص ۱۵۵.

۱۷۷. فوستوس بیزانسی، قسمت پنجم، بند ۱۵، ص ۲۲۱، قبل از سال ۳۷۴ م.

178. Asusaj.

۱۷۹. کلرچک (*Klarǰk'*)، آرتهان (*Arthan*)، تشییر (*Tašir*).

۱۸۰. این دو ایالت عبارت بود از: *Zoro-p'or*, *Kotba - p'or* *Cobap'or* (این هر دو شهر در کتاب فوستوس بیزانسی، قسمت سوم، بند ۱۲، ص ۲۹، و قسمت چهارم، بند ۵۰، ص ۱۵۹، به صورت امیرات ذکر شده است).

ایبری بازگردانده شد.

رَن [الوانك]

«رَن» یا صحیح تر آن، «ارآن» است که شکل فارسی شده نام «الوانك»^{۱۸۱} ارمنی است، عربی آن الرآن، و گرجی: رنی است.^{۱۸۲} موسی خورنی (ج ۲، بند ۸، ص ۷۷ و بعد) نامی را که بر «ارآن» گذارده است، از نام «سیسك» می‌داند که خود آن نام از «سیسكان» ارآن است که وسیله «ولرشك پارتی» (= تیرداد اول) برادر ولاگاز (= ولاکزاس) اول به ولایت آن ناحیه منصوب شد. قبایل دیگری مانند «اوتی» (اوتیتی - اودی)، گردمانچیک^{۱۸۳} (گاردمان)، «کودیاچیک»^{۱۸۴}، و امیرنشین «گرگراچیک»^{۱۸۵} (گرگرچای) از اخلاف ارآن بوده‌اند. موسی خورنی بر این عقیده است که گرگرها در دشتهای پرتوه (عربی: بردعه) در محل رود «ترتر» می‌زیستند.

قبلاً در اثر منسوب به «آپولونیوس»، تحت شکل فارسی شده «الوانك»، قومی آلبانی ذکر شده است^{۱۸۶}، و همچنین استرابون^{۱۸۷} نیز از این نام، نامی آلبانیایی را درك

۱۸۱. یونانی این نام: *Ἀλβανός* و سریانی آن: *اڤ* است. رجوع کنید به:

G. Hoffmann: *Auszüge* 78, N. 717; Zacharias Rhetor, S. 109, 21; 253, 5; 254, 9.
۱۸۲. رجوع کنید به: Guanšēr bei Fr. Müller, *WZKM*. VIII 185

نامگذاری آلبانی‌ها، «رانینك» همان «الوانك» است که سرزمین «رنی» نیز نامیده می‌شود، همان ارآن ایرانی است. مرزهای آن در جنوب شامل: ارس و کر، در مغرب: آلزن، در شمال سلسله کوههای کران که تداوم سلسله جبال قفقاز است، و در مشرق شامل دریای خزر است.

183. Gardmančik.

184. Gowdeačik.

185. Gargaracik.

۱۸۶. نگاه کنید به نوشته استفانوس بیزانسی، تحت نام زیر:

Ἀριανία: ἔθνος προσεχὲς τοῖς Καδουσίαις· Ἀπολλόδωρος δευτέρω.

این توضیح از عبارت *περίοδος γῆς*، که در Imben درج شده، اشتقاق یافته است، و همان طور که Diels im *Rhei. Mus.* 31, 8 ff روشن ساخته است، از اثر منسوب به «اسکیمنوس» (در حدود ۹۰ ق.م) مأخوذ است که قبل از استرابون تألیف شده است، و آپولونیوس معروف آتنی از آن اخذ

می‌کند. در نتیجه این فرض به وجود می‌آید که منظور ملت‌ی بزرگتر از ملت «کادوسی‌ها» است.^{۱۸۸} البته این یادداشت، مانند شرح قدرت نظامی آتروپاتن^{۱۸۹}، از شرح حال پریپلوس آپولونید^{۱۹۰} استنتاج شده است که در حاشیه‌ای از اثر آپولونیوس رودیوس^{۱۹۱} بدان استناد شده است.^{۱۹۲}

در زمان ثوفان متیلن^{۱۹۳} (مورخ یونانی: مرگ ۳۵ - ۳۶ ق.م) کمتر از ۲۶ زبان یا گویش مختلف در آلبانی گزارش نشده است.^{۱۹۴} حتی در قرن پنجم میلادی، آلبانی‌ها دارای زبان مخصوص به خود بوده‌اند که «ماشتوچ»^{۱۹۵} الفبای ویژه آن را کشف کرده است.^{۱۹۶} موسی خورنی^{۱۹۷} فرض می‌کند که زبان گرگراچیک که در محدوده پرتوه بوده است، و «ماشتوچ» برای آن الفبا کشف کرده است، «زبانی است با آوای حلقی، و



کرده است. قدر مسلم این است، که یادداشتهای موجود، خلاصه شده است، و بایستی قبل از نام $\epsilon\theta\nu\sigma$ ، نام قوم Ἀλβανοί قرار گیرد. این که نام ایرانی «آلبانی» در اینجا موجود است، مؤلف زیر نیز با آن آشنایی دارد: Herm. Brunnhofer: *Vom Pontus bis zum Indus*, S. 151. البته تصور می‌کند، نخست از جانب یوداکروسینسکی (از پیروان مسلک یسوعی، که خاطرات وی در سال ۱۷۲۹ م به ترکی، و در سال ۱۷۳۴ م به چاپ رسیده است) ارائه شده است و موضوع ارتباط آلبانی‌های قفقاز با «افغان‌ها؟» که از جانب سنت مارتین (کتاب خاطرات، ج ۱، ص ۲۲۴) رد شده بود، گویا دوباره مورد استفاده قرار گرفته است. تحت این شرایط، نباید نظر «شاهنظریان» را در مورد اینکه او در مقدمه اثر خود درباره کاتانکایتواکچی در جستجوی ارتباط آلبانی‌های از بین رفته با آلبانی‌های اروپایی یا «شکیتارها» است، بی‌مورد دانست.

187. Strab Ia 13, 4 p. 523.

188. Fabricus Theophanes: *Chronographia*, ed. de Boor, (Leipzig, 1883), S.23.

189. Strab. ia. 13,2 p. 523 503.

190. Periplus Apollonides.

191. Apollonios Rhodios.

192. Fabricus Theophanes: *Chronographia*, S.13 f.

193. Thephanes Mitylene.

194. (Strab. ia 4, 6 p.503).

195. Māšt'oč.

196. Korium, p. 18.

۱۹۷. موسی خورنی: جغرافیای خلاصه شده، قسمت سوم، بند ۵۴، ص ۲۴۸.

وحشی و به طور کلی زبانی خام است».^{۱۹۸}

در قرن دهم میلادی نیز جغرافیدانان عرب یادآور می‌شوند که در ناحیه بردعه (پرتوه)، زبان ویژه ای تکلم می‌شده است که «آرانی» نام داشته است، و اصطخری این زبان را «نرم» ذکر کرده است.^{۱۹۹} آلبانی در تمام اوقات يك سرزمین فوق العاده مهم غیرآریایی بوده است و آداب و رسوم ساکنان آن که استرابون ذکر کرده است، مؤید این موضوع است. از این رو غیرقابل درک است که هنوز «گلدنر»^{۲۰۰} بکرات آرانیها را^{۲۰۱} با سرزمین «آریانم و یجو»^{۲۰۲} اوستا یکسان قرار می‌دهد.

آلبانیای واقعی، یعنی سرزمین بین «کر» و قفقاز، شامل ولایات ذیل است: «اکسینی» (اخنی)، در نزدیک ایبری، کنار رودخانه آلوان (= اغوان = اغوانک = آلوانک = آلبانوس)، «کمیچان» (کامبیچان)^{۲۰۳} در کنار رود کر، شهر «گوگاو»^{۲۰۴} در کنار رودخانه آلوان، «بخ»^{۲۰۵} در نزدیکی قفقاز، در شرق ایالت «شکه»، (عربی: «شکی» یا «شقی»)^{۲۰۶} و «دیگرو» (دیگارو) در کنار رود «دیگرو»، و در شرق پایتخت قدیمی «کاولک» (کوالک) قرار داشت.^{۲۰۷}

«کامبیچان» در دوران حکومت تیگران بزرگ به ارمنستان تعلق داشته است.^{۲۰۸}

۱۹۸. رجوع کنید به: Saint Martin, I.I. I 215s.

۱۹۹. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۹۲، س ۲؛ ابن حوقل: المسالك و الممالك، ص ۲۵۰،

س ۱۷؛ مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۷۸، س ۱۸.

200. Karl Geldner: Grundriss der Iran. Phill. II, S.38.

۲۰۱. البته اگر *Ἀριανία* یعنی اران = آلبانی باشد.

202. *Airjanam waēyō*.

203. K'ambēčan.

204. Gevgaw

205. Bix.

۲۰۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۹۴؛ نسخه قدیمی ۲۰۳، س ۸؛ مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۸؛ «شکین» و غیره.

207. Plin. 6, 29 Cabalaca, Ptol. *Χαβάλα* → عربی: قَبَلَة.

208. Strab. ia 4, 1 p. 501. 14, 4 p. 528.

سرزمین کامبیچان، «پاتیگران» بعدی، قبلاً یکی از استانهای آتروپاتن را تشکیل می‌داده است، که وسیله آرتاکسیاس از آن جدا شد و در زمان تئوفان به آلبانی تعلق گرفت.^{۲۰۹} به نظر می‌رسد که آنجا دوباره به تصرف ارمنی‌ها درآمده باشد. آلبانی‌ها به عنوان هم‌پیمان شاپور دوم، ایالت مختلف ارمنستان از جمله «اوتی»، «شکشین»، «گردمانه زور»، «کلت» و غیره را به تصرف درآوردند که «موشل» آنها را دوباره از ارمنستان جدا ساخت.^{۲۱۰} پس از تقسیم قلمرو ارمنستان، پادشاه آلبانی، ۱۲ ولایت از «آریاخ» (در قره باغ امروزی) و ۸ ایالت از «اوتی» (در قسمت شرقی گوگړک و قسمت شمالی آریاخ) را به تصرف خویش درآورد.^{۲۱۱} در قرن دوم و سوم میلادی پادشاه ارمنستان، مقرر زمستانی خود را در شهر «خلخال» در «اوتی» قرار داد.^{۲۱۲} در قرن پنجم میلادی، برعکس این شهر مقرر زمستانی پادشاه آلبانی بود.^{۲۱۳} از زمانی که در شهر پرتوه وسیله قباد اول دژ مرزی مستحکمی به نام «پیروز قواد» [قباد]، علیه حملات هون‌ها بنا شد، پایتخت قدیمی، کوالک، از رونق افتاد، و محل جدید مورد توجه قرار گرفت.

پادشاه آلبانی در سال ۳۵۹م به عنوان هم‌پیمان شاپور دوم در محاصره شهر آمد شرکت داشت.^{۲۱۴} بعدها پادشاه آلبانی به نام «اورنیر»^{۲۱۵} در کنار شاپور علیه پادشاه ارمنستان به نام «پاپ» قرار گرفت^{۲۱۶}، اما بعدها نقشه‌های شاپور را برای موشل فاش ساخت. به علت این امر، آلبانی‌ها به انجام خدمات در سپاه ایران موظف شدند و به طور کلی آلبانی‌ها در سرنوشت ارمنستان و در شورشهای علیه ایران اغلب شرکت و یا دخالت داشته‌اند. در پنجمین سال حکومت پیروز (۲ - ۴۶۱م) پادشاه آلبانی به نام

209. Strab ia 4.5 p. 502.

۲۱۰. فوستوس بیزانسی: کتاب پنجم، بخش ۱۳، ص ۲۱۰.

۲۱۱. همان مؤلف، کتاب پنجم، ص ۶۰۹.

212. Asinius Quadratus, fr. 6 bei C.Müller, in: FHG 660; Agathang. p. 37.

۲۱۳. الیزه واردایت، ص ۵۷: لازارفاری، بخش ۳۰، ص ۱۱۰.

۲۱۴. آمیانوس، کتاب ۱۸، قسمت ۶، بند ۱۹.

215. Urnair.

۲۱۶. فوستوس بیزانسی، کتاب ۵، قسمت ۴، ص ۱۹۲ و بعدها؛ ص ۱۹۹ و بعدها.

«وچیه»^{۲۱۷} پس از سالیان دراز شورش علیه حاکمیت ایران، مجبور به مصالحه شد، به طوری که او کشور را به ایرانیان واگذار کرد، و خود گوشه نشینی اختیار کرد.^{۲۱۸} از آن تاریخ به بعد هیچ اطلاعی از سلطنت در آلبانی در دست نیست. با وجود این در سال ۵ - ۵۵۴م «زاخاریاس رتور» گزارش می دهد که حاکم آرآن، یکی از سران تحت انقیاد ایران بوده است.^{۲۱۹} پس از سقوط سلسله قدیمی، گویا در پایان قرن ششم میلادی، یک مهران از خانواده برادران «وَسْتَم» و «بَنْدُو» که از کشتار دسته جمعی نجات یافته بود، سلسله جدیدی در آلبانی تشکیل داد.^{۲۲۰}

در دوره شاهانی که خسرو انوشیروان در قفقاز منصوب کرده بود، می توان از شاه «لیران» با عنوان «لیرانشاه» نام برد.^{۲۲۱} اما همین نام در کتاب ابن خردادبه^{۲۲۲} و ابن فقیه^{۲۲۳} به صورت «ایران شاه» آمده است. در کتاب مسعودی^{۲۲۴} (نسخه خطی) اسامی به «الایران»، «الابران» (که باید الا ایران خوانده شود)، «لابدان»، «لایران»، «لابران» تغییر می یابد. در کتاب اصطخری^{۲۲۵} به اشکال «الیران»، «النیران»، «الکیرا»، «اللنیران»، «الران»، «البران شاه» به چشم می خورد. سرزمین این سلطان مابین «شروان»، و «مغان» قرار داشت که در مفهوم کلی، کاملاً مطابق سرزمین «آران» است. در اثر موسی کاتانکایتواکچی نیز نام «اران شهیک»^{۲۲۶} (اران شاهک) با «اران شهیک»^{۲۲۷} جایجا شده

۲۱۷. همان منبع، ص ۲۰۰.

۲۱۸. الیزه واردایت، ص ۱۵۳.

۲۱۹. در کتابی موسوم به: *Kirchengeschichte des Zacharias Rhetor*, S. 253, 7.

220. Brosset, *Hist. de la Géorgie, Additions et éclaircissements* p. 474.

۲۲۱. بلاذری: فتوح البلدان، نسخه قدیمی، ص ۱۹۶.

۲۲۲. ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۲۴، س ۲، کد (الف).

۲۲۳. ابن فقیه در کتاب یاقوت، ج ۱، ص ۴۳۹.

۲۲۴. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۵ و بعد؛ ص ۶۹.

۲۲۵. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۸۶، س ۱ و ۲؛ ص ۱۸۷، س ۱ و ۶؛ ص ۸ - ۱۸، س ۱

(کتابشناسی جغرافیایی، ج ۴، ص ۴۰۳)؛ ص ۱۹۱ و بعد؛ ص ۱۹۱ و ص ۱۹۳، س ۱ و ۵.

226. Eranšahik.

227. Aranšahik.

است.^{۲۲۸} آرآن به مفهوم وسیع‌تر یعنی استان غربی، این نام به طور کلی در محدوده خود دقیقاً آلبانی قدیم را در برمی‌گیرد و در شمال تا معبر چور (در بند) می‌رسیده است.^{۲۲۹} آرآن به مفهوم محدودتر، از امیرات «ارانشاه» بود، پس از جدایی امیرات شروان، قباله، شکلی، مغان و غیره در اصل ناحیه مابین «کُر» و «اراکس» [ارس]، یعنی استانهای ارسخ و اوتی، به پایتخت پرتوه محدود شد.^{۲۳۰}

در دوران مسعودی (۳۳۲هـ) پس از فوت شروانشاه یعنی علی بن الهیثم، ایران‌شاه محمد بن یزید حکومت وی را به غصب گرفت. معروف بود که محمد، مانند سامانیان، از نسل بهرام چوبین است.^{۲۳۱}

بلاسکان

بلاسکان که در نزد بسیاری از محققان^{۲۳۲} «دشت بلاسکان» نامیده شده است، به الوانك تعلق داشته است. این نام به عربی: «بلاسجان»^{۲۳۳} است که نام قبیله یا قوم

۲۲۸. رجوع کنید به: Hübschmann, Arm. Gr. I, S. 39.

۲۲۹. درباره مرز اران رجوع کنید به اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۱۹۰، س ۹ و بعد؛ ص ۱۸۷، س ۲؛ ابن حوقل: صورة الارض، ص ۲۴۴، س ۱۴ (الباب به آرآن تعلق داشت)، یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۳۶۴، س ۷ و ۸، س ۱۵ و ۱۶؛ ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۲۳، س ۱۱، احتیاج به توضیح بیشتر دارد.

۲۳۰. رجوع کنید به:

M. C. d'Ohsson, Des peuples du Caucase ou voyage d'Abou -ei - Cassim (Paris, 1828), p. 155.

۲۳۱. بنابر نوشته مؤلف فوق که با نوشته کاتانکایتواکچی مطابقت دارد، امیران بعدی آلبانی از [سلسله] مهران، و از خاندان برادران «بندو» و «وستم» بوده‌اند. در واقع شجره نامه سامانیان نیز در کتاب بیرونی، ص ۳۹ و ابن اثیر: الكامل، ج ۷، ص ۱۹۲ به بهرام چوبین می‌رسد، در حالی که آنها در کتاب مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۳۸، س ۱۰، از نسل بهرام گور هستند.

۲۳۲. الیزه واردایت، ص ۵۸، ۱۰۴؛ کوریون (ونیز)، ص ۱۹، س ۸؛ موسی خورنی: جغرافیای موسی خورنی، (چاپ ونیز)، ص ۲۵۸

۲۳۳. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۰۲، س ۹؛ ص ۳۲۹، س ۴.

«بلاس ایچک»^{۲۳۴} از آن است.

دشتهای بلاسکان در مسیر «برزند»، در میانی‌ترین انشعابات چشمه «بلغاروچای»، در ۱۴ فرسنگی اردبیل در جهت «ورثان»^{۲۳۵} قرار دارد.^{۲۳۶} بنابر نوشته «کوریون»، بلاسکان به پادشاهی آلبانی تعلق داشته است، و در زمان قیام «وردانیر»، پادشاه بلاسکان یکی از هون‌ها به نام «هران» بوده است.

عنوان «براسکان‌شاه» نیز بایستی به آن مربوط باشد، زیرا ابن‌خردادبه^{۲۳۷} پس از نام «الان‌شاه»، از «براسکان» یاد می‌کند و با عبارت اضافی دیگر یعنی «به آذربایجان» را آورده است.^{۲۳۸}

سیسکان (= سیسگان)

این نام به عربی «سیسجان» است. بلاذری^{۲۳۹} از ساکنان آن به نام «السیسیجون» و ابن‌فقیه^{۲۴۰}: «السیسیکون» و نیز بلاذری^{۲۴۱} و ابن‌فقیه^{۲۴۲}: «سیسیجیه»، و مسعودی^{۲۴۳}: السیاسجه، نام می‌برند. نام اصلی ارمنی آن «سی - اونیك»^{۲۴۴} است.

۲۳۴. بلاس ایچک (Balas - ičk)، فقط در حالت مالکیت: بلاسچچ Balasčāč است. رجوع کنید به فوستوس بیزانسی، ص ۱۵، س ۱۷؛ اتراپاتیچک Atrapatičk (در حالت مالکیت: اترپاتیچچ Atrapatčāč)، مانند «آترویاتکان» در کتاب فوستوس بیزانسی، ص ۱۸۹ و ۲۰۸ است. رجوع کنید به: مجله شرق‌شناسی آلمان، ش ۴۹، ص ۶۶۵.

235. Wargān (Wardanakert).

۲۳۶. ابن‌خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۲۱، س ۸.

۲۳۷. همان منبع، ص ۱۷، س ۸.

۲۳۸. «براسکان» شکل ایرانی شده *Brascan* است.

۲۳۹. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۹۴، س ۱۶؛ ص ۱۹۷، س ۳.

۲۴۰. ابن‌فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۶۱، س ۱۲.

۲۴۱. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۹۵، س ۱۰.

۲۴۲. ابن‌فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۸۸، س ۱۲.

۲۴۳. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۵.

سیسکان یا سی اونیك (سیونيك)، نهمین استان ارمنستان بزرگ بود که در قسمت شمالی از آراکس تا دریاچه «سیونگ»^{۲۴۵} امتداد داشته است. سیسکان از شمال به ایالت گوگرک، از مشرق به ارسخ، از جنوب به واسپورکان و آتروپاتکان، و از غرب به آرارات (ایرارات) محدود بود.^{۲۴۶} سیسکان دارای ۱۲ ولایت بود، و احتمالاً در دوران قدیم‌تر بخشی از ارسخ نیز محسوب می‌شده است، زیرا در هر دو ایالت، ولایتی به نام «هَبَند» وجود داشته است^{۲۴۷} که ظاهراً يك «واحد» را تشکیل می‌داده‌اند. همچنین در ارسخ ولایتی به نام «سیسکان کوتک» (سیسکان کوچک)^{۲۴۸} می‌یابیم.

سیسکان از امیرنشین ویژه‌ای تحت يك سلسله مستقل تشکیل شده بود. موسی خورنی^{۲۴۹}، آن سلسله را از «سیسک» پسر «گلام» (نامگذاری آن از دریای «گلاکونی» است)، پسر آماسیه می‌داند. به نظر او «ولرشک» [صورت ارمنی ولاگاز] در قسمت شرق،

۲۴۴. سی - اونیك (Si - unik) با مختومه uni - یعنی ریشه‌ای از Si است، در حالی که شکل ایرانی آن از ریشه Sie و میان سیلاب akān ساخته شده است.

245. Sewangasee.

246. Sant - Martin: *Memoires sur l'Armenie* I. 142 ss.

۲۴۷. هَبَند (Haband) خَین امروزی = Xapan = Խաթան است.

248. Siakan - i kotak = Կոսիկանի կոտակ.

در منابع: جغرافیای موسی خورنی، متن جغرافیای چاپ سوگری، ص ۳۳؛ متن جغرافیا در کتاب موسی [خورنی]، (ونیز، ۱۸۶۲)، ص ۶۰۹، به صورت «سیسکان استان» است، و در متن جغرافیای سنت‌مارتین و یادداشتهای تاریخی و جغرافیای ارمنستان، ص ۳۶۴، به صورت «سیسکان کرتک» است. ص ۶۰۴ متن جغرافیا در اثر موسی [خورنی]، زیرنویس ۴ = ص ۳۵۸ کتاب متن جغرافیای سنت‌مارتین، (زیر نام الوانک)، «سیسکان رستاک» [ق] یا «به صورت Sisakan-rotstak و Estisakunn Raotasta ذکر شده است. در نسخه سنت‌مارتین و دو نسخه خطی متن جغرافیا در اثر موسی [خورنی]، ص ۶۰۹، زیرنویس ۸، ایالت دوازدهم نیز «سیونیک» نامیده می‌شود که در کتاب متن جغرافیای سوگری، و نسخه متن جغرافیا اثر موسی [خورنی]، «کواسکان» یا «کوسکان» است که سیسکان نوشته می‌شود. رجوع کنید به:

Stéphannos Orbelian, *Hist. de la Siounie*, trad. par Brosset II 4 N. 3.

۲۴۹. موسی خورنی: تاریخ ارمنستان، (ونیز) ج ۱، بخش ۱۷، ص ۲۸.

در مرزهای ارمنی زبان، والی قبیله سیسک^{۲۵۰} را مقرر داشت. ازسیسک نیز «آران» که نامگذاری آن از «ارن» (الوانک) است، اشتقاق یافته است.^{۲۵۱} به نظر می‌رسد این امر به خویشاوندی نزدیک قومی هردو سرزمین منجر شده باشد، و در واقع به یکی از نقل قولهای استفانوس (قرن هشتم میلادی) بازمی‌گردد، که زبان سیونی مانند «ارسخایی» با زبان آراتی (ایرارتی) متفاوت است.^{۲۵۲} زبان «ارسخ» با زبانی که بعدها به آلبانی‌ها تعلق گرفت، مشابه است. حتی نویسنده‌ای موسوم به «زاخاریاس رتور» برای سرزمین سیسگان زبان ویژه‌ای نقل می‌کند.^{۲۵۳}

امیران «سیونیک»، خراجگزاران قابل اعتمادی برای پادشاهان ارمنستان نبوده‌اند. چنانچه «پیسک» (پیساک)، اهل سیونیک و خزانه‌دار تیران شاه، نقش مؤثری در

۲۵۰. همان مؤلف، ج ۲، بخش ۸، ص ۷۷.

۲۵۱. رجوع کنید به: De Lagarde, Ges. Abh. 155. Beiträge zur baktr. Lexikographie: Armen. Stud. Nr. 1995 59, 22 ff. مؤلف فوق در توضیح به نام «سیسگان» اشاره می‌کند که این نام، از نام ارمنی Si - unik است و در کلمه Si، نام واقعی سرزمین ملاحظه می‌شود. او با این ترتیب سی - سکان Si - Sakan را به صورت «سی - سک‌ها» جدا می‌سازد و آن را با سرزمین *Σακασσην* استرابون یکسان می‌داند. رجوع کنید به: Strab. B 1,14 p. 73. *Σακασσην* Sacasani plin. h. n. 6,29, *Σακαθηνη* pto. E 12 p. 509. 8,4p. 511. 14,4 p. 357, *Σακαθηνη* Arrian. *δυαβ.* 78,4. شده باشد. نویسندگان یونانی و لاتینی بدون چون و چرا آن را به شکل *Σισακάνη* تحمیل کرده‌اند، مانند «لاگارد» که اگر تشابه موضوعی اثبات می‌شد، خود وی آن را شروع نمی‌کرد. همزمان مایلیم به این موضوع اشاره کنیم که نیایستی به نفع لاگارد به این موضوع رجوع کرد، زیرا در بندهش، بخش ۳۱، بند ۳۷ (وست: متن پهلوی، ج ۱، ص ۱۳۹) واژه «دستان»، پدر «رستم»، سگان سیه و نیمروز به چشم می‌خورده است. نتیجتاً «سگان - سیه» شکل دیگر «سگستان» می‌شود، زیرا *Sagānsīh* تنها شکل اشتباهی «کان سیه» (کتاب مینوی خرد، بخش ۲۷، بند ۴۴)، و «کیان سیه» (*Kajānsīh*) (کتاب بندهش، بخش‌های ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۳۴، بندهای ۲۱، ۶ و ۷) است، و آن دریای «کاسوه» *Kāsavaa* اوستا، در سگستان است (وندیداد، ۱۸، و در زامیادیش، بخش ۶۶، ص ۹۲) و یا برداشتی است از کلمه *سپه سپه* (پیشان سیه = دشت پیشان سیه)، محلی که «سام» تا روز قیامت (بندهش، کتاب ۲۹، بخش ۷ و مینوی خرد، کتاب ۶۲،

جنگ بین تیران شاه و نرسی پادشاه ایران داشته است.^{۲۵۴} همچنین «اندوک»، اهل سیونیک که پدرزن ارشک شاه بود، مسبب و آغازگر جنگ بین ارشک شاه با شاپور دوم بود.^{۲۵۵} خیانت «وزک» [وسک] سیونی معروف است. او به عنوان مرزبان ارمنستان به ملت و همکیشان خویش خیانت کرد (سال ۴۵۱ م)، و به علت نقش دوگانه‌ای که داشت،

بخش ۲۰) در آن خفته است که همان دریای «پیشینانه» (Pēšānsih (dašl - i Pēšāoisih) اوستا است، (آبان‌یشت، بند ۳۷) که «کرساسپه» (Keresāspa) در پشت آن قربانی می‌شود. تشابه «سیسکان» و «Σακασσηνη» تنها از نظر لسانی است، از نظر موضوعی هم نمی‌توان به آن صحه گذاشت. همان‌طور که ملاحظه کردیم، «سیسکان» از آراکس [ارس] تا دریای سوانگ می‌رسید، اما بنا بر نوشته استرابون Σακασσηνη در نزدیکی «کر» و همسایه آلبانی بود. این امر کاملاً شامل ولایت «شکشین»، (در نسخه متن جغرافیای موسی خورنی، ص ۶۱۰، و در متن جغرافیای سوکری، ص ۳۳ و ۶۰۶ تحت ولایات آلبانی محسوب می‌شود) و یا «شکشین» (Šikašēn) (که درست آن در کتاب فوستوس بیزانسی، بخش ۵، بند ۱۳، ص ۲۱۰، و کتاب کاتانکایتواکچی، ج ۱، ص ۲۹۶، و ج ۲، ص ۳۶ است) ایالت «اوتی» است. هم در نزد فوستوس بیزانسی و هم در تاریخ ارمنستان، ولایات «گرمان» و «شیکشین» و «اوتی» واقعی (متن جغرافیای موسی خورنی، ص ۶۰۶، زیرنویس ۴) به صورت «اوت‌روستاک» (Ut - rustak)، یا «اُت‌رستاک» (Ot - rostak) باهم ذکر شده است. تحت نام یونانی Ὀβιζία, Obizia، ابتدا نام واقعی «اوتی»، درک می‌شود. بدین ترتیب وجه تشابهی بین Sakašēn و Σακασσηνη به وجود می‌آید. رجوع کنید: Fabricius Theophanes v. Mitylene 144f نام این منطقه به نام «اراتوس تنز» (Eratosthenes) معروف بود، و شاید مانند یادداشتهایی درباره مستعمرات ایونی‌ها در «اوتیه» (رجوع کنید به: Kunze Symbolae Strabonianae 47.64) از مورخین اسکندر مانند «مدیوس» و «کرسیلوس» سرچشمه گرفته باشد. منبع مستقیم استرابون در اینجا Poseidomios است که به تنهایی اثبات این ادعا را، مبنی بر اینکه قفقاز از جانب سکاها به صورت مستعمره درآمده است، برعهده دارد (استرابون، کتاب ۸، فصل ۴، ص ۵۱۱). رجوع کنید به: Hübschmann: Arm. Gr. I, S. 213, N.1.

252. Hübschmann: arm. Gr. I, S. 518 f.

253. Zacharias Rhetor: Kirchengeschichte des Zacharias Rhetor, S. 253, 8.

و نیز رجوع کنید به «گلزر»، ص ۳۸۱.

۲۵۴. فوستوس بیزانسی، کتاب سوم، بخش ۲۰، ص ۴۹ و بعد.

۲۵۵. همان منبع، کتاب چهارم، بخش ۲، ص ۱۳۳.

در ۴۵۲م از کار برکنار شد. همزمان، دامادهای وی به نام «ورز - ولان»^{۲۵۶} و «گدیهن»^{۲۵۷} (مرگ: ۴۸۳م) نیز به عنوان خائن محسوب شدند.^{۲۵۸}

پروکوپوس نیز از اقوام دیگری^{۲۵۹} به عنوان ملت ویژه ای، در کنار اقوام ایرانی - ارمنی در سپاه ایران یاد می کند.^{۲۶۰} در چهل و یکمین سال حکومت خسرو اول (۵۷۱م)، قبل از قیام «واهان مامیکونیان»^{۲۶۱}:

شخصی به نام «وهان»، امیر سیونیک که در ارمنستان بود، از خسرو پادشاه ایران طلب می کرد که دیوان محاسبات استان سیونیک از «دوین» به شهر «پیتکران» انتقال داده شود، تا او شهری را برای مرکز خزاین آتروپاتکان ایجاد کند.^{۲۶۲} تا اینکه اسامی ارمنی در آن به کار برده نشود، و فرمان به اجرا درآمد.^{۲۶۳}

از آن وقت، یعنی جدایی سیسکان از ارمنستان و ارتباط نزدیک آن با آتروپاتکان، تاریخگذاری شد. علاوه بر آن، ما در ارتش ایران با امیران آنجا روبرو می شویم، و خسرو انوشیروان در دژهایی که در قفقاز بنا کرده بود، مردمی از سیسکان را در آنجا اسکان داد.^{۲۶۴} ابتدا پس از سقوط امپراتوری ایران، و به حکومت رسیدن مسلمانان،

256. Warazan - walan.

257. Gedihon.

258. Brosset: *Histoire de la Siounie* II 17.

۲۵۹. پروکوپوس: تاریخ ایرانیان، ج ۱، قسمت ۱۵، ص ۷۴، س ۸. این اقوام عبارت بودند

از: *Σουνίται, οἱ δὴ Ἀλβανοῖς*

۲۶۰. حتی «زاخاریاس رتور» در سالهای ۵ - ۵۵۴م، بعد از نام ارمنستان، «گورزان» و آران، سرزمین سیسکان را به عنوان قوم مسیحی منحصر به خود ذکر می کند (تاریخ کلیسای زاخاریاس رتور، ص ۲۵۲، س ۸؛ گلزر، همان منبع، ص ۳۸۱).

261. Wahan Mamikonean.

۲۶۲. *ἡ ζωζρηδίαρ Ἰσραηλιτικῆ* در مورد اصطلاح «شهرمر» [مار] (Sahrmar) رجوع کنید

به کتاب «ولرن» تحت نام «مار»: Vullers: *Liber rationum, computatio* و نیز به خوارزمی: *مفاتیح العلوم*، چاپ «ولتن»، ص ۱۱۸، س ۱، عبارت: «شهر همارد فیره ای کتابه البلد للخراج».

۲۶۳. سبتوس، بخش ۲۶.

۲۶۴. بلاذری: *فتوح البلدان*، ص ۱۹۴، س ۱۶؛ ص ۱۹۵، س ۱۰.

قسمت‌هایی که درحوزه مالیاتی آتروپاتکان قرار داشت، دوباره با ارمنستان متحد شد.^{۲۶۵}

اَرّی

«اَرّی» به فارسی «ری»، ایرانی قدیم: «رگا»، اوستایی: «رگه»^{۲۶۶} نام دارد. علاوه بر آن در زمان قدیم نام قوم یا قبیله «رجیش»^{۲۶۷} با کلمه «راجیش»^{۲۶۸} ساخته می‌شد که در زبان ایرانی میانه به صورت «راجی - ایک»، «راژینگ» با سیلاب «ایک» تداوم یافت.^{۲۶۹} این صفت ابتدا عبارت «آنچه که از ری نشأت یافته» را مشخص می‌سازد که ارمنی آن «رژیک»^{۲۷۰}، ایرانی نو: «رازی» است.^{۲۷۱}

«رگا» در یسنا (بند ۹، س ۱۸) به صورت صفت کلمه «زرئوش تریش»^{۲۷۲} است، در حالی که در جای دیگر به صورت پنج سلسله مراتب («رَد» به مفهوم ارباب، سرور) به چشم می‌خورد.^{۲۷۳} این پنج رَد، عبارت است از: نماییه (به فارسی: کدخداه)، ویس (عربی - فارسی: دهقان)، زَنُومَه (= زنتو) (رئیس قبیله)، دَهِیومه (پهلوی: دهیو = شَرَداران^{۲۷۴}، و عربی: ملوک الطوائف) و زرئوشتره^{۲۷۵} یعنی نماینده زردتشت، و پیشوای

265. Seb. 152. Hübschmann, *Zur Geschichte Armeniens und der ersten Kriege der Araber* S. 43.

۲۶۶. *Raj* → *Raya* → *Raya*. رجوع کنید به: مجله آسیایی، سال ۹، شماره ۱۸.

۲۶۷. *Rağiš*. رجوع کنید به مجله آسیایی، سال ۹، شماره ۱۸، اشتقاق کنار حالت فاعلی «رگا» قرار دارد.

۲۶۸. *Rāğiš*. رجوع کنید به فارسی قدیم اسامی: *Margawa, Mār gaja, Pātiš (h) meariš*; *Ἀρησαίαι Ἰππο* = ap. **Naisāja*.

۲۶۹. مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۲۸، زیر نویس ۱، ص ۶۶۴؛ همچنین رجوع کنید

به: Hübschmann: *Indogermanischen Forschungen Anzeigen*, S.40.

270. *ražik* (Hübschmann: *Ind. Forsch.* 8, *Anzeiger* S. 45. f).

۲۷۱. به زبان سریانی: **ܪܙܝܩܐ**

272. *zaraθuštriš*

۲۷۳. برای وضوح بیان، رجوع کنید به: اصطخری: *مسالك و ممالك*، ص ۱۸۶، س ب؛ در مورد وضع «لکز» رجوع کنید به: مسعودی، *مروج الذهب*، ص ۱۵۳، ۱۵۶ و ۲۴۰.

274. *šardarān*

275. *zaraθuštra*

عالی مذهبی هر سرزمین. در رگا این تقسیم بندی فقط دارای چهار مرتبه بوده است، به طوری که پیشوای عالی مذهبی، همزمان مقام امیری کشور را نیز در اختیار داشت.^{۲۷۶} لذا امیران به تنهایی نمی توانستند طبقه ای را تشکیل دهند. از این رو، «رگا» در وندیداد، کتاب اول، بند ۱۶، بحق به عنوان «ثری زنتو»^{۲۷۷} (سه طبقه مالک) ذکر شده است. در اینجا شرایط فرضی سیاسی و اجتماعی بیش از حد در ماورای گزارشهای تاریخی ما نهفته است که در تمام موارد، از تفکر ناموفق «اشپیگل» است که هر اصطلاح اوستا را با نام بنیانگذار پادشاهی آتروپاتن ترکیب می کند و آن را با يك نوع مقام عالی مغ مربوط می سازد. گاه به آن نیز قناعت نمی کند و سعی دارد که حتی این سلسله تصویری نگاهبانان آتش را با گزارشهای بسیار متأخرتر به هم مربوط سازد تا بدین وسیله يك تداوم تاریخی به وجود آورده باشد. نه تنها «آتراپاوه»^{۲۷۸} اسمی است عام با مفهوم «نگهبان آتش»^{۲۷۹}، بلکه اسم خاص با مفهوم «از آتش محافظت شده» (آتروپاته، اوستا: آتره - پاته)^{۲۸۰} نیز معنی می دهد. این گزارش هر طوری که باشد، «اشپیگل» توانسته

۲۷۶. تقریباً مسلم است که از آن صفت *zuroduvātriš* نیز چنین حاصل می شود که «رگا» نمی تواند محل تولد زرتشت باشد؛ برای مثال در کتاب شهرستانهای ایران، ص ۶۰، جایی وجود دارد که بدون شك گزارش مربوط به تأسیس و بنای «ری» از قلم افتاده است.

277. *θrivañti*.

278. *Ἀτροπάτης*.

۲۷۹. «آتراپاوه» مترادف با کلمه اوستایی *ātrawaxša* یا *āθrawan* و یا بهتر با کلمه «پارسیک» (*frāta - dāra* = «نگهبان آتش») است که بر روی سکه های اصطخر مشاهده شده است. در کتاب Spiegel, Eran. *Alttertumskunde* III 565 کلمه *Ἀτροπάτης* برابر کلمه اوستایی **Atara-pātar* (نگهبان آتش) قرار داده شده است، ما تنها در این اسم، يك اسم عام می شناسیم، لذا بایستی تا حدودی انتظار داشته باشیم که **ātrpāwā* در حالت مالکیت: **ātr pāwnah* است، که **ātrpān* مانند *אֶתְרַפָּאן* برابر **ātrpān* از کلمه *ātrpān-pāwnah* است.

البته کلمه *ātrawaxša* در سلسله مراتب مغها، مقام عالی محسوب نمی شود. نام *āθrawan* به طور کلی نام روحانی در آیین مزدیسنا است.

280. (**atr-pāta*, av. *Atara-pāta*).

است با استفاده از سیلاب «اکان» - که نام شهر آتروپاتکان از آن اشتقاق یافته است - آذربایجان را نشان دهد.^{۲۸۱} در تفسیر پارسیک^{۲۸۲} و ندیداد، کتاب اول، بند ۱، کلمه «رگام ثریزنتم»^{۲۸۳} متن در حقیقت به صورت «راک - سی - تخمک - آتروپاتکان»^{۲۸۴} نوشته شده است، در حالی که منظور از آن، «ری» بوده است، اگرچه پس از آن، «ری» همراه با توضیح دیگری ذکر می‌شود. بنا بر نظر این مفسر (اشپیگل) با این ترتیب «رگا» (ری) مانند «ایرانویج»^{۲۸۵} در آتروپاتکان قرار داشت. تنها این شیوه برداشت در تقسیم‌بندی کشور به چهار سپاهیت در زمان خسرو اول، این فرض را به وجود می‌آورد که «ری» جزء «قسمت شمال (کوست اپاختر) بوده است که نسبت به سرزمین اصلی، حتی کوچک‌تر از آتروپاتکان است. اما در زمان قدیم «ری» با «آتروپاتنه» هیچ ارتباط سیاسی نداشته است، بلکه پس از مدتها تشکیل آن، امیرنشین آتروپاتنه به سلوکیان و قبل از آن به پارتها تعلق داشته است. اما به نسبت کمتری قابل قبول است که در خاندان «مس‌مغان» دمیابوند [دنبابوند]، اثراتی از حکام مذهبی زرتشتی که در «رگا» بودند، مشاهده شود، و از زمانی که من ظهور این امیرنشین را مشخص کردم، تصور می‌کنم منشأ تاریخی آن را نیز

۲۸۱. همچنین رجوع کنید به: نولدکه: تاریخ اردشیر پاپکان، ص ۵۰، زیرنویس ۳.

۲۸۲. لذا من تفسیر تألیف شده اوستا را به زبان ایرانی میانه که در زمان ساسانیان به وجود آمده «پارسیک - دین» (به زبان ارمنی: *պարսկապետի*) یا «زند» می‌نامم، در اختلاف با «پهلویک - دین» که در زمان اشکانیان تألیف شده و به زبان آتروپاتی (در واقع پهلوی اصلی است و اشتباهاً کلدانی - پهلوی نامیده شده) است، زبان کتابت عصر پارت هاست. رجوع کنید به کتاب الیزه واردپت، ص ۱۱۲، مسعودی: کتاب التنبیه والاشراف، ص ۹۲، س ۲-۴ (ترجمه: Par Carra De Vaux p. 133) توجه حمدالله مستوفی در مورد اینکه زبان پهلوی قدیم که در نیمه اول قرن هشتم میلادی در آذربایجان وجود داشته است. Quatremère, Journal des Savans 1810 p. 413; vgl. Olshausen, Parthava und Pahlav, Māda und Māh S.43 زمانی می‌تواند صحت داشته باشد که زبان پهلوی واقعی را به زبان کتابت آتروپاتی - که از پارتها اشتقاق یافته است - ارتباط داد. قابل توجه است که مسعودی، در کتاب التنبیه، ص ۷۸، س ۷، کلمه «آذریه» را در یک دم «پهلویه» و «دریه» می‌نامد، ظاهراً باید به آنها به صورت زبانهای کتابت باستان نگریست.

283. *Rayām θrizantūm*

284. Rak - i sē - tōxmāk . Aturpātakān

285. Airjanəm waēgō

به اثبات رسانده ام. ۲۸۶.

استان «ری» ۲۸۷ جزء تقسیم‌بندی ساتراپ سلوکی - اشکانی بوده است که از «دادودان» ۲۸۸ در ایالت «پیشخور» ۲۸۹ تا دروازه‌های خزر گسترش داشته است. در عصر خلفا، ری شامل ۱۷ رستاق بود که خوار، دمباوند، ویمه و شلمبه [شَلْمَبَه] نیز جزء آن محسوب می‌شد. ۲۹۰.

پایتخت، به وسیله «سلوکوس نیکاتور»، «ایروپوس» ۲۹۱ نامیده شده است، در کتاب جغرافیای بطلمیوس ۲۹۲ به صورت «پیروپوم» ۲۹۳ درآمده است. ۲۹۲.
ری، مقر خاندان مهران بود و هنگام استیلای اعراب، بنا بر گزارش سیف، «سیاوخش»، یکی از نوه‌های بهرام چوبین، از آن به دفاع پرداخت ۲۹۵، اما گویا شخصی موسوم به «زینبی بن قوله» - که به او خیانت کرد، و از جانب اعراب به مرزبانی منصوب شد - باعث سقوط خاندان «مهران» شد. به نظر دیگری «سیاوخش» در سال ۱۳ هـ به وسیله رستم کشته شد ۲۹۶، و بنا بر گزارش مناسب‌تری، موضوع به این صورت نقل شده است: پس از اتحاد دیلم با اهالی ری، و از هم گسیختگی آنان به وسیله اعراب، [سیاوخش] کوشش کرد از ارك خود دفاع کند، اما مجبور شد تسلیم فرمانده اعراب به

۲۸۶. رجوع کنید به مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۶۱ و بعد، و صفحات بعد این کتاب.
۲۸۷. به یونانی: *Ραξήχ, Ραξικηνή*، و سریانی: *Beθ Rāxiqājē* برابر ساتراپ Media به چشم می‌خورد.

288. Dādūdān.

۲۸۹. *Μηδία ή Ίνω* برابر مرز شرقی Pišxūr.
۲۹۰. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۷۴، ص ۱۶.

291. *Εὐρωπός*

۲۹۲. بطلمیوس، کتاب ۶، بند ۱۱۳.

293. Pyropum.

۲۹۴. به این صورت که *ΠΥΡΩΠΟΝ* [ایروگون] به جای *ΕΥΡΩΠΟΝ* [گیروگون] به کار رفته است.

۲۹۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۰۳ و بعد.

۲۹۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۱۶۳، س ۱۲ - ۹.

نام «الفرخان»^{۲۹۷}، پسر «الزینبیدی» (عربی: الزینبی) شود. فرخان، در سالهای ۶۴ و ۶۸ هـ در جنگهای خوارج نقش مهمی ایفا کرده است. طبری^{۲۹۸} عضو دیگر این خاندان را «شهرام» نامیده است.

ری در سالهای ۴۸۵ و ۴۹۹ م^{۲۹۹} به عنوان مرکزی برای اسقف‌نشین سوریه شرقی ذکر شده است و در سال ۵۵۳ م همچنین برای ناحیه «بیث رازیقایه»^{۳۰۰} نیز آمده است.

گیلان [گیلان]

«گیلان» به فارسی: گیلان، و عربی: «الجبیل» (ساکنین گیلان)، «جیلان» (سرزمین گیلان) است.^{۳۰۱} در کنار آن نام قوم «گیل»، «گی»، و پهلوی: «گلك» [گیلگ] هم به چشم می‌خورد.^{۳۰۲}

گیلان سرزمین ساحلی، در قسمت سفلی سفیدرود و سرزمین کوهستانی دیلم قرار دارد، از این رو، «گل» [گیل] و دیلم اغلب کنار هم نامیده می‌شود. سفیدرود در نزد یونانیان از زمان سفر اکتشافی «پاتروکلس»^{۳۰۳} به نام «آماردوس»^{۳۰۴} نامیده می‌شد، که بدون شك این نام بر مبنای قوم «آماردها» [ماردها، فرس قدیم: «مرده» یا «آمرده»] که در سواحل جنوبی دریای خزر اقامت داشتند، بود، که گویا قبلاً، در جهت غرب و تا سواحل

۲۹۷. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۱۷، س ۱۹ و بعد؛ ابن قتیبه: عیون الاخبار، ص ۲۱۱.

۲۹۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۰۰، س ۲.

۲۹۹. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۳۹۸، س ۱۲؛ ص ۳۹۹، س ۲؛ ص ۴۰۰، س ۱؛ ص ۴۰۱، س ۴.

۳۰۰. بیث رازیقایه *Bēš Rāzīqājē*

۳۰۱. به زبان سریانی:

۳۰۲. رجوع کنید به: Hübschmann: Arm. Gr. I, S. 34 f.

۳۰۳. پاتروکلس (Patrokles) از سرداران سلوکوس بود که از راه دریا، سفری به هند کرد و سیاحت‌نامه‌ی نوشت. [اطلاعات جغرافیایی او مورد استفاده «پلینی» و استرابون قرار گرفت] م.

304. Amardos.

این رودخانه پراکنده شده بودند.^{۳۰۵} سبتوس^{۳۰۶} آنها را به نام «گل»^{۳۰۷}، یعنی بنا بر نام ساکنان ناحیه دماغه رود نامیده است. پلینیوس^{۳۰۸} «گلن‌ها» را با «کادوسی‌ها» یکسان می‌پنداشت، و همین نظر را نیز سبتوس دنبال کرده است.^{۳۰۹} اظهارات جالبی هم درباره آداب و رسوم آنان در کتاب سریانی: کتاب قوانین سرزمینها، اثر «کورتن» وجود دارد.^{۳۱۰} آیا آنان در آن زمان کاملاً تحت انقیاد ساسانیان بوده‌اند، بحق باید بدان شك کرد، برعکس آنان مانند دیلمیان، سکا‌های سجستان، خیون‌ها و کادشیان هرات، و جنگجویان زاول [زابل] به عنوان مزدور^{۳۱۱} در خدمت ساسانیان بوده‌اند.

امروزه، اخلاف گیل‌ها به نوعی لهجه مازندرانی، نزدیک به لهجه ایرانی به نام «گیلکی» تکلم می‌کنند. اینکه آیا این لهجه، شاخه‌ای از زبانهای ایرانی بوده است، باید بدان شك کرد. از گیلان و آمل در سال ۵۵۳م، به عنوان اسقف نشین نسطوریان یاد شده است.^{۳۱۲}

305. S. C. F. Andreas, Art. Amardos in Pauly - Wissowa's RE.

۳۰۶. سبتوس، ص ۱۴۷.

۳۰۷. به جای *Գաղայ* ، *Գեղայ* خوانده شود.

308. Polinus: *Naturalis Historia*, 6, 48.

309. Claud. Mamertini genethl. Maximiani e. 17 (Panegy. lat. rec. Baehrens p. 114,28). Elišē Wardapet S. 90 = Langlois, Collection des hist. armén. II 221 a. Seb. 57 - 61.

310. Curetun: *Buch der Gesetze der Länder*; Spicil, Syr. p. 2, 26 ff = 19/20.

۳۱۱. سبتوس، ص ۱۴۸. متن عبارت است از:

Վրանդի ոչ իսկ նուաճեցան ՚ի ծառայութիւն Եկեթրուս եւ Սկիւթեայ որ են Կեսք Դեղուք.

این کلمات ظاهراً ضایع شده است، و بایستی چنین می‌بود:

... Եկեթուս Սկիւթեայ որ են Գեղք եւ Դեղուք

«آنها که به انقیاد در نیامدند» کلمه *Եկեթրուս* متن از *Եկեթուս* تشکیل شده است که در آن حرف

ϥ وسیله حرف ϥ تصحیح شده بود. در کتاب تاریخ ارمنستان موسی خورنی، ص ۴۱، س ۳،

نام *Καδούσιος* ارائه شده است، و در کتاب جغرافیای بطلیمیوس، قسمت ششم، بند ۲، ص

۳۹۱، س ۹ *Վրապարտ* یعنی *Վրադուշ Կասիս* دوباره به کار رفته است.

۳۱۲. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۳، ص ۴۰۳، س ۱۲.

شَنجَان

تا حدودی برای این نام، کلمه «لارچان»^{۳۱۳} به کار می‌رود که برابر کلمه فارسی «لارجان»، و عربی «اللارز» (دره رودخانه لار) است. «شیرچان»^{۳۱۴} برابر نام فارسی «شیرجان»، و عربی «الشِهْرز»^{۳۱۵} است که می‌تواند علاوه بر آمل، رویان و طبرستان، به «زریچان»^{۳۱۶} ذکر شده هم، بازگردد. مطمئناً این نام تنها یک تغییر شکل است و چنین نتیجه می‌شود که تعداد استانهای ذکر شده، بیش از حد بوده است. در چاپ جدید کتاب «خلاصه شده موسی خورنی» برای آن، کلمه «موکان»، به عربی «موقان»^{۳۱۷} منظور شده است که در زمانهای گذشته دارای امیرنشین مستقلی بوده است.^{۳۱۸}

*

دَلْمُونُك

«دیلم»، دقیق‌تر آن «دِلوم»، و به فارسی «دیلم»، و جمع آن «دیلمان»، و به عربی «الدَّيْلَم» است.^{۳۱۹}

سرزمین دیلم در عهد باستان بیش از حد به سمت شرق گسترش یافته بود. در دوران اعراب، چالوس ۲۰ فرسنگ از آمل و ۸ فرسنگ از زری، پایگاه مرزی اعراب در مقابل دیلم بوده است.^{۳۲۰} علاوه بر آن، ناحیه مسیر میانی سپیدرود (امروزه

313. *Laičan* ۱. *wp.δωh*

314. *Ϛ.ε.ρ.δ.ω.δ*

۳۱۵. مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۶۶ - ۶۶۵.

۳۱۶. *Op.δ.ω.δ. Zrēdan* در کتاب سبنوس، ص ۵۹ (نسخه خطی).

317. Theophane: *Chronographia*, p. 363, 30. *Βουκανία*, lat. Mochi Mela 3, 39,

Hekataios 3, 39, Hekataios, fr. 170 *Μύχοι*

رود ارس قرار دارد (مجله شرق‌شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۳۳).

۳۱۸. مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۵، ۶۸ و بعد؛ اصطخری: ممالک و ممالک، ص ۱۸۸، اولین

ملحقات.

۳۱۹. به یونانی: *Δελυμοῖ*

۳۲۰. Polyb. E 44,9 → Plut. Poinp. 36, *Δελυμοῖ*; Ptol 2 p. 391.

«طارم» عربی: الطرم) که از کوههای طالقان جاری است، دیلم را نیز در برمی گرفت.

در کارنامه اردشیر بابکان، فرض بر این است که دیلم تابع آخرین سلاطین اشکانیان بوده است و یا حداقل نیروی سپاه وی را تأمین می کرده است.^{۳۲۱} بنا بر نامه تنسر موید موبدان اردشیر، برعکس دیلمان و نیز گیلان و رویان به قلمرو ماه گشنسب، پادشاه پدشخوارگر^{۳۲۲}، تعلق داشت، که مورد احترام اردشیر بود.^{۳۲۳} قبایل دیلم کم و بیش آگاه بودند که از طریق پادشاه بزرگ، استقلال به دست آورده اند. به نظر می رسد که نخست در زمان قباد اول یا خسرو انوشیروان، دیلم نیز مانند پدشخوارگر (طبرستان) به حد وسیعی به امپراتوری وابسته شده باشد. «خرزاد بن نرسی بن جاماسپ»: فاتح یمن، قبلاً والی دیلم بوده است^{۳۲۴}، و عنوان «وهریچ» (عربی: وهرز) را داشته است و معمولاً

→

Olshausen, Hermes XV باید: *Ἐλυμαῖσι* خوانده شود. رجوع کنید به: Olshausen, Hermes XV 321-330، و نیز آلفرد فن گوتشمید: تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، (اتریش ۱۹۷۳)، ص ۶۶، زیرنویس ۲؛ و نیز Marquart: *Assiaka des Klesias*, S. 615, N. 383

Δολομῖται Prokop. de bell. Goth. 4. 14 p. 529, 7 ff., *Διλιμνῖται* Agath. 3, 17 p. 267, 29-3, 22 p. 276, 27 ed. DINDORF, Theophyl. Sim. 4, 4, 17. 3, 1, τὸ Διλιμνὸν ἔθνος Theophan. Byz. bei DINDORF, Hist. Gr. min. I 448, 23. HÜBSCHMANN, Arm. Gr. I 34 f.

و نیز: تولدکه: کارنامه اردشیر، کتاب ۴۷، زیرنویس ۲؛ همان مؤلف: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۷۹، زیرنویس ۱.

۳۲۱. رجوع کنید به: تولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۷، و همچنین به: Prokop: de bell. Goth. 4. 14, p. 24

۳۲۲. پدشخوارگر: ناحیه کوهستانی پدشخوار (طبرستان) است.

۳۲۳. مجله آسیایی، (۱۸۹۴)، شماره ۱؛ ص ۲۰۵؛ مسعودی: التنبيه والاشراف، ص ۹۹، س ۲ و بعدها؛ ص ۱۰۰، س ۱۱.

۳۲۴. مسعودی: التنبيه والاشراف، ص ۲۶۰، س ۱۲؛ حمزه: سنی الملوك الارض والانبياء، ص ۱۳۸، نسخه قدیمی.

با این نام خود را ظاهر می‌ساخت. ۳۲۵ ما در کتاب فوستوس بیزانسی ۳۲۶ با نام «وهریچ» روبرو می‌شویم (که «وهریچ وهریچان»، وهریچ پسر وهریچ، خوانده می‌شود). علاوه بر آن با نام يك افسر عالی‌رتبه ایرانی به نام «بوئس» ۳۲۷، با عنوان «اوریات سس» ۳۲۸ - که در زمان قباد ۳۲۹، علیه گرگین پادشاه ایبری فرستاده شده بود - نیز برخورد می‌کنیم. پس از مرگ «وستم» [وستهم] (۶ - ۵۹۵م)، «شهر - وهریچ» با «سمبات باگراتونی» مرزبان گورکان علیه باقیمانده سپاهیان وی که از اهالی ارمنستان و دیلم تشکیل شده بود، به جنگ پرداخت. ۳۳۰ این وضع دلالت بر این دارد که «شهر - وهریچ» همزمان حاکم یکی از نواحی جنوبی دریای خزر نیز بوده است، آن‌هم در ناحیه پرشورش دیلم و بدین ترتیب مشخص می‌شود که «شهر - وهریچ» اسم نیست، بلکه عنوان «سرزمین - وهریچ» است. ۳۳۱

ظهیرالدین مرعشی اشاره‌ای به «خرزاد بن نرسی» نمی‌کند، اما به جای آن از پیروز بن نرسی یاد می‌کند که پدرش «نرسی بن جاماسپ»، فاتح دربند، به والیگری رسید، و آخرین بار گیلان را به انقیاد درآورد. ۳۳۲ بنا بر نوشته مرعشی، سپاهیت طبرستان از اخلاف او بوده است.

دیلمیان پس از سقوط سمبات، مرزبان گورکان، و شهر وهریچ - که در زوال وی مؤثر بود - به قیام وستم پیوستند. ۳۳۳ عروة بن زید الخیل طائی، پس از غلبه بر همدان، به ری و «دستابه» (دشت پای) [دستی] روانه شد. دیلمیان مهابی جنگ شدند، و اهالی ری

۳۲۵. در کتاب دینوری: اخبار الطوال، ص ۶۵، س ۱۲، لقب «الکامجار» (خوشبخت) را به کار برده است. مترجم اشتباهاً عبارت «وهرز کامکار» را به صورت اصل و نسب واقعی به کار برده است. ۳۲۶. فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بخش ۳۰، ص ۱۴۷ و بعد.

327. Βόης

328. Οὐαριζης

۳۲۹. فوستوس بیزانسی، کتاب چهارم، بخش ۳۰، ص ۱۴۷.

۳۳۰. سبتوس، کتاب ۶۱ و ۶۲.

۳۳۱. رجوع کنید به: Hübschmann: Arm. Gr. I, 59 f. 78.

۳۳۲. ظهیرالدین مرعشی: تاریخ رویان و طبرستان، ص ۳۸.

۳۳۳. سبتوس، کتاب ۵۷.

نیز ایشان را یاری کردند. پس از جنگ سختی، عروه بر آنان پیروز شد.^{۳۳۴} بنابه روایت «سیف»، در آن زمان پادشاه دیلمیان به نام «موتا» یا «مورثا»^{۳۳۵} بود، و او محل نبرد را «واج رود» نامیده است. بعدها دزدیلیم، سلطان نشین ویژه ای تحت سلسله «جستان» بنا شد که مقر آن در رودبار، که چندان از محل تلاقی «شاهرود» و «سپیدرود» دور نیست، بوده است.^{۳۳۶} ابن حوقل^{۳۳۷} مقر سلطان را «الطرم» یا «طارم» امروزی نامیده است.

دمباوند

«دمباوند»، دقیقاً شکل «دُهبَاوند»، و عربی «دُنْبَاوَنَد» است که با نام «دیمباوند» در کتاب موسی خورنی (ص ۶۲) مطابقت دارد. علاوه بر آن اشکال عربی آن به صورت «دَمَاوَنَد»، و «دَبَاوَنَد» نیز وجود دارد. پهلوی آن «دوباهوند»^{۳۳۸} است.

به مناسبت نام کوه دمباوند، شهر نیز به همین اسم نامیده شده است، که بعدها جزء ری درآمد.^{۳۳۹} در دوران گذشته، ناحیه مستقلی بود که مرکز آن «شلمبه» نام داشت. بنابر کتاب کارنامه اردشیر بابکان، از دماوند همانند ری، آخرین سپاه کمکی برای اردوان اشکانی، گسیل شد^{۳۴۰}، در حالی که نامه تنسر، دماوند را جزء قلمرو ماه گشنسپ محسوب می دارد.^{۳۴۱}

در دوران اعراب، دماوند دارای امیرنشین مستقلی بود، که امیران آن دارای عنوان

۳۳۴. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۱۷، س ۴ و بعد.

۳۳۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۵۰، س ۱۲؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، ص ۸۷۲، س ۱۸.

۳۳۶. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۰۴، س ۱۱؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۷۰۵، س ۱۵.

الف، سال ۱۸۹ هـ؛ ص ۱۵۲۸، س ۶، سال ۲۵۰ هـ؛ ص ۱۶۸۶، س ۱، سال ۲۵۳ هـ؛ ص ۱۸۸۰،

س ۷، سال ۲۵۹ هـ؛ ص ۲۲۱۶، س ۱۰، سال ۲۸۹ هـ.

۳۳۷. ابن حوقل: صورة الارض، ص ۲۶۸، س ۲.

۳۳۸. پهلوی آن: *Dubakhoand* کارنامک، کتاب چهارم، بند ۱۴، ص ۲۴، و نیز:

Hübschmann, Arm. Gr. I 37.

۳۳۹. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۲۷۴، س ۱۶.

۳۴۰. نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۷.

۳۴۱. مجله آسیایی، (۱۸۹۴)، ش ۱، ص ۲۰۵، س ۱۴؛ ص ۵۰۸.

«المصمغان» [= مس - مغان] بوده‌اند. شهرهای «ویمه» و «شلمبه»^{۳۴۲} و خوار^{۳۴۳}، لاریجان (عربی: اللارز) و شیرجان (عربی: الشیرز)^{۳۴۴}، جزء دمیابوند محسوب می‌شد. اولین اطلاق مطمئن اصطلاح «مس - مغان»، در سال ۱۳۱ هـ به چشم می‌خورد، و آن زمانی است که ابومسلم وی را به مطاوعت دعوت کرد، و چون او خودداری کرد، ابومسلم «موسی بن کعب» را علیه او گسیل داشت، اما موسی بن کعب، اقدامی علیه او انجام نداد.^{۳۴۵} ابتدا در زمان منصور بود که دژهای «مس - مغان» به تصرف درآمد؛ آخرین امیر - که برادرش پرویز [پرویز] در کنار اعراب می‌جنگید - هردو دختر مس مغان را در صخره‌های کوهستانی «اوستوناوند»^{۳۴۶} زندانی کرد.^{۳۴۷} زمان دقیق این امیرنشین تاکنون ناشناخته است، زیرا «مس - مغان مردانشاه» که بنا بر سیف در يك قرارداد احتمالی با «سُوید بن مقرن» [المزنی] در زمان عمر نام برده می‌شود، به طور یقین به زمان یزید بن مهلب و سال ۹۸ هـ تعلق دارد. اما گمان می‌کنم خاندان «باو» که از مغ‌ها بود، پدر «ماه‌گوندات» (آناستازیوس) بود که در سال ۶۲۸ م شهید نامیده شد. این خاندان از اهالی «ده ورزنین» در ناحیه ری بود^{۳۴۸}، و احتمال می‌رود که با سلسله باوند - که در سال

۳۴۲. اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۰۹، س ۱؛ ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۱۸، س ۱۵، و نیز رجوع کنید به ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۷۴، س ۱۶.

۳۴۳. استان قدیمی پارتی *Χοαρηνη* است.

۳۴۴. سیف در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۰۶، س ۵.

۳۴۵. ابن اثیر: الكامل، ج ۵، ص ۳۰۴، س ۶ و بعدها.

346. Ustünāwand.

۳۴۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۷، در سال ۱۴۱ هـ. البته نقل قولها در مورد این وقایع و بویژه ترتیب زمانی (تاریخی) بسیار مغشوش است. بنا بر یاقوت (معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۴۴، س ۱۲) و ابن فقیه (کتاب البلدان، ص ۳۱۱، س ۲ و ص ۳۱۴، س ۶ و بعد)، ابتدا خالد بن برمک قصرهای مس - مغان را - که والیگری وی به وسیله سکه‌هایی در سالهای ۱۱۹ - ۱۱۷ هـ در حوزه طبرستان تعیین و مشخص شده است - به تصرف درآورد، دقیق تر آنکه حکومت وی پنج سال طول کشید (ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۱۱، س ۲ و بعد). [در يك مقایسه زمانی] سال ۱۱۹ - ۱۱۵ هـ طبری = ۱۵۲ - ۱۴۸ هـ = ۶۹ - ۷۶۵ م است.

۳۴۸. رجوع کنید به: Acta Anastasii Persae ed. Usener p. 26, 5 ff. 56, 20 ff.

۱۶۸ هـ در همان ناحیه^{۳۴۹} به چشم می خورد - در ارتباط بوده باشد و نیز می تواند با سانی از «باو» مغ الهام و نشأت گرفته باشد.^{۳۵۰} اولین فردی که از سلسله «باوند» در تاریخ به چشم می خورد، «شروین بن سرخاب»^{۳۵۱} است. ابتدا از جانب اعراب با واگذاری ناحیه البرز، تیول گذار آنها شد، و احتمالاً عنوان قدیمی «پدشخوارگر - شاه» را دریافت کرد، و اخلاف او تا زمان بیرونی نیز حکومت می کردند.^{۳۵۲} بنا بر گزارش یعقوبی^{۳۵۳}، او حتی عنوان پادشاه طخارستان را نیز به خود گرفت. کوههای شروین در مرز کومش [قومس] به نام او نامیده شده است.^{۳۵۴} در سال ۲۰۱ هـ / ۱۷ - ۸۱۶ م حاکم طخارستان، عبدالله بن خرداذبه، پدر مورخ و جغرافیدان معروف خرداذبه، لاریجان و شیرجان را به

۳۴۹. در سال ۲۰۱ هـ، اللاریز والشیریز به امیرنشین «شروین» تعلق داشت.

۳۵۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۹۵، س ۵؛ ظهیرالدین مرعشی: تاریخ رویان و طبرستان، ص ۲۰۵، س ۱۴ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به مجله شرق شناسی آلمان، شماره ۴۹، ص ۶۶۶ و بعد. «باو» یکی از نامهای اصیل مغ است و آواشناسی اوستایی آن Bāñhe (کتاب یشت، فصل ۱۳، ص ۱۲۴). آواشناسی دیگر نام اخیر Bōhak است که:

(۱) قهرمانی از اصفهان بود که باشش پسر و کلیه سپاهیانش به اردشیر پیوست (کارنامه، بخش ۴، بند ۳، ص ۲۲ (= ص ۱۹ ترجمه)؛ نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها، ص ۴۶، س ۲).

(۲) پسر هویخت، موبد موبدان در زمان شاپور دوم.

(۳) بابک پسر فریدون، از اسلاف آتروپات مهر اسند (بندهش، بخش ۳۳، بند ۱-۳؛ وست: متن

پهلوی، ج ۱، ص ۱۴۵. شکل دیگر این نام به صورت زیر است: → Bāwē, Astahēil Bāwē, magister of feriorum der Perser a. 814. Sel. (502/3) Ps. Josua Styl. ed. Wright

c. 59, شاید به کلمه Bōrīs، در اثر پروکوپیوس، ایرانیان، ج ۱، کتاب ۱۲، ص ۵۸، س ۵ بازمی گردد.

۳۵۱. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۹، س ۱۱، سال ۱۶۷ هـ / ۴ - ۷۸۳ م: ص ۷۰۵، س ۴، سال ۱۸۹ هـ = ۸۰۴ م.

۳۵۲. بیرونی: آثار الباقیه، (چاپ زاخاتو)، ص ۵۰، زیر نویس ۷.

۳۵۳. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۹، س ۱۰؛ ص ۵۱۴، س ۱۶.

۳۵۴. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۷۵؛ نسخه قدیمی، ص ۱۲۸۴، س ۷؛ ص ۱۲۸۷، س ۸؛

ص ۱۲۹۵، س ۵؛ بلانزی: فتوح البلدان، ص ۳۳۹، س ۷ = ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۹،

س ۴؛ همان منبع، ص ۳۰۵، س ۱۹ و بعد.

تصرف درآورد و جزء متصرفات سرزمینهای اسلامی ساخت. او همچنین نواحی کوهستانی طبرستان را تسخیر کرد، و پسر شروین به نام «شهریار» را مجبور به تسلیم ساخت.^{۳۵۵} پس از مرگ شهریار (۲۱۰هـ / ۶-۸۲۵م) «مازیار بن قارن» بر سر حکومت پدر با شاپور پسر شهریار به نزاع پرداخت، و در ارتباط با «موسی بن حفص بن عمر العلاء»، کوه شروین را متصرف شد و پسران شهریار را به اسارت گرفت و آنان را به قتل رساند.^{۳۵۶} تنها یکی از پسران شهریار، به نام «قارن» که در دربار «مازیار» نگاهداری می‌شد^{۳۵۷}، بعدها با اعراب ارتباط برقرار کرد، و پس از سقوط مازیار، متصرفات پدری خود را دوباره به دست آورد.

از گفته‌های فوق روشن می‌شود، آنچه که با کشف «اشپیگل» در ارتباط با امیرنشین مغ که از قدیم در زمان ساسانیان اهمیت داشته است، این است که «اشپیگل» آن را با امیرنشین آتروپاتن که وسیله ایرانیان ایجاد شده بود، درهم کرده است. می‌توان در جستجوی این استدلال بود که هیربت [بد] عالی، تنسر، در دربار پادشاه «ری» - همسایه طبرستان - مقام قابل اعتمادی را دارا بوده است. اما اینکه تنسر فقط امیر مغ در ری بوده است، دلیلی در این مورد وجود ندارد.

مسعودی کراراً می‌نویسد:

تنسر... از اعقاب ملوک الطوائف^{۳۵۸} بود، و مُلک پدرش که در سرزمین فارس بود بدو رسید و از آن گذشته...^{۳۵۹}

اصطلاح «رگه زرثوشریش»^{۳۶۰} و شرایط سیاسی ذکر شده در کتاب یسنا (کتاب ۹، بند ۱۸) همان طور که قبلاً یادآور شدیم، برای ما از نظر تاریخی، زمان غیر حصولی است.

۳۵۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۱۴، س ۱۹ و بعد.

۳۵۶. طبری: تاریخ طبری، ص ۱۰۹۳، س ۸؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۹، س ۸ = ابن فقیه:

کتاب البلدان، ص ۳۰۹، س ۳ و بعد؛ همان منبع، ص ۳۰۵، س ۱۶.

۳۵۷. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۹۵، س ۷؛ ص ۱۲۹۶، س ۱۷ و بعد؛ ابن فقیه: کتاب البلدان،

ص ۳۰۵، س ۱۶ و بعد.

358. *Šardāran*.

۳۵۹. مسعودی: کتاب التنبیه والاشراف، ص ۱۰۰، س ۵ - ۴.

360. *Raya zaruθuštriš*.

تپرستان

«تپرستان» دقیقاً مطابق نام «تپورستان»^{۳۶۱} موجود بر روی سکه‌هاست.^{۳۶۲} چینی‌ها این نام را «ثو - په - سی - تان»^{۳۶۳} یا «ثو - په - سه - تان»^{۳۶۴} می‌نامند. تپورها مانند کاسی‌ها (کاسیین‌ها) و ماردها (آماردها) و غیره قبلاً قوم کاملاً گسترده‌ای پیش از آریائی‌ها بوده‌اند که وسیلهٔ اقوام مهاجر ایرانی به نواحی کوهستانی عقب رانده شدند.^{۳۶۵} بعدها به کسب فرهنگ ایرانی و دین مزدیسنی پرداختند.^{۳۶۶} زمان اسکان آن شاخه از قومی که نام طبرستان از آن گرفته شده است، در زمان اسکندر و در کوههای شمالی سمنان قابل تصور است.^{۳۶۷} ابتدا پس از آنکه «فردات» (فرهاد) شاه اول بر ماردها یا آماردها در حدود آمل پیروز شد، و شهر خاراکس را ضمیمه آن کرد، منطقه آنجا برای ورود و گسترش آنان آماده شد. ممکن است که طبرستان واقعی بعدها جزء قلمرو «گودرز» (اشکانی) در هیرکان درآمد باشد.

در کتاب کارنامهٔ اردشیر بابکان، این فرض وجود دارد، «پتسخوارگر» (پدشخوارگر) که بعدها مشابه طبرستان قلمداد می‌شود، از بخشهایی بوده که موظف به تهیه سپاه برای اردوان اشکانی بوده است.^{۳۶۸} نامهٔ تنسر تأکید می‌کند که در پایان حاکمیت اشکانیان، پتسخوارگر و طبرستان و گیلان و دیلمان، رویان و دمباوند زیر حکومت «ماه‌گشنسب» شاه^{۳۶۹} قرار داشت که بعدها به مطاوعت اردشیر درآمد، و از جانب اردشیر، سلطان نشین او مورد تأیید قرار گرفت. پدروی نیز گویا همان مقام را دارا

361. *Táπυροι, Tápυροι.*

362. *𐎧𐎠𐎧𐎡𐎴 Tapurstān*

363. tho - pa - sse - tan

364. tho - pa - sa - tan. Abel Rmusat: *Nouveaux mél. asiat.* I 254.

365. J. Marquart: *Die Untersuchungen zur Gesch. von Eran II*, 28 Anm.

۳۶۶. «گرگسار» *λυκόμορφοι* فردوسی. درباره آداب و رسوم «تپورها» رجوع کنید به: Strab. *III* 9, 1 p. 515. 11, 8 p. 520

367. J. Marquart: *Die Untersuchungen zur Gesch. von Eran II*, Hefte II.

۳۶۸. استرابون، کتاب ۱۴، بند ۴، ص ۲۴ = ۲۱ ترجمه؛ نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۴۷.

۳۶۹. در کتاب محمد بن اسفندیار: تاریخ طبرستان، ص ۷ و ۸۴ و بعد، «جستفشاه» ذکر شده است.

بود، و اخلاف «ماه گشنسب» تا دوران کواذ (قباد) اول در حکومت خویش، مورد تأیید بوده‌اند.^{۳۷۰}

پس از به حکومت رسیدن دوباره وی، کواذ کوشش کرد منطقه کوهستانی طبرستان را تحت نفوذ گسترده خویش درآورد، و پسر بزرگ خود «کاووس» (فارسی: کیوس) را، آن‌طور که گفته می‌شود، به علت هجوم ترکان (هیاطله) به خراسان و طبرستان^{۳۷۱}، به عنوان شاهزاده حاکم ناحیه کوهستانی «پتسخوارگر» (پتسخوارشاه)^{۳۷۲} منصوب کرد. این شاهزاده به احتمال زیاد، پسر خواهر همسر قباد بود که پس از خلع او از سلطنت در سال ۴۹۶ م، با فداکاری، وی را در فرار کمک کرد. کاووس تحت نفوذ فکری مزدک بود. در کتاب «بلوشه»^{۳۷۳} از وی به عنوان پایه‌گذار [آیین] «زندیق» یا «مزدک» یاد می‌شود. بعدها از ارتباط خود با مزدکیان، برای دستیابی به تاج و تخت استفاده کرد.^{۳۷۴} مزدکیان در اثر طرح‌های مغان و قباد، که در نظر داشت به تاج و تخت خسرو دست یابد، در حدود اواخر سال ۵۲۸ و آغاز سال ۵۲۹ م قلع و قمع شدند، و با آنان - و یا بزودی پس از به حکومت رسیدن خسرو در سال ۵۳۱-۲ م - همچنین کاووس^{۳۷۵} - که احتمالاً کوشش می‌کرد علیه خسرو شورش کند - اعدام شد.^{۳۷۶}

۳۷۰. مسعودی: کتاب التنبیه والاشراف، ص ۹۹، س ۲؛ ص ۱۰۲، س ۱۱؛ «محمد بن حسن اسفندیار»، در: مجله آسیایی، (۱۸۸۴)، شماره ۱، ص ۲۰۵، س ۱ و ۱۳؛ ص ۲۰۶، س ۴ و بعد؛ ص ۲۴۹، س ۱۷ و بعد = ص ۵۰۷ ترجمه و بعد؛ و ص ۵۰۷. در ص ۲۰۵، س ۵، به جای عبارت «تا عهد کسری فیروز»، عبارت «تا عهد قباد فیروز» خوانده شود.

۳۷۱. مجله آسیایی، (۱۸۹۴)، ش ۱، ص ۵۵۵.

۳۷۲. «پتسخوار» یا «پتسخوارگر» «پدسخوارگر» (کوههایی که قبل از خوار قرار دارد)، ترجمه نام *Παπαροίθρας* است، نام سلسله جبال البرز است که استرابون (کتاب ۸، بند ۱، ص ۵۱۱) به کار برده است، و بانام «پاتشهووریش» ارتباطی ندارد.

۳۷۳. بلوشه: فهرست شهرستانهای ایران، بند ۶۰.

374. Théopane: *Chronographia*, I, ed. de Boor, (Leipzig 1883), S. 170, 1 ff.

۳۷۵. ظهیرالدین مرعشی: تاریخ رویان و طبرستان، ص ۲۰۴، س ۱۰ و بعد؛ همچنین رجوع کنید به: Joannes Malas (ed. Oxon), p. 472, 8.

بدین ترتیب از طبرستان، تا قیام «وستهم» که بعدها مناطق آمل، رویان، زیرچان (شیرجان) بدان پیوست، صحبتی در میان نیست.^{۳۷۷} برای سرکوبی قیام، «سعبات باگراتونی» مرزبان گرگان، مأموریت یافت، و او موفق شد که شورشیان را در طبرستان نابود سازد (سال ۷ - ۵۹۶ م).^{۳۷۸}

اولین کوشش برای تصرف این سرزمین، به وسیله «سعید بن العاصی»، امیر کوفه در سال ۳۰ هـ انجام گرفت. او «تمیشه» [طمیشه] در مرز گرگان، و «نامیه» [نامنه]^{۳۷۹} و نواحی ساحلی طبرستان مانند رویان و دماوند^{۳۸۰} را به تصرف درآورد. در دوران برخوردهای داخلی در زمان معاویه، اهالی «البرز» دوباره دست به اقداماتی زدند و

→

۳۷۶. پروکوپوس (بخش اول، بند ۲۱، ص ۱۱۰، س ۲) گزارش می‌دهد که کاووس پس از مرگ قباد، بزودی ادعای تاج و تخت کرد، اما بیشتر درباره او گزارش نمی‌دهد. تئوفانس از این شاهزاده با عنوان «پشوارشاه» *Παταξικάρωκ* یاد می‌کند، اما او را سومین پسر دختر پادشاه *Σαμβίχη* می‌داند. مرعشی و پروکوپوس (تاریخ ایران، کتاب ۱، بند ۱۱، ص ۵۰، س ۱۵؛ کتاب ۲، بند ۹، ص ۱۰۳، س ۱۹ و بعد) کاووس را صریحاً به عنوان مسن‌ترین پسر قباد محسوب می‌کنند. اما از آنجا که خسرو سومین پسر قباد بنا بر گزارشهای منابع عربی - فارسی به سوی هیاطله گریخت (طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۸۳، س ۱۴؛ دینوری: اخبار الطوال، ص ۶۷، س ۷ و بعد؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸۵، س ۱۵ و بعد)، لذا کاووس نمی‌تواند پسر خواهرزاده قباد، از دختر خواهر وی پیروزدخت، پادشاه هیاطله باشد، که پس از خلع قباد و فرار او به جانب هیاطله، با او ازدواج کرد (یسوع مناره نشین، بند ۲۵؛ پروکوپوس: ایران، کتاب ۱، بند ۶، ص ۳۲، س ۷). بنابراین چنین نتیجه می‌شود که کاووس قبل از فرار قباد متولد شده است، با این ترتیب پسرزنی بود که در فرار به او کمک کرد (پروکوپوس، همان منبع، کتاب ۱، بند ۱۶، ص ۳۱) و بنا بر گزارش طبری (ج ۱، ص ۸۸۷، س ۱). بنا بر گزارش نولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۴۴. خواهر وی بود. ازدواج خواهر برای مؤلف گزارش خصمانه علیه مزدکیان آنقدر تحریک‌آمیز نبود، از این رو خواهر را بجای «دختر قباد» ذکر می‌کند.
۳۷۷. سبتوس، کتاب ۵۹.

۳۷۸. نگاه کنید به صفحات قبل.

۳۷۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۳۶، س ۱۷؛ ص ۲۸۳۷، س ۱۴؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۲۵، س ۲؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۵، س ۱۶.

۳۸۰. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۲۵، س ۲؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۵، س ۱۶.

حملاتی را به نواحی مسلمانان آغاز کردند. از این رو، پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، «مَصْقَلَه بن هُبیره» را به طبرستان گسیل داشت، اما کلیه سپاه وی منهزم شد. ۳۸۱ بعدها طبرستان را در تصرف امیرانی می‌یابیم که عنوان «سپاهیت خراسان» داشته‌اند. برای اولین بار، در گزارش مطمئنی درباره شورش «قطری بن الفجاء» خوارجی در سال ۹ - ۷۸ هـ ۳۸۲ و سپس در سال ۸۳ هـ ۳۸۳ از سپاهیت طبرستان ذکری به میان آمده است. سکه‌های این امیرنشین، ابتدا با «سال ۶۰» عصر طبرستان آغاز می‌شود، که مطابق سال ۹۲ هـ = ۷۱۰ م بوده است. از این امیران ما چهار سکه می‌شناسیم که به ترتیب عبارت بودند از:

خورشید اول: سالهای ۶۰، ۶۱، ۶۴ طبرستانی

فرّخان: سالهای ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶ طبرستانی

داد - بورژ - مهر ۳۸۴: سال ۸۷ طبرستانی

خورشید دوم: سالهای ۱۰۸ - ۸۹، ۱۱۱ و ۱۱۴ طبرستانی ۳۸۵

در روایات بعدی از خورشید اول اطلاعات زیادی به دست نیامده است، و

۳۸۱. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۰، س ۴ و بعد.

۳۸۲. یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۹، س ۱۴، ۱۷، ۱۹ و همچنین: ظهیرالدین مرعشی: تاریخ رویان و طبرستان، ص ۴۵.

۳۸۳. ابن اثیر: الکامل، ج ۴، ص ۳۹۵.

384. *Dād-burž-miθrē* = *Dād-burž-mihr*

۳۸۵. Mordtmann, SB der bair. Akad. 1871, S. 30. 30 این مؤلف گمان می‌کند که تاریخ

۱۱۴ طبری بر روی یکی از سکه‌های خورشید درست خوانده نشده است. وی مایل است چهار و

شصت (۶۴) را به جای چهارده و صد (۱۱۴) بخواند. نگاه کنید به صفحات بعد همین کتاب.

طبری (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۰، س ۳، سال ۱۳۷ هـ / ۵ - ۷۵۴ م) خورشید دوم را اشتباهاً

«ونداد هرمزد بن الفرّخان» می‌نامد که او را با «ونداد هرمزد» نامی که سی سال بعد ظاهر می‌شود،

عوضی گرفته است. در این مورد فرض می‌کند که او ابتدا پس از سقوط «سنباد منصور» به کار

گماشته شد. یعقوبی (کتاب البلدان، ص ۳۰۳، س ۱۲ و بعد) در اثر همین اشتباه، وی را «قارن»

می‌نامد. چینی‌ها وی را «هو - لو - هان» می‌نامیدند، که در لحظه اول، انسان تلفظ «فرّخان» را در

نظر می‌آورد. فرّخان در سال ۷۴۶ م هیأتی به دربار چین فرستاد. رجوع کنید به:

بدین طریق از نام «داد- بورژ- مهر»، نام مشابه پدر بزرگی استنباط می شود که در اختلاف بانام نوه، به صورت نام خلاصه شده «داذبویه»^{۳۸۶} ظاهر می شود. فرخان به احتمال زیاد، اسپاهیتی بود که یزید بن مهلب با او به جنگ پرداخت، و او را مجبور به تسلیم کرد (سال ۹۸هـ / ۷ - ۷۱۶م)^{۳۸۷}، اما بنا بر گزارش سیف، این فرد در دوره زمامداری عمر از کار برکنار شد.^{۳۸۸} مسکوکات فرخان به طور کلی ابتدا با سال ۸۰ طبری = ۱۰۲هـ = ۷۲۰م آغاز می شود. چون تنها آخرین سکه خورشید اول، در سال ۶۴ طبری = ۹۶هـ تاریخگذاری شده است، لذا يك فاصله ۵ ساله ای به وجود می آید، از این رو می توانیم فرض کنیم که فرخان در سال ۶۵ طبری = ۹۷هـ (۷۱۶/۷۱۵م) پس از خورشید اول روی کار آمده است. همزمان با مس - مغان، اسپاهیت طبرستان، احتمالاً بیهوده از ابومسلم خواستار انقیاد وی شده است.^{۳۸۹} طبرستان در دوران حکومت منصور، به وسیله «ابوالخضیب» به تصرف درآمد، با وجود آن، شورشهای مجددی به وقوع پیوست. ابوالخضیب به عنوان حاکم عربی در آمل مستقر شد، اسپاهیت به دیلم گریخت، و پس از یکسال در آنجا وفات یافت.^{۳۹۰} طبری سال تصرف طبرستان را سال ۱۰۸ طبری = ۱۴۱هـ = ۷۵۸م ذکر می کند که با ردیفی پی در پی از سکه های خورشید دوم به پایان می رسد.^{۳۹۱} پس از دو سال، اسپاهیت باز می گردد و مسلمانانی را که در سرزمین وی بودند، به قتل می رساند. در واقع دوباره سکه هایی از سال ۱۱۱ طبری = ۱۶۴هـ = ۲ - ۷۶۱م وجود دارد. این بار شورش به وسیله «خازم بن خزیمه» فرو نشانده شد و اواخر سال

۳۸۶. رجوع کنید به کتاب حمزه، ص ۲۳۹ که بعدها به صورت «دابویه» درآمد.

۳۸۷. نام همان فرد در گزارشهای موجود نامیده نشده است.

۳۸۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۵۹، س ۹ و بعد.

۳۸۹. ابن اثیر: الکامل، ج ۴، ص ۳۰۴، س ۶ و بعد.

۳۹۰. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۳۷، س ۸. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۱۰، س ۲۰.

۳۹۱. بنا بر گزارش «توانگ - شو»، «هوسی - لو» (Hoci - lo)، پسر اسپاهیت «هو - لو - هان»

(Hu - lo - han) در سال ۷۵۴م (۷۴۶+۸)، خود به عنوان سفیر به دربار چین آمد. پس از

بازگشت به پایتخت، سیاه جامگان (عباسیان) قلمرو وی را به مطاوعت خویش درآورد.

۱۴۳ یا ۱۴۴ هـ به والیگری منصوب شد.^{۳۹۲} بعدها اسپاهیت، چند بار کوشش می‌کند تا

۳۹۲. حمزه (ص ۲۳۹) و دینوری (ص ۳۸۱) تصرف طبرستان را در سال ۱۶۴ هـ ذکر می‌کنند. بنا بر سکه‌هایی که از سال ۱۱۱ طبری = ۱۴۴ هـ به دست آمده است، اشتباه بودن هردو تاریخی که به وسیله طبری در کتاب خود (ج ۲، ص ۱۳۹، س ۶ و ص ۱۴۰، س ۱۲) برای دومین تصرف ذکر کرده است، به اثبات رسیده است. گزارشهای مشابه درباره این اتفاقات بسیار مغشوش است، و من بایستی بررسی انتقادی خود را در سایر محل‌ها حفظ کنم. برعکس، فهرست والیان طبرستان که در کتاب این فقیه موجود است، با سکه‌ها توافق کامل دارد، از این رو بایستی توجه داشت که این فهرست، ردیف کاملی از وقایع تاریخی را ارائه می‌دهد. بنابراین نه تنها سالهای واقعی، بلکه نامهای حکومت والیان و دوره‌های فترت را نیز در بر می‌گیرد. اگر اخراج حاکمی، به مفهوم سرکوب شورش باشد، از روز انتصاب، او والی محسوب می‌شود. ما جدولی به صورت زیر به دست خواهیم آورد:

عصر طبرستان	تاریخ میلادی	تاریخ هجری	سکه‌های امیران	وقایع و والیان
۱۰۸	۷۵۸	۱۴۱	خورشیددوم	والی: ابوالخضیب، فاتح طبرستان
۱۰۹	۷۵۹	۱۴۲	—	ابوالخضیب (یکسال و شش ماه)
				ابوالعباس طوسی
۱۱۰	۷۶۰	۱۴۳	—	خازم بن خزیمه (۲ سال)
۱۱۱	۷۶۱	۱۴۴	خورشیددوم	خازم بن خزیمه بر خورشید پیروز شد
۱۱۲	۷۶۲	۱۴۵	—	روح بن حاتم (۲ سال و ۶ ماه)
۱۱۳	۷۶۳	۱۴۶	—	روح بن حاتم
۱۱۴	۷۶۴	۱۴۷	خورشیددوم	روح بن حاتم
۱۱۵	۷۶۵	۱۴۸	—	خالد بن برمک (۵ سال) پیروزی بر خورشید
۱۱۶	۷۶۶	۱۴۹	—	خالد بن برمک
۱۱۷	۷۶۷	۱۵۰	—	خالد بن برمک
۱۱۸	۷۶۸	۱۵۱	خالد	خالد بن برمک
۱۱۹	۷۶۹	۱۵۲	خالد	خالد بن برمک
۱۲۰	۷۷۰	۱۵۳	خالد	عمر بن العلاء

سرزمین خود را مجدداً به دست آورد، اما مغلوب «خالد بن برمک» شد و پس از آن خود را مسموم کرد.^{۳۹۳} برمبنای این موضوع، سکه‌های خورشید به تاریخ ۱۱۴ طبری = ۱۴۷ هـ = ۵ - ۷۶۴ م مربوط می‌شود.

در مورد منشأ این سلسله شگفت‌انگیز با عناوین منحصر به خود، که مورد توجه چینی‌ها هم بوده است، بعدها چیز دیگری نتوانست مورد بررسی قرار گیرد. گزارشهایی که از گیلان سرچشمه گرفته است^{۳۹۴}، فقط با عنوان «جیلجیلان» است که این امیران داشته‌اند.^{۳۹۵} این نکته که کوشش می‌شود استقرار آنان را به دوره آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم برسانند^{۳۹۶}، کاملاً قابل درک است.^{۳۹۷} حتی محدوده سکه‌های مکشوفه که با حوزه یزدگرد (۳۲ هـ / ۶۵۲ م) تطابقی نداشت و با سال ۳۰ هـ / ۶۵۱ م آغاز می‌شد، چنین تصوّر یا برداشتی را به وجود می‌آورد. اما شایان توجه است که بعدها در طبرستان يك سلسله «پادوسپان» (پاذگوسپان)، یعنی «فرماندار کل» در مقابل فرمانده کل نظامی خراسان، و يك سلسله از «استاندار» بازمی‌یابیم. از این رو به نظر می‌رسد که در زمان معینی، کلیه سلسله مراتب اداری ساسانیان، در طبرستان تقلید می‌شده است. این موضوع بیشتر مناسب زمانی است که پیروز پسر یزدگرد سوم کوشش می‌کرد، قلمرو پدری خود را با کمک چینی‌ها بازستاند، و قلمرو ایران را مانند طخارستان به صورت خراجگزاران چینی تشکیل دهد (مابین سالهای ۷۹ - ۶۵۶ م).

۳۹۳. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۱۴، س ۱ و بعد؛ ص ۳۱۱، س ۲.
۳۹۴. حمزه: سنی الملوك الارض، ص ۲۳۹؛ طبری (چاپ زوتنبرگ)، ج ۳، ص ۴۹۲ و بعد؛ ظهیرالدین مرعشی: تاریخ رویان و طبرستان، ص ۳۸، س ۱۴ و بعد.
۳۹۵. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۵۹؛ ابن خردادبه: المسالك و الممالك، ص ۱۱۹، س ۳ و ۴؛ مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۵۹، س ۶؛ طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۹۸، س ۱۱.
۳۹۶. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۷۵، س ۱۶ و بعد، سال ۳۱ هـ. رجوع کنید به یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ص ۲۷۷، س ۴؛ ابن فقیه: کتاب البلدان.
۳۹۷. گفتار طبری در ج ۱، ص ۲۸۷۵، س ۱ که با بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۰، مطابقت دارد (رجوع کنید به تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۳، س ۸ و بعد)، تنها يك مرزبان از طبرستان را می‌شناسد که دارای عنوان «اسپاهیت» نبوده است.

در سال ۱۶۷ هـ / ۴ - ۷۸۳ م، با «ونداد - هرمزد» [بنداد - هرمز] سلسله جدیدی در طبرستان ظاهر می‌شود که به خاندان قارن بازمی‌گشت. ۳۹۸ در سال ۱۶۹ هـ، «موسی الهادی»، ونداد هرمزد را بخشید، و هارون الرشید در سال ۱۸۹ هـ / ۵ - ۸۰۴ م وی را به طور صوری، اسپاهیت خراسان نامید. ۳۹۹ مقر این امیر، نزدیک دماوند ۴۰۰ - احتمالاً در «فریم» ۴۰۱ - بوده است. ناحیه اصلی او به نام «کوه ونداد - هرمزد»، و ناحیه برادرش «ونداسپگان» (کوه ونداسپگان) ۴۰۲ نام دارد که محل اصلی آن «موزن» ۴۰۳ است. نوه او به مازیار بن قارن (در واقع ماه یزدیاری) معروف بود ۴۰۴، که عموی خود را به قتل رساند، تا حکومت پدری خود را دوباره متحد سازد، اما او شخصاً راضی نشد که قلمرو خاندان شروین را نیز به تصرف خود درآورد. ۴۰۵ بعدها او به اسلام گروید و از طرف مأمون به مقام اسپاهیت طبرستان منصوب شد. ۴۰۶ علاوه بر آن به مثابه صاحب سلطان نشین شروین، عنوان «پدشخوارگر شاه» ۴۰۷ را که قبلاً این سلطان نشین دارا بود، از آن خود ساخت. پایان این امیرنشین، در سال ۲۲۵ هـ شناسایی شده است.

۳۹۸. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۹ و بعد؛ ص ۱۲۹۵، س ۵؛ همچنین رجوع کنید به: یعقوبی

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۹.

۳۹۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۷۰۵ و بعد، ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۴، س ۳ و بعد.

۴۰۰. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۵۱، س ۹.

۴۰۱. اصطخری: مسالك و معالك، ص ۲۰۵، س ۱۲؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۳، ص ۸۹۰؛ ابن اثیر: الکامل، ج ۹، ص ۳۹ و ۱۸۷. بنا بر گزارش «توانگ - تنو»، «فریم» ظاهراً با نام «پو - لی»، مقر اسپاهیت مشابه است.

۴۰۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۹۵، س ۴.

۴۰۳. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۵۱، س ۸؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۲۱، س ۱۳.

۴۰۴. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۳۴، س ۱۴؛ ص ۳۳۹، س ۷ و بعد.

۴۰۵. نگاه کنید به صفحات قبل.

۴۰۶. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۹، س ۳؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۹، س ۶ و بعد.

۴۰۷. به جای عبارت «بشوارخرشاذ»، عبارت: «بیشوارجرشاه»، یا «بذشوارجرشاه» خوانده شود.

همچنین رجوع کنید به: طبری: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۹۸، س ۱۱.

این سلسله قارن را، وقایع نگاران محلی به طرز قابل درکی به «سوخرا» [سوفرا] وزیر کواد^{۴۰۸} [قباد] رجعت می دهند، که پسران وی پس از اعدام «کاووس»، از انوشیروان حکومت طبرستان را به دست آورده بودند.^{۴۰۹} این توصیف از کتاب بهرام چوبین نامگ است که قارن هنگام فرار بهرام چوبین از نهاوند به خراسان هر سال ۵۹۰م، حاکم خراسان، قوش (کمش) و گرگان بود، که قوش حاکم نشین این ایالات بود، و حکمرانی او از جانب هرمز نیز گویا تأیید شده بود.^{۴۱۰} این اظهارات تاکنون قابل کنترل نبوده است. شبیه همین داستان نیز، داستان مربوط به «قارن» است که در سال ۳۲۲هـ^{۴۱۱} در قهستان علیه اعراب سر به شورش برداشت، و نیروی سپاه عظیمی از بادغیس و قهستان گرد آورد، اما به وسیله «عبدالله بن کاظم سلمی» منهزم شد.^{۴۱۲} از وضع او، ذکر بیشتری نشده است.

پایتخت قدیمی طبرستان، ساری بوده است که به عربی «ساریه» نامیده می شود. همان طور که ظهیرالدین مرعشی^{۴۱۳} و ریشه یابی موجود در منبع مورد استفاده او، کتاب محمد بن الحسن نشان می دهد، «ساری» از کلمه «ساروی»^{۴۱۴} تشکیل شده است، که

۴۰۸. طبری، همان منبع، ج ۱، ص ۸۷۸، س ۳؛ تولدکه: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۲۰، زیرنویس ۳.

۴۰۹. ظهیرالدین مرعشی: تاریخ رویان و طبرستان، ص ۲۰۴، س ۱۷.

۴۱۰. دینوری: فتوح البلدان، ص ۹۹، س ۳ و ۱۰. در نقل قولهای طبری (اثر زوتنبرگ)، ج ۲، ص ۲۹۷. و مجمل التواریخ، و مجله آسیایی، ج ۱۱ (۱۸۴۱)، ص ۲۶۴ و ۲۷۴ نام «قارن» با «کاووس» برادر انوشیروان درهم شده است. او به حکومت طبرستان و کلیه حدود مرزی دست یافت.

۴۱۱. اما بخوبی ممکن است که این حادثه مربوط به دومین دوره والیگری «قیس بن هیثم» در سال ۴۲هـ باشد.

۴۱۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹۰۴، س ۹؛ ص ۲۹۰۵، س ۲ و بعد؛ همان منبع، ج ۲، ص ۱۷۰. همچنین رجوع کنید به: بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۰۸، س ۱۵.

۴۱۳. ظهیرالدین مرعشی: تاریخ رویان و مازندران، ص ۳۰، س ۳.

۴۱۴. در مازندرانی معمولاً «او» به «بی» تبدیل می شود. رجوع کنید به:

شکل قدیمی تر آن، «ساروک»^{۴۱۵} یا «سربوک»^{۴۱۶} بوده است. در این کلمه - که می‌باید مفهوم اسم عام داشته باشد - به طور معمول حرف «واو» ضمه منظور می‌شود، و در اغلب نقاط این تغییر مشاهده می‌شود: گاهی در فارس، زمانی در همدان و یا در ناحیه شوشتر خوزستان^{۴۱۷}؛ همچنین در قلعه «کرخه دی بیث سلوخ»^{۴۱۸}، در گرمکان و «سبوگ» یا «سربوی»^{۴۱۹}، اما معروفترین آنها، قلعه قدیمی «ساروق» یا «سارای» است که در زمان «طهمورث» در اصفهان بنا شد^{۴۲۰}، و نیز سرانجام «شهر اوق» در سگستان هم نام «ساروق»^{۴۲۱} داشته است.

در حالی که آمل مقر حکمران عرب بود^{۴۲۲}، ساری پس از استیلای اعراب، همچنان مقر اسپاهیت باقی ماند. طبرستان بنا بر نوشته بلاذری دارای ۸ ناحیه بوده است: ساریه (ساری)، آمل با ۴ رستاق (أرم خواست علیا، أرم خواست سفلا، مِهروان، أَصْبَهْدَان)، نامیه، تمیش، رویان با شهر چالوس، لاریز (لاریجان)، شِرِز (شیرجان)، پدشخوارگر.^{۴۲۳} ابن رسته^{۴۲۴} برعکس از ۱۴ بخش نام می‌برد که عبارت است از: آمل،

415. * Sārūk.

416. * Sarbāk.

۴۱۷. «ساروق»، فارسی نو: «سارو» (قلعه واقع در همدان به همین نام)، به صورت «ساروق» خوانده می‌شود. همچنین رجوع کنید به یاقوت: معجم البلدان، ج ۳، ص ۹، س ۱۸؛ ج ۴، ص ۹۸۳، س ۳، ۹ و ۱۴؛ ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۲۱۹، ۲۴۱، ۲۴۴. در بندهش (کتاب ۲۹، بند ۱۴)، به جای کلمه پهلوی «سروباک»، بایستی «ساروبوک» خوانده شود. همچنین در کتاب الفهرست، ج ۱۲، ص ۲۱، به کلمه ناشناخته «اسان»، بایستی «سارو» خوانده شود.

۴۱۸. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۶۲، س ۱.

۴۱۹. نگاه کنید به مبحث «گرمکان»، پاورقی ۶۹ کتاب حاضر.

۴۲۰. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۶۲، س ۱؛ حمزه: سنی الملوك الارض والانبیاء، ص ۳۰، س ۳؛ ص ۱۹۷ و بعد؛ الفهرست: ص ۲۴۰، س ۱۶، ۲۷؛ ص ۲۴۱، س ۱۴.

۴۲۱. مسعودی: کتاب اخبار زمان و من اباده...، ج ۸، ص ۴۲، زیر نویس الف.

۴۲۲. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۲، س ۱۶؛ ص ۳۰۴، س ۱۵.

۴۲۳. همان منبع، ص ۳۰۳، س ۹، ۱۱، ۱۶. شهرها به این صورت تقسیم شده است: کور طبرستان ثمان کورساریه و آمل - و من رساتیق آمل أرم خواست الاعلی أرم خواست الاسفل والمِهروان

ساریه (ساری)، مامطیر، تَرُنْجَه، رُوبست، میله، هزارجریب، مهران، تمیش [طمیش]، تمار، ناتل، چالوس، رویان و کلار.

رَوْن [رویان]

«رون»، که صحیح تر آن «رَوین» است، به فارسی «رویان»، و عربی: «الرویان» نوشته می شود. در اصل، ناحیه منحصر بخودی بود که در دوران قدیم، جزء سلطان نشین دیلم بوده است. ۴۲۵ این شهر در زمان «سعید بن العاصی» در سال ۳۰ هـ و نیز «یزید بن مهلب» در سال ۹۸ هـ ۲۲۶، مانند دماوند، قلمرو مستقلی بوده است که «عمر بن العلاء» آن را ضمیمه طبرستان کرد. ۴۲۷

أَمَل

«أَمَل» به عربی - فارسی «أَمَلُ» نام دارد، آن طور که سبتوس (ص ۵۹) نوشته است، به صورت ناحیه ای مستقل، در کنار نام طبرستان آمده است، و از شواهد امر چنین برمی آید که هر سه نام، تپرستان، رویان و آمل از کتاب سبتوس اخذ شده است. آمل در زمان اسکندر مقرر ماردها و غیر ماردها (= آماردها) بوده است ۴۲۸، و به نام

→ والاصْبَهَبْدَان و نامیه و طمیش... (و من کور طبرستان ایضا الرویان) - و من مدن الرویان شالوس والارزوالشرز و بدشوارجر - «مهران» و «اصبهدان» هر دو از شهرهای ساحلی است (ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۴، س ۱۲؛ ص ۳۱۰، س ۷)؛ به احتمال زیاد جزء آمل محسوب می شده است.

۴۲۴. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۴۹، س ۱۴ و بعد.

۴۲۵. ابن فقیه: کتاب البلدان، ص ۳۰۴، س ۱۸ و بعد؛ ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۵۰، س ۱۱ و بعد.

۴۲۶. بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۳۵، س ۲؛ ص ۳۳۸، س ۶.

۴۲۷. ابن رسته: الاعلاق النفیسه، ص ۱۵۰، س ۱۴.

۴۲۸. بر مبنای نقدی بر هیأت اکتشافی اسکندر و فرهداته، به چاپ این ریشه یابی اقدام کردم که قبلاً آندریاس در نشریه: Pauly - Wissowa's RE ذیل کلمه «آماری» بر مبنای تجزیه و تحلیل

آنان نیز نامیده شد، و بعدها نام فارسی جدید «آمل»، به جای نام فارسی قدیم «آمارده» به خود گرفت. اسکندر علیه آنان از شهر «زادراکارته»^{۴۲۹} (زدره کرته)، پایتخت هیرکان، لشکر کشید و بر آنان پیروز شد و آنان را تحت فرمان ساتراپ تپورها به نام «واته فرداته»^{۴۳۰} (وته فرده ته) قرار داد.^{۴۳۱} ساتراپ مزبور نافرمانی را آغاز کرد. به دستور اسکندر، ساتراپی این ناحیه به «فرته فرنس»^{۴۳۲}، که ساتراپ هیرکان و پارت بود، محول شد، تا واته فرداته را دستگیر و به نزد وی بیاورد.^{۴۳۳} ماردها و تپورها بعدها جزء ساتراپ پارت درآمدند. قره داته اول (فرهاد)، پادشاه پارت‌ها در حدود سال ۱۷۶م ماردها را تحت انقیاد خود درآورد و آنان را به خاراکس (احتمالاً خوار کنونی) در ناحیه ری، نزدیک دروازه‌های خزر^{۴۳۴} کوچانید.^{۴۳۵}

از آمل در سال ۵۵۳م و گیلان به عنوان اسقف‌نشین نسطوریان یاد شده

→ گزارش‌های پاتروکلوس انجام داده است. در اینجا نیز بایستی کلمه «آماردی» در اثر زیر جستجو شود: Amardi des Mela, in: *Scythico Amardi et Pestici et iam ad fretum Derbices*, 3, 30. 42. البته به نظر می‌رسد که با نام *Ἀπαρνοί* ترکیب شده باشد. پلینیوس (کتاب ششم، بند ۴۷) محل ماردها را در قسمت شرقی مرغاب (Margiana) شناسایی کرده است: ab huius (Margianes) excelsis per iuga Caucasi Protenditur ad Bactros usque gens Mardorum fera, sui iuris. دیگر از آن صحبتی به میان نرفته است. مایل نیستم نه در مورد رود Máooos که به Máooos دیگر از آن صحبتی به میان نرفته است. مایل نیستم نه در مورد رود Máooos، Maryáb می‌ریزد. (Arrian, avaf. 6 6, 6 vgl. Dionys. xEolny. 732 ff) و نه درباره حوضه سرزمین «ماردیانه» در نقشه 2 XII Castorius Segm. صحبت کنم.

429. Zadrakarta

430. Wātafradāta

431. Arrian. *ἀναβ. γ* 24, 1 - 3. Curt. 6, 5, 11 - 21.

432. Phrataphernes

433. Arr. **β** 18, 2. Cuit. 8, 3, 17.

434. Justin 41. 5. 9. Isidor von Charax § 7. → Tomaschek, *Zur hist.*

Topographie von Persia I 79.

۴۳۵. بطلمیوس نیز در قسمت شرقی دیلم (*Δελυμαίς*) تنها ناحیه *Τάκουρσι* را می‌شناسد، (کتاب

دوم، ص ۳۹۲، س ۱).

است. ۴۳۶

پایان تفسیر مارکوارت بر متن جغرافیای موسی خورنی.

کتابشناسی

۱. منابع و مأخذ مؤلف

۱. چاپ اصلاح شده و کامل جغرافیای موسی خورنی به وسیله سوکری.
۲. چاپ اصلاح شده و خلاصه جغرافیای موسی خورنی به وسیله سوکری.
3. **Text der Geographie bei J. Saint - Martin, Mémoires histoiques et géographiques sur l'Arménie t. II (1819) 368 - 375.**
4. **Text der Geographie bei Soukry, Géographie de Moïse de Corène p. 37 f. 40 -44.**
5. **Text der Geographie in der Ausgabe der Werke des Moses, Venedig 1862, p. 611 - 614.**
6. **Faustos von Byzanz, Geschichte Armeniens, Venedig 1832.**
7. **The Kârnâmê î Artakhshîr î Pâpakân ed. and transl. by Darab.**
8. **Lazar P'arbec'i, Venedig 1793.**
9. **Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabari übers. von Th. Nöldeke.**
10. **A. v. Gutschmid, Gesch. Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden. Tübingen 1888.**
11. **Die von Guidi herausgegebene Syrische Chronik, übers. und kommentiert von Th. Nöldeke. Wien 1893. SBWA. Bd. 128, 9.**
12. **The Chronicle of Joshua the Stylite, with a translation and notes by W. Wright. Cambridge 1882.**
13. **Moses Xorenac'i, Gesch. Armenien; Venedig 1862.**
14. **Sebeōs, Gesch. des Kaisers Heraklios. St. Petersburg 1879.**
15. **Liste géographique des villes de l'Iran. Par E. Blochet. Recueil de t'raveaux**

relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes t. XVII, 1895, p. 165 - 176.

16. *Annales quos scripsit Abu Djafar at - Tabari* ed. M.J. de Goeje. Leiden.

17. *Abū Hanifa ad Dinawari, al Achbār at - tiwāl* ed. Vladimir Guirgass. Leiden.

۲. منابع به زبان فارسی و عربی (افزوده مترجم)

ابن حوقل، ابوالقاسم بن حوقل نصیبی: المسالك و الممالك، چاپ اول، ناشر میخائیل یان دخویه، (لیدن، ۱۸۸۳).

ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله: المسالك و الممالك، ناشر میخائیل یان دخویه، (لیدن، ۱۸۸۹).

ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر: الاعلاق النفیسه، ناشر میخائیل یان دخویه، (لیدن، ۱۸۹۱).
ابن فقیه: البلدان، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس، مشهد.

ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب اسحاق: الفهرست، ناشر رودیگر و مولر، (لایبزیك، ۱۸۷۲ - ۱۸۷۱).

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی: (مسالك و ممالك)، المسالك و الممالك، ناشر میخائیل یان دخویه، (لیدن، ۱۸۷۰).

بکری، عبدالله بن عبدالعزیز: المعجم ما استعجم من اسماء البلاد و مواضع، (قاهره، ۱۹۴۵).

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: فتوح البلدان، ناشر میخائیل یان دخویه، (لیدن، ۱۸۶۶).

بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد: آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ناشر زاخاتو (لایبزیك، ۱۹۲۳).

حمزه بن الحسن اصفهانی: کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، (لایبزیك، ۱۹۴۴).

خوارزمی، ابو عبدالله محمد: مفاتیح العلوم، (قاهره، ۱۳۴۲).

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: اخبار الطوال، (لیدن، ۱۸۸۰).

قدامة ابن جعفر، ابوالفرج: کتاب الخراج، ناشر دخویه، (لیدن، ۱۸۸۹).

طبری، ابوجعفر محمد بن جریر: تاریخ الرسل و الملوك، ناشر دخویه و دیگران، (لیدن، ۱۹۰۱ - ۱۸۷۹).

عوفی، نظام الدین محمد: مقدمه ای درباره جوامع الحکایات و لوامع الروایات از سدیدالدین محمد عوفی، (لندن، ۱۹۲۹).

ظهیرالدین بن نصیر مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، نشر متن فارسی از برنارد درن، (سنت پترزبورگ، ۱۸۵۰).

- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین: *مروج الذهب و معادن الجواهر*، (پاریس ۱۸۷۷ - ۱۸۶۱).
 _____: *کتاب التنبیه والاشراف*، ناشر دخویه، (لیدن، ۱۸۹۴).
 _____: *اخبار الزمان و من اباده*، به کوشش صلاوی (قاهره، ۱۹۳۸).
 مقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر: *احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*،
 ناشر میخائیل یان دخویه، (لیدن، ۱۹۰۶).
 یاقوت (الرومیة)، شهاب‌الدین ابوعبدالله یعقوب بن عبدالله الحموی: *معجم البلدان*، (قاهره
 ۱۹۰۵-۷).
 یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب... بن واضح الکاتب: *تاریخ*، ناشر مارتیوس تودور هوتسما،
 (لیدن، ۱۸۸۳).
 _____: *کتاب البلدان*، ناشر میخائیل یان دخویه، (لیدن، ۱۸۹۱).

۳. منابع و مأخذ به زبانهای اروپایی (افزوده مترجم)

- Agathangelos: in: *Collection des hisoires anciens et modernes de l'Armènes*, I, II, éd.
 Langlos (Paris 1869).
 Andreas, C.F. in: *Pauly, Wissowa's Realencyklopädie*, s.v.
 Antioch, Johanes: *Geographi Graeci*, bei Müller (Paris 1855 - 1861).
 Arrien: *Partica*.
 Beal, S.: *Ancien chinese travellers to the West. II*, (London 1871).
 Blochet, E.: *Liste géographique de Villes de l'Iran* (Paris 1895).
 Bonnet, M. (ed): *Acta Thoma, Graece Partim cum novis codicibus contulit* (Mendelssohn 1883).
 Brosset, M.F.: *Collection d'histoires armén* (St. Petersburg 1868).
 _____: *Histoire de la Siounie II* (St. Petersburg 1849).
 Budge, Alexander Roman,
 Chavannes, «Voyageurs chinois chez le Khitans et les Joutchen», in: *Journ. As.*
 (1897), I.
 Claudianus: *Mamertisius Panegrius de sexto consulatu Honorii Augusti* (Zürich
 1843).
 Cunnigham, A.: *The ancient geography of India* (London 1871).
 Cureton. W.: *Spicilegium Syriacum* (London - Rivington 1855).
 Darmesteter, J.: *Le Zand - Avesta* (Paris 1892 - 93).
 De Bello: *Vandidad*.
 Deguignes, J.: *Geschichte der Hunnen und Türken*, überst: Dähnert (Griefswald

1770).

Eliše Wardapet: **Geschichte Wartam und des armenischen Krieg** (Venedig 1828).

Eusebius: **Chronica Armenorum**, ed. Aucher.

Fabricius, W. **Theophanes von Mitylene und Quintus Dellus als Quellen der Geographie des Strabon**, (Strassburg 1888).

Fastus Byzance: **Histoire de l'Arménie**, éd. Langlos, Vol. 1, (Paris 1869).

Ferdosi: **Shahname - i - ed. Mohl. Bd. Vi, 1810, 1870.**

Flavius Arrianus: **Periplus maris Erythraei** (Teubner 1903).

Geiger, W.: **Jatkari Zariran** (Leipzig 1909).

Gelzer, H.: **Georgius Cyprius Description orbis Romani** (Teubner 1890).

Gerland, E.: «Die persischen Feldzüge des Kaisers Heraclios» in: **Byz. Zeitschrift III** (1894).

Gutschmid, A. v.: **Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander den Grossen bis zum Untergang der Arsakiden** (Tübingen 1888).

Herodotus: **Geschichte**, über. Adolf Schöll (Stuttgart 1828/32).

_____ : **Herodoti Historiae**, Rec. C. Hude (Oxonii 1927).

Hirth, Fr.: «Chinese equivalents of letter 'v' in foreign name», in: **Journal of the Chinabranh of the Royal Soc. Vol. XXI** (1886).

_____ : «Über Wolga - Hunnen und Hiung - nu», in: **SBMA**, (1899), Bd, Heft. II

Hoei - li: **Vle et Voyages de Hioun - thsang**, Trad. par Stanisles, (o.j).

Hoffmann, G.: **Auszüge aus syrischen Akten persischen Märtyrer** (Leipzig 1880).

Horn, P.: **Grundriss der neupersischen Etymologie**, Nr. 708, (Hildesheim 1919).

Howoth, H.: «The Sabiri and the Saraguri», in: **JRAS** (1892).

Hüan - cuang: **Mémoires sur les occidentales**, trad. Stan Julien.

Hübschmann, H.: **Armenische Grammatik I, I. Teil Armeinsche Etymologie**, (Leipzig 1895).

Hui - Lanchi: **Histoire de la vie de Hiouen - Thang et de ses voyages dans l'Inde**, (Paris 1853).

Isidor von Characeni Parthicae: **Geographi Graeci Minores**, E. codibus recogn... cmullerus, Vol. 1 - 2, (Parisius, 1855).

Josua Stylites: **Chronik**, (Leipzig 1876).

Justi, F.: **Bundahesch**, (Leipzig 1868).

Koriun,: **Leben des Matoc**, (Venedig 1833).

Land,N (Hrsg.): **Anecdota Syrica I**, (Oxford 1862).

Lazar Parbec'i, (Venedig 1793).

Longpérier, A.: **Médailles des rois perses**, (Paris 1853).

Marcellin, A.: **Ammien Marcellini rerum gestarum libri qui supersume**, (Teulsner -

- Leipzig, 1874/75).
- Marquart, J.: «Geschichte und Sage von Ērān», in: **ZDMG**, 49.
- : »Historische Glossen zu den alltürkischen Inschriften«, in: **WZKM**, XII.
- : Die Untersuchungen zur Geschichte von Ērān», in: **ZDMG**, 49.
- Moise de Chorene: **Histoire de l'Arménie**, (Moskau, 1893).
- Nöldeke, Th.: **Geschichte des Artachšir - i pāpakan, ein Beitrag zu der Kunde der indogermanischen Sprachen, Bd. IV**, (Göttingen, 1878).
- : **Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden aus der arabischen Chronik des Tabari**, (Leiden, 1879).
- : **Syrische Chronik**, (Leipzig, 1898).
- D'Ohsson, M.C.: **Des peuples du Caucase on Voyage d'Abou - el - Cassim**, (Paris, 1828).
- Orbelian, S.: **Histoire de la Siunie**, trad. par. M.Brosset, (Petersburg, 1864).
- Parker, K.A.: **A Thousand Years of the Tatars**, (Shanghai, 1895).
- Patkanean, Kh.: «Essai d'une histoire des Sassanides», trad. par Évariste Pruhomme, in: **Journal Asiatique**, (1866).
- Periplus: **Mar Erythri**.
- Plinius: **Naturalis historia**.
- Ptolemaei, C.: **Caludii Ptolemaei Geographia**, Ed. Carolus Fridricus Augustus Nobbe, (Lipsia, 1898).
- Procopé de Césarée: **Historia Arcaner**, Ed. J. Haury, (Berlin, 1904).
- Prokopius: **Persicus**, (Teubner, 1864).
- Reinand, J.T.: **Mémoire Géographique, historique et Scientifique sur l'Inde**, (Paris, 1861).
- Saleman: «Mittelpersische Studien», in: **Bulleten de l'Academie des St. Petersburg**, 1886), t. XXXI.
- Schlegel: **Die Chinesischen Inschrift auf dem uigurischen Denkmal von Kara Balghassun**, (Leipzig, 1900).
- Saint - Martin, J.: **Mémoire historiques et Géographiques sur l'Arménie**, (Paris 1818 - 1819).
- Stephani Byzantii: **Ethnicorum quae supersunt**, (Berolini, 1849).
- Théophane: **Chronographia**, éd. de Boor, (Leipzig 1883).
- Theophylacte Simocatta: **Historia**, éd. de Boor, (Leipzig 1887).
- Thomma Arcotoum: **Pathmouthium tann Ardzrouneac**, Hrsg. Khrowlie Patkanean, (Petersburg, 1887).
- Tomaschek, W.: **Zur historische Topographie von Persien, I,II**, (Wien 1883).

Visdelou, C.: **Histoire de la Tatarie Supplement à la Bibliothèque oient. d'Herbelot**, (Maestricht 1780).

West, E.W.: **Pahalvi Text**, I - V., (London 1880 - 1897).

فهرست اعلام

۱. نام کسان

آمبازوك ۲۰۴
 آمیانوس مارسلینوس (آمین مارسلن) ۸۲، ۶۰،
 ۲۱۸، ۱۰۸
 آناتولیوس ۲۰۰
 آناستاس (آناستاسیوس) ۲۰۴، ۱۳۰
 آنتیوخوس ۲۰۷، ۱۳۰
 آنتیگونوس (آنتیگون) ۶۷
 آهوان (اولیغ، وروالیز) ۱۳۸

الف

ابراهیم بن جبرئیل ۱۸۶
 ابن اثیر ۴۷، ۱۶۰، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۴۹
 ابن حَبِیش ۱۵۷، ۱۳۹، ۴۷
 ابن حوقل ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۵۹، ۹۹، ۹۸
 ۲۴۱، ۲۲۶، ۲۲۲
 ابن خردادبه ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۶۰،
 ۱۰۴، ۹۴، ۹۱، ۸۹، ۸۶، ۸۳، ۷۸، ۷۲، ۶۵، ۶۳
 ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۸، ۱۴۲

آ

آپار ۱۱۳
 آپوریم ۱۱۳
 آپولونیوس رودیوس ۲۲۲
 آ-پو-کان ۱۳۳
 آتیلا ۱۹۱
 آدورگُنداڭ ۱۵۱
 آرتاکیساس ۲۲۴، ۲۱۹
 آرسیلیوس (آرزیون) ۲۱۹، ۲۱۸
 آریانوس (آریان) ۷۱، ۶۶
 آژدهاک (آژی دهاک) ۱۴۵
 اسپیساس ۶۷
 آسیاروخ ۲۶
 آشوشاج (آشوشای) ۲۲۰
 آگاتانجلوس (آگاتانجل، آگاتانجلوس) ۲۲،
 ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۰۴، ۱۴۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴،
 ۲۱۲
 آگاتیاس ۸۲

اردوان ۷۱، ۷۳، ۱۰۴، ۱۴۶، ۲۱۱، ۲۴۱	۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳
ارسطو ۱۴	۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۶، ۱۸۸، ۱۸۵
ارشك (ارشاك) ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۳۰، ۲۲۰	۲۵۱، ۲۴۲
آرشویر ۱۴۵	ابن رسته ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۶۵، ۸۲، ۸۳، ۹۵
اروپوس ۶۷	۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۲، ۲۴۱، ۱۸۹، ۱۵۰
اسپارهروك ۲۳	ابن قتیبه ۹۰
اسپارکورس ۲۱۸	ابن فقیه ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۶۵، ۶۸
اسپرنگر ۷۴	۷۵، ۸۰، ۹۱، ۹۵، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹
اسپورکیوس ۲۰۰	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۳۵
استیانوس اوریلیانی ۱۲	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵
استرابون ۲۳، ۲۴، ۴۸، ۶۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳	ابن قوله (زینی بن قوله) ۱۴۷، ۲۳۵
۲۴۶، ۲۴۵، ۲۳۰	ابن کلیبی ۶۱، ۹۵
استفانوس بیزانسی (استفانوس بوزنطی) ۷۲، ۲۲۹، ۲۲۱	ابن ندیم ۱۰۶
استلیخو ۲۰۱، ۲۰۲	ابوالخضیب ۲۴۹، ۲۵۰
اسدالشیر ۱۸۵	ابوالعباس طوسی ۲۵۰
اسدبن عبدالله (برادر خالدبن عبدالله قسری	ابوالفداء ۱۸۲
والی عراق ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱	ابوالفرج ابراهیم بن احمد خَلَف زنجانی ۱۴۹
اسفندیار ۱۶۷، ۱۸۵	ابوجعفر دوانیقی ۱۸
اسکندر ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۲۴۵، ۲۵۶	ابوحرب محمد ۱۸۴، ۱۸۵
اسکیمنوس ۲۲۱	ابوصلب ۱۳۹، ۱۵۱
اسمیت ۷۳	ابوعبید بن زیاد (ابوعبیده بن زیاد) ۸۴
اشیگل ۲۳۳، ۲۴۴	ابومسلم ۲۴۲، ۲۴۹
اشتکلیرك ۱۵۲	ابوموسی ۶۹
اشلیگل ۱۱۴، ۱۲۷	ابونصر احمد ۱۶۲
اصطخری در اکثر صفحات	ابونصر محمد بن اسد ۱۶۰
اگوستوس (اگوست) ۸۱	اپرویز ۸۳، ۲۴۲
الحسن الشیر ۱۸۵	آخسنوار (خسنوار = اخسنوان) ۱۲۴
الشعبی ۶۲	ارتاشس ۲۳
الکساندر سوروس ۲۱۲	آرتوزد اول ۲۰۸
	اردشیر ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۷
	۱۰۳، ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۹

بکری ۱۵۷، ۹۵، ۷۹
 بلاذری ۷۵، ۷۲، ۷۱، ۶۹، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶،
 ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۲، ۹۶، ۱۲۰، ۱۳۱،
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳،
 ۱۵۶، ۱۷۱، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶،
 ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲

۲۵۵

بلوشه، ادگار ۸۷، ۸۶، ۶۸، ۶۶، ۶۲، ۵۳، ۵۱، ۵۰،
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۴

۲۴۶

بوسماریوس ۲۱۹، ۲۱۸

بومین خاقان ۱۱۴

بونس ۲۴۰

بهرام ۲۱۶، ۱۴۹، ۱۳۴، ۱۱۲

بهرام چوبین ۱۶۶، ۱۴۴، ۱۳۳، ۱۲۴، ۷۵، ۲۶

۲۲۶، ۱۶۸

بهرام گور (بهرام، ورهران پنجم) ۱۱۰، ۷۴

۲۲۶، ۱۹۱، ۱۱۱

بهرام دوم (ورهران دوم) ۱۰۷

بهباد (بهبادان) ۴۷

بهمن جدویه ۲۱۴

بیرونی ۲۴۳، ۲۲۶، ۱۸۲

بیل ۱۲۳

ت

تا - تو ۱۷۰، ۱۶۹

تا - توآن ۱۱۴

تا - وو - تی ۱۱۴

تیرداد (تیریدات، تردات) ۲۱۶، ۱۹۹، ۵۹

تسی لینگ ۱۳۸

تفضلی، احمد ۱۹

الونک ۱۹۷
 الیزه واردایت ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷، ۷۳، ۵۸، ۵۰، ۲۵،
 ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۱۹۶، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۶۰

الیبا (الی) ۱۵۴

أمیرین احمر ۱۴۲

انتونیوس ۲۰۸

اندوک ۲۳۰

آنک (اناک) ۱۴۵

اوتوخیوس (سعید بن بطریق) ۷۴

اوخترس ۶۶

اورمیس (هرمزد) ۲۰۷، ۸۱

اوسورپاتوروستم ۱۳۴

اومنس ۶۷

ایروپوس ۲۳۵

ایزات ادیابنی ۱۴۹

ایزاتس ۵۲

ایزیدورخاراکسی ۸۳، ۸۱، ۴۵

ایستمی خاقان ۱۱۴

ب

باجرمی ۵۲

باذام ۱۵۹، ۱۵۲

بابرشاه ۱۶۹

بخت نصر ۶۸

بدیل بن ورقاء (خزاعی) ۶۹

برازه بن بیفغان (نیفغان) ۵۱

برمک ۱۸۱

بسظام (بستام) ۱۶۸

بسظام بن سوره بن عامر بن مساور ۱۸۵، ۱۶۹

بظلمیوس ۹۵، ۸۱، ۷۳، ۶۷، ۶۵، ۴۸، ۴۳، ۲۲

۲۵۶، ۲۳۵، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۴۹، ۱۰۱

پلینیوس ۲۳۷، ۱۹۶، ۹۵، ۷۴
 پو - لا - سه ۱۵۲
 پیتیوس ۵۲
 پیروز بن کبک ۸۹، ۸۸
 پیروزدخت ۲۴۷
 پیروزشاه ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۶، ۸۷، ۸۳، ۷۴
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۹۳، ۲۵۱
 پیروز بن قول ۱۴۷
 پیروز و ستم ۱۴۴
 پیسک (پیساک) ۲۲۹
 تگین (تجین) ۱۷۰
 تئودوروس ۲۱۵
 تئودوسیوس ۲۰۰
 توفانس بیزانسی ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۲۷
 توفان متیلن ۲۲۴، ۲۲۲
 توفیلاکت ۱۱۵، ۱۱۳

ث

ثو - په - سه - تان ۲۴۵

ج

جاماسب ۱۲۸
 جعفر بن جُلندَه ۹۶
 جُلندَى بن کنمان ۹۹
 جوهری ۹۵
 جهان‌داری، کیکاووس ۲۱۱

چ

چغان فغانیش ۱۳۱

تفسر ۲۴۴
 توآنک - شو ۲۴۹، ۱۶۱
 نوپا ۱۱۰
 تورگش سو - لو ۱۶۴
 تورمانه ۸۷
 توس ۵۱
 تو - له - کین ۱۶۱
 توما آسرونی ۵۷
 توماس، ادوارد ۱۰۶
 توماشک ۱۵۹، ۱۵۸، ۹۷، ۸۰، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۴۵
 توما ۲۱۵
 تونگ - تین ۱۲۳
 ته - یو - چی ۱۲۲
 تیتلک (تتلچیک) ۲۱۵، ۱۳۷، ۱۳۳
 تیخوروشناسهدات ۱۲۷
 تیران شاه ۲۳۰
 تیگران بزرگ ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۰۸، ۱۹۰

پ

پاتروکلیس ۲۵۶
 پارکر ۱۱۴
 پالیزک تورانی ۱۵۱، ۱۰۵
 پشیون ۴۹، ۴۸
 پرموده (پرموده) ۱۶۸، ۱۶۶
 پروکپ (پروکوپوس) ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۸، ۶۴
 ۲۴۷، ۲۳۱، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۵۱
 پریپلوس ۲۲۲، ۱۰۲، ۹۶
 پریسکوس ۱۹۵، ۱۹۱، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹
 ۲۰۲، ۱۹۸
 پریوک ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۳۴
 پطروس ایبری ۱۹۰

چمبوخ ترك ۱۳۴

جو - لو - هیئو ۱۳۳

ح

حذیفه بن الیمائی ۴۶، ۴۷

حسن (پسر ابوحرب محمد) ۱۸۴

حسن بن هرثمه ۱۸۴

حکیم بن جبّله عبدی (عبدقیس) ۷۷

حمزه اصفهانی ۶۵، ۶۸، ۷۴، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۸،

۱۰۵، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۰،

۲۵۱

خ

خازم بن خزیمه ۲۴۹، ۲۵۰

خالد بن برمک ۱۸۱، ۲۵۰، ۲۵۱

خالد بن ولید ۱۳۹

خاقان ترك ۷۵

خُرّزاد بن نرسی بن جاماسب ۲۳۹

خُرّزاد ۲۱۴

خسرو انوشیروان (خسرو اول) ۶۱، ۷۱، ۷۴،

۸۳، ۸۷، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۱،

۱۴۸، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵،

۲۰۶، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۷،

خسرو دوم (اپرویز، پرویز) ۴۴، ۴۵، ۷۵، ۱۳۲،

۱۳۴، ۱۴۴، ۲۱۹

خسرو شنوم ۱۴۳، ۱۴۷

خُلید بن عبدالله حنفی ۱۴۲

خُلید بن کاس ۱۳۹

خلیفه المهدی ۲۱۰

خوارزمی ۴۳، ۲۳۱

خوبرات (خوبراد) ۲۳

خورشید ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱

د

داتویین ۱۳۵

داد - پورژ - مهر ۲۴۸

دارمستتر ۱۸، ۶۱

داریوش ۵۲

داود بن ابوداود عباس ۸۸

داهر (داهیر) شاه ۷۵، ۷۷

دروئین ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۰،

دگونین ۱۰۹

دینوری ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۹۰، ۹۱،

۹۳، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۷،

۱۶۸، ۱۸۸، ۲۴۷، ۲۵۰

دوانیقی ← ابوجعفر

ر

راولیسون ۵۴

رای سائی ۷۵

ربیع بن زیاد حارثی ۸۳، ۱۴۰

رستم ۶۱، ۸۷، ۸۹، ۲۱۶

رموسه ۱۶۱

روح بن حاتم ۲۵۰

روملوس ۱۹۱

ریش گالوتا ۱۱۲

ز

زاخاریاس رتور ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱

زریر (ارمنی = زاره) ۱۲۸

زنون (امپراتور روم) ۱۲۴

۲۴۷، ۲۴۰، ۱۴۷، ۱۴۶

سحاب خسرو ۲۱۱

سنان بن سلمة ۷۷

سن مارتین، (سنت مارتین) ۱۵، ۱۱۸، ۱۶۳،

۲۲۸، ۲۲۲، ۲۰۱

سنجیو ۱۳۲، ۱۳۱

سوخر ۲۵۳، ۱۲۹

سورن ۸۱

سورة ۱۸۵

سوگری، آرسن ۲۲۸، ۲۱، ۱۵

سولا ۲۳

سو - لو (خاقان) ۱۷۲

سونگ - یون ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۲

سوید بن مقرن (المزنی) ۲۴۲

سهراب ۱۶۱

سیاوخش ۲۳۵

سیاوش ۷۵

سیسک ۲۲۸

سیف ۲۴۹، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۵، ۲۱۶، ۴۸

ش

شاپور ۱۰۴، ۹۲، ۹۰، ۶۸، ۶۵، ۶۴، ۶۰، ۵۹، ۵۶

۲۴۴، ۲۱۳، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۵

شاپور دوم ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۰۹، ۱۹۹، ۸۲، ۷۴، ۶۵

۲۴۳، ۲۲۴

شاوک ۱۶۸

شاه نظریان ۲۲۲

شروان بن سرخاب ۲۴۳

شوشن دخت ۱۱۲، ۱۸

شهرام ۲۳۹

شهربراز ۲۰۵

زوتنبرگ ۲۵۳

زونار ۲۱۳

زهر بن سلیم ۴۶

زیاد بن ابی سفیان ۱۴۲، ۷۷

زینی بن قولة (زینیدی) ۲۳۵

ژ

ژویان (یویان، یوونیانوس) ۵۶، ۵۹، ۶۰،

۲۱۹، ۲۱۸، ۲۰۸، ۱۹۰

ژوستین، ژوستینین (ژوستینیانوس،

یوستیانوس) ۲۰۳، ۲۶

ژوسفوس فلاویوس (یوسف فلاوی) ۱۹۸

س

ساروک (سربوک) ۲۵۴

ساروماک ۲۱۸

سام ۲۲۹

سبتوس ۱۲۳، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۶۹، ۶۵، ۴۶، ۲۷، ۲۵،

۱۵۴، ۱۵۲، ۱۴۵، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳

۲۴۰، ۲۳۷، ۲۳۱، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۵، ۱۶۷، ۱۶۵

۲۵۵

سهیموس سیوروس ۱۹۹

سعید بن العاصی ۲۵۵، ۲۴۷، ۱۴۷

سعید بن بطریق ← اوتوخیوس

سیلر

سلم بن زیاد ۸۵، ۸۴

سلوکوس نیکاتور ۲۳۹، ۲۳۵، ۶۷

سلیم ۱۳۹

سلیمان بن عبدالملک ۲۰۲

سمدارشاه (سمران شاه) ۶۱

سمبات (سمباط) باگراتونی ۱۴، ۱۳۴، ۱۳۵،

شهر پیروز ۱۴۸

شه - هو (بیغو) ۱۶۹

شیر بامیان ۱۶۹، ۱۸۳

شیرزاد ۷۰

شی - لون ۱۱۴

ض

ضحاک بن قیس ۱۳۷

ط

طبری در اکثر صفحات

طرخان نیزک ۱۵۳، ۱۸۱

طهورث ۲۵۴

ع

عامر ۱۸۵

عبدالله بن خازم سلمی ۱۴۰

عبدالله بن خرداذبه ۲۴۳

عبدالله بن زبیر ۸۴، ۸۵

عبدالله بن سمرة بن ... عبدشمش ۸۳، ۱۴۰

عبدالقیس ۹۸

عبدالله بن طاهر ۲۵، ۱۵۳، ۱۸۴

عبدالله بن عامر ۱۳۹، ۱۴۰

عبدالله بن عماره ۹۸

عبدالله بن ورقاء ریاحی ۶۹، ۷۰

عبدالله بن ابی بکر ۸۴

عثمان بن ابی العاصی ثقفی ۷۷، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۸۱

عربان، سعید ۱۹

علی (ع) ۸۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۶

علی بن هیشم ۲۲۶

عمر ۷۶، ۷۷، ۱۵۱، ۲۴۲، ۲۴۹

عمر بن العلاء ۲۵۰، ۲۵۵

عمر بن قیسره ۱۴۹

عوفی ۷۹

عهد بن زیاد ۸۵

ف

فتر ۲۷

فراسمانیوس ۱۱۷، ۱۹۰

فرخان ۲۰۵، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۴۹

فردات (فرهاد) ۲۴۵

فردوسی ۵۱، ۶۴، ۸۹، ۹۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱

۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۷

فریدون ۲۴۳

فضل بن یحیی بن خالد بن برمک ۱۸۴

فن - بن - نه ۱۸۴

فوستوس بیزانسی ۵۶، ۵۹، ۶۸، ۱۰۸، ۲۰۸

۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۰

فو - لی ۱۱۴

فیروز بن کبک ۸۸، ۱۱۱

فیلیپ آرب ۲۱۳

ق

قابوس ۷۱

قارن ۲۴۴، ۲۵۳

قباد ۶۵، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۴

۲۰۴، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۶

قباد دوم ۲۱۴، ۲۱۹

قتیبة بن مسلم (باهلی) ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۹

قدامه ۵۴، ۶۲

قیس بن هيثم (سلمی) ۲۵۳، ۱۴۲، ۱۴۰
قطری بن فجاء (فجاءة) ۲۴۸

ک

کاتانکایتواکچی، موسی ۲۲۵، ۲۲۲، ۱۹۷، ۱۸۹
۲۳۰، ۲۲۶
کاتولفوس ۱۳۱
کاجیه ۱۱۴
کاروس (کروس) ۲۱۶، ۸۲، ۸۱
کاووس (کیوس) ۲۵۳، ۲۴۷، ۲۴۶
کاوه ویشناسب ۱۰۸
کتزیاس ۷۱
کرن ۷۳
کرسیلوس ۲۳۰
کروسینسکی، یودا ۲۲۲
کسری شاه ۱۵۳
کلادیوس مامرتینوس ۸۱
کنستانتیوس ۱۲۱
کنینگهام، آلکس ۱۰۷، ۱۰۶، ۸۷
کوا - چوانگ ۱۶۹
کواز (کوات، قباد قباد) ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۴، ۵۳، ۲۵۳، ۲۴۶
کورتن ۲۳۷
کوروش ۱۱۵، ۵۲
کوریون ۲۲۷، ۲۲
کونگخاس ۱۲۲، ۱۲۰
کیانی، یوسف ۱۹
کی - تو - لو ۱۱۶، ۱۱۵
کیداره ۱۲۲
کیقباد ۶۶
کیکاوس ۶۱

کیوس ۷۱

کتو - هی آ - تون ۱۶۹

گ

گاستوریوس ۸۰
گالریوس ۵۹
گدیهن ۲۳۱
گردیانوس سوم ۲۳۱
گرگین ۲۴۰
گریگور ۵۵، ۱۵
گرومبات (گرومباتس) ۱۰۸
گشنسب پات ۱۵۱
گلام ۲۲۸
گلزر ۲۳۰، ۲۷
گلدنر ۲۲۳
گوتشمید، آلفردن ۲۳۹، ۲۱۱، ۱۴۶
گودرز ۲۴۵، ۱۴۹، ۱۴۶
گودرز دوم ۷۱
گورخان خذاه ۱۶۲
گویدی ۹۴

ل

لازارفن فارسی (فاربی) ۱۵۲، ۱۲۸، ۱۲۶، ۲۵، ۲۲۴، ۲۰۹
لاگارد ۲۲۹
لوند ۲۰۲
لیدوز، یوهانس ۲۰۴، ۲۰۰، ۱۹۸
لئون ۱۲۱، ۱۲۰

م

مارسلینوس ۸۲

مسير بن مهلهل ۲۰۹
 مشکور، محمد جواد ۱۹
 مُصعب بن عبدالله بن کاظم ۱۸۲
 مَصَلَّة بن هُبیره ۲۴۸
 معاویه ۲۴۸، ۱۵۶، ۱۴۰، ۱۳۸، ۸۴، ۷۷، ۴۷
 مغیره بن ابی العاصی ۷۷
 مقدسی در اکثر صفحات
 منصور (خلیفه) ۲۴۹، ۱۶۹
 منیکجاله ۱۰۰
 موتا (مورثا) ۲۴۱
 مورکرافت ۱۶۳
 موسی بن حفص بن عمر العلاء ۲۴۴
 موسی خورنی در اکثر صفحات
 موشل مامیکونی ۲۴۴، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۰۹، ۵۹
 مو - کان - کوآن ۱۱۳
 مومسن ۸۲
 مهدی (خلیفه) ۱۸۴
 مهرکوله ۱۴۷، ۸۷
 مهران ۷۸
 مهرداد ۲۰۸
 مَهْرَك ۹۸
 مُهَلَّب بن ابوصُفْره ۱۴۰، ۹۵

ن

نافع بن خالد طاعی ۱۵۶، ۱۴۲
 نخشب ۱۳۸
 نرسی (نرسه) ۲۳۰، ۲۱۶، ۱۴۹، ۱۱۲، ۱۱۱، ۵۹
 ۲۴۰
 نرشخی ۱۸۵
 نرون ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۰
 نعمان بن مُقَرَن (نرنی) ۷۵، ۴۷

مارکیانوس ۲۰۲
 مازیار بن قارن ۲۴۴
 ماراباس ۱۷۴، ۱۰۴، ۵۵
 مارکوارت، یوزف در اکثر صفحات
 ماریکیوس ۴۵، ۲۶
 ماشتوچ ۲۲۲
 ماکارتنی ۱۷۳
 مانی ۱۰۶
 ماه گشنسب ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۳۹
 ماهگونندات (آناستازیوس) ۲۴۲
 ماهوی (ماهویه) ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۳۷
 ماه - ناهید ۱۵۲
 محمد ابوالحارث ۱۶۲
 محمد بن اسفندیار ۲۴۶، ۲۴۵
 محمد بن قاسم ۷۷، ۷۵
 محمد بن نجیب بکران ۷۸
 محمد بن یزید ۲۲۶
 مخنف بن سلیم ازدی ۴۶
 مدائنی ۱۳۹، ۶۹
 مدیوس ۲۳۰
 مزدای شاه ۱۴۶
 مزاحم بن بسطام ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۶۹
 مرعشی، ظهیرالدین ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷،
 ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۸
 مروزبان ۱۴۷
 مساور ۱۸۵
 مستوفی، حمدالله ۲۳۴
 مسروپ ماشتوتس ۱۳
 مسعودی در اکثر صفحات
 مسلمة بن عبدالملك ۲۰۲
 مَس - مغان (مصمغان) ۲۴۹

وهرام ۱۶۷، ۱۵۷، ۱۲۵
 وهزان (ورهران = بهرام پنجم) ۱۱۵، ۱۱۱
 وهرام مهر و نذک ۱۶۶، ۱۳۲
 ویرک ۱۹۷
 ویزدلو ۱۰۹
 ویزن (= بیژن) ۱۴۹
 ویستون ۲۷
 ویشتاسب ۱۱۱
 ونداذ هرمز بن فرخان ۲۵۲، ۲۴۸

ه

هارون الرشید ۲۵۲، ۶۶، ۶۵
 هدایت، صادق ۱۸
 هدریان (هادریانوس) ۱۰۴
 هراکلیوس ۲۱۹
 هران ۲۲۷
 هرتسلفد، ارنست ۵۶
 هرثمه (شاربامیان) ۱۸۵
 هرقل ۷۵
 هرمز(د) ۱۶۸، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۵۹
 ۲۵۳
 هرمز سوم ۱۰۷
 هرمز چهارم ۲۰۵، ۱۴۵، ۱۳۲
 هرمزان ۲۰۵، ۴۹
 هرودت ۱۲۰، ۷۱، ۷۰، ۶۶، ۵۲
 هرودیان (هرودیانس) ۲۱۳
 هزار و وخت ۲۰۹
 هفتان بخت ۹۶
 هوآ - لی ۱۸۰
 هوان - چوانگ (هیون - تسانگ) ۷۴، ۵۱، ۲۵
 ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۲، ۱۳۸، ۱۲۹، ۱۱۷، ۸۷، ۸۶

نعلبندیان، گنورگی ۱۴
 نولدکه (نلدکه) تئودور ۶۵، ۵۹، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴۶
 ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۸۲، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۵
 ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۷۴، ۲۴۱، ۲۳۴
 ۲۳۹

نیخوروشنسپدات (نیکوروشتنپدات) ۲۰۹
 نیزک طرخان بادغیسی ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷
 نثارک ۷۲

و

واچه (پادشاه آلبانی) ۱۹۳
 واهان مامیکونیان ۲۳۱، ۲۰۹، ۱۹۲
 وختنگ (وختناگ) ۲۱۹
 وردان مَمِیْکُن (مامیکون) ۱۹۲
 وردان ۲۰۹، ۱۹۶
 وردانیر (پادشاه بلاسکان) ۲۲۷
 ورز - ولان ۲۳۱
 ورهران دوم ۸۲
 ورهران سوم ۸۲
 ورهران چهارم ۷۱
 وِسْک سیونی (وزک سیونیکی) ۲۳۰، ۱۹۲
 وست ۲۴۳، ۱۶۳، ۵۱، ۳۸
 وِسْتَهْم ۱۶۷
 وُلِرْز ۲۳۱، ۱۷۳
 ولخش ۷۱
 ولرشک ۲۲۸، ۲۲۱، ۲۰۹، ۱۹۹
 ولاگاز ۲۲۱، ۱۹۰
 ولگاش دوم ۱۳۸
 ولهاوزن ۲۷
 وندوی ۱۶۷، ۱۴۴
 وُهَب بن منبّه ۱۵۹، ۶۲

یزدگرد پنجم ۱۳۸	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳
یزید ۸۵	۱۸۴
یزید بن زیاد ۸۴	هوبخت ۲۴۳
یزید بن معاویه ۸۴	هو - شی - کین ۱۶۱
یزید بن مُهَلَّب ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵	هوفمن (هوفمان) ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۷۴
یسوع مناره نشین (یشوع استیلیتس) ۱۱۰،	هو - کیو ۱۱۵
۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰، ۲۰۲، ۲۴۷	هو - لو - هان ۲۴۸، ۲۴۹
یعقوب بن صفار ۸۹	
یعقوبی در اکثر صفحات	ی
ین - فو - یه ۸۸	یزت ایار (مایزدیار = مازیار) ۴۶
یول، هنری ۱۶۳، ۱۶۹	یزدگرد (یزدگرت) ۱۸، ۶۸، ۶۹، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۴۱
یونیوس پالمتوس ۲۱۳	۱۴۵، ۱۵۶، ۱۹۳، ۲۵۱
یوهان افسوس ۱۳۲	یزدگرد دوم ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۶۰، ۱۹۱
	۲۱۵

۲. نام جایها

آسیای صغیر ۱۴۶
 آسیای مرکزی (میانه) ۱۰۹، ۱۶
 آلا داغ ۲۱۱
 آلان ۲۴
 آلبان (آلونک) ۸۲
 آلبانی ۵۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،
 ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶
 آلزن ۲۲۱
 آلزینک ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۲۰۹
 آلمان ۱۶، ۱۱۲
 آلمان (رود) ۲۲۳
 آمارده ۲۵۶
 آید ۹۱، ۱۰۸، ۲۲۴
 آمل ۸۵، ۱۶۴، ۱۸۸، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۴،
۲۵۶، ۲۵۵
 آ-هوان ۱۷۰
 آنگل ۵۹

آ
 آبلستان (زابلستان) ۸۸
 آپرانته ۷۳
 آتورپاتکان (آتورپاتکان، اشورپاتکان) ←
 آتروپاتن (= آذربایجان)
 آتل (رود آتیل) ۲۴
 آتلانته (جزیره) ۲۳
 آتن ۱۳، ۲۳
 آخای ۲۶
 آدیابن (آشور قدیم) ۵۲
 آذربایجان (= آتورپاتکان) ۵۷، ۱۸۷، ۱۸۸،
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۳۴
 آرارات ۲۲۸
 آراکس ← ارس
 آرتابازن (ارته بازن) ۲۰۷
 آرتاکساتا ۱۹۸
 آرتاکسیاس ۲۰۷
 آریاخ ۲۲۴
 آسورستان (سواد) ۵۰

الف

ارس ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۸
 ارسخ ۲۲۸، ۲۲۶
 ارسنی ۲۰۷
 ارغیان ۱۵۰
 ارماویر ۲۰۷
 ارمک ۲۲
 آرمن (هیک) ۲۱۷، ۲۱۶، ۳۸
 ارمنج (ارمناج)
 ارمنستان ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۸،
 ۱۲۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹،
 ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴،
 ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹،
 ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰
 ایبری (ایبریا) ۱۹۰
 ارن (الوانک) ۲۲۹
 آرولینک ۲۴
 اروپا ۱۱۶
 اروستان ۶۰
 ارومیه (اورمیه) ۵۸، ۲۰۹
 آرهن ← ارزن
 آری (ری، رگا، رگه) ۲۳۲، ۳۸
 اریک ۲۲
 اریتره (دریا) ۹۶
 ارمخواست ۲۵۴
 اسن (آسان) ۲۵، ۳۸، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴
 اسپیند (اسپت) ۳۸، ۷۸، ۸۰
 اسپهان ۳۷، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۱۳۵،
 ۱۸۸
 اِسْهَل (سپهل، اسپل، اسپال) ۳۸، ۷۷، ۹۹
 استرآباد اردشیر (استاذ اردشیر، استارآباد) ۹۰
 استراخان (هشترخان) ۱۹۴

ابشین ۱۶۰
 اُبله (ریمه) ۹۱
 ابن عُمارة (قلعه) ۹۹
 ابن عمر (جزیره) ۵۷
 ابهیراز ۷۳
 ابیورد ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۱
 اپاختر ۶۲، ۲۳۴
 آپرَشَه (آپراشخر) ۱۴۹، ۱۹۳
 آپرَشَه (نیشابور) ۳۸، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۵،
 ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳
 ابزقباد (نهرجور) ۹۱
 اچمیادزین ۱۳
 اِدسا (اورها، رُها، اورفه) ۱۳، ۲۰۱
 آرآن (رن) ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱
 آرآن شهیک (اران - شاهیک) ۲۲۵
 اربل ۵۳
 ارتهان ۲۲۰
 ارتخسه ۲۳
 آرْجان (ارگان) ۴۷، ۶۳، ۹۱
 آرْخْت ۸۲
 آرْخِج (ارخوزان) ۷۴، ۸۳، ۸۶، ۱۳۱
 ارخس (آراکس، ارس) ۲۴
 اردبل ← اردبیل
 اردبیل ۲۰۶، ۲۲۷
 اردشیر - خُرَه (خوره) ۶۳، ۶۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹
 اردلان ۴۵، ۲۱۰
 آردُوَز ۲۳
 آرْزَن (ارزته، ارزون، آرهن) ۴۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰،
 ۲۱۶
 ارزنته ۶۰

اوشنو ۵۴	استوا ۱۵۰
اوق (درسگستان) ۲۵۴	اسپاذانه ۶۵
اوانه ۵۴	اسپت ← اسپید
اوبوآ (جزیره) ۲۳	اسیراین (اسفراین) ۱۵۰
اوتی ۲۳۰، ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۰۷	اسدآباد ۱۴۳
او - تین - پتو - چی - لو ۷۴	اسکر (اشکر) ۵۰
او - چنگ (اودیانه) ۱۲۹	اسکندریه ۱۳
اورج پارهك (دژ) ۱۲۱	اسکی - موصل ۵۴
اورشلیم ۲۰۵، ۶۸	اَسْگَرْتَه ۷۰
اهمدان (همدان، اهنتان، اهمتن، هگمتانه) ۳۸، ۱۸۷، ۱۴۳	اشبورقان (شیورگان) ۱۷۱
اهواز ۹۱، ۶۴	اَشپند (اشبند) ۱۵۰
ایبری ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵	اصبهدان ← اصفهان
۲۴۰، ۲۲۳	اصطخر (استخر) ۶۹، ۶۴، ۶۳، ۴۷
ایران در اغلب صفحات	اصفهان ۲۵۴، ۶۹، ۶۶
ایران - اسن - کرت - کوات ۵۳، ۳۷	اِافِس ۱۳
ایران‌شهر ۴۴	اِکِسِنی (اختی) ۲۲۳
ایرانوئارث کواذ ۶۶	الار ۹۷
ایروان ۵۲، ۱۴	البرز ۲۴۶، ۲۴۳
ایراهستان پارس ۹۸	الخط ۹۴
ایساتز (یزد) ۱۴۶	الوانك ۲۲۶
ایسیق کول (ایسیك - کل، ایس - کول، ایس - کوک) = سی - های ۱۶۵	الوان (رود ارغون...) ۲۲۳
ایلام ۲۲	الیمانی ۴۸، ۴۳
ایلی ۱۱۰	آمبار (انبار، انبیر) ۱۷۳، ۱۶۲، ۹۱
ایوری پاکس ۱۹۵	اَمَل ۲۵۵، ۳۹
	آمید ۵۵
	اندراب (اندرآب) ۱۶۲، ۱۰۳، ۳۸
	اندرستان ۱۴۸
	اندرهاز (رود) ۱۴۸
	انطاکیه ۲۱۳
	اَنی ۵۶
	اوستوناوند ۲۴۲
ب	
بادغیس ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰	
۲۵۳، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۲	
باتمن‌چای ۴۴	

بلخ (بهل) ۸۳، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۶،	باخرز ۱۵۰
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷،	باخدی ۱۵۹
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱	باریجان ۷۲
بلخ الحسناه ۱۷۶	باذام ۱۳۶
بلخان ۱۰۹، ۱۱۷	باذکر ۱۶۴
بلنجر (بلانگار، بالانگار) ۱۳۲	باش قلعه ۲۰۸
بلسکان (بلاسکان) ۳۹، ۲۲۶، ۲۲۷	بالکان ۲۶
بلاشفر ۴۶	باکو ۱۹۲
بلغاروچای (رود) ۲۲۷	باکتره ۱۷۴
بلکان (بالکان) ۱۱۷	باکتری (باختری) ۱۰۴، ۱۷۸
بلوچستان ۸۰	بامیان ۱۸۴
بلیکان ۱۶۰	باهُدَری (باهُدرا) ۵۴
بمبئی ۷۷	بایکال ۱۱۵
بوختر (باختراکوشان) ۱۷۵	بیر ۱۸۸
بوخت اردشیر (بخت اردشیر) ۹۳	بحرین ۷۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸
بهمن - اردشیر (وهمن اردشیر، وهمناباد اردشیر،	بخارا ۱۰۳، ۱۳۲
بهمنشیر) ۹۰، ۹۱	بخت خسرو ۹۳
بهل - بامیک ۳۸، ۱۷۴	بدخش ۱۳۲
بهل - شهستان ۱۰۴	بردعه (پرتوه) ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶
بیاسان ۱۴۸	برزند ۲۲۷
بیث آرمایه (سواد سورستان) ۵۰	برلین ۱۶
بیث بگاش ۵۴	بریگزه (بندر) ۱۰۰
بیث داسن ۵۴	بروص ۷۷
بیث رازیقایه ۲۳۹	بروکان ۱۸۱
بیث زابدیه ۵۸	بژن (بژین، آبژین، بشین، افشین) ۳۸، ۱۵۹
بیث لاپات ۶۴	بُست ۶۲، ۷۴، ۸۲، ۸۶، ۸۹، ۱۳۱
بیث ماهکرت ۵۴، ۵۷، ۵۸	بسطام ۱۴۵
بیث نوهاذره ۵۳	بصره ۴۷، ۱۴۰
بیث هندوئییه ۷۴	بفداد ۱۸
بیث هوزایه (اهواز) ۶۴	بلا - آم ۱۲۱، ۱۲۲
بیدسرخ ۴۵	بلاس ایچک ۲۲۷

پو - لو ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲
 پو - چه ۱۸۰
 پو - چی ۱۱۶
 پو - سه (پارس) ۱۲۵، ۱۲۹
 پوشنگ (بوشنج) ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶،
 ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶

پو - کیه - لنگ (بقلان، بغلان) ۱۷۰
 پونت (پونتوس = دریای سیاه) ۲۰۴، ۲۰۷
 پو - هو (بلخ) ۱۷۲
 پویکه (جزیره) ۲۳
 پهلوه ۱۳۷
 پیتکران (بیلقان) ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۳۱
 پیلان گوران ۲۱۶
 پیراوس ۲۳
 پیروز - کواذ (طسوج) ۵۳
 پیروز - نخجیر ۳۸، ۱۶۴، ۱۶۵
 پیشاور (پوروشاپورا = کان - سو - لو) ۱۰۱،
 ۱۲۲

پشن - پشن ۱۲۵

ت

تار ۷۴
 تاروبران ۲۰۷
 تارون ۱۲
 تاشکند ۱۳۲
 تا - لا - کین ۱۶۰
 تالکان (طالقان، طالقان) ۳۸، ۱۶۰، ۱۶۹
 تا - لو - یو ۱۶۳
 تانه ۷۷
 تایی ۱۱۶
 تبریز ۵۸

بیزانس ۱۲۱، ۱۹۴، ۲۰۱
 بیلاپات ۶۴
 بین‌النهرین ۴۴، ۴۵، ۶۱، ۱۱۷، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۳
 بیورد (ابیورد) ۱۰۳، ۱۵۰
 بیهق ۱۵۰

پ

پارت ۲۱۳، ۲۵۶
 پارته (پارده) ۷۳
 پاربتکنه ۴۸
 پایتگران ۵۵
 پاردا (پارذی، پار) (رود) ۷۳
 پارس ۲۲، ۳۷، ۴۸، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۷۰، ۷۶، ۹۱، ۹۷،
 ۹۸، ۱۳۷
 پاریاب (فاریاب) ۱۰۳، ۱۷۳، ۱۴۲
 پانون ۱۹۱
 پدشخوارگر (پدشخوار، پتسخوار) ۱۸۸، ۲۳۵،
 ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۴
 پرات‌دمیشان (فرات‌میشان، فرات‌البصره) ۹۰
 پرثوه ← بردعه
 پرسپولیس ۸۰
 پروان ۶۲
 پره - ایته - که ۶۶
 پریتکنه (پاراتگین) ۶۷
 پسا (فسا) ۶۳
 پسه ۱۷۶
 پشت ۱۵۰
 پشت‌فروشان (پشت‌فروش) ۱۵۰
 پنجاب ۷۴، ۸۱، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱
 بنیات رشیر (بنیت، بنیات = بنیاد اردشیر) ۳۷،
 ۶۷، ۹۳

تیفاج ۱۱۳

تہرستان (تہورستان) ۲۵۵،۲۴۵،۳۹

تچیک ۵۵

ترتر (رود) ۲۲۱

ترکستان ۸۶،۷۳

ترمذ (ویسگرد) ۱۶۵،۱۲۴،۱۲۰

ترنجہ ۲۵۵

تسو - کیو - چوآ ۸۸،۸۶

تسو - لی ۸۸،۸۷

تسونگ - لینگ ۱۲۹

تسین - ہان - شو ۱۷۶

تشر ۲۲۰

تفلیس (تبلیس) ۲۱۹،۲۰۵

تکاب ۱۵۰

تکخسیلا ۱۰۱

تغار ۲۵۵

تمیش = تمیشہ (طمیش = طمیشہ) ۲۴۷،۱۸۸

۲۵۵،۲۵۴

توبینگن ۱۶

توران (طوران) ۷۷،۷۲،۳۸

تو - ہو - لو (طخارستان، طخارا) ۱۷۰، ۱۶۳

تہ - ہی ۱۷۶

تہ - یو - چہ ۱۷۶

تیسفون (تیسبون، کتیسفون) ۱۱۷،۵۱،۵۰،۴۷

۲۱۴

تیلسان (طیلسان، طالش) ۱۸۸

تیمرہ ۶۵

توگلا ۱۱۰

تی - یو - نہ ۱۶۱

تہ - لہ - کین ۱۶۰

تہ - لو ۱۲۵

ج

جابلستان (= زابل) ۸۷، ۸۶

جام ۱۵۰

جَب (زُط) ۷۴

جبال ۱۸۸، ۶۶، ۶۲، ۵۳، ۴۴

جشیاب ۵۷

جشیاب - اربل ۵۸

جرامقہ ۶۱، ۵۱

جروْلہ ۸۷

جَزہ ۱۷۲ - ۱۶۸

جَزہ (غزنہ، غزنین) ۸۴

جوزجان ۱۶۲

جلولاء ۲۱۴، ۱۸۹، ۴۴

جوین ۱۵۰

جی ۶۸، ۶۶، ۶۵

جیحون (وہرود، آمودریا) ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۱۷، ۶۶

۱۸۱، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۴

چ

چغانیان ۱۸۲، ۱۳۷، ۱۳۲

چرمنکان (صرمنجان، صرمنکان) ۱۸۲، ۳۸

چاج (حصہ) ۱۳۲، ۷۶

چالوس ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۳۸، ۱۸۸

چور (= دربند) ۲۲۶، ۲۰۵، ۱۹۹، ۱۹۱

چور (برج) ۱۹۲

چول (صول) ۱۱۸

چہارگرت ۵۲

چہاریک (صماکن) ۱۷۳، ۱۶۲

چیچست (دریاچہ) ۲۰۶

چین ۱۳۹، ۱۲۳، ۱۰۹، ۷۵

ح

حبشه ۷۶

حران ۵۹

حربیه (اربا) ۵۴

حلوان ۱۸۹، ۱۸۸، ۵۳، ۴۷، ۴۵، ۴۴

خ

خابور ۵۴

خاراکس ۲۵۶، ۲۴۵

خاش (خواش، خواص) ۸۰، ۷۹

خانقین ۵۳

خُتَل ۱۶۴، ۱۴۱، ۸۹، ۶۶

ختن ۱۲۵

خراسان ۱۰۴، ۱۰۳، ۸۴، ۸۳، ۶۲، ۳۸، ۲۵، ۲۲

۱۳۸، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۷، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۵

۱۶۸، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹

۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۶، ۲۱۹، ۱۸۷، ۱۸۴

خروخت (خروخوت) ۱۳۵

خریستان ۱۷۴، ۱۷۳

خزر (دریاچه) ۲۳۹، ۲۲۱، ۲۰۷

خزران ۱۳۳

خلخال (دراوتی) ۲۲۴

خَلْتِك ۵۵

خُلْم (تش - گورغان) ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳

خلیج فارس ۶۳

خواب (خواف) ۱۵۰

خوار ۲۳۵

خوارزم ۱۱۲، ۱۰۴

خَوْرَالْدَبِيْل ۷۷

خوربیران (خوربیران = خربیران،

خوروران) ۹۲، ۶۴، ۶۲، ۴۴، ۴۳، ۳۷، ۲۴، ۲۲

خورنگ ۱۲

خوزستان ۱۸۹، ۱۳۷، ۶۵، ۶۴، ۶۲، ۴۹، ۴۳، ۳۷

۲۵۴، ۲۱۵

خوژهرستان (خوژبهرستان = خوزستان) ۲۵

۹۶، ۳۸

خُست (خوست، خواست، خاست) ۱۷۰، ۱۶۲

د

داخرقان (دهخوارگان) ۵۸

داد و دان ۲۳۵

دارا ۱۳۲

دارابگرد ۶۳

داریال (تنگه، دروازه) ۱۳۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵

۲۰۱، ۱۹۶

داغستان ۱۹۲

دالمات ۲۶

داغناک ۲۴

داکیبایه (قلعه) ۹۹

دامغان ۱۴۴

دانمارک ۱۱۲

دانوب ۱۱۶، ۲۶، ۲۳

دجله ۷۴، ۶۹، ۵۳

دِر ۹۴، ۶۳، ۳۸

دربند ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۲۱، ۲۴

دردستان (دروستان، دورستان) ۷۴

دُرْمَت (ترمذ) ۱۸۱، ۳۸

درنکا ۸۱

دروازه خزر = دروازه آلان ← داریال

دریای خزر ← خزر

دریم ۱۲۹

درین (جزیره دارین) ۹۴

رایشتاخ ۱۶
 رحیمه ۲۱۷، ۶۰، ۵۹
 رُخ ۱۵۰
 رَخَوْتُ ۸۲
 رگا (رغه، رگه، ری) ۲۳۳
 رم ۱۳
 روشن پیروز ۷۴
 رُوب ۱۶۴، ۱۶۳
 رَن (رانینک، الوانک) ۲۲۱، ۲۲۰، ۳۹
 رنی ← رن
 روم ۲۱۷، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۴، ۱۹۰، ۷۹، ۵۹
 رون (رویان) ۲۵۵، ۳۹
 ری (= رگا) ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۶۴، ۱۳۵، ۱۱۱، ۶۶
 ۲۵۶، ۲۴۴، ۲۳۹، ۲۳۵
 ری - اردشیر ۲۱۶
 ری - شهر ۹۸، ۶۳
 ریمه ۹۰
 رویان ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۳۹، ۱۸۸
 ریو - اردشیر ← ری شهر
 ریوند ۱۵۰

ز

زابدیه (زابده) ۲۱۷، ۶۰، ۵۹
 زابل (حاول) ۸۶، ۸۳
 زابلستان (زابلستان، زپلستان) ۸۶، ۷۵، ۷۴، ۶۲
 ۸۹، ۸۷
 زبیدیه ۴۷
 زران ۸۴
 زرباد (زیرباد، زیرآباد) ۹۹، ۹۸
 زرنج ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۷۸، ۶۲
 زرنکه (زرنکا) ۸۱، ۸۰، ۷۰

دز - رویان (دز روئین، مدینه الصفریه) ۳۸،
 ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۰۳
 دز - روئین ← دز رویان
 دزین - آوَزَك (آوازك) ۱۶۶، ۳۸
 دزگولار ۹۷
 دَسَن (داسن) ۲۰۹، ۵۸، ۵۷
 غزنین ۸۶
 دلمونك (دلوم، دیلم) ۲۳۸، ۳۹
 دمندان ۸۰
 دمباوند (دنباوُند، دومباوند، دماوند) ۸۰، ۳۹
 ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۱، ۲۳۵، ۲۳۴، ۱۸۸
 دورستان (ذورستان، ذاورستان) ۷۵
 دوکان ۷۵
 دوین ۲۳۱
 دهستان (دلہستان) ۱۸۸، ۱۴۷
 ده نخیرگان ۵۷
 دیار ربیعہ ۵۹، ۴۴
 دیبھول (دیبول) ۹۹، ۷۷، ۷۴، ۳۸
 دیبُوھل ← دیبھول
 دیکور ۲۴
 دیگر (دیگارو) ۲۲۳
 دیلم ۲۵۵، ۲۴۶، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۵
 دیلمان ۲۴۵
 دینور ۲۱۰، ۱۸۸، ۴۷، ۴۵

ر

راذان (رازاند) ۵۲، ۴۷
 راون ۱۸۱
 رام - پیروز ۷۴
 رامهرمز ۶۵
 رانینک (الوانک) ۲۲۱

سجستان ۲۸، ۶۲، ۷۴، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴،
 ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۴۰، ۱۴۲، ۲۲۹،
 ۲۳۷
 سفیدیل (صفدیل) ۲۰۶
 سفن ۵۹
 سفیدرود (آماردوس) ۲۳۹
 سگستان (سکستان) ← سجستان
 سگستانه (سکستانه) ۸۱، ۸۲، ۱۰۰، ۱۴۶
 سلماس ۲۰۹، ۲۱۰
 سماهیج ۹۵
 سمرایه ۶۲
 سمران (سمران = یمن) ۶۱، ۶۲
 سمربر ۶۲
 سمرقند ۶۲، ۱۳۲
 سمنان ۲۴۵
 سمنجان ۱۶۳
 سمنگان ۱۶۳
 ستروک (ساتروک) ۹۴
 سند (سنت) ۶۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۶،
 ۱۳۱
 سندروک ۱۰۲
 سند - سرمن ۳۸
 سنه (سنندج) ۴۵
 سواد (سورستان) ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۲، ۹۱، ۹۲،
 ۱۳۹
 سوانگ ۲۳۰
 سورستانه ← سواد
 سورات ۷۳
 سوریان ۵۵
 سوزیانه (شوش) ۶۶، ۶۷
 سوریه ۱۳، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۱۷

زروند ۲۰۹
 زرهاوان ۲۱۱
 زریر (خلیج) ۱۱۱
 زمب (زَم) ۱۰۳، ۱۶۴
 زمین داور (بلدداور) ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶
 زئنه ۲۰۸
 زنجان ۱۸۸
 زوزن ۱۵۰
 زیرباز ← زیباد

ژ

ژو - پان ۱۱۰

س

سابور (بیسابور، نیشابور) ۶۳
 ساروق ۲۵۴
 ساریه (ساری) ۱۸۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵
 سان ۱۷۲
 ساوه ۱۴۳
 ساهاک - پرتوه ۱۳
 سبورقان (شبورقان، شپورگان) ۱۶۲
 سبوگ ۲۵۴
 سپاهان (اصبهان) ۶۵
 سپنج (سبیج) ۷۸، ۷۹
 سپیدرود ۲۳۸، ۲۴۱
 سدره ۱۷۳، ۱۷۴
 سرمن ۷۶، ۷۷، ۷۸
 سربوگ ۵۲
 سرخاب (وخش) ۶۶
 سرخس ۱۰۳

سیورقان (۱۷۴، ۱۷۱)
 شروین (۲۴۳، ۲۲۶، ۲۲۵)
 شیر - بامیکان ۳۸
 شیر - بامیان ۱۶۰
 شیرجان (۲۴۷، ۲۴۳)
 شیرکان (شیرکان) (۵۴، ۳۷)
 شیروان ۴۹
 شیخ شعیب (جزیره) ۹۷
 شیرز (شیرجان) (۲۵۴، ۱۸۸)
 شکشین (۲۳۰، ۲۲۴)
 شکه (شکی) (۲۲۶، ۲۲۳)
 شکمبه (شلنبه) (۲۴۲، ۲۳۵)
 شَلْمَبه ۲۴۱
 شمشاط (شمیشاط) ۶۰
 شنجان (لارچان، لارجان، اللارز) (۲۳۸، ۳۸)
 شوش (= سوزیانه) (۱۱۲، ۶۹، ۶۵)
 شوشتر (۲۵۴، ۱۱۲)
 شوشترین ۶۵
 شهر برازجاذویه ۷۰
 شهر زور ۱۸۸
 شهر سبز ۱۱۶
 شهرستان یزدگرد (۱۴۸، ۱۱۷)
 شهریار ۴۷
 شه - هو - کوهن ۱۷۰
 شی - می ۱۲۹
 شینگ - کین - شه ۱۷۶

ص

صامغان ۱۸۸
 صُحار (سحار) (۹۶، ۹۵)
 صرمان (جرمیقان) ۱۸۳

سوفنه ۴۵
 سو - له (کاشغر) ۱۲۵
 سیراف ۹۸
 سیبخت ۹۲
 سیحون (سیردریا) ۱۳۷
 سیرگان (تهه) ۵۴
 سیروان (شهر کیلون) ۴۸
 سیستان (= سجستان) (۸۴، ۸۳، ۸۰)
 سی - سر ۱۴۳
 سِيك ۲۲۱
 سیسکان (۲۳۱، ۲۳۰، ۳۹)
 سیسگان (= سجستان) (۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۱، ۱۲۹)
 ۲۲۹
 سیسکان کوتک ۲۲۸
 سییر (سنه) (۲۱۰، ۴۵)
 سیونیک (سی اونیك) (۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۱۲)
 ۲۳۱، ۲۳۰
 سیهرش ۷۵

ش

شاپور ۵۷
 شاپورکان (شیرکان) ← شبورقان
 شادکان (رود) ۹۹
 شاذ - بهمن (۹۲، ۹۱، ۸۹، ۶۲)
 شاذ - پیروز ۵۳
 شاذ - شاپور ۵۰
 شاذ - قباد ۵۳
 شان - سی ۱۱۶
 شاو - شکن ۲۳
 شاهرود (۲۴۱، ۱۴۵)
 شبورقان (اشبورقان، شاپورکان) =

غَزَه (کی - چی = غزنین) ۱۸۴، ۱۷۸، ۱۷۲، ۸۷
 غور ۱۵۹
 غوزدر ۷۴

ف

فارس ۲۵۴، ۹۸، ۹۳
 فاریاب (پاریاب) ۱۷۱
 فازیر (فازیس) ۲۰۷
 فرات ۲۰۷، ۹۱، ۵۹، ۴۴
 فرغانه (ازهر) ۱۳۲، ۹۲، ۶۸
 فریدن (فریذین) ۶۶
 فریم ۲۵۲
 فساردشیر ۹۳
 فلسطین ۱۳
 فیناذ اردشیر ۹۳
 فو - تی - شه ۱۱۷، ۱۱۶

ق

قادس ۱۵۶
 قادسیه ۱۵۵، ۴۶
 قادیستان ۱۳۲
 قبروعش (قبروعش، فتروغش) ۱۶۵
 قبیق (قیح = کپکوه) ۱۸۷
 قَبَلَه ۲۲۶
 قردو ۶۰
 قرزمان (گورزوان) ۱۷۳، ۱۶۲
 قرقیسیاء ۴۴
 قرماسین (کرمانشاهان) ۱۸۸، ۷۵
 قزوین ۱۸۸
 قسطنطنیه ۱۰۸، ۱۴

صیمره ۵۳، ۴۹

صول (= چول) ۱۰۹

ط

طارم ۲۳۹
 طالقان ۱۳۱، ۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۳
 ۲۳۹، ۱۶۱، ۱۵۸، ۱۴۲، ۱۳۷، ۱۳۶
 طبرستان ۲۴۰، ۲۳۹، ۱۸۸، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۱۱
 ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴
 ۲۵۴
 طبسین ۱۵۰
 طخارستان (تخارستان) ۱۲۴، ۱۱۹، ۷۵، ۷۴
 ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۲۵
 ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۶۴، ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۴۳، ۱۴۲
 ۲۵۱، ۲۴۳، ۱۸۱، ۱۷۷

طَزَر ۴۷

طوس ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۳۵، ۱۲۷، ۱۰۳

طوران (= طواران) ۷۲

ع

عدن ۶۱
 عراق ۹۲، ۴۴
 عمان ۹۶، ۹۵، ۷۷، ۶۱
 عوال (جزیره) ۹۴
 عیلام ۶۷

غ

غرج ۱۵۹
 غرجستان (غرستان = غرج‌الشار) ۱۰۳
 ۱۶۰، ۱۵۹

۱۸۷	قصدار ۷۲
کتاشان ۳۸	قطيف ۹۳
کتيرته ۴۴	قفقاز ۱۸۷، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۱۹، ۵۵، ۳۸، ۲۴، ۱۸۹، ۱۸۸
گر (رود) ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶	۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸
۲۳۰	۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۰۵
کراقان (کلاغ آباد) ۷۹	قم ۱۸۸، ۱۴۳، ۶۶، ۶۵
کراسنودسک (خليج) ۱۱۷	قندوز (قندز = قهندز) ۱۶۹
کرانجان (کرافجان) ۱۶۵	قندهار ۱۰۱
کرج (پاپک) ۱۸۸، ۶۵	قولارم آراخس ۲۰۷
کرچیک ۲۱۰	قوش (کمش) ۲۵۳، ۱۸۸
کرخه ۹۰، ۵۲	قوستان (قوستان، کوهستان) ۱۴۰، ۱۵۰
کرخه دی بیث سلوخ (= کرکوک) ۲۵۴، ۵۲	۲۵۳، ۱۵۶
کرخه (دی میشان، کرخ میسان) ۹۴، ۹۰	
کرد (کوردو) ۵۹	ک
کردوک ۵۸، ۵۵	کابل ۱۸۴، ۱۷۳، ۱۱۷، ۱۰۴، ۸۸، ۶۲، ۱۴
گردونه ۶۰	کابلستان ۱۳۲، ۸۴، ۸۳، ۷۴
گرس ۵۶	کاپادوکیه ۱۱۹، ۵۵
کرکوک ← کرخه دی بیث سلوخ	کاتشان (کادش، قادس، کادیشیان) ۱۵۷، ۱۵۴
کرم ۹۶	کادییک ۵۸
کرمان ۱۰۶، ۹۹، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۳، ۶۹، ۶۳، ۶۲	کاردو (کاردون) ۲۱۷
کرمانه ۷۱، ۷۰	کارستان ۷۴
کرمین ۹۵	کاسپیک ۵۵
کزه ۱۷۲	کاظمه ۹۸
کش ۱۸۰، ۱۳۲	کالتیوب ۱۴۶
کشکر (کسکر) ۷۴، ۶۹، ۵۰، ۳۷	کامبیجان (پانیکران) ۲۲۴، ۲۲۳
کشم ۱۴۲	کا - می - شی ۱۶۱
کشم ۱۴۵	کان - سو ۱۲۳
کشمیر ۱۸۱	کانیشکا ۱۰۴
کطه (بندر) ۱۰۲	کاولک (کوالک) ۲۲۳
کلات ۷۲	کائو - فو ← کابل
کلار ۲۵۵، ۱۸۸	کپکوه (کاف کوه، قفقاز) ۱۴۳، ۶۶، ۶۲، ۳۸

کو-مه ۱۲۵
 کومبسن ۱۴۶
 کوهستان ← قهستان
 کوہ-سی-تو ۱۶۳
 کی-او-تسه ۱۲۵
 کی-چی ۱۶۲
 کی-سه-نی (کیش) ۱۱۶
 کی-شه ۱۶۱
 کیلوه ۲۲
 کیورا ۸۷
 کیو-سی-تو ۱۷۰
 کینون-بیان ۱۲۵
 کتون-هیو ۱۶۱

گ

گابن ۶۷
 گادروزین ۷۳
 گادروس ۷۳
 گراداگول داغ ۲۱۱
 گچک ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۲، ۱۰۳، ۳۸، ۲۵
 گرجستان ۲۱۸، ۱۲۱
 گردمانه زور ۲۲۴
 گرگان ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۳
 ۲۵۳، ۱۸۲، ۱۵۸، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۴
 گرمان ۲۳۰
 گرمکان (بیث گرمی، باجرمی) ۲۵۴، ۵۱، ۳۷
 گز (دره) ۱۷۳
 گزکن (گزکان) ۱۰۳
 گلان (گیلان) ۲۵۶، ۲۵۱، ۲۴۵، ۲۳۹، ۲۳۷، ۱۸۸
 گلاکونی (دریا) ۲۲۸
 گنجک (= غزنه، غزنین) ۲۰۶، ۸۷

کلارجک ۲۲۰، ۵۵
 کلاغ آباد ← کراقان
 کلت ۴۴
 کلرجک ← کلارجک
 کلیمر ۴۵
 کُمش (قوس، کوس، کیمس، کومش) ۲۸
 ۲۴۳، ۱۵۰، ۱۴۴
 کُمش-پهلُو ۱۴۵
 کُمندان ۶۵
 کامیجان ← کامیجان
 کنارنگ (کنارنج) ۱۵۰، ۱۳۹
 کُننُرم ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۲
 کُنیکُور (قصرالصوص) ۵۷، ۴۵
 کنگاور ۵۷
 کوالک ۲۲۴
 کوچا (= کچا) ۱۲۵، ۶۶
 کوچران (کوجران) ۹۷
 کوچهران (قلعه) ۹۸، ۹۷
 کورمان (کُرمان، کِرممان، کِرممان) ۷۰، ۳۸
 کورزیچ ۱۹۱
 کوزهران ← کوچهران
 کوش (بلخ) ۱۷۶
 کوشان ۱۳۳، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶
 ۱۹۳، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۰، ۱۳۶
 کوشنک ۱۷۹، ۱۳۴، ۱۲۶، ۱۱۷، ۱۰۴
 کوفیج (کوفج، قفص) ۷۱
 کوفه ۲۴۷، ۴۷
 کوکو-نور ۱۲۳
 کوللان قلعه ۹۷
 کولخیز (کلیخید، کلشید) ۲۰۷
 کومش ۱۳۴

لو - کین - شه (وای - شو) ۱۷۶
لیدن ۱۶

م

ماجردان ۵۷
ماد ۲۲، ۴۶، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۲
ماقران (مندرآباد) ۴۵
مارتیروپولیس ۹۱، ۴۴
مارکشکر ۹۴
ماسپتان (ماسپندان، ماه سَپندان) ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۱۸۸، ۱۸۹
ماسپندان ← ماسپتان
ماش ماهی (مش ماهیک) ۹۵
ماکره ۷۲
ماکو ۲۴
مامطیر ۲۵۵
ماه ۴۴، ۴۷، ۵۷، ۱۸۹
ماه البصره (= نهاوند) ۴۸، ۱۸۸
ماه الکوفه (= دینور) ۴۸، ۱۸۸
ماه بهزاذان ۴۷
ماهان (الماهان، ماهات) ۴۸
ماهکرتون (ماکرتون) ۵۶، ۵۷، ۲۰۹
مای (ماه، ماده) ۳۷، ۴۵
مایهرج ۲۱۰
مثار ۹۱
مثورا (متهورا) ۱۰۰، ۱۰۱
مچک ۲۱۶
میخیت ۲۱۹
مدائن ۷۵
مراغه ۵۸
مران (= سرمن) ۷۸

گمزک ۲۰۸، ۲۱۹
گندهاره (قندهار) ۱۲۲
گندفر ۱۰۱، ۱۰۲
گندی شاپور ۶۴، ۶۵
گوربند (غوربند) ۱۸۴
گورزران ۲۱۹
گورزان ۲۳۱
گورزوان (کرزوان) ۱۶۰
گوزکان (گوزگان، جوزجان) ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۴۰
گوگار ۲۳۳
گوگرک ۵۶، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۸
گولار ۹۷
گیلان ← گلان

ل

لاران (جزیره) ۹۷
لارستان ۹۷
لاری (بندر) ۱۰۰
لاریجان ← لاریز
لاریز (= لاریجان) ۱۸۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۴
لازیکا ۲۱۸
لاشم ۵۲
لا - له ۱۲۵
لاهوری (بندر) ۱۰۰
لرستان ۴۳
لندن ۲۷
لنگاله ۷۳
لنگه (دانگاله) ۷۴
لنگلیج ۷۴
لن - شه (هوهان - شه) ۱۷۶

موخای ۹۵
 موخونه ۶۰
 مورو ۱۵۹
 موصل (آدیابن) ۲۱۲، ۵۶، ۵۴، ۵۳، ۵۱، ۴۴
 مونگان (متگان) ۱۸۳
 میافارقین ۹۱، ۶۰
 میشان (= میشون، میسان، کرخه) ۹۰، ۸۹، ۶۹
 ۹۲، ۹۱
 میش مهیک (مش - ماهیک) ۹۵، ۳۸
 میله ۲۵۵
 میمنه ۱۵۸
 مینگر ۱۰۲
 مهران ۱۰۰
 مهرگان - کتک (= مهرگان - قذک، مهرگان، کذک،
 مهرجان، قذف، مهرجان قذق) ۴۹، ۴۷، ۴۴
 ۱۸۹، ۱۸۸، ۷۰
 مهروان ۲۵۵، ۲۵۴

ن

نابندرود ۹۹
 ناتل ۲۵۵
 نامیه (نامنه) ۲۵۴، ۲۴۷
 نهرکرت (= مارتیروپولیس) ۶۰، ۴۴
 نجد ۷۹
 نجران ۶۱
 نخشب ۱۳۲
 نخوارجان (نجارجان) ۴۶
 نرشه ۹۴
 نرماشیر (نهرمز اردشیر) ۷۸
 نسا ۱۵۸، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۱۱
 نسای - میانک ۱۵۷، ۳۸

مدینه ۲۱۵
 مدینه‌الصفریه ← دزرویان
 مرغاب (مرغ آب، مرگ آب) ۱۶۰، ۱۵۹
 مرغیانه ۱۵۸
 مرغی (قلعه) ۴۷
 مرگ‌رود (مرغ‌رود، مرورود، مرغاب) ۱۳۶
 مرو (مرغ) ۱۳۷، ۱۲۷، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۳، ۳۸
 ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱
 مروالرود (مرورود) ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۳، ۱۰۳
 ۱۵۸، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۷، ۱۳۱
 ۱۶۰، ۱۵۹
 مروت ۳۸
 مروزیان (= گرگان، بیاسان) ۱۴۸
 مرو شاهگان (شاهی) ۱۵۳
 مزون (میسن = عمان) ۲۱۶، ۹۶، ۹۵، ۳۸
 مسبین ۵۵
 مسکیتک ۵۵
 میشون (= میشان، میسان) ۶۲، ۳۷
 مصر ۱۳
 مطامیر ۴۷
 مغان ۲۲۶، ۲۲۵
 موقان (= موکان) ۲۳۸
 مقدونیه ۲۶
 مک ۶۰، ۵۹
 مکران (ماکران، مکران) ۷۷، ۷۶، ۷۳، ۷۲
 مکرستان ۷۳
 مکسایه ۶۰
 مکوران (= مکران) ۷۷، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۳۸
 مکه ۷۰
 ملتان ۷۵
 من سن (من سان، مرسان) ۱۷۱

واسپورکان ۲۲۸، ۲۰۸	نسیس (نصبین) ۶۰، ۴۴
واسط ۵۰	نصرت آباد ۷۹
وارگار شاپارت ۱۳	نیمروج (نمروج، نیمروز، نمرون) ۳۷، ۲۴، ۲۲
والغیس ← بادغیس	۹۲، ۶۹، ۶۶، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۴۴
وان ۲۰۷	نمرون (نمروذ) ۱۵۹
وچیه ۲۲۵	نواکت (سویاب) ۱۶۴
وَدّ ۷۴	نوتترج (نوتاترج) ۵۴، ۵۳، ۳۷
وراژک وپیکان ۵۱	نوران اردشیر ۹۳
ورثان ۲۲۷، ۲۱۱	نورشیرک (شیرک نو) ۲۰۹، ۵۷، ۵۶، ۵۵
ورجان (گرگان، جُرجان) ۲۱۸	نورشیرکان ← نورشیرک
ورجان (ورك) ۳۹	نوشادر (کوه) ۸۰
وَرجن (ورژن، ورغن) ۲۱۷	نو - شاهپور ۱۰۵
وَرچن (ورچان) ۱۶۸، ۱۰۳، ۳۸	نوقان ۱۵۰
ورچان ← ورچن	نوهاترج ← نوتترج
وردانکرت ← ورثان	نوهتره (= نوتترج، نوهاتره، نوهترا) ۵۴
ورزنین ۲۴۲	نهاوند (ماه البصره) ۴۶، ۴۷، ۷۶، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۱۵
ورساج (رود) ۱۲۹	۲۵۳، ۲۱۵
وَرکان (ورکانه، ویرکنیاب، گرگان، جرجان) ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۴، ۳۸	نهبایه ۱۰۰
وروالیز (وَلوالج، والج) ۱۸۴، ۱۶۹، ۱۶۸	نهرگور ۹۰
وَزَم ۱۶۴	نهروان ۴۸
وَسْت ۸۰، ۷۹، ۳۸	نیشابور (نوشاپور، نیشاپوه، نیشاهپوهر
ولگا ۱۹۴، ۱۳۲	اَپرشهر) ۶۴، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۱
ولندر - بلکار ۲۴	نیهورکان ۲۰۹، ۵۷
ونیز ۲۲۶، ۱۵	نیل (رود) ۱۳
ونند (= وند) ۲۴	نیشاپوه ← نیشابور
وه انتیوک شاپور (وه آنتیوخ شاپور، جندی شاپور، گندی شاپور) ۶۴	نیشاهپوهر ← نیشابور
وهرود ← جیحون	و
وهریج (وَهَرز) ۲۴۰، ۲۳۹	واج روذ ۲۴۱
ویرک ۲۱۸	وازیج ۱۹۱

هو - لو - هو (رود) ۱۱۵
 هوو ۱۶۹، ۱۷۰
 هيبك ۱۶۳
 هير ۲۰۹
 هيركان (= وركان) ۲۵۶، ۲۴۵، ۷۱
 هيرمند (= هيلمند) ۱۰۱، ۸۶
 هه - لو - سی - من - کين ۱۶۳

ی

يمن ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۸۴، ۲۳۹
 ينسای (کیم) ۱۱۵
 ين - فو - یو - یه ۱۱۷
 ين - کی (قراشهر) ۱۲۵
 یو - تئين (ختن) ۱۲۵
 یوروج پهك ۱۹۶، ۱۹۷
 یوتیه ۷۰
 یونگ - چوآنگ ۱۲۳
 یهودان (جهودان) ← میمنه
 یهودیه ۶۸، ۱۷۱
 یه - پو - لو ۱۲۲

ویمه ۲۳۵، ۲۴۲
 وینداسیگان (کوه وینداسیگان) ۲۵۲

ه

هارموزیکا ۱۹۸
 هکاتوم پولیس ۱۴۴
 هتره (هترا، هاترا، الحضرا) ۲۱۲
 هرات ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۵،
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۸، ۲۳۷
 هرتیجان ۲۱۴
 هرمز اردشیر ۶۵
 هرو (هریو، هری، هرات، هراة) ۳۸، ۱۱۳، ۱۲۶،
 ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۷
 هروم (من سن، من سان) ۳۸، ۱۰۳
 هرهووتیش ۷۰
 هری ← هرو
 هریرود ۱۰۵
 هریو ← هرو
 هزارجریب ۲۵۵
 هفت‌رود ۸۱
 هَگَر (هَجَر) ۳۷، ۹۲
 هلاس (لوکریس) ۲۳
 هلند ۱۶
 همدان (= اهدان) ۴۵، ۱۴۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۰،
 ۲۱۲، ۲۴۰، ۲۵۴
 هند ۶۲، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۱۳
 هندوستان ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۶، ۹۹، ۱۰۱
 هندوکش ۷۴، ۱۲۳، ۱۶۲، ۱۷۸
 هندوهه ۱۰۱
 هو - سی - نا ۸۷
 هو - شی - کين ۱۶۱

۳. اقوام و قبایل و تمدنها و خاندان

۸۳، ۹۶، ۹۸، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۶۵، ۲۴۳،

۲۵۳

امویان ۱۱۲، ۸۵، ۲۶

انورگورها ۱۱۶

اوتی (اوتیتی، اودی، اوتیان) ۲۲۱

اوسی نون ها ۱۰۹

ایرانیان ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۱،

۱۴۷، ۱۵۷، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴،

۲۱۷

ایبری ها ۱۱۷، ۱۹۸

ایغوزها (اویغور، ایگور) ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶

ب

بارسیلک ۲۳

باسیلک ۱۹۹

باکتری ها (باختری) ۱۷۹

برزین ۵۲

بربرها ۶۱، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۹۸

برهمن ها ۱۷۹

آ

آکادرها (اکدرها، آکاتیر) ۱۹۴

آلانی ۲۳

آلان ها ۱۳۲، ۱۹۰

آلبانی (ها) ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴،

۲۲۷، ۲۲۵

آماردها (ماردها) ۲۳۹، ۲۵۵

آمن ها ۱۴۵

آوارها ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳

الف

ارامنه ۵۶، ۱۹۳، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۴

آزد ۹۶

اساوره (واسپورگان، هفت خاندان) ۶۹

اسکیت (ها) = (سکاها) ۱۰۱

اسلاو ۲۶

اشکانیان ۴۸، ۵۶، ۶۸، ۸۱، ۸۹، ۹۴، ۱۰۴، ۱۳۸،

۱۴۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۳۴، ۲۴۵

اعراب ۲۶، ۴۶، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۵، ۸۲،

خیلندورک (هونها‌ی قفقاز) ۱۹۳، ۱۹۱
 خیون‌ها ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۲،
 ۱۲۶، ۱۵۴، ۲۳۷

د

دیلیمان ۲۳۷، ۲۴۰

ر

رجیش ۲۳۲
 رومی‌ها (رومیان) ۵۹، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۸۸، ۱۹۴،
 ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱

ژ

ژو-ژوان‌ها (ژوان-ژوان‌ها) ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۱۶

س

سایرها ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۹۴، ۲۰۴
 ساراگورها ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۹۵، ۱۹۶
 سارامت (سرمت‌ها) ۲۵
 ساسانی (ساسانیان) ۲۶، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۶۵،
 ۶۶، ۶۹، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۴۲، ۲۱۷،
 ۲۳۷

سامران (بربرهای یمن) ۶۱
 سامانیان ۱۸۵، ۲۲۶
 سفدیان ۲۶
 سکاها (سک‌ها، اسکیت‌ها) ۸۱، ۸۲، ۱۰۰،
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۶، ۲۳۰، ۲۳۷
 سلوکیان (سلوکی) ۸۰، ۲۳۴
 سورن ۵۸

بلاس ایچک ۲۲۷

بلاسجان (بلاسکان) ۲۲۶

بلانگار (= بلنجر) ۱۳۲

بلغارها (کوبان) ۲۳، ۲۶، ۱۳۲

بندو ۲۲۵

بنوکنارا (کناری = کنارنگ) ۱۳۹

بنی‌الشهب ۱۵۲

بنی‌عمار ۹۹

بنی‌عیلام ۴۳

پ

پارت ۶۷، ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۸۸

پاریجان ۷۱

ت

تاتارهای وای ۸۸، ۱۱۶

تاجیک ۵۵

ترک، ترکان ۲۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۶،

۱۶۴

ترکان (تو-کیو) ۱۱۵

ترکان گاویا (تو-تی-تو-کیو) ۱۱۵

ترکان صول ۱۴۷

تهورها ۲۵۶

تکوار (تگور) ۲۴

ح

حمیری‌ها (حومیر) ۶۲، ۶۶

خ

خزرها (خزران) ۲۳، ۱۳۲، ۱۸۹، ۲۰۵

خزیرک‌ها ۱۹۹

کیداری‌ها ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۶۰، ۱۹۵

گ

گت‌ها ۶۴

گردمانچیک (گاردمان) ۲۲۱

گرگراچیک (گرگرچای) ۲۲۲، ۲۲۱

گل ۸۱، ۸۲

گلن‌ها ۸۲، ۱۰۷، ۲۳۷

گوندفر ۸۱

گیل‌ها ۲۳۷

ل

لازان‌ها ۱۱۹

م

مادها، مادی‌ها ۵۵، ۱۴۶، ۲۱۲

ماردها (آماردها) ۲۴۵، ۲۵۵

ماهکرت ۵۷

مجارها ۱۱۹

مزدکیان ۲۴۶

مزدیسنانیان ۱۷۹

مزکیت‌ها ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۷

مسلمانان ۴۹، ۸۳

مکریت‌ها ۱۱۳

مهران ۲۲۶

ن

نی‌هورگان (نخوارگان) ۵۸

سوریا ۸۶

سیاه‌جامگان ۲۴۹

سیسک ۲۲۹

ش

ش - یو ۱۱۶

شکیتار (آلبانی اروپائی) ۲۲۲

ط

طخارها ۱۷۸

ع

عباسیان ۲۶، ۶۴، ۱۴۲

عرب ۶۹، ۷۸، ۸۴، ۲۲۳

ق

فرقیزها (هیہ - کیه) ۱۱۵

قوک ۷۱

ک

کادوسی‌ها ۲۲۲، ۲۳۷

کادش‌ها (کادشیان) ۱۲۶، ۱۵۵، ۲۳۷

کاسی‌ها (کاسپین‌ها) ۲۴۵

کرد ۹۷

کرد بوختی ۵۷

کردان (الماجردان) ۵۷

کوشان (کوشانیان) ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۹۳

کوشنک‌ها ۱۴۷

کودیاجیک ۲۲۱

.۱۲۸.۱۲۵.۱۲۳.۱۲۲.۱۲۱.۱۲۰.۱۱۹.۱۱۷

.۱۵۶.۱۵۵.۱۴۰.۱۳۶.۱۳۵.۱۳۲.۱۳۱.۱۳۰

۲۲۷.۲۴۶.۱۷۹.۱۵۷

هیرکانیان ۱۴۶

هیونگ - نوها ۱۱۰

ی

یزدین ۵۲

یو - کیو - لوها ۱۱۵.۱۱۴

یونانی، یونانیان ۱۴۶.۱۳۲

یوننه - چی ۸۸

یهودیان ۶۸

و

واسپورگان ۶۸

واکهای سیاه (هی - چه - تسه) ۱۱۵

وای - شو ۱۰۹

ورکها ۱۹۸

ه

هخامنشیان ۲۱۳.۶۷

هندوایه ۶۲

هونها ۱۹۲.۱۹۱.۱۹۰.۱۸۹.۱۳۰.۱۲۴.۸۲

۲۲۷

هونهای کیداری ۱۲۲.۱۲۱.۱۱۹

هیطل (هیطل، هیاطله) ۸۷.۸۶.۸۳.۷۴.۲۶

٢٩٠ ريال

